

فهنک امثال القرآن و معادل‌های آن در زبان فارسی

مؤلف:

سید محمد رضوی



وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
قل كل يعمل على شاكلته
افانت تهدي العمى ولو كانوا لا يبصرون
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم

آینه داری در دل
فصحیح دیدگتران
را نودیت
ن جو اب
خاموشی است



شرکت چاپ و نشرین الملل
وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

شابک: ۹۶۴-۳۰۴-۱۴۴-۱

فروشگاه مرکزی، میدان فلسطین
تلفن: ۸۹۲۱۹۸۰ - ۸۹۰۳۸۴۳

E.Mail: intlpub@amir-kabir.com
www.intlpub.com

فرهنگ امثال القرآن و معادل های آن در زبان فارسی

مؤلف: سید محمد رضوی



۸۰۲۶/۵ ت

۶/۹

٨/٥٢٦

بسم الرحمن الرحيم



فرهنگ امثال القرآن و معادل های آن در زبان فارسی

مؤلف :
سید محمد رضوی



شرکت چاپ و نشر بین الملل
وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

رضوی، محمد
فرهنگ امثال القرآن و معادل های آن در زبان فارسی / مولف
محمد رضوی. - تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت
چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳.
شش، ۴۰۴ ص. : جدول

ISBN 964 - 304 - 144 - 1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۳۸۹-۴۰۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. قرآن - - امثال و حکم. ۲. ضرب المثلها - جنبه های قرآنی.
الف. موسسه انتشارات امیرکبیر. شرکت چاپ و نشر بین الملل. ب. عنوان.
۴ ف ۶ ر / ۴ / ۸۴ BP ۲۹۷ / ۱۵۴
الف ۱۳۷۸

۸۲ - ۳۶۴۰۸ م

کتابخانه ملی ایران



فرهنگ

امثال القرآن

و

معادل های آن در زبان فارسی

مؤلف

سید محمد رضوی

ناشر

شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

نوبت چاپ..... اول - تابستان ۱۳۸۳
چاپ و صحافی..... چاپخانه سپهر
شمارگان..... ۳۰۰۰ نسخه
قیمت..... ۲۳۰۰۰ ریال

ISBN 964 - 304 - 144 - 1

شابک: ۹۶۴ - ۳۰۴ - ۱۴۴ - ۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

E. mail: intlpub @ amir-Kabir.com
WWW. Intlpub.com

نشانی پست الکترونیک:
نشانی سایت اینترنت:

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه :
	فصل اول: کلیات
۷	بخش اول: مَثَل
۷	بررسی معانی لغوی و اصطلاحی مَثَل
۹	توصیفات دانشمندان در اهمیت مَثَل
۱۱	تقسیمات مَثَل در زبان فارسی
۱۲	مَثَل و ارتباط آن با «کنایه» ارسال المَثَل و ارسال المَثَلین
۱۲	۱- کنایه
۱۴	۲- ارسال المَثَل
۱۴	۳- ارسال المَثَلین
۱۷	بخش دوم: مَثَل در قرآن
۱۷	فلسفه و حکمت مَثَل از نگاه وحی
۱۷	۱- تذکر و یادآوری، تفکر و اندیشیدن
۱۸	۲- مَثَل زمینه ساز هدایت و ضلالت
۲۰	معانی مختلف مَثَل در قرآن
۲۰	۱- مَثَل و شبیه و مانند

- ۲- حکایت و داستان ۲۰
- ۳- عبرت پذیری ۲۰
- ۴- الگو و نمونه ۲۰
- ۵- صفت ۲۱
- ۶- سخن حکیمانه درخور تأمل و دقت ۲۱
- ۷- سخن غریب و رمزگونه ۲۲
- ۸- تصورات و پندارهای نادرست ۲۲
- امثال القرآن و تقسیمات آن ۲۳
- ۱- امثال ظاهره ۲۴
- الف) تشبیهات تمثیلی ۲۴
- ب) مثل‌های قیاسی ۲۵
- پ) مثل‌های توصیفی ۲۶
- ت) مثل‌های تاریخی ۲۶
- ث) مثل‌های فردی ۲۷
- ج) مثل‌های رمزی ۲۷
- ۲- امثال کامنه ۲۸
- دسته‌بندی امثال برگرفته از قرآن که در زبان فارسی کاربرد یافته‌اند ۳۱
- الف) امثالی که از «ترجمه و یا تفسیر» برخی از آیات حاصل شده ۳۱
- ب) آیه‌ای کوتاه و یا بخشی از یک آیه که زبانزد خاص و عام گشته ۳۳
- پ) درهم آمیختن بخشهایی از آیات قرآن با برخی واژگان فارسی و ساختن مثل‌های تازه ۳۴
- ت) امثالی که از اوصاف و حکایات تاریخی قرآن مقتبس شده است ۳۶
- بخش سوم: امثال سائره ۳۷
- تعریف مثل سائر ۳۷
- ارتباط امثال سائره با امثال ظاهره و کامنه ۳۷
- حکایتی شیرین و مفصل از زنی که با قرآن تکلم می‌کرد ۴۰
- تغییر دائمی اجزاء سخن در امثال سائره (گوینده، شنونده، و موضوع سخن) ۴۲
- نمونه‌هایی چند برای کاربرد امثال سائره در مکالمات روزمره ۴۵

۴۷	ثمره و نتیجه عملی بحث از امثال سائره
	فصل دوم: دسته‌بندی امثال ظاهره قرآنی و تقسیم آن به موضوعات مختلف
۵۳	بخش اول: امثال مربوط به:
۵۳	الف) حیوانات
۵۳	۱- پشه
۵۴	۲- گوسفند و گاو
۵۵	۳- شتر و سوراخ سوزن
۵۶	۴- شتران تشنه
۵۷	۵- سگ
۵۸	۶- چهارپایان
۵۹	۷- مگس
۶۰	۸- عنکبوت
۶۲	۹- الاغ و باری از کتاب
۶۳	۱۰- خران گریزان
۶۳	۱۱- ملخ
۶۴	ب) انفاق
۶۴	۱- یک تخم و هفتصد دانه
۶۷	۲- بذرافشانی بر سنگ صاف
۷۰	۳- ریزش باران بر باغی بلند و با شکوه
۷۲	۴- پیرمرد، باغ و آتش سوزان
۷۳	۵- باد سموم و زمینهای زراعی
۷۵	پ) منافقین و یهودیان
۷۵	۱- آتش افروزان
۷۶	۲- رگبار
۷۸	۳- سنگدلان
۸۰	۴- جدا دلان و شیطان صفتان
۸۲	ت) دنیا

- ۱- دنیا، گیاه و آب ۸۲
- ۲- زندگی و باران ۸۵
- ۳- دنیا، باران و بازیهای کودکان ۸۶
- ث) اعمال کفار ۸۸
- ۱- تندباد و خاکستر ۸۸
- ۲- تشنه و سراب ۸۹
- ۳- تاریکی و دریا ۹۱
- ج) اقوام و ملل ۹۲
- ۱- قوم ناسپاس ۹۲
- ۲- اصحاب القریه و رسولان حق ۹۴
- ۳- قوم فرعون ۹۶
- چ) زنان ۹۷
- ۱- زنان نیک و پلید ۹۷
- ۲- زن و ریسمان تابیده ۹۹
- ح) پیامبران ۱۰۰
- ۱- عیسی و آدم ۱۰۰
- ۲- محمد رسول الله ۱۰۲
- خ) بهشت و دوزخ ۱۰۴
- ۱- نعمت و آتش ۱۰۴
- ۲- نهرهای نوشیدنی و آبهای جوشان ۱۰۵
- د) پاک و ناپاک ۱۰۶
- ۱- زمین بارور و شوره‌زار ۱۰۶
- ۲- درخت پاک و ناپاک ۱۰۷
- بخش دوم: مثل‌های قیاسی ۱۱۱
- ۱- بنده مملوک و آزاد مرد مُتفق ۱۱۱
- ۲- لال و مرد عدالت پیشه ۱۱۲
- ۳- توانگر کافر و مستمند مؤمن ۱۱۳

۱۱۶	۴- غلام یک خواجه و بنده چند خواجه
۱۱۷	۵- کور و کر، بینا و شنوا
۱۱۸	۶- زنده و مرده
۱۱۹	۷- ارباب و برده
۱۲۱	بخش سوم: و دیگر امثال
۱۲۱	۱- لبهای تشنه و دستان نیازمند
۱۲۳	۲- کف
۱۲۴	۳- مرغان شکاری و بادهای تند
۱۲۵	۴- نور
۱۲۸	۵- مرده خواران
۱۳۰	۶- قرآن
۱۳۱	۷- نگاهبانان دوزخ
۱۳۵	بخش چهارم: مثل‌های ناروا
۱۳۵	۱- استخوانهای پوسیده
۱۳۶	۲- نسبتها و تصورات باطل در شأن پیامبر
۱۳۷	۳- مذمت برقرآن و اعتراض نابجا
۱۳۸	۴- دختران خدا

فصل سوم: مجموعه‌ای از مثل‌های فارسی، همراه با امثال سائره و مضامین قرآنی آن

۱۴۵	«الف»
۱۸۰	«ب»
۲۰۶	«پ»
۲۱۲	«ت»
۲۱۷	«ث»
۲۱۸	«ج»
۲۲۳	«چ»
۲۳۳	«ح»

«خ»	۲۳۶
«د»	۲۵۰
«ذ»	۲۶۱
«ر»	۲۶۲
«ز»	۲۶۷
«س»	۲۷۲
«ش»	۲۷۸
«ص»	۲۸۲
«ض»	۲۸۴
«ط»	۲۸۴
«ظ»	۲۸۵
«ع»	۲۸۷
«غ»	۲۹۲
«ف»	۲۹۴
«ق»	۲۹۶
«ک»	۲۹۸
«گ»	۳۱۰
«ل»	۳۱۸
«م»	۳۱۹
«ن»	۳۳۲
«و»	۳۴۰
«ه»	۳۴۳
«ی»	۳۵۸
فهرست ترتیبی سور و آیات قرآن همراه با شماره امثال مربوطه	۳۶۹
فهرست منابع و مآخذ	۳۸۹

مقدمه

بحث از امثال القرآن از جمله مباحثی است که از دیرباز تاکنون مورد توجه بسیاری از علماء و دانشمندان قرار گرفته است. تمام تفاسیر شیعی و سنی - و به خاطر طبیعت بحث از تفسیر قرآن - به هنگام رسیدن به آیات تمثیلی قرآن کریم تأملی درخور و شایسته از خود نشان داده‌اند. نه تنها در تفاسیر بلکه در کتابهایی که مستقلاً در این باره به رشته تحریر درآمده، کارشناسان علوم دینی بانگاهی خاص به این امثال حکیمانه نگریسته‌اند و هر یک از آنها در این دریای ژرف و عمیق معانی و اندیشه‌ها غوطه‌ور گشته و به تناسب تلاش و استعداد خود مرواریدهای ناب حکمت و هدایت را برای خود و دوستداران حقیقت به ارمغان آورده‌اند که البته بسیاری از حرفهای نگفته و اسرار پنهان این کتاب الهی همچنان باقی است! از طرف دیگر شعراء - و بویژه شاعران فارسی زبان نیز - از این خوان گسترده الهی بی نصیب نمانده‌اند. شاید کمتر شاعری را بتوان پیدا کرد که در سروده‌های خود از آیات وحی الهام نگرفته باشد! تک تک صفحات کتابهای شعرایی چون سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی و نظامی، - که از ارکان و استوانه‌های ادب شعر فارسی‌اند - از نسیم خوش و روح بخش آیات قرآنی لبریز است. شاید به جرأت بتوان گفت که رمز و راز آنکه هنوز حافظ و سعدی زنده‌اند و اشعار ایشان، دهان به دهان و سینه به سینه به آیندگان منتقل می‌شود و با گذشت قرن‌ها همچنان شادابی و طراوت خود را حفظ کرده و می‌کند. همین ارتباط تنگاتنگ و همیشگی ایشان با آیات قرآن بوده است که اثر هدایت بخشی آن را در صفحات تاریخ بوضوح مشاهده می‌کنیم.

و اما آنچه که هم اینک در صدد انجامش هستیم، آن است که اولاً امثال قرآن کریم را - نه به ترتیب سور قرآن و از ابتداء تا به انتهاء که مفسرین غالباً به آن پرداخته‌اند - بلکه

از جهت انواع مختلف آن به موضوعات گوناگون تقسیم کرده و سپس توضیحاتی در خور و شایسته از آن ارائه دهیم. که البته این، بخشی از کار است و قسمت عمده بحث، تطابق میان آیات وحی و ضرب‌المثل‌های فارسی است که جای آن در زمینه نثر - و نه نظم - به شدت احساس می‌شود. توضیح آنکه مثل‌های فارسی یا به نظم است و یا به نثر، به عبارت دیگر یا یک بیت تمام و یا مصرعی از یک بیت چنان زیانزد خاص و عام می‌شود که مردم در گفتارهای روز مره خود از آن مدد می‌جویند و یا جمله‌ای کوتاه - و اما حکیمانه و پندآموز - جنبه مثل پیدا کرده و در وقت مقتضی از آن استفاده می‌گردد.

در زمینه نظم - و چنانچه گفته شد - کمبودی مشاهده نمی‌شود بلکه با نگاهی گذرا خواهیم دید که دیوان شعرای فارسی زبان از آیات و سخنان وحی پرگشته است. اما در زمینه نثر و تطابق امثال فارسی با آیات قرآن کریم، باید اعتراف کنیم که کمتر مورد توجه قرار گرفته است!

در این مجال قصد آن داریم که در هر دو زمینه نظم* و نثر نمونه‌های فراوانی از آیات وحی را در معرض دید همگان قرار دهیم تا انس و الفت میان اشعار و مثل‌های فارسی از یک طرف و آیات کتاب آسمانی مسلمانان از طرف دیگر بیشتر و ملموس‌تر احساس شود. در این کار تحقیقی از یک طرف اهم کتب تفسیری شیعه و سنی و کتابهایی که مستقلاً در خصوص امثال القرآن به رشته تحریر درآمده^۱ و از طرف دیگر بسیاری از کتب اشعار و نیز کتابهایی که مستقلاً در مورد ضرب‌المثل‌ها نوشته شده است یاری‌رسان ما بوده‌اند. لازم به ذکر است که این کتاب در سه فصل عرضه خواهد شد.

فصل اول به بحث از کلیات خواهد پرداخت که خود متشکل از سه بخش می‌باشد که عبارتند از:

۱- «مَثَل»: در این بخش ابتداء معانی لغوی و اصطلاحی مَثَل و سپس توصیفات دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان در مورد مَثَل تبیین خواهد شد. پس از آن تقسیماتی را برای امثال فارسی مطرح خواهیم نمود. و بالاخره از آنجا که برخی از صنایع و اصطلاحات ادبی همچون کنایه، ارسال‌المثل و ارسال‌المثلین در رابطه تنگاتنگ با مفهوم

* البته نگاه ما در زمینه نظم فقط به اشعاری خواهد بود که جنبه مثل پیدا کرده و میان مردم رواج یافته است.

۱. بنگرید به: الذریعة الی تصانیف الشیعه، آغا بزرگ تهرانی، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۴۷، الفهرست، محمد بن اسحاق

نديم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳، کشف الظنون، اسماعیل باشاغدادی، ج ۱، ص ۱۶۸

مثل قرار دارند ناگزیر بحثی مختصر از این صنایع ادبی را نیز به میان خواهیم کشاند و ارتباط آنها را با مثل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲- مثل در قرآن: بخاطر آنکه بخش عمده‌ای از بحث اصلی ما مرتبط به امثال القرآن است بهتر آن دیدیم که در فصل کلیات، بخشی ویژه را به این قسم اختصاص دهیم در این بخش امور ذیل مورد بحث و کاوش قرار می‌گیرند: فلسفه و حکمت استفاده از مثل در نگاه وحی، معانی مختلف مثل در قرآن، تقسیمات امثال القرآن، دسته‌بندی امثال ظاهره قرآنی به موضوعات مختلف و دسته‌بندی امثال فارسی مقتبس از قرآن.

۳- امثال سائره: بخش سوم از فصل اول را اختصاص به امثال سائره قرآنی داده‌ایم. در این بخش سعی خواهیم نمود تا ارتباطی صحیح و منطقی میان امثال ظاهره و کامنه قرآنی از یک طرف و امثال سائره از طرف دیگر برقرار کنیم و تعریفی جامع و کامل از این نوع از امثال ارائه داده و برای تصدیق گفته‌های خویش به ذکر نمونه‌ها و مثل‌های فراوانی از این نوع پردازیم. شاید به جرأت بتوان گفت که جان کلام و هسته مرکزی این گفتار تحقیق پیرامون ثمره و نتیجه عملی و کاربردی بحث از امثال سائره قرآنی است که امروزه نیاز شدیدی به آن در جامعه علمی و غیرعلمی ما به شدت احساس می‌شود. بنابراین نتیجه عملی این تحقیق در بخش سوم از فصل اول گنجانده خواهد شد.

فصل دوم؛ با عنوان «دسته‌بندی امثال ظاهره قرآنی و تقسیم آن به موضوعات مختلف و شرح و توضیح آن» ارائه خواهد شد که تا حد امکان در این فصل سعی خواهیم نمود که امثال ظاهره قرآنی را به علت شباهتهایی که با یکدیگر داشته‌اند به دسته‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم کرده و سپس آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

امثال فوق در این تقسیم‌بندی در چهار گروه گنجانده می‌شوند که هر یک در بخشی خاص عرضه خواهد شد.

بخش نخست؛ امثالی را در موضوعات ذیل تحت پوشش قرار می‌دهد: حیوانات، انفاق، منافقین و یهودیان، دنیا، اعمال کفار، اقوام و ملل، زنان، پیامبران، بهشت و دوزخ و پاک و ناپاک.

بخش دوم؛ تحت عنوان مثل‌های قیاسی عرضه می‌شود، منظور از مثل‌های قیاسی امثالی است که در آن به نحوی از انحاء دو شخص با یکدیگر مقایسه شده و سپس نتیجه حاصل از این مقایسه از جان کلام بدست می‌آید.

بخش سوم؛ با عنوان «و دیگر امثال» مطرح خواهد شد که در ذیل آن امثالی گنجانده شده‌اند که به علت عدم تشابه میان آنها هر یک بطور جداگانه در این بخش مورد بحث و تفحص قرار می‌گیرند و بالاخره از آنجا که قرآن کریم برخی از تصورات و پندارهای باطل کفار را تحت عنوان «مثل و امثال» مطرح کرده است به ناچار این قبیل سخنان سست و بی‌پایه را در بخش چهارم و بطور جداگانه مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

فصل سوم؛ که در یک بخش نسبتاً طولانی و با شیوه‌ای خاص عرضه خواهد شد دربردارنده انطباق میان امثال فارسی و مثلها و مضامین قرآنی است. در وقت مقتضی و به هنگام بحث از اینگونه امثال، مفصلاً و با ذکر تمام جزئیات شیوه کار خود را در ارائه این امثال بیان خواهیم کرد. این سه فصل و با بخشهای خاص خود تلاشی است اندک که با بضاعت مزجاة حقیر به رشته تحریر در آمده، امید است که مورد پذیرش و استفاده همگان قرار گیرد.

سید محمد رضوی

فصل اول :

کلیّات

- بخش اول : مَثَل
- بخش دوم : مَثَل در قرآن
- بخش سوم : امثال سائره

بخش اول

مَثَل

بررسی معانی لغوی و اصطلاحی مَثَل

علماء ادب در تعریف و ریشه یابی واژه «مَثَل» به اختلاف ذوق خود تعابیر گوناگونی را مطرح کرده اند که در نهایت شباهت های فراوانی میان این اقوال می توان پیدا کرد. مبرد در توضیح واژه مَثَل چنین می نویسد: «الْمَثَلُ مأخوذٌ مِنَ الْمِثَالِ وَهُوَ قَوْلٌ يُشَبَّهُ به حَالُ الثَّانِي بِالْأَوَّلِ وَالْأَصْلُ فِيهِ التَّشْبِيهُ» یعنی مَثَل مأخوذ از کلمه «مِثَال» است و در تعریف آن گفته اند که قولی سایر و مشهور است که در آن حَالِ شِءٍ دوم را به شِءٍ اول همانند می سازند و اصل در آن تشبیه است.^۱

امام فخر رازی نیز معتقد است که مَثَل در اصل کلام به معنای «مِثَل» است و آن نظیر را گویند، و گویند: مِثْلٌ و مَثَلٌ و مَثِيلٌ مانند شَبَّه و شَبَّه و شَبَّيْه. آنگاه هر سخنی را که در میان مردم رواج می یابد و در گفتگوهای روزمره خود از آن بهره می گیرند مَثَل نامیده اند.^۲ و صاحب کتاب کشف شرط کرده است که مَثَل سخنی است که از برخی جهات در آن غرابت و شگفتی نهفته باشد.^۳

خلیل بن احمد فراهیدی (ت ۱۷۵ هـ) تفاوتی را میان دو واژه مَثَل و مِثَل قائل شده

۱. مجمع الامثال، ابوالفضل میدانی، ج ۱، ص ۱۳. ۲. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲، ص ۷۳.

۳. کشف، جادالله محمود بن عمر، ج ۱، ص ۱۴۹.

است. وی می‌گوید: هر چند در هر دو کلمه معنای شباهت نهفته است اما برای مثال می‌توانیم بگوییم: «هَذَا رَجُلٌ مِثْلُكَ» اما استعمال این عبارت با واژه مَثَل صحیح نیست.^۱ به عبارت دیگر هر چند واژه مَثَل متضمن معنای شباهت است اما این امر سبب نمی‌شود که هر دو کلمه را به یک معنی و هریک را در جای دیگری بکار ببریم از این روست که راغب اصفهانی معتقد است که واژه «مِثْل» برخلاف «مَثَل» بر عموم مماثلت دلالت دارد و خداوند نیز برای نفی تشبیه از هر حیث از این واژه «مِثْل» استفاده کرده است که حکایت آن در سوره شوری آیه یازدهم چنین آمده که فرمود: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».^۲

ابویوسف یعقوب بن سکیت معروف به ابن سکیت مَثَل را از «مُثُول» به معنای مشابهت و همانندی گرفته است و همچون مبرّد معتقد است که مَثَل سخنی رایج و شایع است که بوسیله آن حالت دوم را به حالت اول یعنی حالتی را که اخیراً رخ داده است به حالتی که پیش از آن حادث شده و شبیه به آن است تشبیه می‌کنند.^۳ چنانکه درباره صنعتگر و یا صاحب کالایی که از حاصل صنعت و یا کالای خود در نهایت احتیاجی که به آن دارد استفاده نمی‌کند می‌گویند: «کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد». مِثَل خیاطی که برای مردم لباس می‌دوزد اما خودش لباسهای پاره و کهنه بر تن می‌کند! بنابراین مَثَل جمله‌ایست که با مِثَل خود در لفظ مختلف و در معنی متحد باشد. علی‌اکبر دهخدا نیز در لغت‌نامه خود معانی مختلفی را برای مَثَل ذکر کرده است، از آن جمله اینکه: مَثَل از مُثُول به معنای راست ایستادن گرفته شده است زیرا مَثَل حکمی است که درستی و راستیش نزد همه عقول عالم، مسلم و راست ایستاده است.^۴ ابوهلال عسکری نیز واژه مَثَل را به معنای شباهت میان دو چیز در کلام معرفی کرده است.^۵ و اما امروزه هر سخن غریب متداول در زبانها را که نکته‌ای اخلاقی، فلسفی، دینی، سیاسی و ادبی در آن باشد را می‌توان مَثَل نامید.^۶ به عبارت دیگر در اصطلاح امروز ما هر گفتار و سخنی که با نهایت ایجاز معنایی عام از آن استفاده گردد و به صورت یک سخن کوتاه و پرمعنی

۱. الامثال فی القرآن الکریم، محمد جابر فیاض، ص ۲۷.

۲. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۶۲.

۳. الامثال فی القرآن الکریم، محمد بن ابی بکر ذرعی دمشقی، ص ۴۲.

۴. لغت نامه، علی‌اکبر دهخدا، ج ۸، ص ۱۷۸۸۸. ۵. جمهرۃ الامثال، ابوهلال عسکری، ص ۷.

۶. تأثیر قرآن وحدیث در ادبیات فارسی، علی اصغر حلبی، ص ۶۵.

زبانزد خاص و عام شود که هر کس برای افاده آن معانی در مواقع خاص به آن استشهاد نماید مَثَل نامیده می‌شود.^۱ حال گفتار و سخنانی از این قبیل یا مختص به یک ملت و نژاد است و در زبانهای دیگر و نزد اقوام مختلف جهان کاربردی ندارد و یا مفهوم آن چنان شهرت می‌یابد که همان معنی با الفاظ گوناگون و در زبان دیگر ملل انتشار می‌یابد و جنبه جهانی پیدامی‌کند.

البته گاهی اوقات عباراتی که جنبه «مَثَل» پیدا کرده است مختصر و موجز نمی‌باشد بلکه با شرح و تفصیل فراوان و با فروع و زوائد خاص خود بیان می‌شود و گاه بصورت حکایتی مفصل و داستان و قصه‌ای پندآموز عرضه می‌گردد. البته در فصل دوم این قسم از امثال را که بخش قابل ملاحظه‌ای از امثال قرآن را به خود اختصاص داده است مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

توصیفات دانشمندان در اهمیت مَثَل

شاید به جرأت بتوان گفت که مَثَل قدیمی‌ترین ادبیات بشر است. زیرا انسان پیش از آنکه شعر بگوید و قبل از آنکه خط بنویسد اختراع امثال نموده و در محاورات خود بکار برده است.^۲

درجه عظمت و وسعت هر زبان و علو فکر ادبی اهل آن زبان از شماره امثالش معلوم می‌شود. زیرا مثل عبارت است از جمله‌ای حکیمانه که بقدری فصیح و درعین فصاحت، ساده و لطیف و دارای کنایات و تشبیهات خالی از تکلف است که عامه آن را پسندیده و با کمال میل حفظ و در محاورات خود استعمال می‌نمایند. بنابراین هر مثلی از امثال یک نمونه عالی از فکر و قریحه ادبی یک ملت است. پس هر زبانی که تعداد مثلهایش بیشتر باشد، ادبیاتش کاملتر و فکر ادبی متکلمین به آن زبان عالی‌تر و وسیع‌تر خواهد بود.

گذشته از اینها، مثل بمنزله واعظی شیرین زبان و ناصحی مهربان است که افراد یک کشور را با زبانی ساده و با بیانی دلچسب و ملایم به پیروی از اخلاق حسنه و ترک اعمال نکوهیده دعوت کرده و اخلاق وافکار آنها را به بهترین شکلی تهذیب و تنویر می‌نماید.

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، مقدمه.

۱. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۳.

هرگوشی از شنیدن آن لذت برده و هیچکس از مطالعه آن خسته و دلتنگ نمی‌شود. هر مثل نتیجه تجارب و خلاصه افکار و آراء صدها دانشمند مجرب است که در قالب عباراتی مختصر و ساده ریخته شده و آنگاه به ملل مختلف عالم تقدیم می‌گردد و جامعه نیز آنرا پسندیده و با نهایت میل و رغبت می‌پذیرد. و جای تردید نیست که تأثیر اینگونه جمله‌ها و عبارات در اذهان بشر بیش از سایر انواع سخن می‌باشد.^۱ ابن عبد ربّه در توصیف مثل چنین می‌گوید: عرب آن را برگزید و عجم به آن پیشی جست و در تمام زمانها و زبانها ملل مختلف عالم سخن خود را به آن آراستند و آن از شعر پابنده‌تر است.^۲ علمای بلاغت معتقدند که مثل در محاوره حکم برهان دارد در عقلیات^۳ که قلبها به آن مطمئن و عقول آن را تصدیق می‌کند.^۴

ابن المقفّع ادیب بزرگ تازی نویسنده پارسی‌نژاد می‌گوید: هرگاه سخن را در جامه مثل ادا کنند، گفتن آن آشکارتر، شنیدن آن شگفت‌آورتر و توسط آن امکان بیان انواع سخن بیشتر و وسیع‌تر خواهد بود.^۵

ابوعبید قاسم بن سلّام نیز بیان داشته است که در امثال سه وصف درکنار هم جمع گشته‌اند که عبارتند از: کوتاهی لفظ، صحت معنی و حسن تشبیه^۶ و ابراهیم نظام بلخی نیز پسندیدگی کنایه که نهایت درجه بلاغت هست را به آن سه وصف افزوده است.^۷ این عبارات، خلاصه‌ای مختصر از بیاناتی بود که علمای مسلمان در عظمت مثل ذکر کرده بودند و اینک بحث خود را در این خصوص با سخنانی چند از برخی علمای مغرب زمین که درباره مثل اظهار داشته‌اند به پایان می‌رسانیم:

سرواتس (Cervantes، ۱۵۴۷-۱۶۱۶م) شاعر معروف اسپانیولی می‌گوید: مثل جمله کوتاهی است که از تجربه دراز تولد یافته و می‌یابد.^۸ و دانشمند انگلیسی، لرد روسل (Lord Russel، ۱۷۹۲-۱۸۷۸م) نیز مثل را زاده فکر یک گروه و یا نادره‌گویی یک

۱. ه. م. ۲. العقد الفريد، احمد بن محمد اندلسی، ج ۳، ص ۶۳.

۳. آندراج، فرهنگ جامع فارسی، محمد پادشاه، ج ۶، ص ۳۸۴.

۴. الاستنهاد بالامثال العربیة فی تفسیر القرآن، سید احمد امام‌زاده، مجله زبان و علوم قرآن، شماره ۲۱، ص ۱۰۴.

۵. امثال و حکم، محمد بن ابوبکر رازی، ص ۴.

۶. المزهرة، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۱، ص ۴۸۶.

۷. تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، علی اصغر حلبی، ص ۶۶.

۸. لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۸، ص ۱۷۸۸۹.

فرد معرفی کرده است.^۱ و شاید زیباترین توصیفات، توصیف آبه دوسن پیر فرانسوی (Abbé De saint Pierre، ۱۶۵۸-۱۷۴۳ م) باشد که گفته است مَثَل آوازی است که از تجربه منعکس شده و به عبارت کوتاهتر مَثَل صدای تجربه است.^۲

تقسیمات مَثَل در زبان فارسی

مَثَل بر دو قسم است: منثور و منظوم. مَثَل منثور آن است که دارای وزنی از اوزان شعریّه نباشد که خود بر دو نوع است: نوع اول امثالی که جمله‌های ساده و خالی از صنایع لفظیه بدیعیّه‌اند مانند بادنجان بد آفت ندارد. نوع دوم امثالی که مشتمل بر یک یا چند صنعت از صنایع لفظیه بدیعیّه‌اند، مانند «برادری برابری» که دارای صنعت سجع متوازی^۳ و جناس لاحق^۴ است.

مَثَل منظوم نیز یک بیت تمام و یا مصرعی است که استعمال آن بین مردم رایج و متداول باشد مانند:

کسبوتر با کسبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

و نیز مصرع: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. امثال ذکر شده رانیز می‌توان به دو قسم تقسیم کرد. یک بخش امثال حکمت‌آمیز هستند که عبارتند از جمله‌های کوتاه حکیمانه و سودمند که مقبول عامّه و مشهور گردیده و اغلب آنها را یاد دارند و در مواقع مناسب بکار می‌برند. اصل و منشأ و نام اولین گوینده این امثال غالباً مجهول است و اگر هم معلوم باشد دانستن آن شرط فهمیدن مَثَل نمی‌باشد مانند این بیت منسوب به سعدی که می‌گوید:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

و بخش دیگر امثال مرتبط به حوادث تاریخی اند (امثال تاریخی) که هر یک مبتنی بر

۱. ه. م

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، مقدمه.

۳. این است که دو کلمه در وزن و روی مطابق باشند (فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، ص ۴۲).

۴. این است که دو کلمه در نوع حروف متفق باشند مگر در یک حرف بشرط این که دو حرف مختلف قریب المخرج نباشند مانند عرش و فرش، امر و امن، و اگر قریب المخرج باشند آن را جناس مضارع گویند مانند ساعی و ساهی. درر الادب در فن معانی، بیان و بدیع، عبدالحسین ناشر، ص ۲۱۴.

یک واقعه تاریخی، حکایت و یا افسانه‌هایی می‌باشند. مانند «دو قُرت و نیمش همچنان باقی است» و یا «برای ما که آب ندارد برای تو که نان دارد» که حکایت هر یک از آن دو مشهور است.

برخی از مؤلفین عرب تصور کرده‌اند که امثال مرتبط به حوادث مخصوص زبان عربی است و در زبانهای دیگر یافت نمی‌شود. جرجی زیدان در کتاب «تاریخ ادب اللغة العربیة» چنین می‌نویسد: «تمام ملل امثال دارند اما امتیاز عرب به امثالی است که مرتبط به وقایع و حوادث است زیرا امثال عربی بر دو قسم است: اول امثال حکمت‌آمیز و دوم امثال مرتبط به حوادث که این نوع مخصوص به عرب‌زبانان است.^۱

به نظر می‌رسد که این تصور از آنجا ناشی شده است که در زبان عربی شماره امثال مربوط به حوادث و وقایع زیاد و بیش از زبانهای دیگر است. برخلاف زبانهای دیگر که تعداد مثلهای حکیمانه آنها بیشتر است، این اختلاف سبب شده است که بعضی همچون جرجی زیدان گمان کرده‌اند که در زبانهای غیرعربی امثال تاریخی مرتبط با حوادث مطلقاً وجود ندارد در صورتیکه به جرأت می‌توان گفت که هیچ زبانی خالی از این نوع امثال نیست. مخصوصاً زبان فارسی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از این نوع امثال دارد که برای بررسی آن به کتب مربوطه می‌توان مراجعه نمود.

مَثَل و ارتباط آن با «کنایه» ارسال المَثَل و ارسال المَثَلین

از آنجا که ممکن است برخی میان مَثَل و پاره‌ای از انواع سخن از قبیل کنایه، ارسال المَثَل و ارسال المَثَلین تفاوتی قائل نشوند و در تشخیص آنها به اشتباه و خطا دچار گردند، در این بخش لازم می‌دانیم که بطور خلاصه این اصطلاحات ادبی را مورد بحث و بررسی قرار داده تا حق مطلب نسبت به مَثَل آنگونه که شایسته است ادا شود.

۱- کنایه

کنایه لفظی است که لازم و معنای آن را اراده نمایند در صورتیکه اراده نمودن اصل معنا نیز

۱. تاریخ ادب اللغة العربیة، جرجی زیدان، جزء اول صفحه ۴۹.

ممکن و جایز باشد. به عبارت دیگر در کنایه مقصود متکلم اثبات معنائی است که آنرا با لفظ مخصوص به خود بیان نمی‌کند بلکه به جانب معنای دیگری می‌رود که تابع و تالی معنای منظور است و بوسیله این معنی به آن معنای منظور نیز اشاره می‌کند. مانند عبارت «هُوَ طَوِيلُ النَّجَادِ» یعنی او بند شمشیرش بلند است؛ که کنایه از آن دارد که وی بلند قامت است زیرا هنگامی که بند شمشیر کسی دراز باشد لازمه‌اش آن است که قامتش نیز بلند بوده باشد.^۱

و یا می‌گویند: «دیوار آشپزخانه فلانی سفید است» که منظور نشان دادن بخل و خساست اوست زیرا لازمه سفیدی دیوار آشپزخانه ندیدن دود و آتش است و لازمه روشن نشدن آتش، نپختن غذا است و لازمه نپختن غذا امساک در خرج و معیشت است.^۲ و یا گفته می‌شود که فلانی کثیرالرماد است یعنی خاکستر خانه‌اش فراوان است، منظور آن است که مهمانی و مهمان نوازش زیاد است.^۳ و یا در مورد زن متنعم و خوشگذران می‌گویند: «هی نَوُوم الضُّحی» (او زنی است که تا قبل از ظهر خواب است) و مراد این است که او زنی است در ناز و نعمت فراوان که خدمتگزارانی دارد که کارهای خانه او را برعهده دارند. بنابراین فرصت کافی در اختیار دارد که تا ظهر بخوابد و به هیچ چیز دیگری اندیشه نکند.^۴

در تمام این مثالها چنانکه مشخص است معنائی وجود دارد که آنرا با لفظ مخصوص به آن معنی ذکر نکرده‌اند بلکه با ذکر معنای دیگری منظور داشته‌اند که در وجود، همراه و تلو معنای اول است که با وجود آن معنای دیگر نیز موجود می‌شود.

حال می‌گوییم که اینگونه عبارات کنایی در زبان فارسی نیز فراوانند اما باید متذکر شد که آنها را نباید جز امثال بحساب آورد مگر در صورتی که جمله‌ای که مشتمل بر عبارتی کنایی است چنان میان مردم شهرت یابد که بدون هیچ‌گونه تغییر و یا با اندک تغییری در گفتارهای روزمره خود از آنها بهره گیرند. دراین صورت است که می‌توانیم اینگونه کنایات را نیز جزء امثال بحساب آوریم. مثل اینکه می‌گوئیم: «فلانی پنبه درگوش خود کرده است» که کنایه از آن است که وی سخن حق را نمی‌شنود و در برابر آن از خود

۱. دلائل الاعجاز فی القرآن، شیخ عبدالقاهر جرجانی، ترجمه سیدمحمد رادمنش، ص ۱۰۹.

۲. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، مقدمه. ۳. علوم البلاغة، مصطفی غلابینی، ج ۳، ص ۱۲۴.

۴. دلائل الاعجاز جرجانی، ترجمه سید محمد رادمنش، ص ۱۱۱.

عکس‌العمل نشان نمی‌دهد. از آنجا که تعداد این مثل‌های کنایی در زبان فارسی بسیار است و شاید بتوان نمونه‌های بی‌شماری از آیات قرآنی را که با آنها مطابقت دارد ذکر نمود. در فصل سوم به برخی از این مثل‌های کنایی و با ذکر معادل‌های قرآنی آن اشاره خواهد شد.

۲- ارسال المثل

ارسال‌المثل از صنایع علم بدیع در ادبیات است و آن عبارت از آوردن مثلی از امثال سائره در شعر است که متضمن مطلبی حکیمانه باشد که در نتیجه باعث آرایش کلام و تقویت بنیه سخن می‌شود.^۱ و چه بسا آوردن یک مثل در نظم و به هنگام خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه خواننده و شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.^۲

برای نمونه به شعر سعدی شیراز اشاره می‌کنیم که فرمود:

«آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی»

که متضمن این مثل معروف است: «خدا خرش را می‌شناخت که شاخش نداد» و اکنون این بیت مانند اصل مثل میان مردم رواج یافته و جزء امثال بحساب می‌آید.^۳

۳- ارسال المثلین

ارسال‌المثلین نیز از صنایع علم بدیع است که دو مثل و دو حکمت را در سخن خود می‌گنجانند مانند این بیت:

«ندانست یکجا بود دام و دانه به پای خود آمد به سلاخ خانه»

که متضمن این دو مثل است: «هرکجا دانه است دامی هست» و «به پای خودش به سلاخ خانه رفت».^۴

و یا شعر سعدی که می‌گوید:

«نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال»

۱. ارسال‌المثل در مثنوی، علیرضا منصور مؤید، ص ۷ (مقدمه).

۲. فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، ص ۲۹۹.

۳. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، مقدمه. ۴. ه. م.

که دربردارنده دو مَثَل «باد در قفس کردن» و «آب در غربال نگاه داشتن است» که هر دوی آنها مبین امری است محال و نشدنی.^۱

نتیجه بحث آنکه هرگاه سخنی مشتمل بر صفت ارسال المثل و یا ارسال المثلین باشد گاهی مانند اصل مثل شهرت تامه پیدامی کند و در این صورت است که می توان آنها را جزء امثال بحساب آورد.

از آنجا که بحث ما تطابق میان امثال فارسی و آیات قرآنی است و برای آنکه از مبحث ارسال المثل و ارسال المثلین نتیجه و ثمره عملی نصیبمان شود متذکر می شویم که برخی از آیات و تعابیر قرآن کریم نیز از جمله ارسال المثل هایی است که همچون اصل مثل بر سر زبانها افتاده است.

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی به نقل از جعفر بن شمس الخلافة در کتاب «الآداب» برخی آیات را جزء ارسال المثل های قرآنی برشمرده است.^۲ که البته تعداد آنها منحصر به همین مقدار نیست بلکه شاید بتوان باتدبّر و تفحص بیشتر نمونه های دیگری نیز برآنها افزود.

در فصل سوم به این گونه نمونه های قرآنی خواهیم پرداخت و تعابیر فارسی آنها نیز ذکر خواهیم کرد. اما هم اینک به ذکر برخی از نمونه های قرآنی این مبحث و به نقل از کتاب «الاتقان» اکتفا می کنیم:

۱- «لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ» (۵۸/نجم): که متضمن این معناست که کسی جز خداوند از زمان وقوع قیامت مطلع نیست. در امثال فارسی همین مفهوم را اینگونه بیان کرده اند: «قیامت آمدنی است» و یا «قیامت گرچه دیر آید بیاید».

۲- «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» (۵۱/یوسف): که آیه فوق در برگیرنده بی گناهی جناب یوسف عليه السلام و خیانت زلیخا می باشد که خود اعتراف می کند که اینک حق آشکار گشته است و من مقصّر بوده ام. در امثال فارسی نیز برای القاء چنین مفهومی از تعابیری چون: «خورشید برای همیشه پشت ابر باقی نمی ماند» و یا «حق به حقدار خواهد رسید» و نیز «حق بمرکز قرار گرفت» استفاده می شود.

۱. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱.

۲. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۱، ص ۵۰.

- ۳- «ذَالِكَ بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ» (۱۰/حج): این آیه حاکی از آن است که دوزخ و عذاب آن، نتیجه طبیعی کردار و رفتار آدمی است که در قیامت به انسان نشان داده می‌شود. در امثال فارسی تعابیر زیر با مفهوم آیه شریفه تطابق کامل دارند: «چیزیکه عوض داره، گله نداره» و یا «از هر دست که بدهی از همان دست پس می‌گیری».
- ۴- «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ» (۹۱/یونس): می‌گویند فرعون هنگامی که در دریای نیل گرفتار آمد و یقین نمود که دیگر جان سالم از آن آب خروشان بدر نخواهد برد از خداوند طلب مغفرت و بخشش نمود. اما پاسخ خداوند به او این بود که چرا الآن پی به اشتباه خود برده‌ای در صورتیکه پیش از این سر به عصیان و سرکشی برداشته بودی؟! در امثال فارسی تعابیری چون: «علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد» و یا «نوشدارو پس از مرگ سهراب سود نکند» با مفهوم آیه مذکور هماهنگی صددرصد دارد.

بخش دوم

مَثَل در قرآن

فلسفه و حکمت مَثَل از نگاه وحی

۱- تذکر و یادآوری، تفکر و اندیشیدن

برای پاسخ به این که چرا خداوند به ذکر مَثَل در کتاب خود پرداخته است و چرا بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات وحی به این موضوع اختصاص یافته است؟ کافی است که نگاهی موشکافانه در کلام خدا داشته باشیم تا از گذر آن حق مطلب آنگونه که شایسته است ادا شود.

با تدبر در آیات وحی معلوم خواهد شد که هدف از مَثَل‌های قرآنی «تذکر و یادآوری» و نیز «تفکر و اندیشیدن» بیان شده است. در آیه ۲۵ از سوره مبارکه ابراهیم پس از ذکر یک مَثَل و در بخش پایانی آن، عبارت «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»: [خداوند برای مردم مَثَل‌ها می‌زند شاید که متذکر شوند] جلب نظر می‌کند که براساس آن تذکر و یادآوری از جمله اهداف اصلی مَثَل برشمرده شده است. به عبارت دیگر ذکر امثال در قرآن بستر مناسب را جهت عبرت‌آموزی و پندپذیری که حاصل تذکر و یادآوری است فراهم خواهد کرد. آیه ۲۱ از سوره حشر نیز حاوی یکی دیگر از فلسفه‌های ذکر امثال در قرآن است.

آیه مذکور با عبارت «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»: [ما این مثلها را برای مردم بیان می‌کنیم شاید که اندیشه کنند] پایان می‌پذیرد که بر پایه آن هدف از مثل، تفکر و اندیشیدن عنوان شده است. یعنی اگر همچون اکثریت مردم – چنانکه قرآن می‌گوید – اهل عناد و کفر نباشیم (۸۹/اسراء) و نیز با سخن حق به جدال و خصومت برنخیزیم (۵۴/کهف)، آنگاه از گذر تدبیر در امثال قرآنی خواهیم توانست به یک تفکر صحیح و راه‌گشا دست یافته و راه خود را در جهت رسیدن به کمالات هموار سازیم. جالب آنکه خیراندیشان در امثال قرآنی و آنان که با قصد هدایت و پندپذیری در این نوع از آیات (مثلها) دست به تدبیر می‌زنند در زمره دانشمندان و عالمان داخل گشته‌اند! و این نص صریح قرآن است که فرمود «وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْغَالِمُونَ»: [که جز عالمان این مثلها را درک نخواهند کرد].

خلاصه آنکه مثل از آنجا که امور معقول و پیچیده را مبدل به قضایای ملموس و حسی می‌کند انسان را توانا خواهد ساخت که باخیالی آسوده‌تر و باسرعتی مضاعف به پیام نهفته و پنهان در آیات دست یابد و از این طریق به تفکری کارساز و هدایت بخش رهنمون شود.

۲- مثل زمینه‌ساز هدایت و ضلالت

در آیه ۲۶ از سوره مبارکه بقره پس از آنکه خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِیْ أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» [و خداوند را باکی نیست که به پشه و یا به چیزی بزرگتر از آن مثل زند] آیه را این چنین ادامه داد که «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» [یعنی آنهایی که بخدا ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگار آنهاست] «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» [و اما کسانی که کافر شدند می‌گویند خدا را از این مثل چه مقصود است؟] «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» [با این مثل بسیاری را هدایت و بسیاری را گمراه می‌سازد] و آیه را با این عبارت پایان داد که «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» [و البته گمراه نمی‌کند به آن مگر فاسقان را]

بنابراین ره‌آورد و حاصل مثل – و با توجه به آیه فوق – از دو حالت خارج نیست: یا آنکه مثل زمینه هدایت را برای انسان فراهم خواهد نمود و یا اینکه او را به ضلالت و گمراهی خواهد کشاند که اگر مورد اول نصیب انسان شود چنین فردی حتماً از زمره

مؤمنان و پرهیزگاران بوده است و در غیر این صورت خواهیم توانست مَهر و علامت فسق و فجور را بر پیشانی آنان‌ی که به ضلالت کشیده شده‌اند نصب نمائیم.

به عبارت دیگر مثل زمینه‌ساز بستری مناسب جهت آشکار ساختن ماهیت درونی و پنهانی بندگان خداست؛ زیرا که کَفَّار و بی‌دینان به ظاهرِ مثل اکتفا کرده و چون به اصل و کُنه آن پی نمی‌برند بی‌جهت خداوند را محکوم می‌سازند که چرا به ذکر این عبارات پرداخته است؟

اما به گفته قرآن، مؤمنین واقعی و آنان که دل‌هایشان به نور حق روشن گشته است یقین خواهند کرد که ذکر این امثال حق است و نه باطل و از جانب خدایی است که حکیم است و مدبّر و نه بیهوده‌گو و یاوه‌سرا! (وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

بنابراین قرآن کریم و برخلاف بسیاری از مردم که بزرگی سخنی را دلیل بر عظمت و کوچکی ظاهری آنرا دلیل بر کم‌اهمیت بودن آن تلقی می‌کنند، بگونه‌ای دیگر می‌اندیشد و با ذکر امثال مختلف و با نام‌بردن از حیواناتی خرد و کوچک همچون پشه و یاعنکبوت عنوان می‌دارد که در این قسم از سخن (مَثَل) مهم پیامی است که مقصود گوینده است نه ظاهر و شکل و شمایل آن، پس اگر این پیام از طریق ذکر این حیوانات به ظاهر ناچیز و ناتوان به مخاطب منتقل شود، کاری است بسیار ستودنی و باارزش که در استفاده از آن قرآن هرگز ابایی نداشته است! و در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر نیز پس از آنکه تعداد نگاهبانان دوزخ نوزده نفر معرفی شده‌اند بیان می‌دارد که بیمار دلان و کافران اظهار خواهند داشت که خداوند از ذکر این مَثَل چه قصدی داشته است؟ که در پاسخ بار دیگر مسئله ضلالت و هدایت مطرح می‌شود.

نتیجه آنکه «قلب سلیم» حتی اگر به پیام پیچیده و پنهان موجود در آیه پی نبرد هرگز آنرا تکذیب نخواهد نمود. اما بیمار دلان و کسانی که در قلب‌هایشان مرض مهلک نفاق و کفر ریشه دوانده است با شتابی فراوان به ردّ سخن خدا خواهند پرداخت و از قبول آن سرباز خواهند زد. قرآن بیان می‌دارد که اینان همان کسانی‌اند که ماهیت پنهانی فسق و فجورشان از این طریق آشکار گشته و به ضلالت افتاده‌اند.

معانی مختلف مثل در قرآن

واژه‌های «مَثَل» و «امثال» در بسیاری از آیات قرآن استعمال شده‌اند. شکل استعمال این کلمات بگونه‌ای است که می‌توان معانی مختلفی را برای آن استنباط نمود که در ذیل به آن معانی اشاره‌ای گذرا خواهیم نمود:

۱- مثل و شبیه و مانند

رایج‌ترین معنای «مَثَل» شباهت و تشبیه چیزی به چیز دیگر است. مانند آیه پنجم از سوره جمعه که در طی آن برخی از یهودیان به الاغ بارکش تشبیه شده‌اند. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا».

نمونه‌های دیگری از این نوع مثل و با این معنای خاص را می‌توان در آیات ۱۷۱/بقره، ۱۷۶/اعراف، ۴۱/عنکبوت، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵/بقره جستجو کرد.

۲- حکایت و داستان

یکی دیگر از معانی مثل ذکر یک حکایت تاریخی و بیان داستان زندگی برخی از مللی است که به جهتی می‌تواند برای همه آیندگان عالم مایه عبرت و پند و اندرز قرار گیرد. همچون داستان «اصحاب القرية» که ذکر احوالات ایشان در سوره یس، آیه سیزدهم به بعد آمده است. «وَاَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ». و نیز مثل آیه صد و دوازدهم از سوره مبارکه «نحل».

۳- عبرت پذیری

از دیگر معانی مثل، «عبرت‌پذیری» از احوالات دیگران است. همچون فرعون و قومش که خداوند پس از غرق شدن ایشان فرمود: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ» (۵۶/زخرف)

۴- الگو و نمونه

برخی از اشخاصی که نامشان مستقیماً در قرآن ذکر شده است و یا با توصیفاتی می‌توان پی بوجود آنها برد، برای دیگر ملل عالم الگو و نمونه هستند. البته نه فقط الگوی نیک، بلکه برای بدان عالم نیز نمونه‌ها و سرمشق‌های عملی معرفی شده‌اند که اگر انسانها

بخواهند از جاده مستقیم هدایت خارج و به بیراهه فسق و ضلالت گام بردارند پس چه بهتر که دنبال روی این الگوهای پلید باشند. برای نمونه از الگوهای نیک می‌توان به حضرت عیسی علیه السلام اشاره کرد که خداوند در وصف وی فرمود: «وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (۵۹/زخرف).

و یا دو زن پاک و باوقار همچون آسیه و حضرت مریم که به فرموده قرآن هر دوی ایشان الگوهای ممتازی برای مؤمنین عالمند. (۱۲۰/تحریم)

واژ الگوهای فاسد و بد که برای همه مفسدان و کژاندیشان عالم الگو و نمونه هستند می‌توان از دو زن نام برد که هر دوی آنها همسران دو پیامبر بزرگ خدا یعنی نوح و لوط بوده‌اند که در همین سوره تحریم و در آیه دهم از ایشان به بدی یاد شده است. «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ...».

۵- صفت

گاهی اوقات استعمال کلمه مثل در قرآن مربوط به معانی یادشده نیست بلکه خداوند برای توصیف حقیقتی از حقایق از واژه مثل استفاده کرده است. مانند توصیف بهشت و جهنم که ذکر آن در سوره محمد آیه ۱۵ و سوره رعد آیه ۳۵ آمده است.

۶- سخن حکیمانه در خورتأمل و دقت

در سوره حج، آیه ۷۳ خداوند سخنی پرمعنی و حکیمانه را تحت عنوان مَثَل بیان کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ صُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» [ای مردم مثلی زده شد پس به آن گوش فرادهید] و از ما خواسته است در حقیقت و محتوای آن اندیشه کنیم. این سخن و گفتار در مورد حشره‌ای کوچک و به ظاهر ناتوان بنام مگس است که با ناتوانی خود می‌تواند توان هر موجود دویایی را بگیرد و او را به عجز و ناتوانی وادار سازد. از این روست که خداوند فرمود: آنانی را که به غیر از خدا می‌خوانید هرگز بر خلقت موجودی کوچک چون مگس قادر نخواهند بود و اگر مگس چیزی از ایشان برباید قدرت باز پس‌گیری آن را ندارند! و در حالت کلی می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم در استعمال خود، هرگونه سخن موجز و یا مفصّلی را که رهگشای انسانها در فراسوی زندگی‌شان باشد مَثَل نامیده است. از این رو در برخی از آیات قرآنی مشاهده می‌کنیم که ذات مقدس پروردگار کلمه مَثَل را

به «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» مقید می‌کند و می‌فرماید ما برای انسانها در کتاب خود از هر مثلی بیانی آورده‌ایم، شاید که متذکر شوند. «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (۵۷ / روم). آیه ۲۷ از سوره زمر و آیه ۸۹ از سوره اسراء نیز بر همین گفتار صحه می‌گذارند.

۷- سخن غریب و رمزگونه

درسوره مدثر آیه ۳۰ و ۳۱، خداوند تعداد نگاهبان دوزخ را نوزده تن معرفی کرده و بیان می‌دارد که ذکر این عدد محکی است برای ایمان و یا عدم ایمان انسانها، که البته از طرفی مؤمنین را ایمان می‌افزاید و از طرف دیگر سبب شک و تردید بیمار دلان و کافران می‌گردد. از این رو در سؤالی انتقادی پرسش می‌کنند که خداوند از بیان این مثل (ذکر عدد ۱۹ برای نگاهبان دوزخ) چه اراده کرده است؟ که در پاسخ، قرآن کریم بیان می‌کند که بواسطه آن خداوند هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. نتیجه آنکه برخی از گفتارهای رمزگونه کلام‌الله بانگاه نخست شاید قابل فهم و درک برای ما نباشد اما هرگز نباید به ایراد و اشکال تراشی درمورد آن پردازیم و یا آنرا رد و انکار نماییم. در هر صورت قرآن کریم از این سخن رمزگونه تحت عنوان مَثَل یاد کرده است و حقیقتاً حکمت ذکر این عدد و مفهوم آن که دلالت بر تعداد خازنان دوزخ که از جنس ملائکه نیز هستند بر ما نامعلوم است و جز ذات مقدس پروردگار عالم و راسخان در علم کس دیگری از آن مطلع نیست.

۸- تصورات و پندارهای نادرست

در استعمال قرآنی واژه مَثَل، درمی‌یابیم که کاربرد این کلمه در قرآن، فقط مربوط به سخنان حکیمانه و پرمحتوا نمی‌باشد، بلکه گاهی اوقات خداوند به سخنان بی‌بایه و اساسی که توسط کفار و مشرکین مطرح شده است نیز اطلاق مَثَل نموده است. تعابیری همچون «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا» «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ» «بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» و... از این قبیل است که در بخش مربوط به امثال ظاهره و در شرح و توضیح آن به این دسته از امثال خواهیم پرداخت.

امثال القرآن و تقسیمات آن

به اعتقاد برخی از علماء و دانشمندان اسلامی علم امثال القرآن یکی از بزرگترین و شکوهمندترین علوم قرآن کریم است که متأسفانه مردم در رابطه با آن در غفلت و بی خبری بسر می برند. چرا که به ظاهر الفاظ مثل سرگرم شده و از باطن و اهداف آن غافل می مانند.^۱

ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، فقیه شافعی و نویسنده کتاب «الاحکام السلطانیة» و «ادب الدنيا والدين» (متوفای ۴۵۰ هـ ق) می گوید: مَثَل بدون مُمَثَّل به سانِ اسبی بدون لگام و یا همچون شتری بدون افسار می باشد.^۲

ابوهریره از رسول خدا ﷺ چنین نقل می کند: قرآن کریم بر ۵ وجه نازل شد: حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. حلال قرآن را بکار گیرید و بدان عمل کنید و از حرام آن اجتناب نمایید و از محکّمات قرآن پیروی کنید و به متشابهات آن ایمان آورید و از امثال آن عبرت آموزید و از آن پند گیرید.^۳

محمد بن ادریس شافعی علم امثال القرآن را در زمره آن بخش از علوم قرآن برمی شمارد که باید هر مجتهدی درباره آن شناختی کافی بدست آورد و لذا معتقد است که این امثال راه و رسم اطاعت از پروردگار را به ما می آموزند و بیانگر کیفیت اجتناب از اموری هستند که خداوند از آن نهی کرده است.^۴

هشدار و وعظ، انگیزش و شوق آفرینی، منع و بازدارندگی، عبرت پذیری، شرح و تبیین حقایق، نزدیک ساختن مقصود و هدف به اذهان، به تصویر کشاندن امور پیچیده عقلی و تشبیه امور پنهان به موضوعات ظاهری و آشکار و... از جمله فواید و منافع است که امثال قرآنی به راحتی و بدون هیچ گونه سختی و صعوبت در اختیار خوانندگان خود قرار می دهند. و شاید به همین خاطر باشد که عده ای برآنند که خداوند متعال از رهگذر آوردن ضرب المثلها در قرآن کریم بر بندگان خود منت گذارده و آن را به عنوان

۱. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۱، ص ۴۴.

۲. هـ م

۳. الامثال من الكتاب والسنة، ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی، ص ۷۳.

۴. هـ م، ص ۱۱۷

یکی از عنایات خاصه خود نسبت به ما برشمرده است.^۱ و اینک و پس از این مقدمه سعی بر آن خواهیم داشت که تقسیمات امثال قرآنی را در ذیل مطرح و سپس به شرح و توضیح آن بپردازیم. در یک تقسیم‌بندی کلی امثال قرآنی به دو بخش ظاهره و کامنه تقسیم می‌شود:

۱- امثال ظاهره

امثال ظاهره امثالی است که در قرآن به نحوی از انحاء به مثل بودن آنها با ذکر واژه مثل و یا بکاربردن حرف «ک» تصریح شده باشد.^۲ همچون آیه ۴۱ از سوره عنکبوت و نیز آیه ۱۲۲ از سوره انعام که در اولی به لفظ مثل و در دومی با حرف «کاف» به مثل بودن آیه اشاره شده است.

امثال ظاهره قرآنی خود به بخشهای مختلفی تقسیم می‌شود که در ذیل به شرح و توضیح آنها خواهیم پرداخت:

الف) تشبیهات تمثیلی

بخش قابل ملاحظه‌ای از امثال قرآنی اختصاص به تشبیهات تمثیلی دارد که وجه شبه صورتی است انتزاعی که از اجزای متعددی اخذ شده است. مثل آیه پنجم از سوره مبارکه جمعه که خداوند در آن چنین می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْغِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» حکایت حال آنان که تحمل علم تورات را کرده اما خلاف آن عمل کردند در مثل به الاغی ماند که بار کتابها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره‌نبرد). چنانکه مشخص است در این تشبیه تمثیلی از یک طرف یهودیان سست عنصر که تاب تحمل قوانین تورات را نداشته‌اند به حیوانی چون الاغ تشبیه شده‌اند و از طرف دیگر تورات بسان کتابهایی درآمده که درازگوش بر پشت خود حمل می‌کند. وجه شبه در این میان رنج و سختی است که از حمل یک شیء گرانها و پرمفعت حاصل شده که هیچ فایده‌ای را برای حامل خود به ارمغان نیاورده است. به عبارت دیگر وجه شبه هنگامی تصور می‌شود که از درازگوش عمل حمل و باربری صادر شود. به شرط آنکه شیء بار شده شی‌ای باشد مخصوص و با ارزش که همان اسفار و کتابهای پرمفعت است. اما از

۱. المستقصى فی امثال العرب، جادالله محمود بن عمر زمخشری، ص ۷۶.

۲. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۶۴۳.

طرف دیگر باید جهالت و نادانی الاغ رانیز به امور گذشته زمینه کرد تا از مجموع آن وجه شبه زیر بدست آید که عبارت است از: تحمل رنج و سختی حمل بار، در عین خستگی و بی فایده بودن آن که نصیب حیوانی چون الاغ گشته است.

به نظر می رسد که تشبیهات تمثیلی از جمله تشبیهات بلیغ و در عین حال عمیق قرآنی اند. چرا که در فهم اینگونه از تشبیهات نیاز به دقتی فراوان و موشکافی عالمانه ای است که نفوس را به سوی خویش فرا می خواند و با فهم و درک آن لذت روحی و روانی خاصی را نصیب خواننده خود خواهد نمود.^۱

نکته قابل ذکر در مورد تشبیهات تمثیلی آن است که مفاهیم و پیامهای موجود در آن از طبیعت و پدیده هایش و نیز قوانین تکوینی موجود در هستی الهام گرفته است. در این میان صحبت از حیات انسانی، حیوانی، نباتی و حتی مصنوعات بشری و در قالب مَثَل به میان آمده است.

از جمله تمثیلاتی که از طبیعت و قوانین حاکم بر آن الهام گرفته می توان به آیات ۲۰-۱۷ سوره مبارکه بقره اشاره کرد. و در مورد امثال مربوط به حیات انسانی میتوان به آیه ۷۵ از سوره نحل که با عبارت «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا...» آغاز می شود دقت نمود. امثال مربوط به حیوانات و زندگی جانوری نیز در سوره مختلف و به شکلهای گوناگون و با انواع تنوعات زبانی به بحث کشانده شده است. دراین میان سخن از حیواناتی چون عنکبوت، پشه، سگ، الاغ، مگس، شتر و... مطرح شده است.

توجه به حیات گیاهی و نباتی نیز از جمله اموری است که قرآن کریم به آن عنایتی خاص داشته است. دراین باره می توان به آیات مربوط به زندگی دنیا و طراوت و شادابی آن اشاره کرد که همچون یک گیاه پس از چندی به فرسودگی و پیری و پژمردگی گرایش می یابد. و بالاخره و در مورد مصنوعات و دست سازه های بشری میتوان به آیه ۳۵ سوره نور اشاره کرد که در آن صحبت از مشکاة و مصباح و زجاجة به میان آمده است.

ب) مَثَل های قیاسی

منظور از مَثَل های قیاسی مَثَل هایی است که غالباً در متن مثل عباراتی همچون «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا» و یا «هَلْ يَسْتَوُونَ» و نظایر آن بکار رفته است که خداوند با طرح این تعابیر پرسشی

در صدد است که از مخاطب و شنونده خود اقراری برحقانیت پیام موجود در مثل اخذ نماید. از آنجا که این قسم از امثال حالتی مقایسه‌ای میان دو طرف برقرار می‌کند از آنها تحت عنوان «مثل‌های قیاسی» یاد خواهیم کرد.

برای تقریر موضوع به یکی از این امثال و به طور بسیار خلاصه اشاره می‌کنیم و تفصیل بحث را بجایی دیگر اختصاص خواهیم داد. در سوره زمر آیه بیست و نهم چنین می‌خوانیم: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا»: و خداوند مثلی زد آیا شخصی که اربابانی متعدد دارد و همه مخالف یکدیگر و هر کدام او را به کاری پر رنج و زحمت می‌گمارند با آن شخصی که تسلیم امر یک نفر است که به او مهربانست و هیچ تکلیف سختی بر او تحمیل نمی‌کند، آیا حال این دو شخص یکسانست؟

در اینگونه از امثال بخاطر وضوح و روشنی که در میان الفاظ و معانی آن وجود دارد، انسان سلیم‌النفس که فطرتش رانیالوده است و از صراط مستقیم خارج نگشته است، بی‌چون و چرا به حقیقت موجود در مثل اعتراف کرده و با جان و دل آن را می‌پذیرد.

ب) مثل‌های توصیفی

بخش دیگری از امثال القرآن اختصاص به مثل‌هایی دارد که از آن تحت عنوان «مثل‌های توصیفی» یاد خواهیم کرد. در اینگونه از امثال خداوند با ذکر واژه مثل در مقام توصیف و توضیح حقیقتی برخورد آمد که در اثناء سخن به ذکر ویژگیها و صفات ممتاز آن شیء و تا آنجا که مقدور باشد می‌پردازد و تصویری روشن و شفاف از آن ارائه می‌دهد.

همچون آیه پانزدهم از سوره مبارکه محمد که با عبارت «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...» آغاز می‌شود. خداوند در آیه مذکور، برخی از ویژگیهای بهشت را که اختصاص به نهرهای مختلف جاری در آن دارد بر شمرده است. نهرهایی از آب خالص و گوارا، شیر، شراب ناب و غسل مصفا. بنابراین مثل‌های توصیفی در صدد هستند که با عباراتی ساده و قابل فهم به شرح و توضیح حقایقی بپردازند که به علت دست نیافتنی بودن از تیررس تصورات آدمی بدور مانده‌اند.

ت) مثل‌های تاریخی

مثل‌های تاریخی مربوط به سرگذشت برخی از اقوام و مللی می‌شود که نام ایشان و پایان زندگی اسف بارشان در آیات قرآنی گنجانده شده است که به علت ناسپاسی و خطاهایی

که از ایشان سرزده داستان زندگی اشان مایه عبرت و پندپذیری دیگر مللِ عالم گشت. از جمله این اقوام، قوم موسی علیه السلام است که خداوند در سوره مبارکه زخرف، آیه پنجاه و ششم در شأن ایشان فرمود: «فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ» یعنی [هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم].

و یا مثَلِ «اصحاب القریه» که بگفته قرآن ابتداء دو رسول و سپس رسول دیگری برای هدایت آنها فرستاده شدند اما با بهانه‌های پوچ و واهی هر یک از آنها را تکذیب کرده و سر تعظیم در مقابل فرامین و دستورات آنها فرود نیاوردند. در فصل مربوط به تفسیر و توضیح امثال ظاهره قرآنی به بحث در خصوص این دسته از آیات خواهیم پرداخت.

ث) مَثَل‌های فردی

باکمی دقت در امثال واضحه قرآنی درخواهیم یافت که خداوند متعال به عمد و با غرضی خاص زندگی برخی از افراد نیک و یا پلید را در آیات نوربخش خود گنجانده است و بیان داشته که سرگذشت این قبیل اشخاص برای تمام خوبان و بدان عالم و به تعبیر قرآن برای مؤمنین و کافرین می‌تواند سرمشق والگو قرارگیرد. تا هر یک از دو گروه مؤمن و کافر با اختیار و انتخاب خود به هر یک از آنها که علاقمند گشتند تمایل یابند. بنا براین سرنوشتی که برای هریک از آن انسانهای مثالی - چه نیک و چه پلید - رقم خورده است برای تمام مؤمنان و کافران عالم که به ایشان اقتدا کرده‌اند نیز ثابت و حتمی است. از جمله این افراد، می‌توان از همسران دو پیامبر بزرگ خدا، یعنی نوح و لوط علیه السلام و نیز آسیه همسر فرعون و یا حضرت مریم علیها السلام یاد کرد که اتفاقاً سرگذشت زندگی این چهار زن در دو آیه قرآنی، متوالیاً و در سوره مبارکه «تحریم» آمده است که در جای خود مضامین و پیامهای موجود در آن به عرض خواهد رسید.

ج) مَثَل‌های رمزی

منظور از مَثَل‌های رمزی که بخش قابل ملاحظه‌ای از امثال القرآن را بخود اختصاص می‌دهد امثالی است که در طی آن، خداوند با ایماء و اشاره و خلق رموز مختلف به اموری پرداخته است که درک و فهم صحیح آن نیازمند به تدبری درخور و موشکافانه است که از گذر آن، دریائی از مفاهیم و پیامهای نوربخش و انسان ساز قرآن کریم، نصیب آدمی می‌گردد. درخصوص اینگونه امثال و برای نمونه می‌توان به آیات ۲۶۵ بقره،

۱۱۷ آل عمران، ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ بقره و ۳۱ حج اشاره نمود که در جای خود به آنها خواهیم پرداخت.

۲- امثال کامنه

دسته دوم از امثال القرآن به امثال کامنه و یا پنهان معروف گشته‌اند. علت این نامگذاری آن است که در متن آیه به مثل بودن آن تصریح نشده است.^۱ بلکه از آنجا که می‌توان شباهتی معنوی و مفهومی میان این دسته از آیات و امثال دیگر ملل عالم - چه عربی و چه غیر عربی - پیدا نمود از آنها تحت عنوان امثال کامنه یاد خواهیم کرد. هر چند ممکن است علاوه بر شباهت معنوی از لحاظ لفظی نیز میان این قبیل آیات و امثال سائره دیگر ملل شباهتی وجود داشته باشد.

از نظر شباهت معنوی می‌توان به آیه «لَا فَاَرَضُ وَلَا يَكْرَهُ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ» اشاره نمود که مربوط به یکی از خصوصیات گاو بنی اسرائیل می‌باشد که خداوند فرمود: این گاو نه پیر و از کار افتاده باشد و نه جوان کار کرده بلکه میانه این دو حال باشد. حال آیه مذکور از لحاظ مفهومی با مثل معروف «خیر الامور اوسطها» تطابق پیدا می‌کند.

و از لحاظ شباهت‌های معنوی و لفظی که توأماً در یک آیه جمع گشته است می‌توان به آیه پانزدهم از سوره مبارکه ملک اشاره نمود که خداوند فرموده است: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهَا» [پس شما در پستی و بلندی‌های آن (زمین) حرکت کنید و روزی او خورید] که این آیه شریفه با مثل معروف «از تو حرکت از خدا برکت» و یا «روزی به قدم است» تطابق پیدا می‌کند.

جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی به نقل از ماوردی به تعداد اندکی از این نوع امثال اشاره کرده است. که ظاهراً تعداد امثالی را که ماوردی در کتاب خود آورده از این تعداد بیشتر بوده است و این نکته‌ای است که برخی از دانشمندان به آن اشاره نموده‌اند.^۲

هم‌اینک برای تکمیل بحث امثال کامنه به مثلهایی که سیوطی در کتاب الاتقان آورده است اشاره می‌کنیم و در فصل سوم نمونه‌های دیگری را ارائه خواهیم کرد.

۱. البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. امثال القرآن و اثرها فی الادب العربی، نورالحق تنویر، ص ۱۵۷.

سیوطی به نقل از ماوردی چنین می نویسد: ^۱ «از ابا اسحاق ابراهیم بن مضارب شنیدم که می گفت از پدرم شنیدم می گفت سؤالی با حسن بن فضل در میان گذاشتم و به او گفتم: تو امثال یعنی ضرب المثل های عرب و عجم را از لابلای آیات قرآن بیرون کشیده و آنها را ارائه می دهی، آیا در قرآن کریم این مَثَل یعنی «خیر الامور اوسطها» را می یابی؟ در پاسخ گفت: آری، در چهار موضع از قرآن کریم این مثل (یعنی مفهوم و هدف آن) به چشم می خورد:

۱- در آیه ۶۸ سوره بقره: «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا لَأَفَارُضٌ وَلَا بِكَرٍّ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ» [موسی گفت: خدا می گوید: آن گاو مورد نظر عبارت از گاوی است که نه چندان پیر و نه چندان جوان است بلکه گاوی میانسال و درحد متوسطی میان پیری و جوانی است.]

۲- در آیه ۶۷ سوره فرقان: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»

۳- در آیه ۲۹ سوره اسراء: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ...»

۴- در آیه ۱۱۰ سوره اسراء: «وَلَا تَجْهَرْ بِصَلُوتِكَ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»

پدر ابا اسحاق گفت به حسن بن فضل عرض کردم: آیا این ضرب المثل را در قرآن می یابی که می گوید: «مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَاذَهُ» یعنی اگر کسی نسبت به چیزی نادان و بی خبر باشد با آن به دشمنی و ستیز برمی خیزد؟ حسن بن فضل در پاسخ گفت: آری چنین مثلی در دو جای قرآن کریم آمده است:

۱- در آیه ۳۹ یونس: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»

۲- در آیه ۱۱ سوره احقاف: «...وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ»

پدر ابا اسحاق گفت به حسن بن فضل گفتم: آیا در کتاب خدا این مثل را می یابی که می گوید: «إِخْذِرْ شَرَّ مَنْ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ» یعنی از شر کسی که به او نیکی کردی برحذر باش تاگزندی از سوی او به تو نرسد. پاسخ داد: آری، در آیه ۷۴ سوره توبه: «...وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...»

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را می بینی که می گوید: «لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْعَيَانِ» یعنی خبر و شنیدن همچون دیدن نیست. حسن بن فضل گفت: مفهوم و هدف این مَثَل در آیه ۲۶۰ سوره بقره مطرح شده است آنجا که می فرماید: «... قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ

لِيُطَمِّئِنَّ قُلُوبِي».

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را در قرآن می‌یابی که می‌گوید: «فِي الْحَرَكَاتِ الْبَرَكَاتُ» یعنی در حرکتها، برکات وجود دارد؟ حسن بن فضل گفت: این مثل در آیه ۱۰۰ سوره نساء بازگو شده است آنجا که می‌گوید: «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافَعًا كَثِيرَةً وَسَعَةً».

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را می‌یابی که می‌گوید: «كَمَا تُدِينُ تُدَانُ» همانگونه که جزای می‌دهی جزا می‌بینی؟ حسن بن فضل گفت: در آیه ۱۲۳ سوره نساء که می‌فرماید: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ».

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را در قرآن می‌بینی که می‌گوید: «حِينَ تَقْلِبُ تُدْرِي» یعنی وقتی می‌خواهی غذا بریان کنی می‌فهمی؟ (ریشه مثل از آنجا است که می‌گویند: مردی بر زن زنا کاری وارد شد و از او بهره جست، و سپس مبلغی به او پرداخت اما در ضمن ظرف غذای زن زناکار را نیز دزدید. هنگامی که این مرد می‌خواست از خانه بیرون آید زن به او گفت: ترا مغبون ساختم، یعنی تو در این معامله مغبون هستی، زیرا من بیش از تو به این کار نیاز داشتم، علاوه بر آنکه نیازم را برآورده ساختم پولهای ترا نیز به عنوان مزد این عمل دریافت کردم. اما این مرد چون تابه این زن را سرقت کرده بود به وی گفت: «وَحِينَ تَقْلِبُ تُدْرِي» یعنی وقتی می‌خواهی غذا بریان کنی می‌فهمی که مرا مغبون نکرده‌ای.)^۱ حسن بن فضل پاسخ داد: در آیه ۲۴ سوره فرقان که می‌فرماید: «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را در قرآن می‌یابی که می‌گوید: «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ» یعنی مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود؟ حسن بن فضل گفت: آری، در سوره یوسف آیه ۶۴ که می‌فرماید: «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ».

پدر ابا اسحاق گفت: آیا این مثل را در قرآن می‌بینی که می‌گوید: «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سُلْطَ عَلَيْهِ» یعنی اگر کسی ستمگری را یاری دهد، آن ظالم بر او مسلط خواهد گشت؟ حسن بن فضل پاسخ داد: آری، در آیه ۴ سوره حج که می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ

و يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ».

پدر ابا اسحاق گفت به حسن بن فضل عرض کردم: آیا این مَثَل را در قرآن کریم می‌یابی که می‌گوید: «لَا تِلْدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً» یعنی مار فرزندی جز مار نرزد؟ حسن بن فضل پاسخ داد که خدای متعال در سوره نوح آیه ۲۷ می‌فرماید: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كَفَّارًا».

گفتم آیا این مَثَل را در قرآن می‌یابی که می‌گوید: «لِلْحَيَّاتِ اِذَا نَّ» یعنی دیوارها را گوشه‌هایی است؟ پاسخ داد: خداوند در آیه ۴۷ سوره توبه می‌فرماید: «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ».

پدر ابا اسحاق گفت: به وی عرض کردم: آیا این مَثَل را می‌یابی که می‌گوید: «الْجَاهِلُ مَرْزُوقٌ وَالْعَالِمُ مَحْرُومٌ» یعنی روزی به نادان فراوان می‌رسد، اما عالم و دانشمند از آن محروم می‌باشد؟ حسن بن فضل گفت: آری خداوند این مَثَل را در آیه ۷۵ سوره مریم بازگو کرده است: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا».

گفتم: آیا این مَثَل را در قرآن می‌یابی که می‌گوید: «الْحَلَالُ لَا يَأْتِيكَ إِلَّا قُوْتًا وَالْحَرَامُ لَا يَأْتِيكَ إِلَّا جُرَافًا» یعنی مال حلال جز به اندازه کفاف به تو نمی‌رسد اما مال حرام جز به گزاف و بیش از حد نیاز به تو نخواهد رسید. حسن بن فضل پاسخ داد: خداوند متعال در آیه ۱۶۳ سوره اعراف فرموده است: «... اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ».

دسته‌بندی امثال برگرفته از قرآن که در زبان فارسی کاربرد یافته‌اند

الف) امثالی که از «ترجمه و یا تفسیر» برخی از آیات حاصل شده

بسیاری از امثال موجود در زبان فارسی که زبانزد خاص و عام شده است و فارسی‌زبانان به مناسبت و در مواقع ضروری در گفتارهای روزمره خود از آن بهره‌مند می‌شوند مربوط به امثالی است که در واقع ترجمه بخشی از یک آیه بوده و یا از تفسیر و توضیح آیات، استنباط و استخراج شده است. هم‌اینک به برخی از این امثال اشاره می‌کنیم:

۱- مَثَل «سپاسدار باش تا سزاوار نیکی باشی»^۱ و یا «شکرکردن به حاجت نخستین

اجابت حاجت دومین بود»^۱ و نیز «شکرکننده را نعمت دهید و نعمت‌دهنده را شکر گوئید»^۲ که همگی آنها مأخوذ و الهام گرفته از آیه شریفه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۷/ابراهم) می‌باشد.

۲- مَثَل «نیست دانا برابر نادان این مثل زد خدای در قرآن»^۳ که ترجمه‌ای است از آیه شریفه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۹/زمر)

۳- «شتر و رد شدن از سوراخ سوزن»^۴ که تمثیل برای وقوع امری محال است. به این معنی که اگر شتر از سوراخ سوزن رد شود چنین کاری نیز محقق خواهد شد و چون وقوع اولی عقلاً غیرممکن است بنابراین کار دوم نیز هرگز اتفاق نخواهد افتاد. این مَثَل ترجمه بخشی از آیه چهلم از سوره مبارکه اعراف می‌باشد که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْغِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» [همانا آنان که آیات خدا را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاورند هرگز درهای آسمان بروی آنان باز نمی‌شود و به بهشت درنیابند تا آنکه شتر در چشمه سوزن درآید و اینگونه مجرمان را مجازات سخت خواهیم کرد].

۴- «پلید جفت پلید است و پاک همسر پاک»^۵ که دلالت بر آن دارد که هر کس باید با همجنس و همسنگ خود رابطه و معاشرت داشته باشد. درواقع این مثل برگرفته از آیه بیست و ششم از سوره مبارکه نور می‌باشد. آنجا که خداوند فرمود: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» [زنان بد کار و ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین صفتند و برعکس زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه‌اند].

۵- مَثَل «خدا روزی رسان است»^۶ و یا «ضامن روزی بود روزی رسان»^۷ و نیز «آدم زنده نان می‌خواهد»^۸ و یا «هر آنکس که دندان دهد نان دهد»^۹ و نیز «بی‌مگس هرگز نماند عنکبوت»^{۱۰} و یا «دهان باز بی روزی نمی‌ماند»^{۱۱} که همگی آنها ترجمه و یا اقتباس است از

۱. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۳۰، ص ۱۱۱.
 ۲. تاریخ‌گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۲۳.
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۷۰.
 ۴. دیوان قاضی، میرزا حبیب الله شیرازی، ص ۲۹۹.
 ۵. جامع‌التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۵۸.
 ۶. داستانهای امثال، امیر قلی امینی، ص ۱۹۶.
 ۷. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۲.
 ۸. م.ع.
 ۹. کلیات صائب تبریزی، ص ۴۵۳.
 ۱۰. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۴۴.

آیاتی که به نحوی رزاقیت خداوند را مطرح کرده‌اند. آیاتی همچون:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» (۵۸ / ذاریات)

«وَمَا مِنْ ذَاتَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (۶ / هود)

«وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ» (۱۴ / انعام)

«وَكَايْنٍ مِنْ ذَاتَةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» (۶۰ / عنکبوت)

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ» (۲۴ / سبأ)

«أَمَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ» (۲۱ / ملک)

«نَحْنُ نَرْزُقُكَ» (۱۳۲ / طه)

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (۱۵۱ / انعام)

ب) آیه‌ای کوتاه و یا بخشی از یک آیه که زبانزد خاص و عام گشته

بخش دیگر از امثالی که در زبان فارسی جایگاه و مقام خاصی را بخود اختصاص داده است مربوط به آیه و یا بخشی از یک آیه است که فارسی‌زبانان در اثناء سخن و در مواقع ضروری از آن استفاده می‌کنند. این عبارات هدایت‌بخش و نورانی چنان در زندگی مردم تأثیر گذاشته است که بسیاری از آنها را هر روزه و بطور ناخودآگاه بر زبان جاری می‌کنیم. و اینک به برخی از این امثال اشاره می‌نمائیم:

۱- «بِسْمِ اللَّهِ...» (۱ / حمد): این عبارت که رواجی بیش از حد تصور در میان ما پیدا کرده است در واقع سمبل و نمود شروع و آغاز هر کاری است که به نام خدا متبرک و به انجام می‌رسد.

۲- «إِسْتَغْفِرِ اللَّهَ» (۱۰۶ / نساء): هر چند این فعل با صیغه امر مخاطب بیان شده است اما معمولاً با صیغه متکلم وحده (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ) میان ما شهرت یافته است که در مقام پشیمانی از خطاهای انجام شده و جلب رضایت پروردگار از آن بهره می‌جویم.

۳- «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۴۶ / انفال): که برای دعوت خود و یا دیگران به صبر و شکیبایی مورد مثل قرار می‌گیرد.

۴- «اللَّهُ أَعْلَمُ...» (۳۱ / هود)، (۱۲۴ / انعام)، (۴۵ / نساء) و... از امثال بسیار معروف که مورد استفاده آن به هنگام اظهار بی‌اطلاعی از موضوع و یا عملی است که علم و دانستن آن به خداوند نسبت داده می‌شود.

- ۵- «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» (زمر: ۷۵) به هنگام سپاسگزاری از نعمات و الطاف الهی و نیز پس از رفع مشکلات و مصائب مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین در وقت پایداری در مقابل انواع و اقسام بلاها و در مقام صبر توسط نیکان و صالحان تکرار و خوانده می‌شود.
- ۶- «نورٌ علی نورٍ» (نور: ۳۵) به هنگام نزول نعمتی پس از نعمت دیگر و لطفی بدنبال لطفی، استعمال می‌شود.
- ۷- «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (صافات: ۱۰۲) در مقام عزیمت به انجام کاری و با توکل به مشیت و اراده الهی بیان می‌شود.
- ۸- «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) به هنگام مرگ عزیزان و برای تسلی خاطر بازماندگان بر زبان جاری می‌شود.
- ۹- «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» (هود: ۵۶) از آیات بسیار مشهوری است که برای به‌انجام رساندن و سامان‌بخشیدن به امور، به خداوند وکالت و اختیار داده می‌شود که امورِ بندگان را بر اساس حسن تدبیر و مشیت نافذش عهده‌دار و آنرا به پایان رساند.
- ۱۰- «يَدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰) برای تقویت اراده و ایجاد حُسن‌اعتماد به نفس و خویشتن‌داری و نفی هرگونه قدرت ضدخدایی و بی‌تأثیر دانستن آن مورد مَثَل قرار می‌گیرد.
- ۱۱- «سُبْحَانَ اللَّهِ» (صافات: ۱۵۹) مورد استفاده آن هنگامی است که بخواهیم هرگونه نقص و کمبود و نیازی را از خداوند نفی نمائیم و درعین حال اظهار عجز و ناتوانی در برابر قدرت الهی بنمائیم.
- ۱۲- «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (صافات: ۳۵) به هنگام مرگ نزدیکان و مشاهده پیکر بیجان ایشان و نیز برای کنترل خشم و غضب افراد و یا محض تبرُّک و ذکر نام خدا و نظایر آن کاربرد دارد.
- پ) درهم آمیختن بخشهایی از آیات قرآن با برخی واژگان فارسی و ساختن مَثَل‌های تازه نوع دیگر از امثال مقتبس از قرآن کریم مربوط به برخی جملات و عبارات کوتاهی است که با افعال و مصادر فارسی درهم آمیخته شده‌اند و رفته رفته و در اثر تکرار به صورت مثل درآمده‌اند که در موارد مختلف بدان تمثّل جویند. امثال ذیل که بصورت مصدری ارائه می‌شوند از این قبیل هستند:

۱- خَفِضَ جَنَاحَ کردن^۱: به معنای فروتنی و تواضع نمودن است که از آیه دویست و پانزدهم از سوره مبارکه شعرا گرفته شده است که خداوند خطاب به رسول گرامیش فرمود: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [و پر و بال مرحمت بر تمام پیروان با ایمانت به تواضع بگستران].

۲- كُنْ فَيَكُونُ کردن^۲: به هنگام اشاره به حادثه‌ای بزرگ که مستلزم تغییر و دگرگونی عظیمی باشد به این عبارت تمثیل جویند که مأخوذ است از آیه هشتاد و دوم از سوره مبارکه «یس»: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [فرمان نافذ خداوند در عالم، چون اراده خلقت چیزی کند به محض آنکه بگوید موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد].

هر چند آیه فوق در اصل معنی مربوط به امر خداوند در فعل و ایجاد اشیا است اما امروزه معنایی متفاوت پیدا کرده است و مورد استعمال آن بیشتر در هنگامی است که حادثه‌ای همراه با نابودی و یا خسارت و تغییر و دگرگونی شگرف بوقوع پیوسته باشد.

۳- لَنْ تَرَانِي گفتن^۳: در مقام اشاره به ردّ موکد خواسته دیگران مورد مثل قرار می‌گیرد که اقتباسی است از آیه شریفه «قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» [موسی گفت خدایا خود را بمن اشکارا بنما که جمال تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ او فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید ولیکن درکوه بنگر...] [اعراف / ۱۲۳].

۴- كُوسِ لِمَنِ الْمُلْكُ زدن^۴: در مقام اشاره به پادشاهی بانفوذ و آمری خودستا که خود را صاحب قدرتی عظیم و نیرویی شگرف می‌داند مورد مثل قرار می‌گیرد که از آیه شریفه «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱۶/ غافر) گرفته شده است.

۵- هَلْ مِنْ مَزِيدٍ گفتن^۵: این عبارت که کاربرد فراوانی در میان امثال فارسی پیدا کرده است اشاره دارد به حرص و افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی انسانها که اقتباس است از آیه شریفه: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (۳۰/ ق) [روزی که جهنم را گوئیم آیا امروز پر از وجود کافران شدی؟ و او گوید: آیا دوزخیان بیش از این هم هستند؟]

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۳۶. ۲. ه. م، ص ۴۶۷.
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۷۰. ۴. ه. م، ص ۱۲۴۶.
۵. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۸۴.

ت) امثالی که از اوصاف و حکایات تاریخی قرآن مقتبس شده است

برخی دیگر از مثل‌های رایج در زبان فارسی مربوط به امثالی می‌شود که در ارتباط تنگاتنگ با بعضی قصص و حکایات تاریخی قرآن و یا اوصافی قرار دارد که ذکر آنها در کلام خدا آمده است. و می‌توانیم در موارد متعدد و به تناسب اوضاع و شرایط مقتضی از آنها استفاده کنیم. از آنجا که تعداد اینگونه مثلها فراوان است فقط برای تقریب به ذهن به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌کنیم:

۱- مِثْل زَقُوم^۱: در مقام تلخی و بد طعمی غذاها مورد استفاده قرار می‌گیرد و در واقع اقتباسی است از برخی آیات که سخن از شجره زقوم در آن آمده است. در سوره مبارکه صفات در خصوص این درخت چنین آمده است: «أَنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ.... فَإِنَّهُمْ لَأَكِلُونَ مِنْهَا فَمَالٌؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونُ» (آن زقوم به حقیقت درختی است که از بن دوزخ برآید.... و اهل دوزخ از آن درخت آن طور می‌خورند که شکمها را از آن پارسازند).

۲- مِثْلِ قَارُونَ^۲: در مقام اشاره به ثروت فراوان افراد مورد استفاده قرار می‌گیرد و اقتباسی است از داستان قارون که در سوره «قصص» به آن اشاره شده است.

۳- مِثْلِ سَدِّ سَكَنْدَر^۳: در مقام اشاره به استحکام و استواری اشیاء و یا استقامت در برابر آشوبها و فتنه‌هاست که از داستان ذوالقرنین که در سوره کهف به آن پرداخته شده مأخوذ می‌باشد.

۴- مِثْلِ کَشْتِی نوح^۴: در مقام تمثیل و بیان پناهگاه محکمی که در برابر حوادث و آفات پایداری و مقاومت می‌کند مورد استفاده قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که داستان نوح به شکلهای مختلف و در سُور گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است که البته حکایت کشتی ساختن وی در سوره هود مفصل‌تر بیان شده است.

۱. ه. م، ص ۱۴۴۳. ۲. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۷۷.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۴۵. ۴. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۸۹.

بخش سوم

امثال سائره

تعریف مَثَل سائر

سائره معنی رونده، روان، جاری و سیرکننده است و منظور از مَثَل سائر سخن موجز و یا مفصلی است که رونده بر افواه و زبانزد خاص و عام باشد. چنانکه سعدی می‌گوید:

سائر است این مَثَل که مستسقی نکند رود دجله سیرابش^۱

ارتباط امثال سائره با امثال ظاهره و کامنه

چنانکه در پیش نیز گفتیم درحالت کلی امثال قرآن، به دو دسته ظاهره و کامنه تقسیم می‌شوند که منظور از امثال ظاهره آن‌بخش از امثالی هستند که در آن‌واژه «مَثَل» و یا حرف تشبیه «کاف» بکاررفته و به‌مثل بودن آیه نیز تصریح شده است و در صورت عدم استعمال این دو واژه حالت سخن و طرز بیان بگونه‌ای است که می‌توان به مثل بودن آیه پی برد مانند آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا» (اعراف/۵۸) که هر چند از لحاظ ظاهر و لفظ جزء امثال ظاهره محسوب نمی‌شود اما علمای فن آنرا جزء

۱. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۶۱۲.

این دسته از امثال گنجانده‌اند زیرا مثل ودن آیه برای همگان محرز است. و نیز همچون آیه ۲۶۶/بقره و ۴۰/اعراف که از همین دسته‌اند.

و مقصود از امثال کامنه آن دسته از آیاتی بودند که در میان امثال عرب و عجم می‌توان از لحاظ مفهومی برای آن نمونه‌های فراوانی را پیدا نمود. همچون آیه شریفه «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ» (۱۵/ملک) که با مثل سائر «از تو حرکت از خدا برکت» و یا «روزی به قدم است» تطابق دارد و یا آیه «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (۴۳/فاطر) که با مثل فارسی «چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی» منطبق می‌شود.

علت آنکه امثال سائره را در فصلی مجزاً و جدای از «ظاهره و کامنه» گنجانده‌ایم به این خاطر نبوده است که این نوع از امثال، قسم سوم از امثال قرآنی را تشکیل می‌دهند بلکه به اعتقاد ما هر یک از دو قسم ظاهره و کامنه از دو حال خارج نمی‌باشند: یا ارتباط مخاطبین قرآن کریم و خوانندگان این کتاب آسمانی به حدی است که از امثال قرآنی (چه ظاهره و چه کامنه) در گفتگوهای روزمره خود استفاده می‌کنند و یا آنکه آنرا به باد فراموشی می‌سپارند. در صورت اول هر یک از دو دسته، مبدل به امثال سائره خواهند گشت و در غیر این صورت به حالت نخست خود (فقط ظاهره و یا فقط کامنه) باقی خواهند ماند.

بنابراین با اطمینان کامل و با ذکر مصادیق بسیار فراوان برای این دسته از آیات بیان می‌داریم که یک مثل علاوه بر آنکه ظاهره و یا کامنه است می‌تواند مبدل به مثل سائر نیز گردد و این صلاحیت در امثال ظاهره و کامنه هر دو موجود است. هر چند فعلاً در میان مردم روان و جاری نگشته باشد. اما به مرور زمان تبدیل امثال ظاهره و کامنه به امثال سائره امکان‌پذیر است.

برای توضیح این مطلب اساسی و مهم که از دید عده‌ای پنهان مانده است ناچار به ارائه چند مثال عملی و کاربردی از قرآن کریم هستیم تا جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نماند:

۱- گویند ابوالعیناء (متوفای ۲۴۲ هـ ق) شاعر نابینای حاضر جواب روزی به خدمت متوکل خلیفه عباسی درآمد. یکی از امیران شوخ طبع نیز حاضر بود که از قضا هر دوی آنها (ابوالعیناء و امیر) زشت روی بودند. امیر شوخ طبع با دیدن ابوالعیناء گفت: این شاعر ک زشت روی لایق حضور در دربار خلیفه نیست. ابوالعیناء فوراً گفت: «ضَرَبَ لَنَا

مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ یعنی برای ما مثلی زد ولی خلقت خود را فراموش کرد (۷۸/یس)^۱.
 با کمی دقت در خواهیم یافت که مثل «صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» که خود از امثال
 ظاهره قرآنی است در بیان ابوالعیناء نقش مثل سائر را پیدا کرده است.
 ۲- «مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ»: این آیه که بخشی از آیه ۲۹ از سوره مبارکه «ق» است جزء
 امثال کامنه قرآنی محسوب می شود به این اعتبار که از لحاظ مفهومی با برخی از امثال
 رایج در زبانهای دیگر تطابق صد در صد دارد. در فارسی مثلهایی چون: «حرف ، حرف ،
 اول است» و یا «حرف اول، اول است» و یا «حرف مردیکی است» با آیه شریفه منطبق
 هستند که دلالت بر پافشاری و اصرار بر یک سخن غیر قابل تغییر دارد. حال این مَثَلِ
 کامن اگر در گفتارهای روزمره مردم شایع و رایج شود و در مناسبتهای مقتضی از آن
 استفاده گردد مبدل به یک مثل سائر می شود هر چند که در بدو امر به علت عدم تصریح
 به مثل بودن آن جزء امثال کامنه قرار گرفته است.

در این خصوص به یک مثال دیگر اکتفا می کنیم و به هنگام صحبت از اجزاء سخن
 (گوینده، شنونده، و موضوع سخن) بار دیگر به مثلهایی از این نوع خواهیم پرداخت.
 ۳- آیه شریفه «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ
 أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» به علت تصریح بر مثل بودن آن، جزء امثال
 ظاهره قرآنی محسوب می شود که دلالت بر آن دارد که هرگاه به غیر خدا متوسل شویم و
 در رفع حوائج دنیوی و اخروی خود از ایشان مساعدت بطلبیم و در یک کلام، خدا را
 فراموش کرده و به ایشان پناهنده شویم و آنها را ولی و سرپرست امور خود قرار دهیم،
 در این صورت شباهت حال ما در این کار به عنکبوتی می ماند که برای خود با تارهای
 ضعیفش خانه ای بنا کرده که با حرکتی ویران و نابود می شود. چرا که به گفته قرآن
 سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. حال صرف نظر از این معنای حکیمانه و پیام
 درخور توجه این مثل ظاهره قرآنی فرض بر آن می کنیم که در خیابانی از خیابانهای شهر
 بایکی از دوستان خود در حال گشت و گذار هستیم که به یکباره چشمان ما به خانه ای
 سست بنیاد و ضعیف می افتد که به علت عدم توجه سازندگان آن به اصول خانه سازی از
 استحکام و قوت خاصی برخوردار نیست. در این لحظه اگر آیات قرآنی با وجود ما و با

۱. تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، علی اصغر حلبی، ص ۶۶.

فکر و نیت و اعمال ما عجین شده باشد جای آن دارد و شایسته مسلمان مأنوس به آیات وحی است که به این بخش از مثل ظاهره قرآنی متمسک شده و بگوید: «هَذَا الْبَيْتُ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا: این خانه در سستی و بی‌بنیادی همچون خانه عنکبوت است». نتیجه آنکه این مثل ظاهره قرآنی خود بخود مبدل به یک مثل سائر گردیده است که باید زبان به زبان در میان مردمان و سینه‌به‌سینه رد و بدل گردد تا فرهنگ تکلم با آیات وحی در میان مردم به رسمیت شناخته شود.

حکایتی شیرین و مفصل از زنی که با قرآن تکلم می‌کرد

در اینجا به ذکر این سه مثل اکتفا می‌کنیم و در صفحات بعدی باز به این قسم از کلام خواهیم پرداخت و اما برای آنکه نشاط روحی و روانی خود را برای بحث از امثال سائره تا آنجا که الفاظ قادرند نشان دهیم به ذکر حکایتی مفصل از یک زن فهیمه مأنوس با آیات وحی خواهیم پرداخت که جز با قرآن تکلم نمی‌کرد و هر چه می‌گفت قرآن بود و بس:

محمد علی حبله‌رودی در کتاب ارزشمند خود «جامع التمثیل» از شخصی به نام شیخ عبدالله مبارک حکایت مفصل ذیل را چنین نقل می‌کند:

«هنگامی که به مکه معظمه رفتم در میان راه از قافله جدا گشتم تا نماز صبح را اقامه کنم از گوشه‌ای صدای ناله‌ای بگوשמ رسید. پیش رفتم زنی را دیدم که چادری از پشم در سر کشیده و این آیه را می‌خواند: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكَشِفُ السُّوءَ» (نمل/۶۲) پس من نماز خواندم و سپس پیش رفتم و گفتم السلام علیک. آن زن از آیه قرآن جواب داد که «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ» (زمر/۷۳) پرسیدم ای خواهر از کجا می‌آیی و از کدام شهر و بلادی؟ گفت: «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» (اسراء/۱) دانستم که از بیت المقدس می‌آید گفتم: بکجا می‌روی؟ جواب داد «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷) دانستم که به طواف کعبه می‌رود. پس با خود گفتم ای عبدالله تو خود را از مردان روزگار می‌دانی باش تا زنان درگاه را مشاهده کنی پس پرسیدم که در این بیابان کسی را با تو همراه نمی‌بینم در این راه چگونه می‌روی؟ این آیه را خواند: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵) و نیز «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید/۴) گفتم: خانم، راه دور است توشه‌ای همراه تو نمی‌بینم، همه کس را خوردنی و آشامیدنی نیاز است؟ جواب

داد: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ» (۲۲/ذاریات) و نیز «وَكَايْنِ مِنْ ذَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ» (۶۰/عنکبوت) یعنی روزی دهنده خداست و رزق از آسمان می رسد هر جا که باشیم. گفتم اکنون ترا به طعام میل هست؟ در پاسخ گفت: «وَمَا جَعَلْنَا هُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» (۸/انبیاء) یعنی همه کس رابه غذا حاجت است. بعد توشه ای که همراه داشتم پیش او بردم تا بخورد. گفتم ترا به آب احتیاج است؟ گفت: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (۳۰/انبیاء) پس برایش آب حاضر نمودم نوشید. گفتم: برشتر سوار می شوی تا به قافله برسی؟ گفت: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» (۷/اسراء) یعنی هر که نیکی کند به خود کند. پس شتر را پیش آوردم که سوار شود، چادر بر خود پیچیده برخاست و گفت: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۳۰/نور) من چشم پوشیدم تا او بر شتر نشست و گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۱۳/زخرف) یعنی شکر خدای را که چنین جانوری را مسخر بندگان گردانید که فرمان بندگان را می برند. از او پرسیدم ترا چه نامست؟ گفت: «إِزْجَعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً» (۲۸/فجر) دانستم راضیه نام دارد. مرا رفتی دست داد و حالتی روی نمود با خود گفتم:

تا به کی در راه دین با دیو انبازی کنم همچو نامردان در این درگاه جانبازی کنم گفتم ای راضیه این علم و زهد را از که آموختی گفت: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ» (۲۸۲/بقره) یعنی پرهیزگار باشید تا خدا شما را بیاموزد. گفتم: مرا به برادری خود می پذیری؟ گفت: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۱۰/حجرات) یعنی مؤمنان برادر یکدیگرند. گفتم: ای راضیه ترا هیچ فرزند هست گفت: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً» (۲۲/کهف) دانستم سه فرزند دارد. گفتم: فرزندان چه نام دارند؟ گفت: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (۱۲۵/نساء) و «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (۲۷/عنکبوت) دانستم نام پسران او ابراهیم و یعقوب و اسحاق است. گفتم: در این راه بی نشان و بی رفیق شبها چگونه می روی؟ گفت: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۱۶/نحل) یعنی ستارگان همه نشان راهنما.

چون پاره ای راه رفتیم به قافله رسیدیم. هنگامی که چشمش به قافله افتاد این آیه را خواند: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۱۵/تغابن) دانستم او را در این قافله مال و اولاد است. پس راضیه از شتر فرود آمد و روان شد. سه جوان به استقبال او از قافله بیرون آمدند. پسران خود را در آغوش گرفت و شکر خدا را بجا آورد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْعَزَنَ» (۳۴/فاطر) یعنی ستایش خدایی را شایسته است که اندوه را از ما ببرد.

راضیه به درون خیمه خود درآمد و مرا گفت: «أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» (۴۶/حجر) پس من به درون خیمه درآمدم و نشستم. راضیه دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد. طعام حاضر کردند، راضیه گفت: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا» (۳۱/اعراف) چون به طعام خوردن مشغول شدیم راضیه پس از اندکی دست از طعام کشید. گفتم ای راضیه چرا طعام کم میل کردی؟ گفت: «وَلَا تُسْرِفُوا» (۳۱/اعراف) یعنی اسراف نمی‌کنم.

پس از صرف غذا با راضیه وداع کردم و رفتم پسرانش مرا مشایعت نمودند. از ایشان سؤال کردم که مادر شما جز به قرآن سخن نمی‌گوید ماجرا چیست؟ گفتند: آری مادر ما روزی در مسجد مشغول خواندن قرآن بود هنگامی که به این آیه رسید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَائِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲۱/حشر) بیهوش شد. پس از لحظه‌ای به خود آمد و گفت: خداوند فرمود: اگر این قرآن را بر کوه می‌خواندیم هر آینه از ترس و خوف پاره‌پاره می‌گشت و از هم جدا می‌شد پس دل‌های مردم از سنگ نیز سخت‌تر است و ما اگر بگوییم پیروی این امثال می‌کنیم دروغ گفته باشیم و خدای تعالی در کلام خود خبر داده که «لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» (۸/احزاب) یعنی در آن روز که از راستگویان از راستی‌شان پرسند وای بر دروغگویان! پس مادر ما از آن روز سخن نگفت مگر از قرآن! عبدالله گفت چون این سخن را شنیدم بر سر خود زدم که تا به الان بر مردی و مسلمانی خود می‌نازیدم و اما همینک معلوم شد که از جمله دروغگویان هستم.^۱

تغییر دائمی اجزاء سخن در امثال سائره (گوینده، شنونده، و موضوع سخن)

لازم به ذکر است که درآیاتی که حکم امثال سائره را پیدا کرده‌اند، اجزاء سخن یعنی گوینده، شنونده و موضوع سخن مدام در حال تغییر هستند! هرچند در زمان نزول آیه، گوینده و یا مخاطبین آن و نیز موضوعی که آیه درخصوص آن به بحث نشسته است مشخص است. اما اگر همین آیه حکم مثل سائر را پیدا نماید این اجزاء بیانی و سخنی کلام دائماً تغییرپذیر خواهند بود. و این از خواص امثال سائره است تا که بتواند در طی

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۱۷ الی ۲۰.

قرون و اعصار در میان اقشار مختلف مردم زبان به زبان گردش کرده و پویایی و نشاط خود را حفظ کند.

برای تقریر و واضح گشتن سخن خود به ذکر چند مثال اکتفا می‌کنیم:

۱- «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ»: این آیه قسمتی از آیه ۲۹ از سوره ق است که گوینده آن شخص خداوند و شنوندگان و مخاطبین آن تمام کافران معاندی هستند که حکم الهی بر افکندن ایشان به آتش دوزخ تعلق گرفته است. هنگامی که دوزخیان از این حکم مطلع می‌گردند به تکاپو افتاده تا که شاید بتوانند تقصیرات را برگردن دیگری بیندازند و از این طریق آزادی خود را بدست آورند. لذا تخاصم و درگیری بیانی شدیدی میان کافران و ظالمان مستکبر و مستضعف در پیشگاه خداوند سر می‌گیرد که خطاب نهی از جانب پروردگار چنین می‌رسد که در نزد من به خصومت و ستیزه برنخیزید! چرا که پیش از این من شما را از این روز ترسانیده بودم. و بدانید که قول و سخن من هرگز تغییر نخواهد کرد.

بنابراین در آیه مذکور، گوینده خداوند، شنونده کفارمخلّد در دوزخ و موضوع سخن عدم تغییر حکم پروردگار و آزادی ایشان از آتش است.

اما همین آیه اگر در گفتارهای روزمره به عنوان مثل سائر به جریان افتد و مردم از آن استفاده نمایند خود بخود گویندگان فراوانی پیدا خواهد کرد و مخاطبین آن نیز به تعداد گویندگان قابل تکثیر خواهند بود بنابراین موضوع سخن نیز دیگر ارتباطی به دوزخ و خلود در آن نخواهد داشت بلکه در هر حکم غیر قابل تغییر کاربرد فراوان پیدا خواهد کرد.

۲- «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» (۵۳ / احزاب): از محتوای آیه و نیز از روایات رسیده از معصومین به این نتیجه می‌رسیم که عده‌ای از اصحاب به ظاهر مؤمن پیامبر بدون اجازه به خانه‌های پیامبر داخل می‌شدند و علاوه بر گرفتن وقت شریف ایشان، صبر می‌کردند تا وقت غذا فرا رسد و بعد بر سر سفره‌های خالی می‌نشستند و به ظروف غذا خیره می‌شدند تا از غذا پر شود. تازه پس از خوردن، گرم سخن می‌گشتند. البته رسول رحمت این کار زشت و ناپسند را به ایشان گوشزد نمی‌کردند و حیای دینی مانع از بیان این سخن می‌گشت اما خداوند بیان می‌کند که من از گفتن حق ابایی ندارم پس هرگز چنین نکنید بلکه اگر شما را دعوت کردند داخل شوید و پس از صرف غذا برخیزید و به سراغ کارهایتان بروید.

حال و با توضیحات داده شده بیان می‌داریم که این بخش از آیه ۵۳ سوره احزاب

یعنی عبارت «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» می‌تواند نقش مثل سائر را در گفتارهای روزمره مسلمانان پیدا کند و به هنگام اعتراض و نهی اشخاص که بدون اجازه وارد خانه کسی می‌شوند به کار برده شود.

در امثال فارسی نیز برای نهی افراد از چنین عملی امثال ذیل کاربرد فراوان یافته‌اند: «ناخوانده به خانه خدا نتوان رفت» و «ناخوانده مهمان کسی مروید» و نیز «تا نخواندنت همی باش لنگ» و...

۳- «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»: معروف است که زلیخا پس از آنکه جواب رد از یوسف صدیق شنید او را دنبال کرد و در حالی که یوسف عليه السلام به سمت در می‌گریخت لباس وی از پشت و بوسیله زلیخا پاره گشت. در جلوی درب خانه عزیز مصر و به همراه یکی از اقوام زلیخا حاضر بود و از قضیه مطلع شد. زلیخا ابتداء تقصیرات را به گردن یوسف انداخت اما حکم شاهد به بی‌گناهی یوسف صادر شد چرا که وی چنین حکم نمود: اگر پیراهن از جلو پاره شده بود مقصر یقیناً یوسف بوده است. اما چون از پشت پاره گشته است خود دلیل واضحی است که یوسف در حال فرار بوده و زلیخا از پشت بدنالش دویده و پیراهن را پاره نموده است.

با این حکم منصفانه، عزیز مصر در عبارتی کاملاً آمرانه به یوسف صدیق چنین گفت: «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» یعنی ای یوسف از این قضیه و از این واقعه تلخ اعراض کن و هرگز از آن و در جای دیگر سخن به میان می‌آور!

بنابراین گوینده سخن در این عبارت، عزیز مصر و مخاطب آن جناب یوسف عليه السلام و موضوع مورد بحث عدم ذکر این واقعه (درخواست عمل نامشروع توسط زلیخا از یوسف عليه السلام) برای دیگران بوده است. حال با اطمینان خاطر بیان می‌داریم که این عبارت کوتاه از آیه ۲۹ سوره یوسف یعنی عبارت «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» می‌تواند نقش مثل سائر را در گفتارهای ما بازی کند و جای مثل فارسی «شتر دیدی ندیدی» را بگیرد.

و اینک و برای تقریر هرچه بیشتر بحث به ذکر نمونه‌های کاربردی دیگری از امثال سائره قرآنی که می‌تواند در گفتارهای روزمره استفاده‌های فراوان داشته باشد می‌پردازیم.

نمونه هایی چند برای کاربرد امثال سائره در مکالمات روزمره

- ۱- بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (سبا: ۱۵ / سبا): برای بیان کشوری آباد و پادشاهی مهربان.
- ۲- وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ (یوسف: ۲۰ / یوسف): اعطای امتیاز نفت به بیگانگان در برابر بهائی اندک.
- ۳- هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي (نمل: ۴۰ / نمل): بخاطر بیان لطف و عنایت خداوند به بندگان.
- ۴- فِي يَوْمٍ نَحْسِ مُسْتَمِرٍّ (نمل: ۱۹ / نمل): برای بیان خستگی فراوان و رنج و سختی که در طی یک روز کاری کشیده ایم.
- ۵- لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ (احزاب: ۵۳ / احزاب): برای تذکر به کسی که بی اجازه وارد خانه ای شود.
- ۶- لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ (غافر: ۲۹ / غافر): برای بیان این نکته که امکانات کشور در دست عده ایست و دور دور ایشان.
- ۷- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ (احزاب: ۷۲ / احزاب): به هنگام انتخاب و برگزیدن شخص لایقی که می تواند وظایف سنگین را عهده دار شود در حالتی که بی لیاقتی دیگران به اثبات رسیده باشد.
- ۸- فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ أَخْذًا عَزِيزًا مُقْتَدِرًا (نمل: ۴۲ / نمل): برای بیان نابودی کامل دشمن و سخت گرفتن بر ایشان.
- ۹- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا (فاطر: ۶ / فاطر): برای برحذر داشتن دیگران از ارتباط با انسانهای شیطان صفت.
- ۱۰- وَقَالَ أَزْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ (هود: ۴۱ / هود): برای سوار شدن در انواع و اقسام وسایل نقلیه که به نام خدا باید مزین شود.
- ۱۱- مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ (ق: ۲۹ / ق): برای پافشاری بر سخنی و عدم تغییر آن.
- ۱۲- فَصَبْرٌ جَمِيلٌ (یوسف: ۸۳ / یوسف): برای دعوت دیگران به صبر و عدم گریه و زاری و یا احیاناً شکایت.
- ۱۳- غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (روم: ۲ و ۳ / روم): برای تسکین و دلداری دیگران به اینکه اگر در جنگ شکست خورده اید حتماً پیروزی نیز به شما لبخند خواهد زد.
- ۱۴- لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ (انعام: ۶۷ / انعام): برای اشاره به اینکه هر سخنی رادر هر جایی نباید بیان کرد بلکه با در نظر گرفتن جایگاه و محل استقرار سخن و تأثیر آن بر مخاطب باید از آن

استفاده نمود.

۱۵- كَانَهُمْ جَزَاءُ مُنْتَشِرٍ (۷ / قمر): برای اشاره به شلوغی بیش از حد مکانی که مردم همچون مور و ملخ در هم پراکنده گشته‌اند.

۱۶- كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ (۴۱ / عنکبوت): برای اشاره به سستی یک خانه که هر لحظه امکان فروریزی آن می‌رود.

۱۷- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ (۱۶ / حشر): برای اشاره به شیطان صفتی افراد.

۱۸- يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا (۲۹ / یوسف): برای اشاره به اینکه خیلی از مشاهدات خود را نباید عنوان کرد.

۱۹- أَنْتُمْ قَدْ مَتَمُّوهُ لَنَا (۶۰ / ص): برای آنکه تقصیر خطاهای خود را به گردن دیگران بیندازیم و از این طریق از زیر بار مجازات خود شانه خالی کنیم.

۲۰- أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا (۱۵۵ / اعراف): برای تذکر به اینکه چرا بخاطر اشتباهات دیگران ما باید تنبیه شویم.

۲۱- جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ (۸۱ / اسراء):^۱ به هنگام ورود یک انسان پاک و فرشته صفت و خروج یک آدم دیو سیرت و ناپاک.

۲۲- وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ (۳۹ / احزاب): برای تشویق دیگران به شجاعت.^۲

۲۳- وَ يَثَابُكَ فَطَهُوْ (۴ / مذكر): برای تذکر و تشویق به آراستگی ظاهر و استفاده از لباسهای تمیز.^۳

۲۴- وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹ / قصص): برای اشاره به اینکه اگر کسی و یا کسانی مورد تنبیه و مجازات قرار گرفته‌اند بخاطر ظلمی است که مرتکب شده‌اند.^۴

۲۵- وَ اذْكُمَا مَعَ الزَّائِعِينَ (۴۳ / بقره): برای تشویق دیگران جهت شرکت در نماز جماعت.^۵

۲۶- وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (۱۸۹ / بقره): برای تذکر به کسی که از دیوار وارد خانه شده است.^۶

۲۷- وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (۱۵۷ / اعراف): درباره مقتدر توانایی که

۱. استنباط امثال شماره ۱ تا ۲۱ توسط نگارنده از قرآن کریم صورت پذیرفته و بقیه مثلها (۲۲ الی ۳۰) از کتب

دیگر استخراج شده است. ۲. مکالمات قرآنی، محمود جوباری، ج ۲، ص ۵۶

۳. ه. م، ص ۵۷.

۴. ه. م، ص ۷۰.

۵. ه. م، ص ۵۷.

۶. ه. م، ص ۸۶.

- میتواند زنجیرهای اسارت و بندگی را از ملتی بردارد.^۱
- ۲۸- جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ (اسراء/۸۱): روز پیروزی یک ملت و شکست دشمن و نابودی آنها.^۲
- ۲۹- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (فیل/۱): شکست حمله نظامی آمریکا به طبس.^۳
- ۳۰- هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر/۹): برای اشاره به تشکر و سپاس از زحمات معلم.^۴

نمره و نتیجه عملی بحث از امثال سائره

شاید با مطرح کردن موضوعات پیشین اندکی توانسته باشیم به هدف اصلی خود نزدیک شویم. هدفی دست یافتنی اما نه ساده و سهل الوصول!

بی شک و به اعتقاد تمام منصفان عالم، قرآن کریم - این زبان گویای هدایت - جامع ترین کتاب آسمانی است که خداوند با منت بر بندگان خویش آنرا دور از دستان خیانتکار تحریف گران قرار داده است تا آنرا بخوانیم و در آیات نور بخشش تدبّر نماییم. و بر خلاف عده ای که فهم آنرا مشکل تصور می کنند قرآن عقیده ای دیگر دارد که «وَلَقَدْ يَسَّنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (فجر/۱۷) فقط کافی است که با قلبی سلیم در پیشگاه با عظمت کلام خدا، زانوی خضوع و تواضع بر زمین زیم و تقوای الهی را در پیش گیریم تا حضرت حق شخصاً تعلیم و تربیت ما را برعهده گیرد و این عین نص الهی است که فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (بقره/۲۸۲).

به نظر ما ترویج فرهنگ تکلم با قرآن که خود زمینه ساز انس و الفت با این کتاب آسمانی است سبب خواهد شد تا قرآن کریم از مهجوریتی که رسول هدایت از آن به نزد پروردگار شکوه و شکایت برده است رهایی یابد و این امکان پذیر نخواهد بود مگر آنکه خود را عادت دهیم تا در گفتارهای روزمره از آیات وحی استمدادجوییم. به عبارت دیگر با قرآن زندگی کنیم و آنی و کمتر از آنی از آن در غفلت و فراموشی نباشیم. و به این سؤال اساسی پاسخ گوئیم که چرا فقط علمای دینی و وعّاظ و سخنرانان باید با قرآن تکلم کنند

۱. معجزه قرن، علی محمد رحیمی، ص ۴۲.

۲. روش برداشت از قرآن، محمد دشتی، ص ۵۵.

۳. ه. م، ص ۵۷.

۴. ه. م

آنهم بر سر منابر و در برخی اوقات خاص؟! و چرا باید آوای دل‌نشین قرآن را به‌هنگام حضور در قبرستانها و آرامگاههای آنانی که دستهایشان از دنیا کوتاه گشته است شنوای باشیم؟ به اعتقاد ما قرآن آمده تا حیاتی نو ایجاد کند. آمده تا مدینه‌ای فاضله و بهتر از آنچه که افلاطون تصوّر می‌کرد بسازد. اما متأسفانه چیزی که امروزه در جوامع بشری و مسلمان مشاهده می‌شود آن است که حاکمیت قرآن بر امور حکومتی و سیاسی ممالک از میان رفته است و پیوند مردم با کتاب خود پیوندی است که خروش نمی‌آفریند و حصار نمی‌شکند. پیوندی که نوربخشی و هستی‌آفرینی قرآن را دوستانه و مهربانانه ذبح می‌کند و به قربانگاه می‌برد! پیوندی که صرفاً جنبه تبرک‌جویانه دارد. در این راستا قرآن دیگر کتاب هدایت نیست بلکه وسیله‌ای است برای تبرک، برای بوسیدن و بر روی طاقچه گذاشتن! برای مسافری که به قصد سفر و برای مصون‌ماندن از خطرات از زیر آن ردّ می‌شود. و نیز برای آنکه سفره هفت‌سین خود را با آن مزین کرده و عروس خود را در زیر سایه آن به حجله بریم! در این قلمرو پیوند مردم با قرآن فقط پیوندی استخاره‌ای خواهد بود که اندک‌اندک از متن جامعه گم شده و سر از گوشه و کنار قبرستانها - و برای شادی روح ارواح و در ضمن کسب درآمدی - سر درمی‌آورد. این همان ارتباط مهجور با قرآن است که پیامبر ۹ از آن رنج می‌برد و در همین راستا است که قرآنها یک‌ساستی متری چاپ می‌شود که دیگر برای خواندن نیست بلکه برای برانگیختن اعجاب و شگفتی زودگذر تماشاچیان است!!!!...

بنابراین از آنجا که عمل به قرآن مجید باید سرلوحه وظایف تمام مسلمانان قرار گیرد و عمل به قرآن نیز در گروه تدبّر در این کتاب آسمانی است نتیجه خواهیم گرفت که مقدمه و ابتدای راه آشنایی مسلمانان با مفاهیم قرآن مجید، ترویج ظواهر آیات در میان مردم است، چنانچه تلاوت قرآن نیز زمینه‌ساز تفکّر و تدبّر در مفاهیم قرآنی خواهد بود. خلاصه و کوتاه سخن آنکه ترویج فرهنگ تکلم با قرآن انگیزه‌ای بود که اینجانب را بر آن داشت تا این موضوع را انتخاب کرده و پیرامون آن به بحث و گفتگو بپردازم. به امید آنکه روزی بیاید که جامعه اسلامی از عطر دلنشین مثلها، اصطلاحات و عبارات قرآنی پُرگشته باشد و مردم ما هر چه بیشتر در صحبت‌های روزمره خود، نامه‌نگاری‌ها و نوشته‌های خود از آن مدد گیرند. هر چند معتقد هستیم که این فرهنگ ناب تکلم با قرآن در کوتاه‌مدت نمی‌تواند در جایگاه رفیع خود قرارگیرد بلکه نیازمند گذشت زمان خواهد بود.

فصل دوم:

دسته‌بندی امثال ظاهره قرآنی و تقسیم آن به موضوعات مختلف و شرح و توضیح آن

- بخش اول : امثال مربوط به...
- بخش دوم : مثل‌های قیاسی
- بخش سوم : و دیگر امثال
- بخش چهارم : مثل‌های ناروا

در این فصل از کتاب به شرح و توضیح امثال واضحه قرآنی خواهیم پرداخت. چنانکه قبلاً نیز بیان شد امثال واضحه به امثالی اطلاق می‌شود که به نحوی از انحاء به مَثَل بودن آنها با ذکر واژه «مَثَل» و یا به کار بردن حرف «کاف» تصریح شده باشد.

در صورت عدم استعمال این دو واژه، ظاهر آیه بگونه‌ای است که همگان پی به مَثَل بودن آن خواهند برد. همچون آیه معروف «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف/۵۸) [زمین پاک نیکو گیاهش به اذن خدا نیکو برآید و زمین خشن ناپاک بیرون نیاورد جز گیاه اندک و کم‌ثمر را] که در طی آن، قلبِ طَیِّب و پاک به زمین پاک و حاصلخیز و قلبِ ناپاک به زمین ناهموار و نامساعد تشبیه شده است. اما چنانچه ملاحظه می‌شود در این آیه هیچ کدام از دو واژه مذکور (مَثَل و کاف) بکار برده نشده است. اما مَثَل بودن آن برای اهل فن ثابت و مُبرهن است. و اینک سعی بر آن داریم که امثال قرآن را نه به ترتیب سُور و از ابتدا تا به انتهای قرآن، بلکه تا حد امکان دسته‌بندی نموده و هر دسته را تحت عنوانی خاص مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

بدیهی است که در این میان، برخی از آیات وجود خواهند داشت که تحت هیچ عنوانی قرار نخواهند گرفت. بنابراین اینگونه از امثال را تحت عنوان «و دیگر امثال» مطرح خواهیم کرد.

در بین امثالِ دسته‌بندی شده، یازده مَثَل به «حیوانات» اختصاص پیدا کرده است که تعداد آن از دیگر امثالِ دسته‌بندی شده بیشتر است و این کمیت بالا بیان‌کننده، اهمیتی است که قرآن کریم در خصوص موضوع «حیوانات» از خود نشان داده است.

البته جنبه عبرت‌پذیری و پندآموزی از حیوانات نکته قابل توجهی است که برخی از آیات وحی به آن اشاره کرده‌اند. همچون آیه بیست و یکم از سوره مبارکه «مؤمنون» که خداوند فرمود: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» [و برای شما در مطالعه حال چهارپایان و حیوانات پند و عبرتی است].

عناوین دیگری از امثال که پس از عنوان حیوانات به آن پرداخته خواهد شد عبارتند از: امثال مربوط به موضوع «انفاق»، «منافقین و یهودیان»، «دنیا»، «اعمال کفار»، «اقوام و ملل»، «زنان»، «پیامبران»، «بهشت و دوزخ»، «پاک و ناپاک» تمامی این امثال در بخش اول از فصل سوم مورد نقد و بررسی قرار خواهند گرفت.

بخش دوم را اختصاص به امثالی داده‌ایم که از آن تحت عنوان «مَثَل‌های قیاسی» نام خواهیم برد. منظور از «مَثَل‌های قیاسی» امثالی است که در طی آن دو شخص واقعی – که حقیقت خارجی داشته‌اند – و یا غیرواقعی – که در عالم خارج مصداقی برای آن یافت نمی‌شود – به نحوی از انحاء با یکدیگر مقایسه شده‌اند که غالباً در انتها و یا در بخشی از این امثال، عبارات «هَلْ يَسْتَوُونَ» «هَلْ يَسْتَوِي» و یا «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا» جلب توجه می‌کند که خداوند باطرح این پرسش که آیا «این دو با هم مساویند؟» ذهنها را به فعالیت وادار می‌کند تا به نتیجه و پیام پنهان و نهفته در این سری از آیات دست پیدا نمایند.

بخش سوم از این فصل را – چنانکه در پیش نیز گفتیم – اختصاص به امثالی خواهیم داد که هریک از آنها به موضوعی خاص پرداخته‌اند که جمع کردن آنها در یک مجموعه امکان‌پذیر نبوده است. بنابراین تمامی این دسته از امثال را تحت عنوان «و دیگر امثال» مطرح و توضیح خواهیم داد. و بخش پایانی نیز مربوط به تصورات و پندارهای ناروایی است که ساخته و پرداخته اذهان کج فهم و بداندیش می‌باشد. از این قسم از امثال تحت عنوان «مَثَل‌های ناروا» یاد خواهیم کرد.

بخش اول

امثال مربوط به...

الف) حیوانات

۱- پشه

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (۲۶/ بقره)

[خداوند ابایی ندارد که به پشه‌ای مثال بزند و یا به بزرگتر از آن، در این میان آنان که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن حقیقتی است از طرف پروردگارشان و اما کافران گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! خدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می‌کند، ولی جز فاسقان کسی را گمراه نمی‌سازد].

از آنجا که فلسفه مثل و استفاده از امثال در قرآن، تذکر و یادآوری (۲۵/ ابراهیم) و نیز تفکر و اندیشیدن (۲۱/ حشر و ۴۳/ عنکبوت) عنوان شده است بنابراین مهم پیامی است که آن مثل دربردارنده آن هست هرچند که اجزاء و عناصر لفظی تشکیل دهنده آن، همچون یک پشه خرد و ناچیز باشند! به گفته قرآن ایمان‌آوردگان به ذات مقدس پروردگار

بواسطه توجه و التفات به همین حیوان کوچک هدایت شده و منافقان و کفار و بداعتقادان ضلالت و گمراهی را بخاطر بهانه تراشی و ایرادهای بوج و واهی برای خود رقم می‌زنند.

البته از یاد نبریم که پشه نیز حیوان کوچکی نیست. هرچند جثه‌ای کوچک دارد اما با کوچکی خود بزرگی و عظمت خالقش را نشان می‌دهد. حضرت صادق علیه السلام در توصیف این حشره چنین می‌فرمایند: علت اینکه خداوند به پشه مثال زده است آن است که این حیوان علی‌رغم جسم ضعیف و ناتوانش تمام اعضاء و جوارح حیوان بزرگی چون فیل را داراست و علاوه بر آن، دو عضو دیگر دارد که فیل فاقد آن است.^۱ آری فیل از داشتن دو شاخک که بسان آنتنهای امروزی، امکان تماس با دیگران را فراهم می‌سازد و نیز دو بال ظریف برای پرواز، محروم است.

خلاصه آنکه مهم در امثال قرآنی مُثَلِّل است نه مُمَثِّل به عبارت دیگر پیام و حکمت پنهان و نهفته در متن مثل اهمیتی اساسی دارد نه ظاهر الفاظ و کلمات و واژگان آن: البته انسانهای ظاهرین و به گفته قرآن فاسق، ظاهر مثل را گرفته و از درک کنه و ذات آن عاجز می‌مانند لذا با طرح سوالی انتقادی چنین می‌پرسند که: «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؟» که در پاسخ خداوند بیان می‌دارد که بواسطه همین مثل هدایت و ضلالت انسانها رقم می‌خورد و البته جز فاسقین کسان دیگری به گمراهی و ضلالت کشانده نمی‌شوند.

۲- گوسفند و گاو

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱۷۱ / بقره)

[مثل کافران همچون حیوانی است که کسی او را صدا زند ولی او جز صدایی نشنود. اینان کران و لالان و کوراند. پس ایشان هیچ نمی‌فهمند].

واژه «نَعَقَ» چنانکه در کتب لغت آمده است به معنای صیحه زدن و فریاد کشیدن می‌باشد. که عمدتاً در صیحه و فریاد به حیواناتی چون گاو و گوسفند استعمال دارد.^۲ هرچند ممکن است در غیر آن نیز استعمال شود مثل: نَعَقَ المؤذُنُ یعنی مؤذن صدایش را

۱. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۶۷.

۲. المعجم الجامع لغرب مفردات القرآن الکریم، عبدالعزیز عزالدین سیروان، ص ۴۱۳.

برای اذان بلند کرد.^۱

در این تمثیل خداوند کافران را از طرفی به بهایم و چهارپایان تشبیه فرموده و از طرف دیگر ایشان را کور و کر و لال معرفی نموده است. از یک سو دعوت کننده کفار براه حق، یعنی رسول گرامی اسلام بشبانی که به گوسفندان بانگ می زند تشبیه شده است و از سویی دیگر کفار نقش بهایم و حیواناتی را برعهده گرفته اند که از بانگ شبان جز یک صدا چیز دیگری درک نمی کنند.^۲ زیرا که از فرط بی توجهی و تقلید کورکورانه از پدران خود - که آیه ۱۷۰ از همین سوره برآن دلالت دارد - حاضر به شنیدن آوای حق نمی باشند و در نصایح و اندرزهای پیامبران اندیشه نمی کنند. بنابراین شایسته است که آنها را چون گوسفندی تصور نمود که فقط صدای چوپان خود را می شنود و از آهنگ آن متأثر می گردد یعنی اگر صدا قوی و پرطنین باشد حرکت می کند و اگر آرام باشد از حرکت باز می ایستد.^۳

۳- شتر و سوراخ سوزن

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَآ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ».

(۴۰ / اعراف)

[همانا کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند و از کبر و نخوت سر برآن فرود نیاوردند هرگز درهای آسمان برایشان باز نخواهد شد و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر در سوراخ سوزن درآید و اینگونه مجرمان را جزا می دهیم].

سَمِّ (بضم اول و فتح آن) بمعنای سوراخ است. راغب تنگ بودن آنرا نیز قید کرده است مثل سوراخ سوزن و یا بینی^۴، جمع آن سموم است و منظور از سموم انسان سوراخ بینی و یا دوگوشش می باشد.^۵ سَموم (بفتح سین) باد گرمی است که مانند سَم در بدن نفوذ می کند^۶ و خیاط نیز بمعنای سوزن است. تکذیب آیات الهی و دروغ پنداشتن آن از

۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۷، ص ۸۳.

۲. تنویرالمقابس من تفسیر ابن عباس، عبدالله بن عباس، ص ۲۳.

۳. تفسیر بیضاوی، ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد بیضاوی، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۲۴۱.

۵. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، ج ۴، ص ۱۸۶.

۶. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۳، ص ۳۲۷.

یک طرف و استکبار و خودبرتربینی و روگردانی از حق از سوی دیگر، دو خصیصه و ویژگی متمایزی است که در این آیه ممنوعیت ورود به بهشت را برای این دسته از مردمان به اثبات رسانده است.

خداوند متعال برای آنکه این مفهوم عقلی را برای بشر تا حد امکان محسوس و ملموس نماید دست به آفرینش تشبیه و تمثیلی زده است که زیباتر از آن در ذهنها نخواهد گنجید و تا ابد بی‌نظیر و بی‌همتا باقی خواهد ماند.

آری اگر حیوانی چون شتر با آن حجم و عظمت و جثه از سوراخ تنگی چون سوزن بتواند عبور کند - که نمی‌کند - تکذیب‌کنندگان آیات حق نیز به بهشت داخل خواهند شد! و چون اولی‌بدلیل عقل امکان ندارد دومی نیز بطریق اولی منتفی و ممتنع خواهد بود.^۱

مفهوم برخی دیگر از آیات نیز اشاره دارند که ورود به بهشت مشروط به احراز شرایطی است که با نبود آن دخول در بهشت امکان‌پذیر نخواهد بود. آیات ۲۱۴ از سوره بقره و ۱۴۲ از سوره آل عمران و نیز آیه ۳۸ از سوره معارج و بسیاری از آیات دیگر براین مدعا دلالت دارند.

۴- شتران تشنه

«فَشَارِبُونَ شُرَبَ الْهِيمِ» (۵۵/ واقعه)

خداوند متعال در این سوره و قبل از آیه مذکور از خوردن درخت زقوم خبر داده است که گمراهان و تکذیب‌گران شکمها را از آن انباشته خواهند کرد و سپس برروی آن از آب داغ حمیم خواهند نوشید.

واژه «هیم» که در آیه کریمه به آن اشاره شده است جمع «هیماء» است و هیماء آن شتری را گویند که به بیماری هیم مبتلا شده و بیماری هیم آفتی است که شتران بدان گرفتار می‌شوند. همچون بیماری استسقا در آدمیان، حیوان بیچاره از شدت عطش آب می‌خورد اما رفع عطش نمی‌شود و همچنان می‌نوشد تا بالاخره بمیرد.^۲

۱. الکشاف، جادالله محمودین عمر زمخشری، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۹، ص ۲۲۰.

اکثر روایات شیعی نیز هیم را بمعنای «ایل» ترجمه کرده‌اند.^۱ اما برخی از روایات نیز^۲ «هیم» را بمعنای ریگزار معنا کرده‌اند که هیچ وقت از آب سیر نمی‌شود. بنابراین دوزخیان نیز از حمیم داغ جهنم همچون شتران تشنه خواهند نوشید و شکمهای خود را از آن پاره خواهند ساخت.

۵- سگ

«وَ اٰثِلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا فَاَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَؤٰلَآ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ يَخِيْلُ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرٰكُهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ» (اعراف / ۱۷۶)

[و بخوان بر آنها حکایت آن کس را که ما آیات خود را به او عطا کردیم و او از آن آیات به عصیان سرپیچید و شیطان نیز او را تعقیب نمود و از گمراهان عالم گردید و اگر ما بمشیت نافذ خود می‌خواستیم به آن آیات او را رفعت مقام می‌بخشیدیم ولیکن او بزمین فرو ماند و پیرو هوای نفس گردید و در این صورت مَثَل او مَثَل سگی است که اگر تعقیبش کنی و یا رهایش سازی در هر دو حال به عوعو زبان بیرون کشد. این مثل مردمی است که آیات ما را تکذیب نمودند. این حکایت بخلق بگو شاید که بفکر آیند.]

واژه «لَهَث» به معنای زبان در آوردن سگ و یا پرندگان و حتی انسان بخاطر گرما و یا عطش شدید استعمال شده است^۳ و اسم فاعل آن «لَاهِث» به معنی سگی است که بدون دلیل و بی علت زبانش را پیوسته در بیاورد و لح و عوعو کند و بقول فخر رازی این شدیدترین کلامی است که در خصوص برخی از اهل علم در قرآن آمده است.^۴ آنچه که از روایات مشهور شیعی و سنی برمی‌آید آن است که این آیه و این تشبیه تمثیلی در مورد بلعم باعورا نازل شده^۵ و البته در خصوص هر کس دیگری که دارای تفکرات و اعمالی چون او باشد نیز صادق است. این آیه سعادت و رستگاری را برای او که بزمین چسبید و سر در آخور تمتعات مادی فرو برد و یکسره پیرو هوئی و هوس خویش گردید منتفی می‌داند.

۱. من لایحضره الفقیه، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، ج ۳، ص ۲۲۳، حدیث ۱۰۴۱ و تهذیب الاحکام،

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۴، ص ۹۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۵۰ ذیل حدیث ۳ و المحاسن، احمد بن محمد برفی، ج ۲ / ص ۵۵۷.

۳. لسان العرب، ابن منظور، ج ۲، ص ۱۸۴. ۴. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱۵ و ۱۶، ص ۵۳.

۵. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، ج ۲، ص ۴۲.

علی بن ابراهیم از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که وی (بلعم باعورا) مشمول عنايات خاصه حضرت حق بوده و با دانستن اسم اعظم مستجاب الدعوة شده بود اما چون به گفته فرعون می‌خواست حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را نفرین کند لذا پروردگار اسم اعظم را از خاطر او محو کرد و شیطان او را تابع خود کرد و وی را در ضلالت فرو برد و از جمله گمراهان عالم گشت.^۱

۶- چهارپایان

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف / ۱۷۹)»
[و یقیناً بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم چرا که آنها را دلهائست بی‌ادراک و دیده‌هایی بی‌نور و گوشه‌هایی ناشنوا، بحقیقت آنها چون چهارپایانند بلکه بدتر و ایشان همان غافلانند و بی‌خبران.]

علی‌رغم استفاده‌های فراوانی که از حیوانات می‌شود و متن برخی از آیات (۱۳۹) و (۱۴۲/انعام، ۸۰/نحل، ۳۰/حج، ۶/زمر، ۷۹/غافر، ۱۲/زخرف و...) بر آن دلالت دارد اما به نظر می‌رسد که یکی از مهمترین و شاید اصلی‌ترین علت خلقت حیوانات جنبه پندپذیری و عبرت‌آموزی از آنهاست. خداوند در سوره نحل آیه شصت و ششم در این باره چنین می‌فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» [همانا که برای شما آدمیان در چهارپایان عبرت‌هاست]. عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام، روایت کرده است که من از ایشان پرسیدم که ملائکه افضل‌اند و یا بنی‌آدم؟ آن حضرت فرمودند که جدّ بزرگوارم علی‌بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۲

آری همین انسانی که مجهز به بسیاری از استعدادها و قوای خدادادی برای درک حقایق و معارف الهی است اگر از استعداد و امکانات خود بجای حُسن استفاده، سوءاستفاده نماید و یا آنها را به تعطیلی و بطالت بکشانند مبدّل به همان حیوان بی‌فهم و

۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. علل الشرایع، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، ج ۱، ص ۹۴.

شعوری می شود که از درک حقایق عاجز است و یا حتی از درجه حیوانیت نیز تنزل پیدا کرده و بدتر از آن می شود.

و آیه فوق نیز درصدد بیان چنین مفهومی است که اینها چشم و گوش و قلب دارند اما از آن بی بهره اند. شبیه این سخن در آیه چهل و چهارم از سوره فرقان نیز آمده که خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام چنین می فرماید: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»

۷- مگس

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ، ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (حج / ۷۳)

[ای مردم مثلی زده شد به آن گوش فرا دهید. یقیناً کسانی را که به غیر از خدا می خوانید هرگز بر خلقت مگس هرچند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگس چیزی از آنها برباید قدرت بازپس گرفتن آنرا ندارند. بدانید که طالب و مطلوب هردو ناچیز و ناتوانند.]

مفسرین برآنند که این مثل در شأن مشرکان مکه فرود آمده و تمثیلی است در بیان ضعف و عجز بتان و ناتوانی آنها در خلقت موجود کوچکی چون مگس^۱، پس اگر این موجودات بی جان در حال اجتماع و چه رسد به حال انفراد نتوانند یکی از موجودات ضعیف و پست خلقت را ایجاد نمایند و حتی برآسانتر از آن که دفع اذیت مگس است قدرت نداشته باشند چگونه لیاقت پرستش و عبادت را داشته باشند و صاحبان خرد آنها را معبود خود قرار دهند؟

سست و ضعیف است بت و معبود که گویا طلب می کند مگس را به واسطه پس گرفتن آنچه را که از او برده و خورده است و مطلوب که مگس است بلکه می توان گفت که طالب از مطلوب هم ضعیف تر است زیرا طالب بت و جماد است و مطلوب مگس و حیوان! صاحب کتاب تفسیر امثال القرآن در این رابطه به نکته جالبی اشاره نموده است.

وی چنین می نویسد:

«در این مثال خداوند خلائق را بمقدار ضعف و ناتوانی ایشان رهنمون شده است.

۱. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء الدین علی بن محمد بغدادی، ج ۳، ص ۲۹۸.

زیرا آنکس که در کمال هیبت و در عظمت خلقت در این جهان دومی ندارد از پست‌ترین و خوارترین مخلوقات چون مگس احتراز نتواند پس باید که بعجز و ضعف و عبودیت خود پی برد و بر ابناء جنس خود فخر و کبر نفروشد.^۱

به اعتقاد برخی از مفسرین خداوند در آیه فوق تمثیلی بکار نبرده است و آنچه که بیان شد مَثَل نیست اما از آنجا که مشتمل بر نکته‌ای عجیب و حکیمانه است تحت عنوان مَثَل از آن یاد شده است.^۲

و صاحب تفسیر گرانقدر کَشَاف نیز معتقد است که هر صفت و قصه و حکایتی که استحسان و استغراب را در نفس آدمی پدید آورد همچون امثال سائره به آن مَثَل اطلاق می‌کنند.^۳

عبارت پایانی این مَثَل که با جمله «ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»، به پایان می‌رسد خود یکی از زیباترین امثال سائره قرآنی است که در مقام اشاره بعجز و ناتوانی دو چیز و یا دو کس به آن مَثَل می‌زنند.

شیخ طنطاوی نیز در تفسیر علمی خود به نکته‌ای ظریف اشاره نموده است که با سخن وی در این باره توضیحات خود را در خصوص این مَثَل پایان می‌رسانیم: در این مثال خداوند دانشمندان و عالمان را تحریض و تشویق نموده است که بمطالعه حیات جانوران و علم حیوان‌شناسی و حشره‌شناسی که پیامدها و نتایج علمی بیشماری را به‌مراه خواهد داشت اقدام نمایند.^۴

۸- عنکبوت

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

(۴۱ / عنکبوت)

[مَثَل حال کسانی که غیر خدا کسانی را بدوستی برگزیدند همچون مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای بنا کرد و همانا سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر که می‌دانستند.]

۱. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۳۷۷.

۲. تفسیر بیضاوی، ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد بیضاوی، ج ۳، ص ۱۵۵.

۳. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاءالدین علی بن محمد بغدادی، ج ۳، ص ۲۹۸.

۴. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، شیخ طنطاوی جوهری، ج ۱۱، ص ۷۳.

و این آیه نیز بنوبه خود یکی دیگر از شاهکارهای تمثیلی قرآن کریم است و اینبار نیز سخن از یک حیوان کوچک و پندآموز، سخن از عنکبوت و ناپایداری خانه او! خداوند در این تشبیه تمثیلی مشرکان را به عنکبوت و اولیاء و معبودان باطلشان را به خانه عنکبوت همانند کرده است. بنابراین سستی و ناتوانی این معبودان دروغین به همان سستی خانه عنکبوت است، که خانه‌ای می‌سازد سست و بی‌حاصل نه آن را بنیادی است که برجای نگاه دارد و نه دیواری که به آن پناه برد و نه سقفی که آن را بپوشاند! نه در سرما بکار آید و نه در گرما و آن چنان ضعیف و بی‌پایه است که به اندک بادی زیر و رو شود و خراب گردد.^۱

جمله پایانی مثل نیز (وَمَا يَفْقَهُهَا إِلَّا الْغَالِمُونَ) اشاره به این نکته دارد که امثال قرآنی هر چند با عباراتی ساده و محسوس بیان می‌شوند اما در خور اندیشه و تفکرند و سزاوار است که عالمان و دانشمندان در فهم آن به بحث و گفتگو بپردازند. حضرت رسول اکرم ﷺ در تفسیر این قسمت از آیه می‌فرمایند: که عالم کسی است که براساس اطاعت و فرمانبرداری از مولایش عمل کند و از غضب و سخط الهی پرهیز نماید.^۲

به نظر می‌رسد برای تثبیت استدلالات قرآنی و فهم تمام و کمال آن بهترین و مؤثرترین شیوه همین راهی است که قرآن کریم از آن بهره برده است یعنی استفاده از تمثیلات محسوس و ملموس و در عین حال ساده که اثبات استدلالات عقلی و فلسفی را آسان می‌گرداند!

به عبارت دیگر از آنجا که حیوان و حشره‌ای کوچک چون عنکبوت و سستی خانه‌اش برای همه مردم واضح و آشکار است بنابراین براحتی می‌توان پی برد دینی که شرک‌آمیز است و بدور از محور توحید، دینی است که از لحاظ ارکان اعتقادی و مبانی فکری در نهایت سستی و ناپایداری قرار گرفته است. و این حاصل و ره‌آوردی است که از طریق چنین تمثیلاتی بدست می‌آید.^۳

۱. کشف الاسرار و عدة الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، ج ۷، ص ۳۸۳.

۲. الجامع لاحکام القرآن، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

۳. الکشاف، جادالله محمود بن عمر، ج ۳، ص ۴۵۵.

۹- الاغ و باری از کتاب

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۵ / جمعه)

[وصف حال آنان که تحمل علم تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مَثَل به حماری ماند که بار کتابها را بر پشت کشد او از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد. آری قومی که مثل حالشان اینست که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم ستمگر و بدکاری هستند و خداوند هرگز ستمکاران را براه سعادت رهبری نخواهد کرد.]

در این تشبیه قرآنی نیز که در بردارنده دو مشبَّه و دو مشبَّه به می‌باشد از طرفی یهودیان نقش حیوانی چون الاغ را برعهده دارند و تورات نیز نقش «اسفار» را و «اسفار» جمع «سِفر» همان کتاب است و کتابرا از آن جهت «سِفر» می‌گویند که مسائل پوشیده از آن کشف می‌شود زیرا «سِفر» در لغت بمعنای کشف است.^۱ بنابراین همان بهره‌ای که الاغ از کتاب می‌برد نصیب و عاید یهودیانی خواهد شد که از تورات استفاده کرده‌اند و چون سود و منفعت در اولی منتفی است در دومی نیز منتفی خواهد بود.^۲

وجه تمثیل و تشبیه نادانان به حمار از آن جهت است که این چهارپا از دیگر حیوانات در نزد آدمیان به کودنی و خریّت مشهورتر گشته و از اینرو در بسیاری از زبانهای رایج و زنده دنیا تشبیه آدم کودن به این حیوان، از امثال سائره است چنانچه در عربی می‌گویند: «فَلَانٌ أَكْفَرُ مِنَ الْحُمُرِ» یعنی فلانی از خر نیز نادانتر است.^۳

زمخشری نیز در این باره به نکته جالبی اشاره کرده است. وی می‌گوید: زشتی ذکر حمار بقدری است که برخی از مردم هیچ علاقه‌ای به نام آن ندارند بلکه سعی می‌کنند از واژه «درازگوش» بجای آن استفاده کنند و برخی از عربها نیز هیچگاه سوار الاغ نمی‌شوند حتی اگر قرار باشد که مسافتی طولانی را که طاقت فرساست و رنج آور طی نمایند.^۴ و سعدی شیراز نیز به زیبایی این عبارات نورانی قرآن را به نظم در آورده است: «علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی»

۱. اقرب الموارد، سعید خوری شرتونی لبنانی، ج ۱، ص ۵۲۱.

۲. الکشاف، جادالله محمود بن عمر، ج ۴، ص ۵۳۰. ۳. امثال القرآن، علی اصغر حکمت، ص ۳۲۳.

۴. الکشاف، جادالله محمود بن عمر زمخشری، ج ۴، ص ۵۳۰.

نه محقق بود نه دانشمند
آن تهی مغز را چه علم و خبر
چارپایی براو کتابی چند
که براو هیزم است یا دفتر^۱

۱۰- خران گریزان

«كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (۵۰ و ۵۱ / مدثر)

حُمُر جمع حمار به معنای خر و یا گورخر وحشی است. در این آیه نیز همچون آیه پنجم از سوره جمعه از حیوانی مشهور نام برده شده و گروهی دیگر از مردمان به علت و یا عللی به این حیوان تشبیه شده‌اند. اکثر مفسرین در تفسیر خود چنین نظر داده‌اند که ایشان به علت اعراض و روی گردانی از قرآن و نشنیدن ذکر حق به خران گریزانی تشبیه شده‌اند که از شیر درنده می‌گریزند.^۲

و برخی دیگر از مفسرین نیز «قسوره» را بمعنای «شکارچی» و نه بمعنای شیر درنده معنا کرده‌اند.^۳ به نظر می‌رسد که هدف و مقصد نهایی از چنین تشبیهی به تصویر کشاندن ماهیت پنهانی استقرار یافته در نفوس این دسته از مردمان است که بجای اطاعت و فرمانبری از دعوت انبیاء و نیز بجای آنکه آنها را انسانهای خیرخواه و دوست داشتنی تصور نمایند بمانند خرهای فراری که شیری گرسنه و درنده قصد پاره پاره کردنشان را دارد از او گریزانند و این یکی از شدیدترین توصیفات و تشبیهات قرآنی است که حال و روز باطنی کفار را بخوبی ترسیم نموده و از نیت درونی و افکار پنهانی ایشان پرده برداشته است.^۴

۱۱- ملخ

«خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ» (۷ / قمر)

[با چشمهای خوار سر از قبرها بیرون می‌آورند و مانند ملخ در عرصه محشر پراکنده می‌شوند.]
این آیه و آیه پیشین و پسین آن از وقایع قیامت و زنده شدن دوباره انسانها و خروج از قبرها خبر می‌دهد و مشتمل بر تشبیهی است حکیمانه و پندآموز، آری مردمان سر از

۱. گلستان، سعدی، ص ۱۷۳.

۲. مدارک التنزیل و حقائق التأویل، عبدالله بن احمد بن محمود نسفی، ج ۳، ص ۱۸۹۴.

۳. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۲۰، ص ۱۰۷.

۴. الأساس فی التفسیر، سعید حوئی، ج ۱۱، ص ۶۲۴۰.

قبرها بیرون می‌آورند و همچون ملخ‌های پراکنده صحنه محشر را پر خواهند کرد. چنانکه می‌دانیم ملخ به هنگام تخم‌گذاری سردم خود را در زیر خاک فرو می‌کند و در آنجا تخم می‌گذارد و سپس بعد از چندی تخمها مبدل به کرم شده، و پس از تغییر شکل به پروانه و بعد ملخ تبدیل می‌شوند. ذرات بدن انسانها نیز همچون تخمهای ملخ به انسانهای صاحب روح مبدل شده و زمین را در بر خواهند گرفت.^۱

علامه بزرگوار سید محمدحسین طباطبائی به قرینه آیه «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا» (۴۳/معارج) وجه شبه میان مشبه (مردم) و مشبه به (ملخ) را سرعت انتشار و پراکندگی دانسته است.^۲

و باز بقرینه «يَخْرُجُونَ» و ضمیر متصل فاعلی آن، اجتماع و کثرت همه مردمان نیز از آیه دریافت می‌شود. به عبارت دیگر اگر مردم را در بیرون آمدن از قبرها بسان ملخ‌های پراکنده شده معرفی کرد از این جهت است که ملخ‌ها بهنگام انتشار و پراکنده شدن در فضا، دسته‌دسته درهم داخل می‌شوند. و به یک سو و به سمت یک هدف، همگی به حرکت در می‌آیند. انسانها نیز بسوی محکمه عدل الهی و در رستاخیزی که به امر حق برپا خواهد شد به سرعت و بی‌چون و چرا سر از قبرها بیرون آورده به هر آنچه که فرمان داده شوند تسلیم و مطیع خواهند بود.^۳

ب) انفاق

۱- یک تخم و هفتصد دانه

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

[مَثَل صدقات کسانی که اموالشان را در راه خدا می‌بخشند همچون دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خدا بر هر که بخواهد پاداشی دو چندان می‌دهد و خداوند وسعت‌دهنده و داناست.]

۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۲، ص ۲۶. ۲. المیزان، سید محمدحسین طباطبائی، ج ۱۹، ص ۶۰.

۳. الأساس فی التفسیر، سعید حوئی، ج ۱۰، ص ۵۶۰۵.

این آیه یکی از تشبیهات تمثیلی قرآن کریم است که در آن دو شیء به دو شیء دیگر تشبیه شده است. از طرفی مُنْفَق، نقش کشاورز را برعهده گرفته است و از سویی دیگر اموال بخشیده شده به مستمندان بسان دانه‌ای می‌ماند که در زمین کاشته شده و هفت خوشه رویانده و در هر خوشه صد دانه جوانه زده است. به عبارت دیگر کشاورز دانه را در دل زمین می‌کارد و زمین پربرکت آنرا هفتصد برابر می‌کند و شخص منفق نیز اتفاق خود را در دل فردی فقیر و بینوا جای می‌دهد و دعای خیر آن مستمند بی‌چیز و شادی دل فرزندانش و از همه مهمتر رضایت پروردگار عالم، اتفاق او را هفتصد برابر و حتی بیشتر خواهد نمود.

اما با کمی دقت متوجه خواهیم شد که یکی از اجزاء تشبیه که شخص کشاورز است در عبارت قرآنی ذکر نگردیده و گویی این کار به عمد و از روی غرضی خاص انجام پذیرفته است! زیرا کشاورز در این بازی فقط وسیله‌ای است که توسط او عمل بذرافشانی انجام پذیرفته و سامان و انجام مابقی کارها از عهده او خارج است. هرچند باز هم نقش واسطه را می‌تواند در دیگر مراحل برعهده داشته باشد! در واقع خداوند با ذکر این تمثیل به ما می‌آموزد که در عمل اتفاق و بخشش به نیازمندان باید خود را فراموش کرده گویی اصلاً وجود خارجی نداریم و این البته سبب خواهد شد که اتفاق ما توأم با منت و آزاری که آیات بعدی شدیداً از آن نهی نموده است نباشد. و اهل بیت پیامبر گرامی اسلام چه زیبا مفهوم آیه شریفه را درک کرده‌اند آنجا که خطاب به مسکین و یتیم و اسیر می‌فرمایند:

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ لَنُثْرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَأُشْكُرَآ» (۹/انسان)

[ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سیاسی هم نمی‌طلبیم]. هم‌اینک برخی از نکاتی که در خصوص آیه مورد بحث ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد خدمتتان تقدیم می‌شود:

جالب است که بدانیم برخی از گندمها خاصیت رشد شگرفی دارند و اگر شرایط جوی و دیگر عوامل فراهم باشد یکدانه، تا ۲۰۰۰ و حتی بیشتر حاصلش مشاهده شده است. این موضوع در مزارع نمونه‌ای که در فیروزآباد فارس مهیا شده بود به رأی‌العین

دیده شده است.^۱ و نیز در برخی از دیگر کشورها نیز کارشناسان کشاورزی نمونه‌هایی از این خوشه‌ها را تأیید کرده‌اند.^۲

در اهمیت انفاق احادیث فراوانی توسط امامان معصوم و رسول گرامی اسلام بیان شده است. در روایتی حضرت باقر (ع)، محبوب‌ترین اعمال نزد پروردگار را مسرور نمودن دل مؤمن از طریق سیر کردن او یا ادای قرض و بدهی‌اش عنوان نموده است.^۳ و پیامبر بزرگوار نیز افضل اعمال را انفاق به مردم و رفع حاجاتشان معرفی کرده است.^۴ البته در امر انفاق باید تلاش نمود که این ارزش والای دینی تبدیل به یک ضدارزش ارتجاعی نشود و این در صورتی است که انفاق زمینه‌گذاروری را در جامعه فراهم آورد که حاصلش جز تن‌پروری و سستی و رذالت چیز دیگری نخواهد بود. اما انفاقی که با کرامت و رشد و نمو فکری و اعتقادی همراه باشد دیگر محکوم نخواهد بود بلکه زمینه‌ساز دوستی‌ها و الفت‌ها و همبستگی‌ها و احسانها و محبت‌ها خواهد بود و اغنیاء و مستمندان را به هم نزدیکتر خواهد ساخت.^۵

نکته دیگری که در آیه شریفه بچشم می‌خورد استفاده از واژه «یضعف» در کلام خداوند است. واژه «ضعف» به معنای دوبرابر و فعل «یضعف» یعنی «دو چندان می‌کند» اما باید توجه داشت که واحد افزایش در واژه «یضعف» عدد یک نمی‌باشد بلکه واحد افزایش در آن عددی است که قبلاً ذکر گردیده است (در اینجا آن عدد، عدد ۷۰۰ می‌باشد) بنابراین در آیه مذکور واحد افزایش ثواب انفاق، هفتصدتا، هفتصدتا خواهد بود.^۶ و البته باز هم منحصر به این مقدار نخواهد بود زیرا در پایان فرمود «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی با توجه به علم پروردگار از درجات اخلاص، کیفیت و مورد انفاق، شخص انفاق‌کننده و انفاق‌شونده و دیگر عوامل این مقدار باز قابل افزایش و وسعت خواهد بود. به عبارت دیگر پاداش کسی که قصدی کاملاً الهی دارد با ثواب کسی که به این درجه از اخلاص نرسیده است تفاوت دارد. شخصی که پنهانی و بدون منت و آزار به کسی کمک

۱. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۲۰۵.

۲. تفسیر نور، محسن قرائتی، ۵۲۹/۱.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲۷، ص ۸۹.

۴. م. ه. ۴.

۵. سوره هل اتی مائده رحمانی، ابوالفضل بهرامپور، ص ۸۱.

۶. م. ه. م. ص ۸۰.

می‌کند با کسی که آشکارا انفاق می‌کند در یک مرتبه نیستند. مسلمانی که از دو قرص نان خود یک قرصش را انفاق می‌کند با مسلمانی که ده قرص نان دارد و یک قرص انفاق می‌کند یکسان پاداش نمی‌گیرند^۱ و... خلاصه آنکه، زمان و مکان و ویژگی‌ها و موضوع انفاق، کمک‌کننده و کمک‌شونده، کیفیت کمک، همه و همه در نتیجه کار تأثیر می‌گذارند و شخصی که همه این شرایط را به خوبی دارا باشد به درجه‌ای می‌رسد که دیگر اجر او بی حساب است «يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴۰/ غافر).

و در پایان با سخنی زیبا و حکیمانه از رسول گرانقدر اسلام که در اهمیت بحث انفاق ایراد نموده‌اند توضیحات خود درخصوص آیه مورد بحث را بپایان می‌رسانیم:

«مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ» - «أَلَا أَخَذَهَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَ أَنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّو فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ»^۲

(هرکس صدقه و انفاق و کمکی از مال حلال بنماید - و البته خداوند جز مال حلال و پاکیزه، چیز دیگری را نمی‌پذیرد - خداوند رحمن با دست راستش آن را می‌گیرد هرچند فقط یک دانه خرما باشد، سپس آن مال انفاق شده در دست خداوند رشد و نمو می‌کند بقدری که حتی از یک کوه هم بزرگتر می‌شود).

۲- بذرافشانی بر سنگ صاف

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»

(۲۶۴/ بقره)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل مسازید. همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد. (کار او) همچون قطعه سنگی است صاف که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد و (بذرهایی در آن افشاندن شود) و رگبار تندی به آن رسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنان از کاری که انجام داده‌اند چیزی بدست نمی‌آورند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند].

۱. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۰۱.

۲. الجامع الصحیح، مسلم بن حجاج نیشابوری، ج ۲، ص ۷۰۲، مضمون ابن روایت و روایات شبیه به آن در منابع شیعی نیز آمده است. ر.ک: وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۶، ص ۲۹.

در آیه مذکور واژگانی چون «صفوان»، «صلد» و «وابل» نیازمند به توضیح هستند: صاحب تفسیر مجمع‌البیان صفوان را «سنگ صاف» معرفی کرده است.^۱ و «صلد» زمین و یا سنگی است سخت که در اثر صلابت چیزی نمی‌رویانند^۲ در لغت گفته می‌شود: «حَجَرٌ صَلْدٌ» و «ارَضٌ صَلْدٌ»^۳.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه نفس مومن را سخت‌تر از صلد معرفی کرده است که در راه دین دچار هیچ سستی نمی‌شود و محکم و پایدار ایستاده است. «نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ»^۴ و راغب نیز وابل را بارانی سنگین دانه و شدید معرفی می‌کند و «وَبَال» نیز از همین ریشه است یعنی سنگینی کاری پر ضرر که متوجه انسان شود.^۵

این آیه نیز یکی از شاهکارهای تمثیلی قرآن کریم است که در مذمت منت و آزار دیگران در خصوص مسئله انفاق ایراد شده است. خداوند با عباراتی اندک، دریایی از معانی را به اهل خرد هدیه می‌نماید باشد که پند گیرند و در آن تدبیر نمایند. آری کسانی که با منت و آزار دیگران بخششهای خود را تباه و نابود می‌سازند نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزاء و اگر اندک انفاقی هم می‌کنند بقصد تظاهر و ریا و خودنمایی است. حکایت حال این بخشش‌کنندگان دروغین، حکایت قطعه سنگی است صاف که لایه‌ای خاک بر سطح آن نشسته باشد و براین خاک بظاهر بارور، بذری افشانده‌اند. ناگاه دانه‌های درشت باران شروع بارش می‌کند و در یک آن تمام خاکها و بذرها را می‌شوید و با خود می‌برد و سنگ سخت بی‌هیچ پوششی خود را نمایان می‌سازد و تلاشهایی که در این بذرافشانی صورت گرفته بود همه بی‌حاصل می‌شود زیرا که این کار تنها بر پایه توجه به ظاهر بوده است و نه عملی متکی بر شناخت باطن و عمق.

آری ظاهر عمل این ریاکاران همچون خاک، نرم ولی باطن آن چون سنگ سفت و سخت است که قابلیت نفوذ ندارد اگر از انفاق خود بهره‌ای نمی‌برند بخاطر سختی دلهای سنگین خودشان می‌باشد.^۶

۱. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. اقرب‌الموارد، سعید خوری شرتونی، ج ۱، ص ۶۵۷.

۳. ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، سید علینقی فیض الاسلام، حکمت ۳۲۵، ص ۱۲۴۴.

۴. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۱۱.

۵. تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱، ص ۵۳۳.

همانگونه که باران نعمت‌زا و حیات‌بخش که کشتزارها را بارور می‌سازد در این مثل کشت و کاشته را نابود ساخته است، آیات الهی نیز مؤمنان و صالحان را از برکت نعمات الهی خود بهره‌مند می‌سازد ولی کافران و منافقان را رسوا و گمراه! کشاورزی که دانه اخلاص می‌کارد و شخصی که دانه ریا کشت می‌کند هر دو زحمت کشیده‌اند، اما دستاوردهای متفاوتی تصییشان شده است. آن یکی هفتصد برابر و شاید هم بیشتر و این یکی هیچ و حتی همه داشته‌هایش را نیز از دست می‌دهد.^۱

رسول اکرم در نکوهش این عمل شرک‌آمیز چنین می‌فرماید: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الشَّرِكِ الْأَضْعَفِ قَالُوا وَمَا الشَّرِكُ الْأَضْعَفُ قَالَ الرِّيَاءُ، يُقَالُ لَهُمْ يَوْمَ تُجَازَى الْعِبَادُ بِأَعْمَالِهِمْ إِذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءَوْنَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»^۲

نویسنده کتاب العرایس، تفسیری عرفانی از آیه مورد بحث ارائه داده است: «آن کس که به مشاهده جمال حق نائل گردد به مرتبه عشق می‌رسد، پس شرط عاشق آن باشد که مال و جان خود را در راه محبوب فدا کند تا در خطر نیفتد و از درجات عالیه مشاهدت محروم نگردد. انفاق در ظلمت شب باید تا گیرنده شرمسار نشود و در روشنایی روز انفاق برای تشویق و الگو باشد. و آن یا در سر است به نیت اخلاص و صفا و یا به آشکار است به قصد سرمشق و اقتدا»^۳.

آری باید پیش از آنکه مستمند ناچار به اظهار شود او را درک کرد و پنهانی به او رساند که هم آبرویش محفوظ بماند و هم از وقت نیاز و درماندگی او نگذرد. در این حالت انفاق دیگر دادن و گرفتن نیست، سؤال و بخشش نیست این منفق است که سائل می‌گردد، می‌پرسد و از حال مستمند جویا می‌شود تا نیازش را برطرف سازد.^۴ حضرت صادق علیه‌السلام از شخصی در باره حال و روز سرزمین و برادران دینی‌اش می‌پرسند که آیا اغنیاء به دیدار فقراء می‌روند، رسیدگی می‌کنند و توجه به آنها دارند؟ وی پاسخ می‌دهد: خیلی کم، امام می‌فرماید پس چگونه مدعی تشیع هستید؟!^۵

۱. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۱۸.

۲. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء‌الدین علی بن محمد بغدادی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۲۱۴.

۴. سورة هل اتی مائده رحمانی، ابوالفضل بهرامپور، ص ۸۲.

۵. اصول کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ۱۷۳.

۳- ریزش باران بر باغی بلند و با شکوه

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْطُلَهَا ضِغْفِيرٌ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۲۶۵/بقره)

[مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خداوند و استواری روح خود انفاق می‌کنند همچون باغی است که در نقطه‌ای بلند واقع شده باشد و بارانهای تند و درشت بر آن ببارد و دو چندان میوه دهد و اگر بارانی تند هم نبارد نم‌نم بارانی بر آن بارد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست].

در ابتدا توضیح واژگانی چون «رَبْوَةٌ» و «طَلٌّ» ضروری به نظر می‌رسد:

صاحب مجمع‌البیان کلمه ربوه را (به ضم و فتح و کسر حرف اول آن) بمعنای تپه و بلندی و زمین بلند معنی کرده است.^۱ این واژه دوبار در قرآن بکار رفته است که استعمال دوم آن در سوره مؤمنون، آیه ۵۰ می‌باشد: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ: وَ مَا عِيسَى وَ مَادَرُشَ مَرْيَمَ رَا نَشَانَهُ قَدَرْتَ خُودَ قَرَارٍ دَادِيمَ وَ آنَ دُو رَا دَر مَكَانِي بَلَدٍ وَ زَمِينِ مَرْتَفَعٍ كَه قَرَارْكَاهِ وَ آبِ جَارِي دَاشْتِ سَاكِنِ كَرْدِيمَ» و طَلّ نیز بارانی است ضعیف و خفیف. راغب آن را اضعف المطر^۲ و طبرسی مطرٌ صِغَارٌ^۳ گفته است. این واژه فقط یکبار در کلام خدا بکار رفته است.

چنانچه از آیه کریمه مشهود است انگیزه انفاق دو چیز عنوان شده است. اول خشنودی و رضایت پروردگار و دیگری رشد کمالات نفسانی و تقویت ملکات روحانی و صفات انسانی همچون ایثار و جود و سخاء و نعدوستی، در این آیه خداوند متعال به بیان تشبیهی دیگر در اهمیت انفاق پرداخته است که جان کلام در این تمثیل نمایش باغی است پرشکوه که بر نقطه‌ای بلند واقع شده و باران رحمت خداوندی سیل آسا بر آن شروع بیاریدن نموده است. البته نه بارانی که ویرانگر و مخرب است بلکه بارانی که بدنبال خود نشاط و سلامتی و نعمت را به ارمغان می‌آورد و دو چندان میوه عاید صاحب باغ می‌کند.

در ذیل آیه شریفه عبارت «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» جلب توجه می‌کند و حکایت از

۱. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۰۵.

۳. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۸.

آن دارد که خداوند از آنچه که بندگان انجام می دهند و از نیت پنهانی ایشان کاملاً مطلع است بنابراین خریدار عملی خواهد بود که بدور از مرض مهلک ریا و اغراض شخصی و شهرت طلبی ها و.... بوده باشد.

صاحب کتاب گرانقدر «بحارالانوار» حدیث ذیل را در اهمیت اخلاص ورزی در اعمال متذکر می شوند: «أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»^۱ ناقد کسی است که سکه های تقلبی را از سکه های حقیقی تشخیص می دهد و پروردگار عالم نیز ناقد نیت و اعمال بندگان می باشد و برآن بصیرت کامل دارد بنابراین در صورت وجود کمترین ناخالصی در اعمال و کردار، آن عمل بدرگاه حق بالا نخواهد رفت. به گفته قرآن:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ (فاطر: ۱۰) کلمه نیکو به سوی خدا بالا می رود و عمل نیک خالص آنرا بالا می برد.

و اینک برخی از نکاتی که از این تمثیل زیبا بدست می آید خدمتتان عرضه می شود: اول آنکه این باغ در نقطه ای بلند واقع است که از پاکی هوا سرشار و از آلودگیهای زمین خاکی بدور مانده است.

دیگر آنکه از خطر سیل و ویرانی و تخریب در امان است در حالی که باغ های واقع در دره ها و کناره رودخانه ها همواره مورد تهدید سیل و گل و لای آن می باشند.^۳

سوم آنکه درختان چنین زمین مرتفعی البته و صد البته میوه های شادابتر و بهتری را بوجود خواهند آورد «فَأَتَتْ أَكْثُلَهَا ضَعْفَيْنِ» و زیبایی و شکوهی که از این باغ مرتفع به نمایش در می آید بمراتب از دیگر باغهای زمینی بیشتر است^۴ و بلندای آن نیز دلالت بر روح بلند و آسمانی و ملکوتی صاحب آن دارد. و دیگر سخن آنکه این باغ مرتفع تجسم عملی پاداش انفاق کنندگان واقعی است که خداوند برایشان به تصویر کشیده است و تشویقی است برای بذل مال در راه رضای حضرت حق و دوری جستن از هرگونه بخل ورزی و تنگ نظریها و خودخواهیها.

۱. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۳، ص ۴۳۲. ۲.

۳. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۲۷.

۴. تفسیر بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴- پیرمرد، باغ و آتش سوزان

«أَيُّوْدُ أَخَذَكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»

(بقره/۲۶۶)

[آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن نهرها بگذرد و برای او در آن باغ از هر نوع میوه‌ای وجود داشته باشد و سرانجام به سن پیری برسد در حالی که فرزندی کوچک و ناتوان نیز داشته باشد، در آن هنگام گردبادی همراه با آتش سوزان به آن باغ بوزد و شعله برکشد و باغ را بیکباره بسوزاند. این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌سازد شاید که اندیشه‌نمائید.]

کلمه «اعصار» که از ریشه عصر است بمعنای بادی است تند (گردباد) که غبار بلند می‌کند، امروزه در علل آتش‌سوزی جنگل‌ها روشن شده که شدت باد یا گردباد باعث بهم سائیدن درختان جنگل می‌شود و در اثر آن آتش‌سوزی رخ داده و قسمت اعظمی از جنگل می‌سوزد.^۱

در تفسیر آیه شریفه مفسرین دو نظر ارائه کرده‌اند که شاید بنحوی هر دوی آن صحیح باشد. عده‌ای براین باورند که ریا و تظاهر انسانها در واقع مبدل به آتشی خواهد شد که تمام اعمال صالحه و عبادات آنها را از بین می‌برد و به احباط و نابودی می‌کشاند^۲ «سَيُخِطُ أَعْمَالَهُمْ» (۳۲/ محمد) و برخی دیگر از مفسرین اظهار داشته‌اند که این مثل تنها اختصاص به مرض هولناک و خانمانسوز «ریا» ندارد بلکه همه گناهان را در بر می‌گیرد.^۳ بنابراین و براساس این آیه شریفه آدمی اگر از اعمال و کردار خود مراقبت ننماید سرنوشت او بسان سرنوشت آن پیرمردی خواهد بود که هم خود به فلاکت و بدبختی افتاده است و هم فرزندان ناتوانش را به سختی‌ها و مشقات فراوان مبتلا نموده است. نکته‌ای که در ذکر کلمه «پیری» به نظر می‌رسد آن است که فقر در آن حالت بسیار ناگوارتر است بخصوص با داشتن فرزندان کوچک و ناتوانیکه قادر بگذراندن امر معاش خویش نیستند و کاملاً به رئیس و سرپرست خانواده که خود به ناداری و بی‌چیزی مبتلاء

۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۵، ص ۵. ۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲ / ص ۲۴۵.

۳. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱ / ص ۳۷۹.

گشته است وابسته‌اند.^۱

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که هرکس مال خود را برای رضای خدا انفاق نماید و سپس منت نهد مثل چنین کسی مثل صاحب باغی است که منتش گردبادی خواهد شد آتش‌زا که ماحصل وی را از بین خواهد برد.^۲ و از بیانات رسول اکرم (ص) نیز چنین برمی‌آید که این خود آدمی است که بهشت و جهنم خویش را با اعمال و کردارش رقم می‌زند و چه بسا گناه و یا گناهانی را مرتکب شود که همچون آتشی سوزان تمام دسترنجش را به باد فنا دهد و نابود سازد.^۳

۵- باد سموم و زمینهای زراعی

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱۱۷/ آل عمران)

[آنچه را که ایشان در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده‌اند بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده است بلکه آنها خودشان به خویشان ستم روا می‌دارند.]

«صِرٌّ» همان سرمای شدید است^۴ و به قرینه ریح بادی است بسیار سرد که هیچ خیر و برکتی در آن نیست بلکه فنابخش و نابودساز است.

در اینکه منظور از انفاق در آیه فوق چه می‌باشد شاید بتوان دو نظر متفاوت را ارائه داد: یکی آنکه مقصود انفاقهایی است که در غیر راه خدا و برای اهداف شوم غیردینی توسط کفار و مشرکین مصرف می‌شود و بقول علامه بزرگوار طباطبائی به قرینه «فی هذه الحیوة الدنيا» ایشان کاملاً از حیات اخروی منقطع هستند و هیچ به آن اندیشه نمی‌کنند و فقط و فقط دنیا را هدف و غایت اصلی خویش قرار داده‌اند.^۵ در نتیجه قصد و غرض ایشان از این انفاقها و پول خرج کردنها جز رسیدن و دستیابی به مقاصد فاسده خویشان چیز دیگری نمی‌باشد که البته حاصلی جز شقاوت و فساد آنچه که بدنبالش هستند و آنرا بحساب خود سعادت برمی‌شمارند در برنخواهد داشت! زیرا هرگاه عملی از ریشه و بن

۱. روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، محمد ثقفی تهرانی، ص ۳۴۳.

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۱۹. ۳. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۹۰، ص ۱۶۸.

۴. المعجم الوسیط، ج ۱ و ۲، ص ۵۱۲. ۵. المیزان، سید محمدحسین طباطبائی، ج ۳، ص ۴۴۱.

فاسد و تباه باشد نتیجه و ثمری جز فساد و نابودی به‌مراه نخواهد آورد.^۱ نظر و تفسیر دیگری که در مورد آیه مورد بحث مطرح گشته است آن است که این اتفاق، اتفاق شخص مسلمانی است که به قصد ریا و تظاهر و شهرت‌طلبی و کسب جنبه‌های مادی و دنیوی زندگی مصرف شده است.^۲ البته به نظر می‌رسد که به قرینه آیه پیشین (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً... ۱۱۶ آل عمران) که بحث از کفار را به پیش کشیده است و برای تناسب میان این دو آیه، ترجیحاً دیدگاه اول صحیح‌تر بنظر می‌رسد.

به هر شکل این باد سرد و سوزان نمود و سمبلی عملی از کار خبیثانه این نامرد مردمان است که خود بدست خویشتن تیشه به ریشه خود زده‌اند «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱۱۷/آل عمران) و خود را به ورطه هلاکت و نابودی کشانده‌اند.^۳

قرآن کریم بگونه‌ای دیگر و در جایی دیگر از این کتاب شگرف داغ و حسرت رسیدن به این مقاصد شوم و شیطانی را بر دل آنها گذاشته و بیان داشته است که حشر و نشر ایشان و خانه آرام و قرارشان جز جهنم سوزان چیز دیگری نخواهد بود (۳۶/ انفال).

توضیحات خود را در این مثل، با گفتاری حکیمانه از محی الدین عربی و نیز سخنی از خواجه عبدالله انصاری به پایان می‌رسانیم: در تفسیر محی الدین چنین آمده: آنچه در دنیای فانی در طلب شهوات و یا به ریا و سُمعة و در جستجوی ستایش مردمان بذل کنند و از آن، رضای الهی مطلوب و مقصود نباشد، سرد بادِ هوای نفس بر آن وزیدن خواهد گرفت و سموم اغراض باطله و نِیات فاسده آن را فاسد و تباه خواهد ساخت.^۴

و خواجه عبدالله انصاری نیز چنین بیان داشته است: آنجا که اتفاق باطل را به «باد» تشبیه کرده پندی نیک بر زبان رانده و مثلی از امثال مشهور را بیان داشته است و این طور گفته است: هرچه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا، و هرچه بدست آورند از عشق دنیا مثل آن چون باد است، گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد.^۵

۱. ه. م. ۲. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۷۹.

۳. ه. م. ۴. تفسیر محی الدین عربی، ج ۱، ۱۹۸.

۵. کشف الاسرار و عدة الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، ج ۲، ص ۲۶۰.

پ) منافقین و یهودیان

۱- آتش افروزان

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ ضُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ»
(۱۷ و ۱۸ / بقره)

مثال ایشان مثل کسی است که آتش بیفروزد پس آن هنگام که آتش پیرامونش را روشن نمود خداوند روشنی‌شان را ببرد و ایشان را در تاریکی‌ها رها کند که راه حق و طریق سعادت را هیچ نبینند آنها کر و لال و کورند و از ضلالت خود برنمی‌گردند.

برای فهم هرچه بیشتر این تمثیل قرآنی باید نظری هرچند کوتاه و گذرا به آیات پیشین که در ارتباط تنگاتنگ با آیه مورد بحث هستند انداخت. بحث عمده این آیات در خصوص افشای ماهیت درونی و حالات روحی و روانی منافقین است که شهر مدینه را مرکز تاخت و تاز امیال خبیثانه خود قرار داده بودند.

در اینکه مقصود از این تمثیل چه می‌تواند باشد نظرات گوناگونی بیان و در کتب مربوطه آمده است که از میان آنها آنرا که برآن معتقد هستیم و با سیاق و روند منطقی آیات سازگاری بیشتری دارد بیان می‌کنیم. صاحب تفسیر مخزن‌العرفان در تفسیر القرآن چنین می‌نویسد:

«خداوند حال و روز منافقین را به کسی تشبیه می‌کند که آتشی روشن کند تا راه را از چاه تشخیص دهد اما ناگهان آتش خاموش می‌گردد و وی در تاریکی می‌ماند. این مثل بیان باطن و حقیقت حال منافقینی است که در ظلمت جهل و بی‌خردی گرفتارند، بخیال خود بعمل نفاق و خدعه که مثال آتش است کار خویش را تا اندازه‌ای رونق می‌دهند و برای رسیدن به مقاصد شوم خود آتش فتنه و فساد را برمی‌افروزند و با همان تظاهر به ایمان روشنی اندکی در اطراف آنها ایجاد می‌شود ولیکن ظلمت کفر باطنی آنها بحدی شدت دارد که روشنی ظاهری را تباه می‌سازد و منافق را در ظلمت جهل و بی‌خردی سرگردان می‌نماید»^۱

و شاید از این روست که خداوند حال منافقان را به برافروخته آتش مثال زد زیرا آن

۱. مخزن‌العرفان در تفسیر قرآن، بانوی اصفهانی، ج ۱، ص ۱۴۳.

کسی که به آتش نور جوید کسب نور از غیر خود می‌کند و چون آتش خاموش گردد وی نیز دیگر بار در ظلمات غوطه‌ور شود. بنابراین آن کس که ایمان او نیز مستعار است دوباره در تاریکی کفر خواهد افتاد.^۱ منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می‌پنداشتند که می‌توانند در همه حال موقعیت خود را حفظ کرده و از هر خطر احتمالی در امان بمانند. خود را مسلمان نشان می‌دادند تا از مزایای اسلام بهره‌مند گردند ذبیحه آنان حلال محسوب بشود و آبروی آنها محفوظ بماند. اموالشان محترم شمرده شود و از حق ازدواج با مسلمانان برخوردار گردند و....^۲

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می‌پنداشتند و بخيال خود مسلمانان را می‌فریبند. اما بگفته قرآن «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» (۹/بقره) جز خود کس دیگری را نخواهند فریفت. جالب اینجاست که قرآن – همانطور که گفته شد – بجای واژه نور از واژه نار استفاده نمود و این بیان حال منافقینی است که برای رسیدن به نور و سعادت از نار و آتش بهره می‌جویند. آتشی که هم دود دارد و هم خاکستر و هم سوزش دارد و هم پایان! در حالی که مؤمنان به نور خالص و پرفروغ ایمان مجهزند.^۳

در تفسیر شریف نورالثقلین از امام باقر علیه السلام، نقل شده است که فرمودند: خداوند زمین را به نور محمد صلی الله علیه و آله روشن ساخت همانگونه که به نور خورشید روشن نمود.^۴ بنابراین نور ایمان عالمگیر است در حالی که نفاق بی نور است و اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن خواهد ساخت.

۲- رگبار

«أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَضْيَاعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۹ و ۲۰/بقره)

[با مثل آنان در گمراهی مثل کسانی است که در بیابان، بارانی تند بر آنها ببارد و در تاریکی و رعد و برق، آنان سر انگشت خود را از بیم مرگ در گوش نهند ولی عذاب خدا کافران را فرا گیرد. نزدیک

۱. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۱۴۱. ۲. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۰.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۷۳.

۴. تفسیر نورالثقلین، علی بن جمعه عروسی حویزی، ج ۱، ص ۳۶.

باشد که برق روشنی چشمهایشان را ببرد، هرگاه روشنی ببینند در آن قدم بردارند و چون تاریک شود حیرت زده باشند و اگر خدا می خواست گوش آنها را به بانگ رعد کر و چشم آنان را به تابش برق کور می ساخت که خداوند بر همه چیز قادر است].

در برخی روایات اشاره به این مطلب است که منافقین هنگامی که به نزد رسول خدا می آمدند انگشتان خویش را در گوشها فرو می کردند از ترس آنکه مبادا حکم خدا بر کشتن آنها نازل شده باشد! از این رو خداوند آنها را به کسانی تشبیه نمود که از ترس صاعقه انگشت خود را برگوش نهند و چون بدیده بصیرت دلیل واضح قرآن را می دیدند نزدیک بود که نور قرآن چشم قلب ایشان را فراگیرد و ایمان بر کفر آنها غالب آید. این بود که آیات و کلمات قرآن را بیرق تشبیه می نماید که از شدت درخشندگی و نورانیت نزدیک است چشم و گوش و دل آنها را برباید.^۱

منافقین به هنگام فتح و پیروزی که در مسلمانها مشاهده می کردند به اسلام تمایل پیدا می کردند و وقتی سختی به آنها می رسید متحیر و سرگشته می شدند. از این رو حق تعالی حال آنها را تشبیه نمود به حال اهل باران که وقتی برق می جهد چند قدمی پیش می روند و وقتی تاریک می شود از حرکت باز می ایستند.

صاحب تفسیر مجمع البیان در خصوص آیه فوق روایت ذیل را نقل کرده است: منظور از بارانیکه از آسمان فرو می ریزد قرآن کریم است و مقصود از ظلمات امتحانات و ابتلائاتی است که در قرآن ذکر شده است و رعد اشاره به زجر و تهدیدهای الهی دارد و مراد از برق همان بیانات قرآنی است و صواعق همان مکافات دنیوی و عذاب اخروی است که منافقین از آن گریزانند.^۲

و در روایتی دیگر آمده است که هدایت و حقانیت آیات قرآنی بسان بارانی است که قلبها را زنده می گرداند، همانطور که باران زمین مرده را زنده می کند! البته بارانی که تاریکی و رعد و برق آنرا همراهی می کند.^۳ بنابراین اسلام برای مردم و نظام اجتماعی آنها همچون بارانی است که همه را سیراب می کند اما مخالفت معاندین و دشمنی آنها با اسلام سبب گشت که این باران از ظلمت سختیها و جنگها و ستیزها خالی نباشد و نیز از

۱. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، بانوی اصفهانی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۵۷.

۳. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، محمد جواد بلاغی، ج ۱، ص ۷۴.

غرش تهدیدها برای ناشکیبایان.^۱

و البته این باران در خود برق و درخشش پیروزی و راحتی و آسایش و غلبه بر مشکلات را نیز به همراه خواهد داشت.

خلاصه آنکه قرآن کریم و مفاهیم نوربخشش همچون باران باعث حیات و زندگانی قلب است و درخشش برق اشاره به هدایت و نور و راهنمایی اوست و منافقان در ظلمت کفر و شرک و نفاق مبتلا به خوف و تهدیدند که چون آیات را بشنوند از ترس انگشت در گوش نهند.^۲

در تفاسیر شیعی کسانی که پیمان با حضرت امیر علیه السلام را شکستند به عنوان یکی از مصادیق بارز این آیه شریفه معرفی شده‌اند.^۳

۳- سنگدلان

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

(۷۴/بقره)

او پس از این معجزه باز چنان سخت دل شدید که دل‌هایتان چون سنگ و یا سخت‌تر از آن شد. چه آنکه از پاره‌ای سنگها نهرها بجوشد و برخی دیگر سنگها بشکافد و باز آبی از آن بیرون آید و باره‌ای نیز از ترس خود فرود آیند و بدانید که خداوند از کرده‌های شما غافل نیست]

این آیه و آیات پیش از آن مربوط می‌شود به سربردن گاو بنی اسرائیل که خود داستانی دارد و ماحصل آن چنین است که فردی و یا مردانی از بنی اسرائیل یکی از کسان خود را کشتند و جسدش را در راه بهترین گروه اسرائیلیان انداختند و سپس به نزد ایشان رفتند و قتل را بگردن آنها انداختند. خبر واقعه به موسی علیه السلام رسید و برای تعیین قاتل امر فرمود که گاوی بکشند.^۴

مراغی مصری در تفسیر خود می‌نویسد: علت آنکه به ذبح بقره مأور شدند و نه

۱. ه. م. ۲. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۵۵.

۳. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۲.

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی، ج ۱، ص ۱۱۱.

حیوانی دیگر، آن بود که تعظیم و محبت گوساله از دل‌هایشان خارج شود.^۱ طنطاوی نیز همین عقیده را دارد لذا معتقد است که به احتمال قوی این واقعه پس از جنگال سامری و پرستش گوساله رخ داده است.^۲

در هر صورت بنی اسرائیل در انتخاب گاو به شک و وسواس گرفتار شدند و هربار سوالی را در چگونگی و کیفیت انتخاب گاو مطرح می‌کردند. آیات ۶۷ تا ۷۱ متعرض این سوالات و پاسخ به آن می‌باشد.

بالاخره گاو انتخاب شد و قسمتی از بدن آن به جسد مرده تماس پیدا کرد و به امر خدا مرده زنده گشت و قاتل خود را معرفی نمود. اما این معجزه شگفت نیز در دل‌های آنها اثر دایمی از خود باقی نگذاشت و پس از چندی آنرا فراموش کرده و باز به حالت اول بازگشتند. خداوند در آیه مورد بحث قلب‌های آنها را در قساوت و سختی به سنگ و حتی سخت‌تر از آن تشبیه نموده است. زیرا سنگ‌ها این اثرپذیری و انفعال را دارند که اگر آب از کوهی مثلاً سرازیر شود می‌تواند که در میان سنگ‌ها جا باز کرده و روان شود و حتی برخی از آنها را بشکافد و چشمه‌ها از آن جوشش کند. اما کلام حق در دل آنها کمترین تأثیری را از خود بجای نمی‌گذارد.

باید بدانیم که آب باران و برف وارد شیارهای سنگ‌ها می‌شود و در اثر شدت سرما در همانجا یخ زده و چون حجم آب به هنگام یخ بستن بزرگ می‌شود این کار سبب گشاد و بزرگ‌تر شدن شیارها می‌گردد تا سرانجام سنگ‌ها بتدریج خرد و متلاشی می‌شوند.^۳ و برخی از آنها نیز بگفته قرآن از ترس پروردگار فرو می‌ریزند. (وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) اگر بخواهیم این آیه را بظاهر حمل کنیم معنای آن چنین می‌شود که کوه نسبت به خدا درک دارد و از خدا هراسان است بنابراین برخی از سنگ‌ها از ترس پروردگار فرو می‌ریزند. مشابه این سخن در سوره حشر آیه ۲۱ نیز آمده است، بنابراین بعید نیست که سنگی از ترس خدا از بالا به پائین فرو ریزد زیرا که کوه در نظر ما جامد و بیجان است ولی نسبت به خداوند با شعور و مدرک و آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَتَفَقَّهُونَ

۱. تفسیر المراغی، احمد مصطفی مراغی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی جوهری، ج ۱، ص ۸۲.

۳. تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج ۱، ص ۱۶۴.

تَشْبِيحُهُمْ» (۴۴/اسراء) نیز تأیید دیگری است بر شعور و درک جمادات.^۱

۴- جدا دلان و شیطان صفتان

«لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

(۱۶-۱۴/حشر)

[اینان با همه شما کارزار نخواهند کرد مگر در قریه‌های محکم حصار و یا از پس دیوار، شوکت و قدرتشان میان خودشان سخت و شدید است. شما آنها را جمع و متفق می‌پندارید در حالی که دلهاشان سخت متفرق است زیرا آن قوم دارای فهم و شعور نیستند. مَثَل حال اینان هم، مانند همان قوم کافر پیشین است که درد نیا بدین‌زودی به کیفر کردارشان رسیدند و در قیامت هم عذاب دردناک برآنها مهتاست. این منافقان در مَثَل همچون شیطانند که انسان را گفت به خدا کافر شو پس از آن که آدمی به اطاعت او کافر شد آنگاه به او گفت که از تو بیزارم که من از عقاب پروردگار عالمیان سخت هراسانم]

این آیات و آیات پیش از آن مربوط می‌شود به قبیله بنی‌نظیر که تیره‌ای از یهودیان ساکن مدینه بودند اما به علت عهدشکنی سرانجام کارشان به ترک وطن انجامید. قبل از آنکه خانه‌های خود را خراب و مقداری از اموال خویش را با خود ببرند، منافقین به ایشان وعده داده بودند که حتماً آنها را یاری خواهند نمود.^۲

آیات ۱۱ و ۱۲ از همین سوره در مقام توضیح و بیان همین وعده‌های دروغین است: «ای رسول آیا آنان که بظاهر مسلمان شده و با خدا نفاق ورزیدند را نمی‌بینی؟ به برادران هم‌کیش و هم‌مسلکشان از یهودیان می‌گویند که اگر شما از دیارتان اخراج شوید البته ما هم همراهیتان خواهیم کرد و در راه حمایت از شما از احدی ابداً اطاعت نخواهیم کرد و اگر مسلمانان با شما جنگ کردند شما را یقیناً یاری خواهیم نمود و خداوند گواهی می‌دهد که محققاً ایشان دروغ می‌گویند زیرا اگر یهودیان از مدینه اخراج شوند هرگز منافقان با آنها خارج نمی‌شوند و اگر مسلمانان به جنگشان آیند هرگز به یاریشان

۱. التفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۹، ص ۲۶۳.

نخواهند شتافت و اگر هم یاریشان کنند البته به جنگ پشت کرده و دیگر نصرت نخواهند یافت.»

این یهودیان و این منافق مردمان از مسلمانان بیشتر در هراسند تا از خدا، و علت ترس آنان از یک طرف این است که مردمی نادانند زیرا اگر حقیقت امر را درک می‌کردند در می‌یافتند که زمام امور بدست خداست نه بدست غیرخدا، و از طرفی دیگر به این خاطر است که اختلافات داخلی شدیدی میانشان بروز کرده است که ممکن است منجر به درگیریهای شدید قومی و قبیله‌ای شود. بنابراین در ظاهر با هم هستند اما قلبهایی از هم جدا دارند.^۱

پس از ذکر این مقدمات بسیار ضروری، خداوند به بیان دو مثال می‌پردازد. در مثل اول یهودیان بنی نظیر در عهدشکنی و در اینکه منافقین وعده‌های دروغین نصرت را به آنها دادند به اقوامی تشبیه می‌شوند که پیش از این در این نزدیکی‌ها (اطراف مدینه) زندگی می‌کردند. یعنی قبیله بنی قینقاع که تیره دیگری از یهودیان مدینه بودند. آنها هم بعد از جنگ بدر پیمان شکنی کردند و رسول خدا آنان را از سرزمین مدینه بیرون کرد و به سرزمین «اذرعات» فرستاد. منافقین با آنها هم داستان شدند و وعده دادند که در باره آنان با پیامبر خدا صحبت کنند. بنی قینقاع فریب خورده و سرانجام از مدینه اخراج شدند و داستان آنها مثلی گشت برای آیندگان تا به وعده‌های دروغین نامرد مردمان دل‌نسپارند.^۲ البته برخی از مفسرین اعتقاد دارند که منظور از عبارت «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» کفار مکه هستند که در جنگ بدر بسزای اعمالشان رسیدند نه قبیله بنی قینقاع.^۳

و در مثل دوم سخن از شیطان است و آدم، این مثل منافقین را همانند شیطان قلمداد نموده و قبیله بنی نظیر را همچون «آدم» تصور کرده است بنابراین همان گونه که شیطان انسان را فریفت و بیچاره کرد منافقین نیز یهودیان بنی نظیر را فریب دادند و به عذاب الهی گرفتار نمودند.

از ظاهر سیاق برمی‌آید که منظور از شیطان، ابلیس و از انسان آدم ابوالبشر نیست بلکه منظور از اولی جنس شیطان و دومی جنس آدمیان است که شیطان هر انسانی، او را

۱. من وحی القرآن، سید محمدحسین فضل‌الله، ج ۲۲، ص ۱۴۱.

۲. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

۳. محاسن التأویل، محمد جمال الدین قاسمی، ج ۱۵-۱۶، ص ۱۰۹.

بسوی کفر دعوت می‌کند و زندگی دنیا را در نظرش جلوه داده و سپس او را گرفتار کفر خواهد کرد بطوریکه در طول مدت عمر از کفر خود نیز خرسند باشد تا آنکه نشانه‌های مرگ یکی پس از دیگری برسد آنوقت بتدریج می‌فهمد که همه آن آرزوها که شیطان در دلش انداخته بود سرابی بیش نبوده است آنوقت همان شیطان خود را کنار می‌کشد و این داغ را بدلش می‌گذارد که من از تو بیزارم.^۱

در روایات به این موضوع اشاره شده که منظور از این مثل داستان شیطان و برصیصای عابد است که شیطان زنای با یک زنی را در نظر او جلوه داد و در آخر بکفرش کشاند.^۲

البته همانطور که معلوم است اینگونه روایات در مقام بیان ذکر مصداقی از مصداق آیه می‌باشند.

ت) دنیا

۱- دنیا، گیاه و آب

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَنَجَعَلْنَاهَا هَاصِبًا ذَوًّا كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (یونس/۲۴)

[مثل زندگانی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاه زمین به آن آب درآمیخت (و محصولات بیبار نشست) از انواع آنچه که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند تا زمانی که زمین پیرایه خود را گرفت و به آن گیاهان رنگارنگ و ثمرات پاکیزه زینت جست و اهل زمین گمان کردند که ایشانند که بر زمین و اداره آن قدرت یافته‌اند. (ناگهان) فرمان ما شبی و یا بروزی در رسد و آنچنان آن را درو کنیم که گویی دیروز هرگز چنین کشتزاری وجود نداشته است. این گونه آیات خود را برای آنانی که اندیشه می‌کنند شرح و بسط می‌دهیم].

راغب اصفهانی در کتاب المفردات خود «زخرف» را «الزَّيْنَةُ الْمَزُوقَةُ» یعنی زینت و

۱. المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

۲. الدر المنثور، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۶، ص ۱۹۹.

زیور زرق و برق دار و خوش نما و فریبنده ترجمه کرده است.^۱ با توجه به کاربرد این کلمه در سور و آیات دیگر به نظر می‌رسد که ماهیت واژه زخرف در فریبندگی ظاهری و پوچی و تهی بودن باطنی و حقیقی آن خلاصه می‌شود و زخر القول کلام باطلی است که با دروغ و نیرنگ مزین گشته باشد.^۲ و واژه «أَزَيَّنْتُ» نیز فعل ماضی (مفرد مؤنث غایب) در باب تفعّل بوده است (تَزَيَّنَ) که حرف «تاء» به حرف «زاء» تبدیل شده و سپس درهم ادغام گشته‌اند و در ابتدای فعل نیز همزه‌ای را برای امکان پذیر ساختن تلفظ این واژه اضافه نموده‌اند.

آیات فراوانی در پیش روی ماست که همگی آنها بنحوی دلالت بر ناپایداری دنیای نیرنگ‌بازی دارند که به حکم قضای الهی می‌بایست چند صباحی در آن زندگی کرد و سپس بار دیگر به خانه آرام و قرار خویش بازگشت نمود «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً» (۳۸/بقره). ارمغان فکری و ماحصل تربیتی این دسته از آیات به انسان امروزی آن است که به این زندگی فریبنده و پرزرق و برق مغرور نباشد «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (۳۳/نعمان) و بداند که متاع و بهره این حیات خاکی و دنیوی اندکی بیش نیست و در برابر لذایذ و بهره‌های مادی و معنوی جهان اخروی اصلاً بحساب نمی‌آید. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (۳۸/توبه)

روایات رسیده از معصومین نیز در این باره از حد شمارش خارج است و هر کدام از آن بزرگان بنحوی سعی در ترسیم چهره حقیقی دنیا نموده‌اند. رسول اکرم ﷺ در بیانی حکیمانه و گوهر بار دنیا را اینگونه معرفی می‌نمایند: «الدُّنْيَا تَغُورُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُوتُ»^۳ دنیا فریبنده و آسیب‌رسان و گذرا و زودگذر است.

در آیه مورد بحث نیز خداوند عزّوجلّ به بیان تمثیلی پرداخته است که به نوبه خود از زیباترین تشبیهات تمثیلی قرآن بحساب می‌آید، تمثیلی که از جان و ذات طبیعت اتخاذ شده است تا زمینه ژرف‌نگری و اندیشه و تدبّر خردمندانه را در انسان فراهم آورد. آری بارانی از آسمان با برکت الهی نازل می‌شود. این باران با صفا و پاک در تک‌تک رگها و سلولهای گیاهان و نباتات زمین ساری و جاری می‌گردد (فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ)

۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۲۱۲.

۲. المعجم الوسیط، ج ۱ و ۲، ص ۳۹۱. ۳. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷، ص ۱۱۹.

و شادی و شَعَف و سرسبزی و خرمی را برای همگان به ارمغان می‌آورد. از یک آب و از یک زمین، گیاهان مختلف با خواص و رنگهای گوناگون بوجود می‌آیند و خوراک و غذای انسان و حیوان را مهیا می‌سازند (مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ) و زمین نیز به نهایت حد کمال و حسن و زیبایی خود می‌رسد و بسان عروسی می‌شود که جامه‌ها و لباسهای رنگارنگ و زیبا را برتن کرده و خود را به زیورآلات گوناگون آراسته است. (حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ) و البته این زیبایی و طراوت و این شادابی و نشاط اندکی از قدرت بی نهایت پروردگار جهانیان است که به میلیونها انسان خاکی در اقصای نقاط عالم و بی هیچ منت و چشم‌داشت تقدیم شده است و اما این انسان ناسپاس (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ) (۶/العادیات) بجای قدردانی و تشکر از رَبِّ الارباب، چهره شیطانی و متکبرانه خود را نمایان می‌سازد و خویشتن را همه کاره هستی قلمداد می‌کند (وَوَظَنَ أَنَّهُم قَادِرُونَ عَلَيْهَا) و بجای بهره‌گیری از این نعمات – و در جهت وصال به معشوق – به این زندگی پست و بی‌مقدار دنیوی دل خوش می‌کند و خود را خدای زمین معرفی می‌نماید. گویی اوست که این همه شگفتی را آفریده است.

به جرم این ناسپاسی و حق‌ناشناسی، انتقام و خشم خداوندی در لباس عذاب، به هنگام شب و یا به روزی فرا می‌رسد و همه آن عظمت را به تلی از خاکستر تبدیل می‌کند (أَتَأْتَاهُمُ لَيْلًا وَنَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا) گویی که اصلاً پیش از این وجود خارجی نداشته است (كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ).

شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی در تفسیر شریف «التبیان» در مورد مُثَبَّه و مُثَبَّه به آیه فوق بذکر اقوالی پرداخته است: یکی آنکه خداوند متعال حیات دنیوی را به گیاهی تشبیه کرده که رشد و نمو نموده و سرسبز گشته و سپس بسوی زوال و نیستی و پژمردگی حرکت کرده است.^۱ و این البته سخن حقی است که آیات دیگر نیز – همچون آیه بیست و یکم از سوره زمر – بر صحت آن دلالت دارند. و دیگر آنکه حیات دنیوی به آبی حیات بخش و سودمند تشبیه گشته که دوامی نداشته و سرانجام پایان می‌رسد و با مرگ آن زندگی نیز به پایان خود نزدیک می‌شود.^۲

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۵، ص ۳۶۳.

و در پایان این تمثیل گفته، خود را با سخنی از صاحب تفسیر المنار که درخصوص بخش پایانی این آیه (كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) بیان داشته‌اند پایان می‌رسانیم: غرض اصلی از نزول آیات و بیان تمثیلات قرآنی اندیشه و تعمقی درخور و شایسته آن آیات می‌باشد نه اینکه همچون عده‌ای از افراد فقط حظ و بهره‌ما از قرآن منحصر شود به زیباخواندن آن و یا استفاده از نغمه‌ها و موسیقی‌های مختلف در قراءات قرآنی و یا خواندن آن در مراسم جشن و سرور و یا ماتم و عزاء^۱ به اعتقاد وی این عده از مسلمانان اصلاً به ذهن و فکرشان نیز خطور نکرده و نمی‌کند که این آیات شایسته تفکر و اندیشه هستند و این تفکر هدایت و سربلندی آنها را به‌مراه خواهد داشت.

۲- زندگی و باران

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (۴۵/کهف)

او چنین زندگانی دنیا را برایشان مثل زن که ما آبی از آسمان نازل کردیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین درهم پیچیده و خرم بروید و سپس صبحگاهی همه درهم شکسته و خشک شود و بدست بادها زیر و رو و فانی گردد و خدا برهرچیز در عالم اقتدار کامل دارد.

«هشیم» همان گیاه خشک و خردشده‌بی حاصل را گویند^۲ و «ذرو» (ذَرَتْهُ الرِّيحُ تَذْرُوهُ ذَرَوًا وَ ذَرْتُهُ تَذْرِیْهِ وَ أَذَرْتُهُ إِذْءَاءً) بمعنای پراکنده ساختن اشیاء سبک و کوچک توسط باد و به هرسو و جهت می‌باشد.^۳ در این آیه همچون دو آیه نظیرش (۲۰/حدید و ۲۴/یونس) که دربردارنده امثال مربوط به زندگانی دنیاست نکته‌ای جلب نظر می‌کند و آن اینکه در این سه مثل عنصر آب در درجه دوم و عنصر گیاه و نبات در رتبه نخست قرار گرفته است زیرا ماحصل و نتیجه این امثال آن است که زندگانی این دنیا زودگذر و فانی است، همچون گیاهان و نباتات در سرزمین خشک که در آغاز رشد و نموی دارند ولی سرانجام خشک و تپاه می‌شوند.^۴

۱. تفسیر القرآن الحکیم، محمد رشید رضا، ج ۱۱، ص ۳۴۸.

۲. جمهرة اللغة، ابوبکر محمد بن درید، ج ۲، ص ۸۸۲.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۷، ص ۵۱.

۴. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۲۳۵.

آیه ۴۶ از سوره کهف نیز که بدنبال آیه مورد بحث آمده است به نحوی به این قضیه اشاره کرده است که محتوای آن دربردارنده پوچی و بی‌ارزشی دنیا و فناپذیر بودن آن است و در واقع تشویق و تحریضی است برای توجه به باقیات و اعمال صالحه که ثمره آن تا ابد موجود است و هرگز آنرا پایانی نخواهد بود.

«ابن عقده» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان به یکی از اصحاب خود بنام «حصین بن عبدالرحمن» فرمودند که دوستی و مودت ما را کوچک بشمار چرا که آن از باقیات صالحات است.^۱ و یا در حدیثی دیگر بیان داشتند که نماز شب از باقیات صالحات است.^۲

البته همانطور که واضح و آشکار است اینگونه از تفاسیر از باب ذکر مصداق و یا مصادیقی از باقیات صالحات می‌باشد که همگی آنها دلالت بر آن دارند که انسان باید بدنبال عملی باشد که ثمره و نتیجه آن دائمی و پایدار است نه مثل دنیا و گیاهان آن زودگذر و نابودشدنی.

در انجیل نیز تمثیل بذر نباتات که بفراوانی بروید و خوشه بسیار دهد و سپس آنرا درو نمایند آمده است آنجا که می‌گوید: «ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بپاشد و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند به طوری که او نداند. چون ثمر رسید در حال، داس را به کار برد زیرا که وقت حصاد رسیده است» (مرفس ۴/۲۶).

۳- دنیا، باران و بازیهای کودکان

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید ۲۰/۲۰)

[ای هوشیاران] بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌ای است طفلانه و لهو و عیاشی و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان، این حقیقت کار دنیاست و در مثل ببارانی ماند که از آسمان ببارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که کشاورز را به شگفت آورد و سپس بنگری که زرد و خشک شود و بیوسد و در عالم آخرت دنیاطلبان را عذاب سخت

۱. تفسیر صافی، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۷، ص ۵۲.

جهنم و مؤمنان را آموزش و خشنودی حق نصیب است و باری بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیز دیگری نیست.

این آیه نیز همچون دو آیه پیشین در بردارنده تمثیلی است زیبا از حیات دنیوی و بار دیگر سخن از آب است و گیاه و رشد و نمو که البته ناپایدار است و فناپذیر و پژمردگی و مرگ و نابودی را بدنبال خود خواهد آورد.

در مذمت دنیا و بی ارزشی آن، آیات فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸/توبه)
(آیا راضی به زندگانی دو روزه دنیا عوض حیات ابدی شدید؟ در صورتی که متاع دنیا در مقابل آخرت بسیار ناچیز است).

۲- وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَاهُ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱۳۱/طه)
(ای رسول ما هرگز به متاع ناچیزی که به قومی کافر در جلوه حیات دنیای فانی برای امتحان داده‌ایم چشم آرزو مگشا).

۳- وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوَاً وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (۷۰/انعام)
(ای رسول آنان را که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریب داد بحال خود واگذار).

در آیه مورد بحث نیز (۲۰/حدید) خداوند متعال برای آنکه سرعت زوال و نابودی نعمات دنیوی و کم فایده بودن آنرا به آدمی گوشزد نماید گیاهی را به تصویر کشیده که بارش باران آنرا سبز و خرم کرده است و شادابیش کشاورزان را به شگفت درآورده و آنها را بخود مغرور ساخته و یاد پروردگار را از دلشان بیرون نموده است. اما غافل از آنکه این بهار و سرسبزی، خزان و پژمردگی و مرگ را نیز بدنبال خود خواهد آورد. بنابراین روزی چند نگذشته، هوا دگرگون شده و باران منقطع می‌گردد و آن گیاهان شاداب و دوست داشتنی به علفهای خشک و بی ارزشی تبدیل می‌شوند که صدای ریزش شدن و خرد گشتن آنرا می‌توان به آسانی در زیر پای خود حس نمود. آری ارزش دنیا و نعمات آن بقدر همین له شدن و خرد گشتن به زیر پای انسانهاست.^۱ بنابراین با چنین تجسم و

تمثیلی، دنیای فانی متاعی محقر و بی‌ارزش است که به هیچ عنوان شایستگی دل‌بستگی را ندارد. حال چه رسد به اینکه انسان به آن اطمینان و آسایش یابد و آنرا خانه امن و مطمئن آرزوها و خواسته‌های خویش قرار دهد.^۱

ث) اعمال کفار

۱- تندباد و خاکستر

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ».

(۱۸/ابراهیم)

[مَثَلِ اعمال کسانی که بخدا کافر شدند بخاکستری می‌ماند که در روز تند باد شدید همه بباد فنا رود و از همه کوشش خود هیچ نتیجه نبرند این همان ضلالت دور از طریق نجات است.]

از آنجا که شرط پذیرش اعمال انسان، ایمان به ذات مقدس پروردگار می‌باشد و برخی از آیات قرآنی (۴۰/غافر و ۵۴/توبه) نیز براین مدعا صحه می‌گذارند. بنابراین اعمال نیک کفار به علت عدم ایمان و اعتقاد راسخ به خداوند پذیرفته نخواهد شد و در روز حساب هیچ از آن منتفع نخواهند گشت.^۲

خداوند برای رسوخ این مفهوم والا در اذهان بشر، به بیان تمثیلی پرداخته است که تا ابد یقیناً بی‌همتا و بی‌نظیر باقی خواهد ماند.

آری اعمال کفار هریک بمنزله ذره‌ای خاکستر است که در برابر تندبادی شدید و در روزی طوفانی (یوم عاصف) قرار گرفته و اثر و نشانی از آن برجای نمانده است. و این همان مفهومی است که در سوره فرقان آیه ۲۳، چنین از آن پرده برداشته می‌شود: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (ما به تک‌تک اعمال کفار خواهیم پرداخت و آنها را بباد فنا و نیستی خواهیم سپرد).^۳

ذرات خاکستر بسیار ریز و کوچک است. هنگام پراکنده شدن هم‌رنگ محیط

۱. ارشادالعقل السليم الى مزاياالقرآن الكريم، ابوالسعود محمد بن محمد عمادی، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲. جوامع الجامع، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۲، ۲۴۴.

۳. المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۲، ص ۳۴.

می‌گردد بگونه‌ای که احدی قدرت بر جمع‌آوری آنرا نخواهد داشت تا چه رسد به آنکه این پراکنده شدن در روزی طوفانی و با تندبادی شدید انجام شده باشد که در این صورت بواقع هیچ قدرتی توانایی برکسب ذره‌ای از آن را نخواهد داشت (لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ)^۱.

در تأیید اینکه ایمان شرط صحت اعمال است روایات فراوانی نیز از معصومین بدست ما رسیده است.*

۲- تشنه و سراب

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَدَّ اللَّهُ عِنْدَهُ قَوْاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (نور/ ۳۹)

[و آنان که کافرنند اعمالشان در مثل به‌سرابی ماند در بیابان همواری بی‌آب که شخص تشنه آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد و آن کافر، خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بیند که به حساب کارش تمام و کمال برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلایق می‌کند.] در این آیه نیز تشبیهی دیگر و آفرینش زیبایی و عظمتی دیگر مشاهده می‌شود و خَلَقَ این عَظَمَتِ معنوی و کلامی خداوندی است که انسان را به شرف «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» مفتخر کرده است. «قَاع» زمین همواری است که پستی و بلندی ندارد و بر روی آن درختی رویش نکرده و هیچ سنگ و یا سنگریزه‌ای در آن یافت نمی‌شود و جمع آن «قِيعَة» و «قِيع» و یا «قِيعَان» می‌باشد.^۲ و ظمآن تشنه بدنال آب و سراب دورنمای باطلی است از آب که در بیابان خشک و سوزان از انعکاس اشعه خورشید بدست می‌آید و تشنه بیچاره آنرا آب تصور می‌نماید.

در این تشبیه تمثیلی شخص کافر و مرد بی‌اعتقاد به تشنه‌ای همانند شده است که در بیابان زندگی در پی آب روان است و برای رسیدن به آن خود را به آب و آتش می‌زند. اما هنگامی که به آن آب خیالی می‌رسد در می‌یابد که تلاشش بیهوده بوده و به بطلان گمان و پندار خویش پی می‌برد. اما چه فایده که فرصتها به پایان رسیده و خداوند – چنانکه از

۱. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۱۸

۲. وسایل الشیعه، محمد بن حسن حرّ عاملی، ج ۱، ص ۹۱.

۲. شرح تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی حسینی، ج ۵، ص ۴۸۹.

پیش او را مطلع ساخته بود^۱ - به حسابش رسیدگی می‌کند و خداوند سریع الحساب است. برخی از مفسرین عامه اظهار کرده‌اند که کافران اعمال خود را هرچند نیک و سودمند بیندارند (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ ۱۰۴/کهف)، اما به جهت آنکه دل ایشان از ایمان و اعتقاد قلبی، خالی و تهی است، این اعمال در نزد خداوند بحساب نیامده و نیست و نابود می‌شود.^۲ در واقع عبارت «فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ» مترادف و هم‌معنی با آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» (۲۳/فرقان) می‌باشد. و آیه «وَأَنَا لَمُوقُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرُ مَنْقُوصٍ» (۱۰۹/هود) نیز بیان و تعبیر دیگری از همین آیه است. بنابراین اشخاصی که در مثل مذکور مدنظر هستند کسانی‌اند که نزد خود، آب‌گوارا دارند اما از آن روی گردانیده و بدنبال آبی دیگر می‌گردند. هرچه مولا و صاحب اختیارشان به ایشان می‌گوید که آب حقیقی که اثربخشی آب را دارد همین است که در پیش روی توست. بخور و از آن کام بگیر و رفع عطش نما، بخرش نمی‌رود و گوش جان به آن نمی‌سپارد. در مقابل در پی سرابی پوچ و تهی براه می‌افتد و عمر خویش را ضایع و تباه می‌سازد.^۳ در واقع این حرکت نیازمندانه به سوی رسیدن به آب، همان فعالیت و تلاشی است که مردمان بی‌اعتقاد در دنیا برای رسیدن به آمال و آرزوهایشان از خود نشان می‌دهند و به‌خیال خود راه سعادت را یافته‌اند «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۱۰۴/کهف). اما هنگامی که به آخر خط می‌رسند، بطلان تمام آن ادعاها برایشان به اثبات می‌رسد. اما پشیمانی بی‌فایده است «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ» (۵۷/روم) و باید نتایج اعمال خویش را مشاهده نمایند که خداوند به سرعت به حساب اعمالشان خواهد رسید.

از امام علی (ع) سوال شد که خداوند چگونه می‌تواند به سرعت به حساب همه خلق برسد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: همانطور که در یک آن به همه روزی می‌دهد قادر است که در یک لحظه نیز حسابگر اعمالشان باشد.^۴

۱. «فَانذَرْتُمْ نَارًا تَلْتَظِي، لَا يَضِلُّهَا إِلَّا الْأَشْقَى: من شما را از آتش شعله‌ور دوزخ ترسانیدم و آگاه ساختم،

هیچکس در آن آتش در نیفتد مگر شقی‌ترین خلق.» (۱۵ و ۱۴/لیل)

۲. مختصر تفسیر ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، ج ۲، ص ۶۱۱.

۳. المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۵، ص ۱۳۱.

۴. تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، محمدرضا قمی مشهدی، ج ۹، ص ۳۲۰.

۳- تاریکی و دریا

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور/۴۰)

[یا مثل اعمال کافران به ظلمات دریای عمیقی ماند که امواج آن بعضی بالای بعضی دیگر دریا را بیوشاند و ابر تیره نیز فراز آن برآید تا ظلمت‌ها چنان متراکم فوق یکدیگر قرار گیرد که چون دست بیرون آرد هیچ نتوان دید و هرکه را خدای نور نبخشد هرگز روشنی نخواهد یافت.]

و اینک تشبیهی دیگر و تمثیلی دیگر، اما نه کهنه و ملال‌انگیز، بلکه حکیمانه و شورآفرین! در آیه مذکور عبارت «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ» عطف است بر کلمه سراب در آیه پیشین و این تشبیه دوم - و بی آنکه فاصله‌ای میان آندو باشد - برای آن است که معلوم شود آن اعمال، حجابهایی است متراکم و ظلمتهایی است بر روی دل‌هایشان که نمی‌گذارد نور معرفت بدلهایشان رخنه کند.^۱ از آنجا که اکثر تمثیلات قرآنی از جان و ذات طبیعت الهام گرفته‌اند، درک تمام و کمال آن در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که آدمی به هنگام خواندن آن تمثیل قرآنی خود را در همان موقعیتی احساس نماید که قرآن در حال به تصویر کشاندن آن می‌باشد.

آری حتی تصورش هم وحشت‌آور است و حزن‌انگیز! شخصی به دریا افتاده است و آن هم به هنگام شب، نه در دریایی کم عمق بلکه در دریایی ژرف و عمیق که هرآن ممکن است او را در خود فرو برد. بی‌یاور، تنها و بدور از ساحل! در دریایی که امواج متلاطم آن چون کوه قد علم کرده و بر روی یکدیگر غلطانند و ابرهای سیاه و ترسناک که خبر از بارانی تند و ویرانگر می‌دهند بر بالای سر او مشاهده می‌شوند.

تاریکی به روی تاریکی و ترس بر روی ترس! این ظلمت و تاریکی بحدی است که چشم، چشم را نمی‌بیند، حتی این غریقی ناتوان اگر دست خود را - که راحت‌تر از دیگر اعضاء دیده می‌شود - به قصد کمک و مساعدت از دیگران، از آب بیرون آورد خود قادر به دیدنش نخواهد بود چه رسد به دیگران که بخواهند فریادرس و یاری رسانش باشند. آری چنین است، دوری از پروردگار که «تُورَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است زندگی انسان را بی‌نور و وحشت‌زا ساخته است و کسی را که خداوند برایش نوری قرار ندهد بی‌نور

خواهد بود. البته اینکه کفار در تاریکی‌ها و ظلمتها قرار دارند اختصاص به این آیه ندارد. بلکه مضمون و محتوای برخی دیگر از آیات نیز بر این حقیقت صحه می‌گذارند.^۱

ج) اقوام و ملل

۱- قوم ناسپاس

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل/۱۱۲)

[و خداوند بر شما حکایت کرد و مثل آورد (تا گوش کرده و عبرت بگیرید) مثل شهری را که در آن امنیت کامل حکمفرما بود و اهلس در آسایش و اطمینان زندگی می‌کردند و از هرجانب روزی فراوان به آنها می‌رسید تا آنکه اهل آن شهر نعمت خدا را کفران کردند و خدا هم به موجب آن کفران و معصیت طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشانید]

کلمه و واژه «قریه» در استعمالات قرآنی به معنای روستا نیست بلکه مطلق جای آباد است اعم از اینکه روستا باشد و یا شهر کوچک و یا بزرگ. بدین جهت در زمان حضرت یوسف علیه السلام به پایتخت مصر نیز قریه گفته شده است.^۲

و اما منظور از قریه در آیه فوق کدام مکان می‌تواند باشد، میان مفسرین اختلاف است و هریک نظراتی را بیان کرده‌اند و برخی از آنها معتقدند که معنای آن عام است و مدلول آن هر قوم و ملتی است که نعم الهی را کفران نموده و در مقام ناسپاسی برآمده‌اند. لذا نعمت و بدبختی و سختی بجای نعمت و امنیت و آسایش بر آنها فرو باریده است.^۳ مفسرین شیعی عمدتاً این منطقه آباد را شهر مکه معرفی کرده‌اند.^۴ این شهر هم مصداق بارز امنیت است و هم حقیقتاً تمام نعمت‌ها و میوه‌ها در این شهر یافت می‌شود اگر چه خود، بعضی از نعمت‌ها را دارا نیست اما از هر مکان و شهر و کشوری نعمت‌های مادی به سوی این شهر سرازیر می‌گردد. نعمت‌هایی که در جاهای دیگر

۱. بنگرید به: آیه ۲۵۷/بقره و ۱۲۲/انعام.

۲. مثالهای زیبای قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۸۰.

۳. تفسیر بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴. مجمع‌البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۳، ص ۳۹۰.

کمتر یافت می شود.

پیامبر اکرم هنگامی که از مکه هجرت کرده و به مدینه آمدند، مکه دچار خشکسالی و قحطی شد. شهری که دارای امنیت پایدار و نعمت های مختلف و در بردارنده بزرگترین نعمت یعنی وجود پیامبر اسلام ﷺ بود بر اثر کفران نعمت و ناسپاسی از پیامبر اکرم ﷺ هفت سال دچار قحطی، خشکسالی، گرسنگی و ناامنی گردید. وضعیت نامطلوب و سخت آنها به جایی رسید که پیامبر رحمت برای آنها از مدینه آذوقه فرستاد.^۱ در مقابل عده ای هم معتقدند که منظور از قریه و منطقه آباد در آیه مورد بحث «شهر سبا» بوده است.^۲ این شهر بنا بر آنچه که در سورة سبا آمده است سرزمین بسیار آبادی بوده است. مردم این شهر سدی به نام «مأرب» ساختند که به برکت آن تمام شهر به یک باغ سرسبز تبدیل گشت. نعمت در این شهر آن قدر زیاد بود که هیچ مسافری در سفرهای خود نیازی به آذوقه نداشت، زیرا کافی بود که سبزی را روی سر بگیرد و در جاده حرکت کند که در مدت کوتاهی سبذ او از میوه های درختانی که دو طرف جاده قرار داشت پر می شد.^۳

در هر صورت این شهر هم امنیت پایدار داشت و هم نعمت فراوان، اما مردم راه کفران و ناسپاسی را انتخاب کردند و خداوند نیز گرسنگی و ترس و بدبختی را بر آنها مستولی ساخت.

اینکه خداوند نعمت را به نعمت و آسایش را به ناامنی و ترس مبدل می سازد مدلول بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم می باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ. (ابراہیم/۲۸)

۲- وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ. (انبیاء/۱۱)

۳- إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُنْزِفِيهَا فَنَفَسُوهَا فِيهَا. (اسراء/۱۷)

۴- وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا

نَحْنُ الْوَارِثِينَ. (فصص/۵۸)

۱. البیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ۴۳۲.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۱، ص ۴۳۱.

۳. مثالهای زیبای قرآنی، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۸۷.

۲- اصحاب القریه و رسولان حق

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۚ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ۚ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ۚ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ ۚ وَمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغَ الْمُبِينُ ۚ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۚ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۚ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ۚ وَمَالِيَ لَأُعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۚ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدِّنَا الرَّحْمَنُ يَضُرُّ لَاتُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ۚ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۚ إِنِّي أَنَسْتُ رَبِّيَ كُمْ فَاسْمِعُونِ ۚ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۚ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۚ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ۚ» (۲۸-۱۳/یس)

[[ای رسول برای این مردم حال ساکنان قریه را مثل زن که رسولان حق برای هدایت آنها آمدند ۱۳ که نخست دو تن از رسولان را فرستادیم چون تکذیب کردند باز رسول سومی برای مدد و نصرت مأمور کردیم تا همه گفتند ما (از جانب خدا) به رسالت (برای هدایت) شما آمده ایم ۱۴ اهل قریه به رسولان حق گفتند شما جز اینکه مانند ما مردم، بشری هستید مقام دیگری ندارید و هرگز خدای رحمان شما را به رسالت نفرستاده است جز اینکه شما مردم دروغگویی هستید هیچ در کار نیست ۱۵ رسولان باز گفتند خدا می‌داند که محققاً ما فرستاده او به سوی شما هستیم ۱۶ بر ما جز آنکه واضح، ابلاغ رسالت کنیم هیچ تکلیفی نیست ۱۷ باز منکران گفتند که ای داعیان رسالت ما وجود شما را به فال بد می‌گیریم اگر از این دعوی دست برندارید البته سنگسارتان خواهیم کرد و از ما به شما رنج و شکنجه خواهد رسید ۱۸ رسولان گفتند ای مردم نادان آن فال بد که می‌گوئید اگر بفهمید و متذکر شوید (آن جهلیست که) با خود شماست (چنین نیست که می‌پندارید) بلکه شما مردم مسرف (و پرهوی و هوس) هستید ۱۹ و (در این گفتگوها بودند که) مردی شتابان از دورترین نقاط شهر فرا رسید و گفت ای مردم (از من بشنوید و) رسولان خدا را پیروی کنید ۲۰ از آنان که هیچ اجر و مزد رسالتی نمی‌خواهند و شما را (به راه حق) هدایت می‌کنند پیروی کنید ۲۱ و چرا باید من خدای آفریننده خود را نپرستم در صورتی که بازگشت شما (و همه خلایق) به سوی اوست ۲۲ آیا من به جای آن خدای آفریننده یکتا خدایانی را معبود خود گیرم که اگر او خواهد به من رنج و زبانی برسد هیچ شفاعت آن خدایان از من دفع زیان نکرده و نجاتم

نتوانند داد؟ ۴۴ در این صورت پیداست که من بسیار زیانکار خواهم بود ۴۴ پس از من ای رسولان بشنوید و (گواه باشید) که به خدای شما ایمان آوردم ۴۵ و به این مرد با ایمان گفته شد که داخل بهشت شو، گفت ای کاش که قوم من آگاه بودند ۴۶ که خدا چگونه در حق من مغفرت و رحمت فرمود و مرا مورد لطف و کرم قرار داد ۴۷ و ما پس از او بر قومش لشکری از آسمان نفرستادیم و هیچ این بر ملتی نکرده‌ایم و نخواهیم کرد ۴۸]

این آیات در میانه آیات سوره «یس» واقع شده است. پس از آنکه خداوند رسولش را به عبارت «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳/۴۰ یس) مخاطب ساخت، از وی خواست که برای هدایت مردم، سخت تلاش نماید و البته فرمود که انذار و هشدار او در دل اکثر آنها (اهل مکه) اثر نخواهد کرد. پس از آن، داستان مردمی را بیان می‌کند که رسالت رسولان را تکذیب کردند و به بلا و نقمه دچار گشتند. بنابراین، این مثل هشدار است به همه مردم دنیا بویژه اهل مکه که اگر همچون «اصحاب القریه» به نصایح رسول خود گوش فرا ندهند بعذاب الهی گرفتار خواهند شد.

چنانچه محتوای آیات نیز دلالت دارد، خداوند ابتدا دو پیامبر و سپس سومی را برای تبلیغ و هدایت مردمی بسوی ایشان گسیل داشته است که آن مردم - بجای تأیید - همه رسولان را انکار کردند و تا سرحد مرگ آنها را تهدید نمودند.

در این میان سخن از مرد پاکدلی است که بسوی آنها می‌آید و از رسولان طرفداری و حمایت می‌کند. اما آن مرد را به قتل می‌رسانند و خداوند نیز عذاب را بر آنها نازل می‌کند. در اینکه این رسولان و یا آن مرد مؤمن چه کسانی بوده‌اند میان مفسرین سخت اختلاف است اما به نظر می‌رسد که تحقیق پیرامون نام آنها و یا نام آن ملت و قوم و یا شهر آنها کاری بیهوده باشد که اگر منفعتی داشت خداوند یقیناً از آنها ذکری به میان می‌آورد. بنابراین آنچه که مهم است دقت و تدبّر در معانی آیات و گفتارهای روح‌بخش قرآن و به قصد پندآموزی و عبرت‌پذیری از آن می‌باشد.

البته از میان نظراتی که در این باره مطرح شده شاید مشهورترین نظر این باشد که آن دو نفر رسول از حواریون حضرت عیسی علیه السلام بوده‌اند که به شهر «انطاکیه» رفتند و سپس شخص سومی بنام «شمعون» نیز به حمایت آنها به آنجا رفته است. و آن مرد که در آیه از

او سخن بمیان آمده «حبيب نجار» نام داشته است.^۱
در تفاسیر صوفیه در باره وی چنین نوشته‌اند: چون وی از مشاهده حالت قوم، آشفته خاطر و دلتنگ شد دل به فراق ایشان داد. پس او را به قتل رسانیدند، لیکن او از آلام و دردهای جسمانی شفا یافت و بعد از خلاص از نعمت خلق، نعمت لقای حق نصیبش شد، پس او را گفتند: «أدخل الجنة» چون این نعمت به او رسید در مشهد اعلی قرار گرفت و به رؤیت حق نائل گشت، پس گفت: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»^۲.

۳- قوم فرعون

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ» (۵۶ / زخرف)

[پس آنها را گذشتگان و مایه عبرت آیندگان قرار دادیم.]

کلمه سَلَف جمع سالف به معنای گذشتگان است مثل خَدَم و خادم^۳، و واژه مثل در معنای عبرت و پند استعمال شده است. خداوند سرگذشت فرعون و بنی اسرائیل را بیان کرده است تا اعمال و کردار آنها آویزه گوش آیندگان گردد تا به مثل کارهای ایشان داخل نشوند.

شاید نام موسی و سرگذشت بنی اسرائیل بیش از هر پیامبر دیگر در بسیاری از سور قرآن گنجانده شده است و هریک از سور بنوبه خود به گوشه‌ای از زندگی این قوم شگفت آور و حادثه ساز پرداخته است. آیه ۵۶ سوره زخرف و آیات پیش از آن در مقام بیان انتقام الهی و غرق فرعون و پیروانش نازل گشته است. خداوند با پرداختن به چگونگی غرق این گروه فاسد ایشان را مایه عبرت آیندگان قرار داده است.

۱. تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی، ج ۸، ص ۸۶.

۲. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۴۶۸.

۳. تفسیر القرآن العظیم، جلال الدین محمد بن احمد محلی و جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۱، ص ۱۷۹.

ج) زنان

۱- زنان نیک و پلید

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا ضَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كَتَبَ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» (۱۰-۱۲/ تحریم)

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها (نفاق) و خیانت ورزیدند و آن دو پیامبر (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان در آتش درافکنید. و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و) عرض کرد بار الهی (من از قصر فرعون و عزت دنیوی او گذشتم) تو خانه‌ای برای من در بهشت و در نزد خود بنا کن و از شر فرعون و کردارش و از قوم ستمکارش نجاتم بخش و نیز مریم دختر عمران که رحمش را پاکیزه نگاه داشت و آنگاه ما از روح قدسی خویش در آن دمیدیم و او کلمات پروردگار خود و کتب آسمانی او را تصدیق نمود و از بندگان مطیع خدا گشت.

در این آیات خداوند برای تمام زنان خوب و بد عالم، چهره حقیقی زنانی را به تصویر کشیده است که از لحاظ فکری و عقیدتی در دو قطب مخالف یکدیگر قرار گرفته‌اند. در یک طرف دو زن خبیث و پلید قرار دارند که به دو پیامبر صالح و پاک انتساب یافته‌اند. زنانی متحجر و قسی القلب که در بیت نبوت زندگی می‌کنند. اما دریغ از اندکی تغییر در راه و سلوکشان، نه تنها اصلاح نمی‌شوند بلکه خیانت می‌ورزند و به ستمکاران یاری می‌رسانند. منظور از خیانت این دو زن چنانکه گفته‌اند همان نفاق و کفری است که از خود بروز دادند و نه تنها از پیامبران زمان خود پیروی نکردند بلکه در مقابل به نمایی و سخن پراکنی پرداختند و مردم را بر علیه این دو پیامبر رحمت شوراندند.^۱ حدیث

«ما بَعَثَ امْرَأَةً نَبِيٍّ قَطُّ»^۱ نیز تاییدی است بر این گفتار.

در طرف دیگر و در مقابل این دو زن پلید و خائن، زنانی قرار دارند که نظیری در عالم برایشان پیدا نمی‌شود.

در روایات آمده است که بسیاری از مردان بحد کمال رسیده‌اند اما از زنان بجز چهار نفر کسی به حد کمال نرسیده و آنها عبارتند از: آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله.^۲

و این آیه مزین است به ذکر نام دو تن از آنها، یکی آسیه، اسوه و شخصیتی که بر همه زنان دنیا برتری جسته و به همسرش که از بزرگترین پادشاهان زمان خویش است بی‌میل و رغبت است. نه توجهی به کاخ بلورین او دارد و نه ظلم و ستم فرعون او را بی‌اراده و ضعیف کرده است. بلکه در این قصر خونین که به مجرد شبهه ایمان، افراد را به قتل می‌رسانند صبورانه زندگی می‌کند و شکیبایی می‌ورزد. نقل کرده‌اند که عبارت «پروردگارا نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بنا کن» را آسیه هنگامی بزبان آورد که فرعون از ایمان او آگاه گشته بود. لذا دستور داد که وی را سخت شکنجه کنند. در آفتاب سوزان دست و پای او را به چهار میخ کشیدند و سنگ بزرگی را بر سینه‌اش گذاشته، تا آنکه از شدت شکنجه و عذاب، جان به جان آفرین تقدیم کرد.^۳

و دیگری مریم دختر عمران و مادر عیسی مسیح علیه السلام که به گفته قرآن پاکدامنی و عفت خود را حفظ کرد و شایستگی آن را یافت که روح قدسی پروردگار در وجودش دمیده شود. او پاک زنی بود که ایمان را ستین به پروردگار خویش داشت و تمامی کتب آسمانی را تصدیق و تایید نمود و برای اطاعت از آفریدگار خود لحظه‌ای را به غفلت نگذراند.

البته قابل ذکر است که در این آیات، تعریض و اشاره‌ای است سخت به همسران پیامبر (عایشه و حفصه) که در ابتدای همین سوره داستان خیانت و نفاق ورزی آنها بیان شده است لذا آنها نیز سرنوشتی بجز سرنوشت همسران لوط و نوح نخواهند داشت.^۴

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۳۰، ص ۵۰.

۲. خصال، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، ص ۱۹۵.

۳. الذر المنثور، جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، ج ۶، ص ۲۴۵.

۴. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۳۲۵.

۲- زن و ریسمان تابیده

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» (نحل/۹۲)

[و در مثل مانند زنی که رشته خود را پس از تابیدن، وا می‌تابید نباشید.]

«نقض» که نقطه مقابلش واژه «ابرام» است بمعنای افساد چیز است که محکم شده از قبیل خراب کردن خانه، باز کردن ریسمان و یا شکستن پیمان^۱، و کلمه نکث نیز شبیه نقض است و در مجمع گفته هر چیزیکه بعد از تابیده شدن و یا رشته شدن نقض گردد آنرا انکاث گویند.^۲

براساس روایات شیعی مراد از زنی که در آیه مورد بحث است رابطه^۳ دختر کعب و یا رَیْطَه^۴ دختر کعب بن سعد بن تیم بن لوی بن غالب می‌باشد که به حماقت مشهور بوده است. وی هرگاه ریسمانی را می‌رسید آنرا وا می‌نمود و چون این کار را همواره تکرار می‌کرد کلمه «انکاث» را بصورت جمع آورده است.

در این آیه پروردگار شکستن عهد و پیمان را که آیه پیشین (نحل/۹۱) متذکر آن شده بود به واکردن ریسمان تاب داده شده آن زن تشبیه نموده، به این معنی که عاقل باید سر رشته عهد و پیمان خود را که به نوعی از انواع استحکام داده است با سر انگشت نقض، پاره و وانماید و مانند آن زن نباشد که ریسمان تاب داده و محکم شده خود را گسسته و از هم پاشیده نماید.

بنابراین، مثل فوق که در قالب تشبیه بیان شده است مثلی است که خداوند برای ناقض عهد و پیمان زده است و چون رشتن در آن روزگار، کار زنان بوده است لذا از اسم موصول «التي» استفاده نموده است.^۵

در تفسیر عیاشی سمرقندی آمده است که یکی از مصادیق کامل و بارز این آیه، عاشیه است که نقض پیمان نمود و ولایت امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب را پس از قبول آن رد کرد و در مقام جنگ و جدل با آن حضرت درآمد.^۶

۱. الصحاح فی اللغة و العلوم، شیخ عبدالله علائی، ج ۲، ص ۶۰۳.

۲. مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۳، ص ۳۸۱.

۳. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۴. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۶۱.

۵. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۳۲۸.

۶. تفسیر عیاشی، مسعود بن عیاشی سمرقندی، ج ۲، ص ۲۶۸.

ح) پیامبران

۱- عیسی و آدم

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۵۹ / آل عمران)

[همانا مثل خلقت عیسی (در خارق‌العاده‌بودن) به‌نزد خدا همچون مثل خلقت آدم ابوالبشر است که خداوند او را از خاک بساخت سپس بدان خاک گفت بشری بحدّ کمال باش هماندم چنان‌گردید.] این آیه متضمن تشبیهی است که در یک طرف آن، پیامبری چون عیسی علیه السلام و در سوی دیگر شخصیتی بمانند آدم علیه السلام قرار گرفته است. دو شخصیتی که هر دو بدون داشتن پدر متولد شدند و از لحاظ خلقت و پیچیدگی آن با دیگر مردمان متفاوتند.

شیخ اسماعیل حقی برو سوی در تفسیر خود شأن نزول آیه را چنین بیان می‌کند:

«هنگامی که عده‌ای از نصاری نجران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، پیامبر آنها را به پذیرش اسلام دعوت نمود. در پاسخ گفتند ما پیش از تو اسلام آورده‌ایم. رسول اکرم فرمودند که سه چیز باعث شده اسلام شما مورد قبول قرار نگیرد ۱- پرستش و عبادت صلیب ۲- خوردن گوشت خوک ۳- زعم و تصور شما به اینکه خداوند را فرزندی است. مسیحیان نجران گفتند چرا نسبت به عیسی چنین تصویری داری؟ آیا فکر می‌کنی او نیز همچون ما بنده ایست در میان دیگر بندگان؟ در پاسخ پیامبر فرمودند: «أَجَلْ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى الْعُذْرَاءِ الْبَتُولِ» نصاری نجران از این پاسخ خشمگین گشتند و گفتند: آیا انسان بدون پدر تا به حال دیده‌ای؟ و چون همه ما می‌دانیم که وی پدری نداشته است پس او خود خداست! در این حین بود که خداوند آیه مذکور را نازل فرمود و خلقت و آفرینش عیسی علیه السلام را در خارق‌العاده بودن و شگفتی به خلقت آدم علیه السلام تشبیه نمود.^۱

البته این سئوالی که برای مسیحیان نجران مطرح شده بود سئوالی است بسیار اساسی که با پیشرفت علم و حل مجهولات علمی، نه تنها از ارزش و اعتبار آن کاسته نشده بلکه روز به روز بر اهمیت آن نیز افزوده گردیده است. و در این میان تنها پاسخی که می‌توان به این سئوال داد آن است که علم از درک این واقعه بکلی عاجز است و تنها

۱. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی برو سوی، ج ۲، ص ۴۴.

۲- محمد رسول‌الله

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَّهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح / ۲۹)

[محمد فرستاده خداست. و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را به دعا می‌طلبند و بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌های (نورانیت) پدیداراست. این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل مکتوب است. که مثل حال آنان چون دانه‌ای ماند که نخست سر از خاک بر آورد و شاخه‌ای نازک و ضعیف باشد و سپس قوت یابد تا آنکه سطبر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران بمانند. همچنین محمد و اصحابش از ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قدرت و قوت خود به خشم آرند. خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار شود گناهانش ببخشد و اجر عظیم عطا کند.] در این آیه نسبتاً طولانی، یاران پیامبر از لحاظ تکامل جسمی و فکری و روحی به درختی تشبیه شده‌اند که از دانه کوچکی آغاز می‌شود و سرانجام پس از تکامل تدریجی نیرومند و عظیم برتنه خود و با شاخه‌های بیرون آمده از آن می‌ایستد.

رهبر و پیشوایی که اینگونه مردان را در سایه رهبری و اندیشه‌های خویش پرورش دهد از دیدن آنان شادمان و شگفت زده می‌شود اما دشمنان هرگاه کسی را ببینند که در سایه ارزشها و اصول او رشد کرده و به صورت رزمنده و رهبری مکتبی درآمده‌اند گرفتار خشم و غیظ می‌شوند.

امام علی علیه السلام در توصیف یاران پیامبر و سرسختی ایشان چنین می‌گوید: همانا ما با رسول خدا بودیم و به خون پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان دست می‌آلودیم اما هر مصیبت و سختی فقط برایمانمان می‌افزود.^۱

آری به گفته قرآن مؤمنان واقعی نسبت به دیگر مؤمنان فروتن و خاضع و در برابر

کافران سرسخت و قوی دستند «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۵۴/مائده)^۱

این یاران وفادار با سختی و تلاش روز را به شب می‌رساندند و شب را به نوبت در سجده و قیام به سر می‌بردند. گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک می‌گذاشتند. از یاد معاد چنان ناآرام می‌نمودند که گویی بر پارهٔ آتش ایستاده‌اند. میان دو چشمانشان چون بازوی بزان پینه بسته بود از درازای ماندن در سجود! اگر نام خدا برده می‌شد چنان می‌گریستند که گریبان‌شان تر می‌شد و چنان می‌لرزیدند که درخت در روز تندباد می‌لرزد، از کيفری که بیم آن داشتند و یا امیدی که تخم آن در دل می‌کاشتند.^۲

شیخ طوسی در کتاب امالی بیان می‌دارد که عبارت «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...» در شأن امام علی عليه السلام، و یاران صدّیقش از مهاجرین و انصار نازل شده است که کس دیگری با آنان در این مقام شریک نیست.^۳

در پایان آیه نکتهٔ ظریفی بچشم می‌خورد که بیان آن خالی از لطف نیست و آن اینکه تنها یار و مصاحب پیامبر بودن سند براءت از تکالیف شرعی و آزاد شدن از ارزشهای الهی نیست. بنابراین آیه شریفه همه اصحاب و مصاحبین پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل نمی‌شود بلکه فقط مومنین واقعی و کسانی که کارهای شایسته انجام داده‌اند را در بر می‌گیرد.^۴

در انجیل‌های چهارگانه مثلی وجود دارد که شباهتی به مثل مذکور دارد. در انجیل لوقا چنین آمده است: حضرت عیسی گفت: ملکوت آسمان مانند دانه خردل است که شخصی گرفت و در مزرعه خویش کاشت، هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر بود ولی چون نمو کرد بزرگترین گشت و درختی شد چنان که مرغان هوا آمدند و در شاخهایش آشیان گرفتند.^۵

۱. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ۱۱۸۸.

۲. ترجمه و شرح نهج البلاغه، سید علی بن فیض الاسلام، خطبة ۹۶، ص ۲۸۶.

۳. امالی، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، ۱، ۳۸۷.

۴. تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرسی، ج ۱۳، ص ۳۴۸.

۵. لوقا ۱۳-۱۸.

خ) بهشت و دوزخ

۱- نعمت و آتش

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» (۳۵ / رعد)

[بهشتی که متقیان را وعده دادند چنانست که نهرها زیر درختانش جاریست و مأکولاتش همیشگی و سایه آن برقرار است این بهشت سرانجام اهل تقوی و آتش دوزخ سرانجام کافرانست]. رأی مشهور مفسرین آن است که مثل در آیه فوق به معنای صفت آمده^۱ و در واقع این آیه در مقام توصیف بهشت و دوزخ است که البته بطور اختصار به توضیح آن پرداخته و بیان داشته است که این بهشت شایسته پرهیزکاران است و خوردنیهای آن همیشه در دسترس بوده و سایه آن نیز منقطع نمی‌گردد. بنابراین منظور از اُكُل «ما يُؤْكَلُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرَاتِ وَغَيْرِهَا» می‌باشد یعنی به هر آنچه از خوردنی - چه میوه و چه غیر آن - تمایل پیدا کنند برایشان مهیا خواهد بود.^۲

تفصیل این مطلب در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره واقعه نیز بیان شده است که حضرت حق فرمود: «وفاكهة مما يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» در مقابل این بهشت، دوزخ و آتش قرار دارد که در انتظار کفار نشسته و برای دیدار ایشان لحظه‌شماری می‌کند و تا از آنها پر نشود آرام و قراری نخواهد داشت. در آیه ۳۰ سوره ق پروردگار متعال خطاب به جهنم چنین می‌گوید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (روزی که جهنم را گوئیم که آیا امروز مملو از وجود کافران شدی؟ و او گوید آیا دوزخیان بیش از اینهم هستند؟)

عده‌ای از مفسرین بیان داشته‌اند که عبارت ظل دائم کنایه از استراحت همیشگی است و ریشه آن از آنجاست که به علت گرمای شدید جزیره العرب سایه در نزد عرب امری بسیار دوست داشتنی به حساب می‌آمده تا در زیر چتر آن از حرارت آفتاب مصون بمانند.^۳ از این روست که در آیه ۱۳ سوره انسان، حضرت حق در توصیف هوای بهشت

۱. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۰۷.

۲. تفسیر ابن جرّی، محمد بن احمد بن جرّی کلبی، ص ۳۳۳.

۳. امثال قرآن، علی اصغر حکمت، ص ۲۰۳.

فرمود: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» (که در آن بهشت نه آفتابی ببینند و نه سرمای زمهریر ایشان را بيازارد).

۲- نه‌های نوشیدنی و آبهای جوشان

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ» (۱۵ / محمد)

[حکایت بهشتی که به متقیان در دنیا وعده دادند اینست که در آن بهشت نه‌هایی از آب زلال گوارا است و نه‌هایی از شیر بی‌آنکه هرگز طعمش تغییر کند و نه‌هایی از شراب ناب که نوشندگان را به حد کمال، لذت بخشد و نه‌هایی از عسل مصفی و تمام انواع میوه‌ها بر آنان مهیاست و بالاتر از همه مغفرت و لطف پروردگار. آیا حال آنکه در این بهشت ابد است مانند کسی است که در آتش مخلد است؟ و آب جوشنده حمیم نوشد تا اندرونش را پاره پاره سازد؟]

این آیه شباهت بسیار زیادی به آیه سی و پنجم از سوره رعد دارد که در آنجا به ایجاز و در اینجا به تفصیل نعمات بهشتی را به تصویر کشیده است. رأی اکثر مفسرین بر آن است که کلمه مَثَل در این آیه به معنای صفت می‌باشد^۱ و در واقع این مثل در مقام مقایسه و تطبیقی است میان پاداش پرهیزگاران که اهل بهشتند و کیفر بدکاران که معذب در دوزخند. از این روست که برخی از علماء و دانشمندان مسلمان اظهار داشته‌اند که تقدیر آیه چنین است: «أَمْثَلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَثَلِ مَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» آیا حکایت و سرنوشت اهل بهشت همچون سرانجام کسانی است که در آتش مخلدند؟^۲

بلاش این آیه را وصف و توضیح آیه دوازدهم از همین سوره دانسته است چرا که در آنجا اشاره به «جنات تجری من تحتها الانهار» شده و در این آیه تفصیل مطلب را بیان کرده است.^۳ منظور از «ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ» آبی است که رنگ و بو و مزه آن همانگونه که هست می‌ماند و هیچ تغییر و تحولی که منجر به آلوده گشتن آن شود در آن مشاهده نخواهد شد.^۴ و مراد از «لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» شیری است که ترش نشود و آلوده نگردد و مقصود از

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۷ و ۲۸، ص ۵۳.

۲. مدارک التنزیل و حقایق التأویل، عبدالله بن احمد بن محمود نسفی، ج ۳، ۱۶۵۲.

۳. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۵۵۰. ۴. معجم مقایس اللغة، احمد بن فارس، ج ۱، ص ۱۰۴.

«خَمِرٌ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ» شراب نابی است که بگفته قرآن نه عقل انسان را می‌رباید و نه او را دچار سردرد و مرض می‌نماید.^۱ و غسل مصفی نیز غسل پاک و خالصی است که از موم و دیگر فضولات پدیدور باشد.^۲

این چنین بهشتی در انتظار بهشتیان است که در آن از هر میوه‌ای فراوان یافت شود. پس آیا حالت این پرهیزکاران سعادت‌مند همچون آن تیره بختانی است که جاودان در آتش مانده و بجای آن مشروبات لذت بخش، آب جوشان در کامشان فرو ریزند که از فرط حرارت آن امعاء و احشای ایشان را پاره سازد؟

شریف لاهیجی در مورد عبارت «وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» به نکته جالبی اشاره کرده است وی می‌گوید منظور از مغفرت در بهشت فراموش کردن خطاها و گناهانی است که مؤمنین در دنیا مرتکب شده‌اند تا از این طریق عیش و نوش آنها در بهشت به نهایت حد خود رسد و هیچ دل آزرده‌گی و پریشان‌خاطری در آنها مشاهده نشود.^۳

د) پاک و ناپاک

۱- زمین بارور و شوره‌زار

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَآ يَخْرُجَ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف/۵۸)
[زمین پاک نیکوگیاهش به اذن خدا نیکو برآید و زمین خشن ناپاک بیرون نیاورد جز گیاه اندک و کم ثمر را]

یکی دیگر از تشبیهات خیره‌کننده و تمثیلات شگرف و عمیق قرآنی تمثیلی است که در این آیه شریفه به چشم می‌خورد و نظرها را بسوی خود می‌کشاند. آری زمین اگر پاک و مستعد باشد گیاه سالم و مرغوب از خود بیرون می‌آورد و اگر ناهموار و شوره‌زار باشد جز علف هرز و خس و خاشاک ارمغان دیگری نخواهد داشت.
اکثر تفاسیر شیعی و غیر شیعی برآنند که خداوند در این آیه قلب طیب و پاک را به

۱. لَا يَصْدَعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ: نه هرگز هرچه نوشند در دسری بایند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند. (۱۹/واقعه)

۲. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۱۷۴

۳. تفسیر شریف لاهیجی، بهاء‌الدین محمد بن علی شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۱۷۰

زمین پاک و قلب خبیث و ناپاک را به زمین ناهموار و نامساعد تشبیه کرده است. وجه شبه میان زمین و قلب آن است که هر دو منبع و محل رویش و ثمردهی هستند. همانگونه که زمین پاک و ناپاک محصول پاک و ناپاک از خود تولید می‌کند قلب پاک و ناپاک نیز تولیداتی دارد! نیات و افکار و انفعالات و جهت‌گیریهای مختلف و در یک کلام اعمال و رفتاری که از انسان سر می‌زند همگی محصولات قلبهای طیب و خبیث هستند و به همان شکل زمین و خاک نیز گیاهان و میوه‌های مختلف با مزه‌ها و رنگها و شکلهای مختلف تولید می‌کند.^۱

از رسول گرامی اسلام منقول است که در توضیح آیه شریفه فرمودند:

مَثَلُ مَنْ هَمَّ بِمَنْعِ بَارَانٍ شَدِيدٍ أَوْ سَيَرَابٍ كَرْدَنَ زَمِينَهَا مِنْ أَسْمَانٍ نَازِلٍ مِثْلُ مَنْ هَمَّ بِمَنْعِ بَارَانٍ شَدِيدٍ أَوْ سَيَرَابٍ كَرْدَنَ زَمِينَهَا مِنْ أَسْمَانٍ نَازِلٍ مِثْلُ مَنْ هَمَّ بِمَنْعِ بَارَانٍ شَدِيدٍ أَوْ سَيَرَابٍ كَرْدَنَ زَمِينَهَا مِنْ أَسْمَانٍ نَازِلٍ

می‌شود اگر زمین قابل و مستعد باشد این آب رامی‌پذیرد و به سرسبزی و شکوه می‌رسد و اگر سفت و سخت و نامساعد باشد از پذیرش آب ابا کرده و این باران رحمت الهی برایش بی‌سود و منفعت خواهد بود.^۲

بنابراین هدایت و موعظه و نصیحت بر قلبها نازل می‌شود همانطور که آب بر زمین و خاک شروع به بارش می‌کند. پس اگر قلب همچون خاک مستعد باشد آن نصایح و مواعظ را خواهد پذیرفت و در مقابل همانطور که زمین شوره‌زار آن آب را پس می‌زند دل و قلب نامساعد نیز از اندازها و هشدارهای انبیاء متأثر نمی‌شود و منفعتی از این کار حاصل نخواهد شد.^۳

۲- درخت پاک و ناپاک

«الَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَاذِنٍ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْإِمثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ»

(۲۴ و ۲۵ و ۲۶ / ابراهیم)

ای رسول ندیدی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را بدرخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان رفعت و سعادت برشود و آن درخت به اذن خدا همه اوقات میوه‌های

۱. فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۳، ص ۱۳۰۰

۲. تفسیر القرآن العظیم، عماد الدین ابی الفداء، اسماعیل بن کنیر قرشی دمشقی، ج ۲، ص ۲۲۲

۳. فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

مأکول و خوش دهد خدا اینگونه مَثَل‌های واضح برای تذکر مردم می‌آورد وَمَثَل کلمه کفر مانند درخت پلیدیست که ریشه‌اش به قلب زمین نرود بلکه بالای زمین افتد و زود خشک شود و هیچ ثبات و بقائی نخواهد یافت.

در این آیات خداوند «کلمه پاکیزه» یعنی گفتار راست و بیان حق را به درخت پاکیزه خوش قد و قامتی تشبیه کرده است که ریشه آن در اعماق زمین فرو رفته و در نتیجه محکم و استوار گردیده و تنه درخت نیز به سوی آسمان کشیده شده است و این بیان اشاره به بلندی درخت می‌کند که دلیل بر پایداری اصل و رسوخ عروق و دوری از هوای آلوده مجاور زمین است. همان‌طور که میوه چنین درختی که در هوای پاک نمو کرده معطر و خوش طعم می‌گردد به همین ترتیب اثرات کلمه حق هم نتیجه بخش و جاوید خواهد بود.^۱ بنابراین منظور از کلمه طیبه و با توجه به آنکه در قالب نکره استعمال شده است هر کلام طیب و پاکی را دربرمی‌گیرد. چه آن کلام از دهان معصوم خارج شود و چه از زبان غیر معصوم! و این کلمه همان است که در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ تفصیل و توضیح داده شده است. البته مصداق اتم و اکمل این کلام همان کلمه توحید و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌باشد که در روایات نیز به آن اشاره شده است.^۳

پس هنگامی که اعتقادات یک فرد پایه و اساس الهی داشته باشد و در راه عقاید خود، ثابت قدم باقی بماند و اراده او ثبات آن عقاید را تضمین نماید، این اعتقادات در واقع درختی است تنومند با ریشه محکم که در تن زمین فرو رفته و ثمره و میوه خود را که همان عمل صالح و اقوال طیبه است در اختیار همگان قرار خواهد داد. آنچه مهم است آن است که در راه عقیده باید ثابت قدم ماند و به هنگام عسر و حرج و ترس و وحشت و بروز مشکلات در راه دین از پذیرش مسئولیت شانه خالی نکرد چنین فرد ایده‌آلی بسان درختی است استوار و محکم.^۴ و منظور از کلمه خبیثه و باتوضیحاتی که بیان شد همان افکار خبیث و باطلی است که هیچ پایه و اساسی نداشته و بجای محکمی متصل نیست و

۱. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۳۰۶.

۲. ۱۰ / فاطر

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن، محمد صادقی، ج ۱۴-۱۳ / ص ۶۵.

۴. من هدی القرآن، سید محمد تقی مدرسی، ج ۵، ص ۴۰۱.

تسندباد حوادث آن را از جایی بجای دیگر می‌کشاند.^۱ صاحب تفسیر شریف «کشف الاسرار» در تفسیر و توضیح «شجره خبیثه» بیانی لطیف دارند ایشان در این باره چنین می‌فرمایند:

«سخن ناپاک چون درخت ناپاک است. گویند این درخت ناپاک درخت شهوتهاست و زمین آن نفس اماره و آب آن آرزوها، و میوه آن گناهها و حاصل آن دوزخ است. و نهاد کافر چون زمین شوره است، از زمین شوره هرگز درخت خوش نرود. هر چند باران خوش بر او بیارد! باران هر چند پاک است و خوش اما تا بر کجا بارد؟ چون بر صدف آید، گوهر روید و چون بر مزبله بارد، کرم زاید! پس کار عمده با زمین است و تخم، نه با آب و شخم....»^۲

البته لازم بذکر است که در تفاسیر شیعی از اهل بیت پیامبر اکرم و دشمنان ایشان به عنوان مصادیق واقعی این آیات یاد شده است.^۳

و در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مقصود از «اصل شجره» در این آیه حضرت زسول اکرم صلی الله علیه و آله و ولّی او حضرت علی علیه السلام می‌باشند و فروع آن اشاره به ائمه از فرزندان ایشان است و میوه آن، ایمان پیروان آنهاست و شجره خبیثه نیز اشاره به بنی امیه است که حکومت آنها را بقا و ثباتی نبود و پس از اندک مدتی به سرآمد.^۴

۱. م. ه.

۲. کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، ج ۵، ص ۲۶۲

۳. تفسیر عیاشی، مسعود بن عیاشی سلمی سمرقندی، ج ۲، ص ۲۲۴

۴. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۲۸.

بخش دوم

مثل های قیاسی

۱- بنده مملوک و آزاد مرد مُتَّفِق

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» (نحل / ۷۵)

[خداوند مثلی زد، آیا بنده مملوکی که قادر بر هیچ (حتی بر نفس خود) نیست با مردی آزاد که ما به او رزق نیکو و مال حلال بسیار عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می‌کند، این دو یکسانند (هرگز یکسان نیستند) ستایش مخصوص خداست ولیکن اکثر مردم آگاه نیستند] آیه شریفه متضمن مقایسه‌ای است فرضی میان دو تن که یکی بنده‌ای است مملوک و تهیدست که نه حکمش نافذ است و نه اختیاری از خود دارد. و دیگری آزادمردی است که به توفیق پروردگار، رزق و روزی فراوانی نصیبش شده است و هم خود از آن بهره می‌برد و هم در پنهان و آشکار، نیاز مردم را برآورده می‌سازد. به حکم عقل سلیم این دو فرد فرضی – هرچند هم جنس هستند و هر دو مخلوق^۱ – به هیچ وجه با یکدیگر برابر نیستند.

بنابراین غرض از قیاس فردی مملوک با شخصی مختار، جلب نظر به این معناست که

۱. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج، ص ۶۵۷

بطور بدهات تصدیق نماییم و بطور مشهود در یابیم که ساحت کبریائی پروردگار که مالک حقیقی علی‌الاطلاق است با اصنام و بتان و هر چه غیر از او پرستش شوند مساوی نخواهد بود و آن بتان در واقع صاحب هیچ تدبیر و تأثیری در جهان خلقت نبوده‌و نیستند.^۱ آیه هفتاد و سوم از همین سوره نیز بر این گفته صحه می‌گذارد، آنجا که فرمود:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ»
(و بت پرستان از جهل خدا را که نعمتهای بی شمار به آنها داده نمی‌پرستند و به جای او بتهایی را پرستش می‌کنند که در آسمان و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان دهند به هیچ وجه نمی‌باشند و توانایی بر هیچ کاری هم ندارند.)

۲- لال و مرد عدالت پیشه

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجَّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
(نحل / ۷۶)

[و خدا مثلی زد بشنوید: دو نفر مرد که یکی بنده‌ای است گنگ و از هر جهت عاجز و سربار مولای خود و از هیچ‌راه، خیری به مالک خویش نمی‌رساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدالت و احسان فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم (هدایت و سعادت) باشد آیا این دو نفر یکسان هستند؟]

در این مثال نیز همچون مثال پیشین دو شخص فرضی با خصوصیات کاملاً متفاوت با یکدیگر مقایسه شده‌اند و از مقایسه میان آن دو، حجتی اقامه شده است بر اصل توحید و دوری از شرکت و بت‌پرستی، در یک طرف شخصی قرار دارد که گنگ است و لال مادرزاد، نه چیزی می‌فهمد و نه قادر به فهماندن مفهومی به دیگران است و اگر در حالاتش دقت نماییم از هر فعلیت و مزیت که انسان آنرا از راه گوش کسب می‌کند محروم مانده است. نه قادر بر صنعت و علم و تدبیری است و نه می‌تواند به دیگران تعلیمی دهد و علاوه بر آن، سنگینی او بر دوش کسی است که باید از وی به علت عدم توانایی سرپرستی نماید و مولا و صاحب اختیارش بهر جا که او را بفرستد و بدنبال هر حاجتی که روانه‌اش سازد قادر به انجام آن نخواهد بود.

و در طرف دیگر شخصی قرار دارد که عدالت‌جو و عدالت‌خواه است و مردم را نیز به آن توصیه و سفارش می‌نماید. یعنی ملتزم بحد وسط و دوری از انحراف و کج روی است زیرا کسی می‌تواند بعدل امر کند که خودش عادل باشد و صلاح و رستگاری در دلش جای گرفته باشد آنگاه ملکه عدل از دل به ظاهر اعمالش نیز سرایت خواهد کرد و گفتار و کردارش نیز بر میزان عدل استوار خواهد شد. بنابراین پس از آنکه در دل و در عمل عادل بود دوست دارد که دیگران را هم از این خصلت برخوردار نماید و آنان را نیز به عدالت سفارش کند. علاوه بر آن وی بر صراط مستقیم هدایت قرار دارد و بر طبق فطرت انسانی خویش حرکت می‌کند بنابراین قبل از آنکه مردم را به عدالت دعوت نماید خود در طریق مستقیم هدایت قرار گرفته است حال عقل سلیم آیا این دو فرد فرضی را یکسان می‌داند؟ و چون جواب صد در صد منفی است پس خدای متعال که خود بر صراط مستقیم است و خلق را هم از راه ارسال رسل و تشریع شرایع به آن راه هدایت می‌کند با این اصنام و اوئان نمی‌تواند برابر باشند.^۱

البته توضیحاتی که در خصوص آیه مذکور داده شد نظر اکثر مفسرین است^۲ که در مقابل نظر دیگری نیز وجود دارد که معتقد است این مثل، مثلی است که درباره کافر و مؤمن زده شده و منظور از «ابکم» همان کافر است و مقصود از «الَّذِي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» همان مؤمن^۳ به اعتقاد علامه طباطبائی مثال مذکور شبیه به آیه ۳۵ سوره یونس «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ» می‌باشد.^۴

۳- توانگر کافر و مستمند مؤمن

«وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ خَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۖ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ۖ ۝ وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا ۖ ۝ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ

۱. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۲. بنگرید به: الأساس فی التفسیر، سعید حوئی، ج ۶، ص ۲۹۶۰.

۳. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶۵۷.

۴. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۲، ص ۳۰۲.

أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ۳۵ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۳۶ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۳۷ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَخَذًا ۳۸ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ لَدًّا ۳۹ فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ۴۰ أَوْ يُصْبِحَ مَاءً هَٰ غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ۴۱ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَخَذًا ۴۲ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَنْتَصِرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (۳۲-۳۳/کهف)

[[ای رسول ما حکایت) دو مرد (مؤمن و کافر) را برای امت مثل آر که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و به نخل خرما اطرافش را پوشاندیم و عرصه میان آنها را کشت زار (برای گندم و سایر حبوبات) مخصوص گردانیدیم. ۳۳ آن دو باغ کاملاً میوه‌های خود را بی هیچ آفت و نقصان بداد و در وسط آنها جوی آبی نیز روان ساختیم ۳۴ و این مرد را که در باغ، میوه بسیار بود با رفیق خود (که مردی مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت من از تو به دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم و عزیزترم ۳۵ و روزی به باغ در حالیکه به نفس خود ستمکار بود (چون عمر را به کفر و گناه و غفلت از خدا می‌گذرانید) با کمال غرور داخل شد و گفت گمان ندارم هرگز این باغ و دارایی من نابود شود ۳۶ و نیز گمان نمی‌کنم که روز قیامتی بپا شود و اگر به فرض (هم خدا و قیامتی باشد و) من به سوی خدای خود بازگردم البته در آن جهان نیز از این باغ دنیا منزلی بهتر خواهم یافت ۳۷ رفیق با ایمان و فقیر در مقام گفتگو و اندرز به او گفت آیا به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه ترا آفرید و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقتت ساخت (تشکیک کرده) و کافر شدی؟ لیکن من که پروردگارم آن خدای یکتاست و هرگز به خدای خود احدی را شریک نخواهم ساخت. ۳۸ (ای رفیق) تو چرا وقتی به باغ خود درآمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوه‌ای نیست و اگر تو مرا از خود به مال و فرزند کمتر دانی (به خود مغرور مشو) که امید است خدا مرا بهتر از باغ تو (در آخرت و دنیا) بدهد و بر بوستان تو (مرد کافر کیش) آتش فرستد که چون صبح شود باغت یکسره نابود و با خاک یکسان گردد ۴۰ یا صبحگاهی جوی آبش به زمین فرو رود و دیگر هرگز نتوانی آب بدست آری (و باغت از بی‌ابی خشک شود) ۴۱ یا آنکه ثمره و میوه هایش همه نابود گردد تا صبحدمی از شدت حزن و اندوه برآنچه در باغ خرج کردی دست بر دست زنی که بنا و اشجارش همه ویران و خشک شده است آنگاه (از کفر خود پشیمان شوی و) گویی ای کاش من به خدای خود مشرک نمی‌شدم ۴۲ و ابداً جز خدا هیچکس نباشد که آن گنه کار کارفرما را از قهر و خشم خدا یاری و حمایت تواند کرد ۴۳].

خداوند در این مثل که از مفصل‌ترین و کاملترین امثال قرآنی بحساب می‌آید. حال و روز مردمی را به تصویر کشانده است که به زندگی دنیوی سخت دلبسته‌اند و دل جز به سرایی خالی از حقیقت نداده‌اند.

برخی از مفسرین معتقدند که این مثل واقعیت خارجی نداشته و فقط صرف فرض و حکایت است و خداوند بمنظور تنزّل امر معقول به محسوس، حقیقتی را به صورت مثال در آورده تا رسول گرامی آنرا بمردم بیاموزد.^۱ و درمقابل عده‌ای برآنند که مثل نامبرده یک اتفاق واقعی است که در خارج منعقد شده است.^۲ بنابراین در اینکه منظور از این دو شخص چه کسانی هستند احتمالاتی را ذکر نموده‌اند. نسفی در تفسیر خود نوشته است که این مثل مربوط به دو برادر از بنی اسرائیل است که یکی مؤمن و بنام یهودا و دیگری کافر و موسوم به قطروس می‌باشد.^۳ و عده‌ای نیز معتقدند که این مثل درباره دو نفر از اهل مکه نازل شده که یکی ابوسلمه و دیگری اسود از بنی مخروم نام داشتند که یکی مسلمان بود و دیگری مشرک^۴ عده‌ای دیگر هم نظیرعلی بن ابراهیم قمی نظرشان این است که این تمثیل در مورد توانگری است که دو بوستان بزرگ پرمیوه داشت و او را همسایه‌ای فقیر بود و این گفتگو ما بین ایشان سرگرفته است.^۵ در انجیل لوقا نیز مثلی شبیه تمثیل فوق ذکر شده است در بیان نادانی شخص توانگری که به مال دنیا فریفته شد و از حق غافل ماند، تا که آن مال تباه گردید و آن توانگر احمق را جز حسرت چیزی باقی نماند.^۶

پروفسور تور آندره در کتاب خود بنام «زندگی و عقاید محمد» معتقد است که آباء سریانی نیز همچون امثال قرآنی، مردمان غافل ماده پرست را پیوسته آگاه ساخته و به سرانجام و عاقبتی که در آخر مال و جاه دنیا نهفته است پند و اندرز فراوان داده‌اند و برای شاهد، مثال داستان «یاران بوستان» (maitres du jardin) را بیان می‌کند و معتقد است که آن را آباء سریانی از ابراهیم علیه السلام نقل کرده‌اند بدین شرح: «که در همسایگی ابراهیم مرد

۱. انوار درخشان در تفسیر قرآن، سید محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۲۷۹

۲. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۳، ص ۳۰۵

۳. مدارک التنزیل و حقایق التأویل، عبدالله بن احمد بن محمود نسفی، ج ۲، ص ۹۴۶

۴. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاءالدین علی بن محمد بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۷

۵. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۴. ۶. لوقا (۱۲ / ۱۸)

ثروتمندی خانه داشت که یتیمان و بیوه زنان و گدایان از او به فغان بودند. روزی آن مستمندان نزد ابراهیم از او شکایت کردند، وی آن مرد را پند داد و از عدل الهی بترسانید، لیکن آن مرد ستمکار سنگدل از ادامه حرکات ظالمانه خود دست برنداشت، پس شب دیگر در خانه و اثاث او آتش افتاد و جز تلی خاکستر به جای نماند و خود او نیز بیمار گشت و چند روزی پس از آن بمرد. و آن همه مال و ثروت که جمع‌آوری کرده بود یکجا از بین رفت، باغهای تاک و کشتزارهای سبز که به فاصله‌ای دور وجود داشت و در آن درختان میوه‌دار کاشته شده بود بصورت صحرائی بی آب و علف درآمد.^۱

۴- غلام یک خواجه و بنده چند خواجه

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

(زمر / ۲۹)

[خداوند مثلی زد (بیاموزید) آیا شخصی که اربابانی متعدد دارد که همه مخالف یکدیگرند با آن شخصی که تسلیم امر یک نفر است برابرنده؟ خدا را سپاس، بلکه بیشتر مردم درک این حقیقت نمی‌کنند.]

این مثلی است که خداوند به غلام مملوکی زده است که او را اربابان متفاوتی است که وی را شب و روز فرمان دهند. در حالی که خود نیز با یکدیگر اختلاف و بر سر آن بنده تنازع دارند و بنده بیچاره نیز میان ایشان سرگردان است. در مقابل مملوک زرخردی است که جز یک خواجه و ارباب، سرپرست دیگری ندارد و هیچ کس جز وی او را امر نمی‌فرماید و خواجه نیز تنها و بدون منازع است. حال آیا این دو بنده بایکدیگر برابرنده؟^۲ هنگامی که حضرت یوسف صدیق نیز به زندان افتاده بود قبل از آنکه خواب آن دو زندانی را تعبیر نماید دست به بیان حقایق و معارف دینی زد و خطاب به آن دو چنین فرمود: «يُضْحِكِي السَّجْنَاءَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف/ ۳۹)

در تفاسیر شیعی حضرت امیرالمومنین علیه السلام و نیز شیعیان واقعی آن جناب به عنوان

۱. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۳۵۹.

۲. تفسیر بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، ج ۴، ص ۳۴.

مصادیقی کامل برای عبارت «رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» معرفی شده‌اند.^۱ برخی از صوفیه نیز در تفسیر و تأویل این تمثیل سخنی بر حق بیان داشته‌اند. در کتاب «العرایس» چنین آمده است: سالکی که در ورطه هموم مختلف غریق و در مقاصد مُتَشَتَّت سرگردان است و به غیر خدای دل بسته، به مملوکی ماند که چند تن شریک مختلف و ناسازگار او را مالک باشند و لیکن مرد موحد مخلص غیر از خدای مالک و خواجه‌ای ندارد. و جز بر یکی دل نبندد و جز با یک معشوق عشق نورزد.^۲ محی‌الدین عربی نیز در توصیف «وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» می‌گوید: وی جز بسوی مولای خود نظر نکند و سر دل به آستان او بندد و او را همی و مقصدی جز خدمت او باقی نماند. در پریشانی جمع نشیند و با خواجه خود خوشحال و آسوده خاطر بماند.^۳

۵- کور و کر، بینا و شنوا

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود/۲۴) [حال این دو گروه کفر و ایمان در مثل به شخص کور و کر و شخص شنوا و بینا مانند است آیا حال این هر دو شخص یکسانست؟ هرگز یکسان نیست پس چرا متذکر نمی‌شوید؟] در توضیح این تمثیل قرآنی علما بیان داشته‌اند که منظور از فریقین «کافر و مومن» است که ذکر خصوصیات آنها در آیات پیشین آمده و علت تشبیه کافر به کور و کر از آنروست که چشم دل او به آیات و نشانه‌های الهی بینا نیست و گوش معرفت او تاب شنیدن سخن حق را ندارد.

امام فخر رازی در توضیح این تشبیه تمثیلی بررسی ظریفی بدین شرح دارد: «همان‌گونه که خداوند آدمی را از تن و روان آفریده است، و همچنان که تن را چشم و گوش بخشیده جان و روان را نیز سمع و بصری می‌باید، اگر جسد به ظاهر کور و کر باشد آدمی در جهان حیران ماند، همچنان که اگر چشم و گوش باطن او بسته باشد در حسیض ظلمات جهل سرگردان بماند، نه نوری ببیند که به آن راه هدایت جوید و نه آوازی شنود

۱. تفسیر قمی، علی ابن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. تفسیر امثال القرآن، اسماعیل اسماعیلی، ص ۴۹۴.

۳. ه. م.

که از آن کلمه حق استماع کند. همچنین است جاهل گمراه که چشم دل او و گوش باطن او از شنیدن کلمه حق کور و کر است او نیز در تاریکی و گمراهی برای همیشه، سرگردان بماند.^۱

تشبیه و تمثیل اهل معرفت و مردمان دانا به شخص بی‌دانا و یا عکس آن یکی از تشبیهاتی است که در آیات بیشماری از قرآن کریم وارد شده و از آن جمله می‌توان به آیات زیر اشاره نمود:

- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ (۱۶ / رعد)

- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰ / انعام)

- وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹ / فاطر)

- وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ (۵۸ / غافر)

۶- زنده و مرده

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱۲۲/انعام)

[آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود و ما او را زنده کردیم و به او روشنی علم و دیانت دادیم که با آن روشنی میان مردم سرافراز رود مثل او مانند کسی است که در تاریکیهای (جهل و گمراهی) فرو شده و از آن بدر نتوان گشت؟ آری کردار بد کافران در نظرشان چنین جلوه‌گر شده است (که اعمال زشت خود را زیبا ببینند).]

آنچه از مفهوم کلی آیه بدست می‌آید آن است که مثلی است که برای هر مؤمن و کافری زده شده است. زیرا انسان قبل از آنکه هدایت الهی به مددش آید مرده‌ای را می‌ماند که از نعمت حیات محروم بوده و حس و حرکتی ندارد و پس از آنکه موفق به ایمان شد و ایمانش مورد رضایت پروردگارش قرار گرفت مانند کسی است که خداوند او را زنده کرده و نوری به او بخشیده که با آن می‌تواند هر جا که بخواهد برود و در پرتو آن نور راه خود را از چاه و خیرش را از شر و نفعش را از ضرر تمیز دهد، منافع و خیرات را

بگیرد و از ضرر و شر احتراز کند.^۱

دارندگان چنین نوری نه آلت دست شیطان قرار می‌گیرند و نه گرفتار شیادان گمراه می‌شوند. چراکه این نور، نور هدایت و راهنمای آنهاست و به همین جهت رسول گرامی اسلام فرمودند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» انسان مؤمن با نور خدا حرکت می‌کند.^۲ در مقابل این نور الهی، ظلمتی شیطانی سراسر وجود کافران را در بر گرفته است. زندگی و مرگشان و نیز عوالم پس از مرگشان همه در تاریکی است. در دنیا خیر را از شر و نفع را از ضرر تشخیص نمی‌دهند.

بنابراین مفهوم این مثل کلی است و هر مؤمن و کافری را می‌تواند شامل شود و البته در شأن نزول این آیه از افرادی چون حمزه سیدالشهداء و ابوجهل نیز سخن بمیان آمده است که اولی به هدایت ایمان زنده جاوید شد و دیگری همچنان در ظلمات نادانی و ضلالت بماند و بمرد.^۳

در کتاب شریف کافی به سند خود از زید روایت کرده که گفت از حضرت ابوجعفر (ع) شنیدم که در تفسیر این آیه فرمودند: «مِيت» آنکسی است که هیچ چیز نمی‌داند و مقصود از «نوراً یمشی به فی الناس» امامی است که به او اقتدا کنند و مقصود از «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» آنکسی است که امام خود را نشناسد.^۴

۷- ارباب و برده

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲۸ / روم)

[خدا از عالم خود شما مثالی زد آیا هیچ یک از غلامان و کنیزان ملکی شما در آنچه که ما روزی شما گردانیدیم با شما شریک هستند؟ تا شما و آنان در آن چیز بی هیچ مزیت مساوی باشید؟ و همانقدر بیمی که شما از نفوس خود دارید هم از آنان داشته باشید؟ ما این چنین مفصل و روشن

۱. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۷، ص ۳۴۷.

۲. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۴، ص ۷۵.

۳. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء الدین علی بن محمد بغدادی، ج ۲، ص ۴۹.

۴. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۷، ص ۳۵۹.

آیات خود را برای مردم با عقل هوش بیان می‌کنیم.]

خداوند در این آیه، برای نفی شرک و توجه دادن به اینکه خدا را شریکی نیست، به بیان مثالی پرداخته است و آن اینکه شما مردم اگر صاحب بردگان و غلامانی باشید آیا اینان در آنچه که مال و ثروت و مقام روزیتان کرده‌ایم با شما شریک خواهند بود؟ که اگر چنین شود هر دوی شما از حیث مقام و مرتبت مساوی خواهید شد؟ آیا تن به این بازی ناعادلانه می‌دهید؟

در صورتی که بردگان شما ملک مجازی شما هستند و تعبیر به «مَا رَزَقْنَاكُمْ» نیز اشاره به همین نکته دارد که شما نه مالک واقعی این بردگان هستید و نه مالک واقعی اموال خودتان! چرا که همه از آن خداست. اما باین وجود حاضر نیستید اموال مجازی خود را به مملوکهای مجازی خود واگذار کنید و آنها را شریک خود بشمارید.^۱

اما خداوند که حقیقتاً مالک علی الاطلاق مملوکاتش هست و بی اراده پروردگار، هستی و هر آنچه که در آن هست از حرکت باز خواهد ایستاد چگونه بامملوکات ضعیف و ناتوانش شراکت داشته باشد؟ و آنها را شریکان خود قرار دهد؟

و به تعبیر نور الدین کاشانی صاحب تفسیر «معین» شما پذیرش این شراکت را برای خود ننگ و عار می‌دانید و هرگز تن به چنین کاری نخواهید داد. پس انصاف دهید که جعل شریک برای خدائیز شایسته ذات پاک پروردگار نمی‌باشد.^۲

۱. بیان السعادة فی مقامات العبادة، محمد جناب‌دی، ص ۲۱۹.

۲. تفسیر معین، نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی، ج ۲، ص ۱۰۷۴.

بخش سوم

و دیگر امثال

۱- لبهای تشنه و دستان نیازمند

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْنِهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (۱۴ / رعد)

[دعوت خدا بحق و حقیقت است ولی دعوی غیرخدا همه دروغ است هیچ حاجتی را از خلق بر نیاورند مانند آنکس که بر آبی دست فرو برد که بیاشامد و دستش بآب نرسد و کافران جز به حرمان و ضلالت دعوت نمی‌کنند.]

منظور از عبارت «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» و با انحصاری که در آن به چشم می‌خورد آن دعایی است که مستجاب می‌شود و به هیچ وجه رد نمی‌گردد که البته پذیرش چنین دعایی اختصاص به حضرت حق دارد یعنی هرگاه او را بخوانیم می‌شنود و اجابت می‌کند. از طرفی هم از دعای بندگان آگاه هست «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۶ / حدید) و هم قدرت بر انجام خواسته‌های آنها دارد «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (۴۰ / آل عمران). و به همین دلیل خواندن او و تقاضا از ذات بی‌مثالش حق است نه باطل و بی‌اساس زیرا که او شنوا و قریب و مجیب و دارای رحمت بی‌پایان است همچنانکه فرمود: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۱۸۶ / بقره).^۱

۱. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۱، ص ۳۱۹.

و اما در مقابل کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می‌خوانند و برای انجام خواسته هایشان به آنها پناه می‌برند هرگز به آنان پاسخ نمی‌گویند و دعایشان را اجابت نمی‌کنند. قرآن کریم برای مجسم ساختن این موضوع عقلایی به خلق مثالی حسی و زیبا اقدام کرده است که ما حاصل آن چنین است: آنها که غیر خدا را می‌خوانند به کسی می‌مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می‌کند به این امید که آب بدهان او برسد و هرگز این آرزو محقق نمی‌شود و هر لحظه بر تشنگی وی افزوده می‌گردد.

در تفسیر نورالثقلین در توضیح آیه مذکور چنین آمده: «این آیه مثلی است دربارهٔ بت پرستان و کسانی که خدایانی را بجز خدای یگانه می‌پرستند و این بتها و خدایان دعوت آنان را اجابت نمی‌کنند و سودی به ایشان نمی‌بخشند. چنان که کسی دستهایش را از دور برای برداشتن آب گشوده باشد و بدان نرسد.^۱

مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع به نکته ظریفی در این خصوص اشاره کرده است. ایشان می‌فرمایند: آب جمادی است بی درک و شعور که نه قادر به رساندن خود بدهان خواهان خویش است و نه از چنین حاجت و نیازی با خبر و مطلع.^۲

تفسیر دیگری نیز در مورد آیه فوق ارائه شده است که بیان آن خالی از لطف نمی‌باشد و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بت‌ها می‌روند مانند کسی هستند که می‌خواهد آب را در مشتان خود نگاه دارد آیا هیچگاه آب را می‌توان در مشت نگاه داشت؟ و این از ضرب‌المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی بخواهند برای کسی که کوشش بیهوده از خود نشان می‌دهد مثال بزنند می‌گویند: «هُوَ كَقَابِضِ الْمَاءِ بِالْيَدِ» او مانند کسی است که می‌خواهد آب را با دست خود نگاه دارد.^۳ و در پایان آیه برای تأکید این سخن می‌فرماید: در خواست کافران از بتها چیزی جز گام برداشتن در گمراهی نیست «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراهه‌ای که هرگز او را به مقصد نمی‌رساند بکار برد و خسته و ناتوان شود اما نتیجه و بهره‌ای نگیرد.

۱. تفسیر نورالثقلین، علی بن جمعه عروسی حویزی، ج ۲، ص ۴۹۱.

۲. تفسیر جوامع الجامع، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، ص ۶۶۹.

۳. الجامع لاحکام القرآن، ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی، ج ۵، ص ۳۵۲۹.

۲- کف

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (۱۷ / رعد)

[خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد و ازهردره و رودخانه‌ای به اندازه‌ی آنها سیلابی جاری شد، پس سیل بر روی خود کفی حمل نمود و نیز از آنچه (در کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات و یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند کف‌هایی مانند آن بوجود می‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند! اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز خالص)، در زمین می‌ماند. خداوند این چنین مثال می‌زند.]

مفسرین معتقدند که در این آیه دو مثل است و هر دوی آنها برای بیان ثبات حق و دوام آن و ذکر فنای باطل و زوال آن می‌باشد. در مثل نخست حق را به آب بارانی که از آسمان فرو ریزد تشبیه کرده است که در رودها جریان می‌یابد و با جوش و خروشی که از خود دارد کفی بر روی آن نمایان می‌گردد و در مثل دوم تشبیه حق است به برخی از فلزات گران قیمت همچون طلا که آن را بگدازند بقصد آن که از آن زیورآلات بدست آید و نیز برخی فلزات ارزان قیمت چون آهن و مس که آن را نیز گداخته کنند به نیت آن که از آن محصولات مختلف صنعتی بدست آورند. از آن فلزهای گداخته نیز به هنگام حرارت شدید کفی حاصل آید که این کف نه در آب و نه در فلزات دوام و بقایی ندارد و بزودی نابود می‌شود، باطل نیز که به آن تشبیه شده بی دوام است و کسی از آن سود نبرد. اما آنچه که برای مردم سودمند است مثل آب روان در زمین فرومی‌رود و پایدار می‌ماند.

شیخ طبرسی به نقل از قتاده بیان کرده است که در آیه مذکور چند مثل یکجا جمع شده است. اول تشبیه نزول قرآن به آبی که از آسمان فروریزد و تشبیه قلبهای مردم به وادیها و دره‌ها که آب می‌تواند در آن جریان یابد. دوم تشبیه باطل و وسوسه‌های شیطانی به کفی که بر روی آب ظاهر می‌شود اما دوامی ندارد و ذاتاً محکوم به فناست. سوم تشبیه کفر به کفی که از اجزای ناخالص فلز به هنگام گداختن پدید آید و از این سبب است که در آخر آیه به صیغه جمع فرمود: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» تا آن که به مثل‌های سه‌گانه

اشاره کرده باشد.^۱

صاحب تفسیر اطیب البیان درخصوص آیه فوق به نکته جالبی اشاره کرده‌اند که ماحصل کلام ایشان چنین است: منظور از «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...» آن است که خداوند پیامبران بسیار با کتب آسمانی فرستاد تا از عالم بالا و بواسطه وحی و همیاری ملائکه جعل احکام کنند و مردم را پند و اندرز دهند. همچنان که باران نیز از آسمان و از بالا به طرف پایین نازل می‌شود و منظور از «فَسَأَلَتْ أَوْدِيَّتُهُ بِقَدَرِهَا» نیز تمام شهرها و کشورهای است که انبیاء و مبلغین دین به آنجا فرستاده شدند تا به اندازه استعداد ساکنین آن اماکن، ایشان را ارشاد و راهنمایی نمایند. همانطور که آب و باران نیز در جویها و نه‌رهای بزرگ و کوچک جاری می‌شود.^۲ بنابراین رحمت نازل شده از جانب پروردگار بطور گسترده و یکسان همه را دربرمی‌گیرد اما استعدادها و قابلیت‌های مردم است که آن را در قالبهای مختلف درمی‌آورد و هر کس به اندازه شایستگی خود از آن بهره‌مند می‌گردد.^۳

۳- مرغان شکاری و بادهای تند

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (حج/۳۱)
[و هر کس به خدا شرک ورزد بدان ماند که از آسمان در افتد و مرغان در فضا بدنش را به منقار قطع‌ه قطع‌ه، بربایند. یا بادی تند او را به مکانی دور (از هر وسیله نجات) در افکند.]

خدای سبحان درآیه مذکور یکی دیگر از شاهکارهای ادبی و تمثیلی قرآن کریم را برای ما به نمایش درآورده است. آری خداوند فقط دین و اعتقاد خالص و به دور از شائبه ریا و شرک را می‌پذیرد.^۴

برای آن که این تفکر قرآنی یعنی دوری از شرک و گرد مدار توحید گشتن در ذهن هر انسانی بخوبی نقش بندد چنین تمثیل با عظمت و شگرفی از جانب پروردگار خلق شده است، باید آن را تصور نمود. شخصی در حال سقوط از آسمان به زمین هست، پرندگان

۱. مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۳، ص ۲۸۷

۲. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، ج ۷، ص ۳۲۳

۳. تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج ۵، ص ۲۲۷

۴. أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ: ای بندگان آگاه باشید که دین خالص برای خداست. [۳/زم]

تیزپرواز و شکاری در میان راه او را می‌ربایند و برای خوردنش تکه‌تکه می‌کنند! هلاک و نابودی کامل، دستش بجایی بند نیست. دستاویزی ندارد. خدایان دروغین به نجاتش نمی‌آیند و سرانجامش مرگ است و تیره‌بختی.^۱ و بار دیگر نیز این سیاه‌بخت تنها، از آسمان به زمین سقوط می‌کند. خدایان باطل چنین بلایی به سر انسان می‌آورند. پروردگار عالم انسانها را ترقی داده و به اعلیٰ علین می‌رساند و اما مشرکین مدام به سمت سقوط و تنزل و پس روی او راهدایت می‌کنند و آن هم با سرعتی سرسام‌آور که هر لحظه بر شتابش افزوده می‌گردد و این بار بجای آن پرندگان تیز پرواز و شکاری، اسیر باد و طوفان سهمگین می‌شود و باد او را چون پری سبک با خود به این طرف و آن طرف می‌برد. بی‌اراده، ناتوان، ضعیف و سرگشته! و این سرنوشت کسانی است که از حق روی برگردانند و خود را به سلاطین شرک و ریا بسپارند.

مفسر گرانقدر ملامحسن فیض کاشانی در تفسیر الاصفی بیان می‌دارد که منظور از «خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر والحاد می‌باشد^۲ و پرندگان شکاری نیز درواقع سمبل و نمودی از هواها و خواهش‌های نفسانی فرد مشرک است که مدام افکار و نیات او را مشوش و پراکنده کرده و هر یک از آنها او را در فکری شیطانی غوطه‌ور می‌سازند.^۳

۴- نور

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نَوْراً عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

(نور/۳۵)

[خدا نور آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای که تلألؤ آن گویی ستاره‌ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون

۱. تفسیر المراغی، احمد مصطفی مراغی، ج ۶، ص ۱۱۰.

۲. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۸۰۶.

که نه شرقی است و نه غربی و بی‌آنکه آتش زیت آن را برافروزد نزدیک است که برافروخته گردد. نوری است بر روی نور و خداوند به نور خود هر که را که خواهد هدایت می‌کند و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و او به همه امور داناست.]

این آیه یکی از ژرف‌ترین تمثیلات و تشبیهات قرآنی است که در تفسیر و توضیح آن سخن‌های فراوان بیان شده و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام در پیرامون آن بحث‌ها کرده‌اند. هرچند مجال طرح همه آن گفته‌ها و نظرات نیست اما آنچه را که اکثریت قریب به اتفاق مفسرین برآنند عنوان می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که این آیه و آیات پس از آن متضمن مقایسه‌ای باشند میان مؤمنین و کفار که گروه اول به نور الهی هدایت شده‌اند و گروه دوم در ظلمات جهل و خیال غوطه‌ور باقی مانده‌اند.

ذات مقدس پروردگار این حقیقت را به این بیان ارائه داده است که خداوند دارای نوری است که با آن آسمان و زمین نورانی شده است و در نتیجه بواسطه آن نور در عالم وجود حقایقی ظهور نموده که پیش از آن ظاهر نبوده است. بنابراین آسمان و زمین به واسطه نور حق تعالی نعمت وجود یافته‌اند و در این میان سخن از نور خاص و ویژه‌ای است که فقط مؤمنین از آن روشنی می‌گیرند و به وسیله آن به سوی اعمال صالحه راه می‌یابند. و آن، نور معرفت است. خداوند متعال در توصیف این نور به بیان تمثیلی پرداخته که برای فهم آن ناگزیر به توضیح چند واژه هستیم:

۱- نور: صاحب تفسیر شریف «الاصفی» در شرح و توضیح واژه نور بیان می‌دارد که نور حقیقتی است که به ذات خود ظاهر و برای غیر خود مظهر است.^۱

۲- مشکاة: کلمه مشکاة به طوری که راغب بیان کرده است منفذ و سوراخ بن بستی است که در دیوارخانه ایجاد می‌کنند تا اثاث خانه و از آن جمله چراغ را در آن قرار دهند. بنابراین مشکاة با فانوس تفاوت دارد زیرا فانوس همان جا چراغی متحرک و منقول را گویند.^۲

۳- کوكب درّی: منظور از این واژه نیز ستاره پرنوری است که در آسمان چند عدد

۱. الاصفی فی تفسیر القرآن؛ محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۸۴۷.

۲. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۲۶۶.

انگشت شمار از آنها دیده می شود و کلمه ایقاد نیز روشن کردن چراغ با آتش رامی گویند. و اینک بیان مَثَل: مَثَل نور خداوند همانند محفظه و چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرارگیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان. این چراغ باروغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتون گرفته شده است. درختی که به گفته قرآن نه شرقی است و نه غربی، به عبارت دیگر درختی که تمام جوانب آن بطور یکسان در معرض تابش نور آفتاب قرار گرفته باشد نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار داشته باشد و نه در جانب غرب باغ که تنها یک سمت آن آفتاب بیند و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.^۱ روغن این درخت چنان صاف و خالص است که گویی بدون تماس با آتش می خواهد مشتغل و شعله ور گردد.

استفاده از واژگانی چون مشکاة، مصباح و زجاجه و... بی علت نبوده زیرا از هر یک از آنها کاری خاص ساخته است. مشکاة نور را از هر سو محافظت می کند بی آنکه از نورش کاسته شود بلکه نور آن را متمرکز نیز می سازد. حبابی که گردش هوا را برگرد شعله تنظیم می کند، اما آنقدر شفاف است که به هیچ وجه مانع تابش نور نمی شود. و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالصی که آن قدر آماده اشتعال است که برای برافروختن آن نیازی به آتش وجود ندارد.^۲

اما در این که منظور از این نور چیست نظرات مختلفی بیان شده، عده ای همچون علامه طباطبائی آن را نور هدایتی که خداوند در دل های مؤمنان برافروخته می داند و به تعبیر دیگر همان نور ایمان که در سراچه قلوب مؤمنان جای گرفته است.^۳

و بعضی دیگر آن را به معنای قرآن دانسته اند که با تعالیمش وجود آدمی را نورانی می کند و عده ای نیز معتقدند که این نور اشاره به شخص پیامبر دارد.^۴

اما با کمی دقت مشخص می شود که بازگشت تمام این مصادیق به یک چیز است و آن همان نور هدایت و ایمان است که از قرآن و وحی و پیامبران سرچشمه می گیرد و وجود مؤمنان واقعی را منور می سازد و به همین خاطر است که خداوند در این آیه فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۷۷. ۲. ه. م.

۳. المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۵، ص ۱۲۳.

۴. ه. م.

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَّشَاءُ».

علی بن ابراهیم قمی با ذکر روایتی منظور از نور را همان واجبات و مستحبات الهی دانسته که انجام آن و ملتزم بودن به آن همچون نوری تمام وجود آدمی را روشن می‌سازد.^۱ بنابراین از عبارت «نور علی نور» به فریضة علی فریضة و سُنَّة علی سُنَّة تعبیر شده است.^۲ یعنی مؤمن آن به آن و لحظه به لحظه از طریق انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات خود را آماده دستیابی به نور هدایت الهی می‌نماید.

در آیات بعدی صحبت از خانه‌هایی است که صبح و شام مردانی در آن مشغول عبادت هستند که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. آری این خانه‌ها مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز و کانون یاد خداوند است و حقایق و احکام اسلام از آنجا به همه جا انتشار می‌یابد. از این روست که در روایات آمده است که منظور از این بیوت خانه‌های پیامبر است.^۳ و یا در روایتی دیگر به خانه‌های تمام انبیاء و پیامبران و امامان اشاره شده است.^۴

به نظر می‌رسد که این‌گونه تفاسیر که از معصومین به ما رسیده است در مقام بیان مصادیق بارز و آشکار این آیه باشند و گرنه هر کانون دیگری که به فرمان خدا برپا و نام خدا در آن برده شود و هر صبح و شام مردان باایمان که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌سازد به تسبیح و تقدیس در آن مشغول باشند، چنین خانه‌هایی مرکز انوار الهی و ایمان و هدایت خواهد بود.

۵- مرده خواران

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (۱۲/حجرات)

[غیبت یکدیگر را مدارید آیا شما دوست میدارید گوشت برادر مرده خود را بخورید البته کراهت و نفرت از آن دارید. (پس بدانید که مَثَل غیبت مؤمن به حقیقت همین است)].

در نکوهش و مذمت غیبت روایات فراوانی از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است و قرآن

۱. تفسیر قمی، علی به ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۰۳، ۲. ه. م

۳. اصول کافی، ج ۸، حدیث ۵۱۰

۴. کمال الدین، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، ۱، ۲۱۸

نیز شدیداً ما را از این کار برحذر داشته است و برای آن که زشتی چنین عملی را در نظرها مجسم سازد به خلق و آفرینش یکی دیگر از تشبیهات و تمثیلات بی نظیر خود پرداخته است. و این بار سخن از خوردن گوشت یک برادر مرده است!

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو بوسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی او بمانند خوردن گوشت تنش! و تعبیر مرده شاید از دوجت باشد یکی آن که گوشت مرده انسان پس از کنده شدن ترمیم نخواهد شد برخلاف گوشت افراد زنده و دیگر آن که غیبت درغیاب افرادی صورت می گیرد که همچون مردگان قادر بردفاع از خویشتن و پاسخ گویی نمی باشند.^۱

در حدیثی آمده که خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار برآن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد.^۲

و حضرت صادق علیه السلام نیز در حدیثی فرمودند: کسی که به منظور عیب جوئی و آبروبری مؤمنی، سخنی بنیان آورد تا او را در نظر مردم خوار نماید خداوند او را از ولایت خویش بیرون کرده و بسوی ولایت شیطان می کشاند و اما شیطان نیز او را نمی پذیرد.^۳ تعبیر این که «شیطان نیز او را نمی پذیرد» شاید دلالت بر شدت آلودگی او داشته باشد و این که او خود گمراهی است که احتیاجی به گمراه شدن ندارد! بنا براین زحمت اغواء و وسوسه شیطانی از گردن شیطان برداشته می شود!

خلاصه کلام آن که سرمایه بزرگ هر انسانی حیثیت و آبرو و شخصیت اجتماعی اوست و هرچیز که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد و از این روست که در احادیث شیعی جز در مواردی چند به شدت از غیبت کردن نهی شده است.

و اینک سخن خود را در بیان و توضیح این تمثیل با حدیثی از امام رضا علیه السلام به پایان می رسانیم: کسی که با مردم معامله نماید اما به ایشان ستم روا ندارد و نیز از دروغ به آنها پرهیزد و به وعده های خود عمل نماید چنین کسی مروت و جوانمردیش به حد کمال

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۵

۲. المحجة البيضاء، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۸، باب ۱۵۷، حدیث ۲، ص ۶۰۸.

رسیده و عدالتش ظاهر گشته است بنابراین اخوت و برادری او واجب و غیبتش حرام است.^۱

۶- قرآن

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

(۲۱ / حشر)

[و ای رسول اگر ما این قرآن را (به جای دلهای خلق) برکوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس و عظمت خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گشت و این امثال را (در قرآن) برای مردم بیان می‌کنیم باشد که اهل عقل و فکرت شوند.]

درخصوص آیه فوق دو نوع تفسیر ارائه شده است که بازگشت هر دوی آنها به یک حقیقت است و آن این که دلهای برخی از انسانها چنان به قساوت و سختی و سنگدلی خو کرده است که می‌بایست سرسختی و سفتی کوه را به دلهای آنها تشبیه نمود و نه برعکس! دلهایی که کلام حق را شنوا نیست و نفس گرم انبیاء در آهن سرد وجودشان کمترین تأثیری از خود به جای نمی‌گذارد. عده‌ای معتقدند که مقصود از این آیه آن است که کوهها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر صاحب عقل و ادراک می‌بودند و این آیات بجای نزول برقلب انسانها برآنها نازل می‌شد چنان به لرزه درمی‌آمدند که از هم می‌شکافتند و متلاشی می‌شدند. اما گروهی از انسانهای سنگدل می‌شنوند و خم به ابروی خویش هم نمی‌آورند بلکه روز به روز برگستاخی خود نیز می‌افزایند. درواقع این آیه انسان سرکش را به خاطر عدم خشوع و خضوع در مقابل پروردگار توبیخ و سرزنش می‌کند^۲ و در مقابل گروهی دیگر آیه را به ظاهرش حمل کرده‌اند و گفته‌اند: تمام موجودات این جهان از جمله کوهها برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات برآنها نازل می‌شد براستی از هم متلاشی می‌شدند.^۳ واژه «متصدع» که در آیه مورد بحث نیز به آن اشاره شده است بر همین معنی دلالت دارد زیرا ریشه آن «صدع» در

۱. عیون اخبار الرضاء، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی، ج ۱، ص ۹۴.

۲. تفسیر القرآن الکریم، سید عبدالله شبر، ص ۵۱۲.

۳. تفسیر هادیت، سید محمد تقی مدرسی، ج ۱۵، ص ۳۰۴.

معنای شکافتن اشیاء سفت و سخت همچون آهن و یا شیشه بکار رفته است.^۱ البته قابل ذکر است که برخی از آیات قرآنی مؤید نظر دوم می‌باشند. آیاتی همچون آیه ۴۴ سوره اسراء «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» و نیز آیه ۷۴ از سوره بقره که بر این مدعا دلالت دارند.

۷- نگاهبانان دوزخ

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ خُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» (۳۱ و ۳۰ / مدثر)

[بر آن آتش نوزده تن (فرشته عذاب) موکلند و ماخازنان دوزخ را غیر فرشتگان قرار ندادیم و عدد آنها راجز برای فتنه و محنت کفار نوزده نگردانیم و تا آن که اهل کتاب یقین کنند و بر ایمان اهل ایمان افزوده گردد و دیگر در دل اهل کتاب و مؤمنان به اسلام هیچ شکّی باقی نماند و تا آن که مریض دلان و کافران نیز به طعنه بگویند خدا از این مَثَل چه را اراده کرده است؟ آری این چنین خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید و از عده بی حد لشکریان پروردگار غیر او کسی آگاه نیست و این آیات جز برای پند و موعظه بشر نخواهد بود.]

ظاهراً این آیه از قدیمی‌ترین آیات قرآنی است که در آن از واژه «مَثَل» استفاده شده، چرا که سوره مدثر باتفاق تمامی دانشمندان و علمای مسلمان و غیر مسلمان از سور مکیه قرآن است و حتی باستناد برخی روایات موجود عده‌ای آنرا اولین سوره نازل شده معرفی کرده‌اند.^۲ از آنجا که مفهوم آیه از پیچیدگی خاصی برخوردار است لذا به نظر می‌رسد که دانستن شأن نزول آیه و نیز استمداد از روایات معصومین در فهم آن بسیار کارگشا باشد.

انگیزه فرود آیه را برخی چنین بیان کرده‌اند: تعدادی از یهودیان از یکی از یاران

۱. الصحاح فی اللغة والعلوم، شیخ عبدالله علایی، ج ۱، ص ۷۱۰.

۲. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۱، ص ۴۰.

پیامبر شماره نگاهبانان دوزخ را سؤال نمودند و این پرسش به گوش پیامبر رسید و این آیه فرود آمد.^۱ همچنین نقل کرده‌اند که ابوجهل خطاب به قبیله قریش گفت: محمد لشگریان خدا را در دوزخ که مأمور عذاب گناهکارانند نوزده نفر به شمار آورده است و حال آن که تعداد شما خیلی بیشتر از آنان است. آیا ده نفر از شما نمی‌تواند در مقابل یکی از آنها قد علم کند.^۲ و نیز از سدی روایت شده که وقتی آیه «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد یکی از رجال قریش بانگ برآورد که از این نوزده نفر هیچ هراسی بدل راه مدهید چرا که من به تنهایی همه آنها را تار و مار خواهم کرد.^۳

البته حکمت اختصاص نگاهبانان دوزخ به عدد نوزده مانند بسیاری از امور جز مسائلی است که جز ذات مقدس پروردگار کس دیگری از آن آگاه نیست و تأویلاتی که دانشمندان در این باره کرده‌اند هرچند ممکن است درست باشد اما سند و مدرکی برای آن یافت نمی‌شود. واژه مَثَل که در آیه شریفه بکار رفته به معنای گفتار و سخن شگفت‌آوری است که جای تأمل و اندیشیدن دارد و از جهت استغراب و پیچیدگی آن نمی‌بایست مورد پذیرش قرار نگیرد. هر چند به گفته قرآن آن که را خدا بخواهد بواسطه همین سخن شگفت هدایت خواهد نمود و یا به ضلالت و گمراهی خواهد کشاند.

صاحب اصول کافی درخصوص آیه فوق از محمد فضیل چنین روایت کرده که من از حضرت موسی کاظم از تأویل آیه «لَيَسْتَفِيقَنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» پرسیدم درپاسخ فرمودند: «يَسْتَفِيقُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَوَصِيَّهُ حَقٌّ» یعنی خداوند به پیغمبر خود خبرداد که نگاهبانان جهنم نوزده فرشته‌اند تا آن که برای اهل کتاب معلوم شود که این عدد موافق متن کتاب ایشان است و از این موافقت بدانند که هرچه بر پیغمبر وارد شده از طرف خداوند و وحی آسمانی است و ازجمله چیزهایی که بر محمد ﷺ نازل شده است ربوبیت خدای تعالی، رسالت محمد مصطفی و وصایت علی مرتضی است از این جهت ایشان یقین کنند بر ربوبیت و رسالت و وصایت و همه اینها را حق بدانند. بعد از این محمد فضیل گوید از آیه: «وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» پرسش کردم حضرت فرمودند: «يَزِدُّونَ بِوَلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَانًا» یعنی ایشان زیاد می‌کنند ایمان را که قبل از این به پیامبر

۱. لباب النقول فی اسباب النزول، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ص ۲۲۴

۲. اسباب النزول القرآنی، غازی عنابه، ص ۴۰۰

۳. نمونه بینات در شأن نزول آیات، محمد باقر محقق، ص ۸۴۵

داشتند به ایمان آوردن به وصی او، پس مقصود از زیادتی ایمان در این آیه زیادتی به اعتبار کمیت خواهد بود و از آیه «وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ» سؤال کردم فرمودند: که شک نمی‌کنند ایشان به ولایت علی علیه السلام.^۱

علی بن ابراهیم نیز روایت کرده است که برای هر گناهکار در دوزخ نوزده ملک عذاب مهیاست.^۲ و نیز نگاهبان دوزخ از جنس بشر انتخاب نشدند تا هیچ‌گونه ملاحظت و نرمشی از خود نشان ندهند و فرصت استراحتی برای دوزخیان فراهم نشود.^۳

۱. اصول کافی، ۴۳۴/۱ حدیث ۹۱. ۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳. الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۳۷۴.

بخش چهارم

مثل‌های ناروا

۱- استخوانهای پوسیده

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (۷۸/یس)
[برای ما مثلی زد در حالی که خلقت خود را فراموش کرده است. گفت: این استخوانهای پوسیده را باز که زنده خواهدکرد؟]

غالب آیاتی که درخصوص مثل و امثال به بحث نهشته‌اند از جمله آیاتی است که درطی آن یا توسط خداوند سخنی تحت عنوان مثل آورده شده و یا به رسول خدا فرمان داده می‌شود که برای امت خود مثلی بیاورد. در تمام این حالات آیات مربوطه درصدد القاء معانی برتر به اذهان مخاطبین خود می‌باشند. اما در برخی آیات دیگر مشاهده می‌شود که خداوند آوردن مثل و ضرب‌المثل را به کفار و مشرکین نیز نسبت داده است. تعبیری چون «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا» و نیز «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ» و یا «بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» از این قبیل است. در تمام این موارد مثل در بردارنده افکار غلط و نابهنجار گویندگان است. و از آنجا که تفاوتی شگرف میان این سخنانِ باطل از یک طرف و گفتارهای آسمانی و بر حق ذات مقدس پروردگار از طرف دیگر وجود دارد و هر چند دراین موارد و در هر دو صورت از واژه «مثل» استفاده شده است اما بهتر آن دیدیم که این اندیشه‌ها و پندارهای مسموم را از آن سخنان پاک و گوهر بار جدا سازیم. از جمله این

پندارهای ناروا، آیه ۷۸ از سوره یس است. مفسرین بر این باورند که واژه «مثل» در این آیه، - چنانکه پیش از این نیز گفته شد - به معنای سخن باطل، عجیب و دور از حق است و در اینجا بیانگر عدم قدرت و توانایی خداوند بر زنده کردن مجدد انسانها می‌باشد.^۱

توضیح آنکه خداوند در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌تواند بار دیگر استخوانهای پوسیده انسانها را زنده کند به بیان تعابیر علمی و توضیحات پیچیده مخصوص به آن نپرداخته است بلکه فقط کیفیت خلقت نخستین انسانها را متذکر می‌شود. خلقت از نطفه‌ای بیجان که مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است. از اینرو به رسول بر حقش می‌فرماید که بگو: او قادر است که تمام اجزای پراکنده موجودات - چه انسان و چه حیوان و یا مخلوق دیگری - را دوباره و مانند بار نخست گرد هم آورد و به گفته ابوالفیض ناکوری او به هر آکل و مأکول و به هر خورنده و خورده شده‌ای آگاه است و اجزای مخلوقات را در حال تفرق و پراکندگی می‌شناسد و بار دیگر آنها را جمع خواهد نمود.^۲

۲- نسبتها و تصورات باطل در شأن پیامبر

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (فرقان/۹)

ای رسول بنگر که امت جاهل چه داستان و مثلها برای تو زدند؟ و چنان گمراه شدند که دیگر هیچ راه رشد و هدایتی نتوانند یافت]

این آیه و دو آیه پیش از آن، دربردارنده برخی تصورات و توصیفات باطلی است که توسط افرادی بیان شده است که مادیت صرف برایشان حکومت کرده و ضعف و ناتوانی فکری تمام وجودشان را فرا گرفته است. به اعتقاد ایشان، برخی از صفات بشری همچون خوردن و راه رفتن در بازار و خرید و فروش در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد که منافی با رسالتش می‌باشد و از طرف دیگر نه فرشته‌ای بر او نازل می‌شود که تأییدش نماید و نه مال و ثروت فراوانی دارد که آنرا بذل و بخشش کند و از داشتن باغ و زمین

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی، ج ۱۷، ص ۱۱۲

۲. سواطع الالهام، ابوالفیض فیضی ناکوری، ج ۴، ص ۴۱۸.

واملاک نیز بی بهره است. بنابراین و با این شرح و تفصیل شایستگی حکومت بر آنها را ندارد! و این سخنان در حالی است که قرآن کریم پیامبران را تافته جدا بافته معرفی نمی کند بلکه همواره تأکید بر آن دارد که بگویند: «إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (۱۱/ابراهم) (که ما بشری همچون شما هستیم). به نظر می رسد که پخش این تبلیغات مسموم بخاطر آن است که تنفر عامه مردم نسبت به پیامبر اکرم ﷺ تقویت شود و زمینه خاموش سازی نور الهی فراهم گردد. در صورتیکه به فرموده قرآن «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۸/صف) (که خداوند نور خود را هر چند کافران خوش ندارند کامل و محفوظ نگاه خواهد داشت).^۱

در آیه هشتم نسبت ناروای دیگری را به ساحت مقدس پیامبر خدا ﷺ مشاهده می کنیم و آن چیزی نیست جز منسوب کردن ایشان به سحر و جادو و اینکه وی فردی است جادو شده و قرآن او نیز از القاءات شیاطین است. بنابراین سخنان وی و آیاتی که بر شما می خواند جنبه الهی نداشته و شایسته شما مردم نیک پندار! نیست که از فردی سحر شده حمایت و پیروی کنید! قرآن کریم ضمن تکیه بر گمراهی این گروه، از مجموعه این تصورات و خیالات باطل تحت عنوان «امثال» (أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ) یاد کرده است.

۳- مذمت بر قرآن و اعتراض نابجا

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (۳۳/فرقان)
[و کافران بر تو هیچ مثل باطلی نیاورند مگر آنکه ما در مقابل برای تو سخن حق را با بهترین بیان پاسخ آریم.]

یکی دیگر از ایراداتی که کفار و مشرکین بر صاحب شریعت و کتاب آسمانیش قرآن وارد کردند آن بود که چرا قرآن همچون کتب آسمانی گذشته به یکباره و دفعه نازل نشده است؟! به نظر می رسد که طرح این سؤال نه برای رسیدن به یک جواب منطقی، بلکه صرف اشکال تراشی و برهم زدن جو حاکم بر آن دوران بوده است تا زمینه پراکنده سازی مردم از پیرامون رسول هدایت فراهم شود. زیرا چه قرآن دفعه نازل می شد و چه تدریجاً،

۱. التفسیر الواضح، محمد محمود حجازی، ج ۲، ص ۷۱۰.

برای این قماش مردم به ظاهر انسان هیچ تفاوتی نمی‌داشت. بنا براین به نظر می‌رسد که سؤال مطرح شده سؤالی نباشد که پرسش‌کننده آن در پی یافتن جوابی باشد که نقش اساسی در شکل‌گیری تفکرات وی داشته باشد. اما به هر شکل قرآن کریم از پاسخ‌گوئی به این سؤالِ مغرضانه شانه خالی نکرده است بلکه بیان می‌دارد که ما برای تقویت قلب تو و برای آنکه حمایت و رحمت الهی را همواره بر سر خود و در لحظه لحظه عمر رسالت احساس کنی آیات وحی را تدریجاً نازل می‌کنیم تا تو بدانی که آنی و کمتر از آنی از تو غافل نیستم و در مواقع سختی و بروز مشکلات یاری‌رسانت خواهیم بود.

از طرف دیگر نزول تدریجی قرآن - و به اعتقاد برخی از مفسرین^۱ - سبب ایجاد فضایی مناسب برای فهم عمیق و درک شگرف بیانات قرآن کریم خواهد شد. زیرا بروز حوادث گوناگون بخودی خود، رهگشای عملی تفسیر قرآن است. و این بیانی است که کلام‌الله در آیه ۱۰۶ سوره اسراء اینچنین از آن پرده برمی‌دارد: «وَقُرْآنًا قُرْآنًا لِّتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» (و قرآنی را جزء به جزء بر تو فرستادم که تو نیز براقت به تدریج قرائت کنی).

۴- دخترانِ خدا

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (۱۷/ زخرف)
[و حال آنکه اگر به هر کدام از مشرکان دختری که به خدا نسبت داده‌اند مژده داده شود رویش از غم سیاه می‌شود و به ناچار خشم فرو می‌دهد.]

منظور از مثل درآیه فوق که بیانگر یکی دیگر از تصورات باطل کفار است عبارت از این است که ملائکه را دختران خدا بحساب می‌آوردند. درحالی که خود از داشتن دخترگریزان بودند و اگر زمانی به یکی از ایشان خبر داده می‌شد که همسرت فرزند دختر بدینا آورده از خشم و غضب چهره درهم می‌کشید و رنگ صورتش به سیاهی می‌گرایید و این خود نشان از تعصب کور و نابخردانه این قبیل انسانهای جاهل مآب داشته است. عَقْلَاء و متفکرین عالم معتقدند که بهترین شیوه برای غلبه بر خصم جاهل آن است که از طریق آنچه که وی به آن معتقد است وارد شد و او را قدم به قدم به شکست فکری

نزدیک نمود واز او اعتراف بر عدم حقانیت افکارش گرفت.
دراین مقام پاسخ قرآن کریم نیز نشأت گرفته از همین شیوه منطقی رایج است. آیا
دختری را که خود از آن بیزارید چگونه حاضر می شوید که آن را به خداوند نسبت
دهید؟ درحالی که خود معتقدید که او موجودی است ضعیف و ناتوان که قدرت دفاع از
خود را ندارد و باید در ناز و نعمت پرورش یابد و از سختی های روزگار بدور بماند؟^۱

۱. تفسیر حسینی، کمال الدین حسین کاشفی، ج ۴، ص ۱۲۱.

فصل سوم:

مجموعه‌ای از مثل‌های فارسی

همراه با امثال سائره و

مضامین قرآنی آن

مجموعه‌ای که در ذیل مشاهده خواهید کرد، مجموعه‌ای است که ۱۳۸۹ مثل به همراه نمونه‌های قرآنی آن را در خود جمع کرده است. و چنانچه مشخص است ذکر امثال فارسی و سپس ارائه آیات قرآنی - و نه عکس آن - ترجیحاً مورد پذیرش قرار گرفته است. این انتخاب به دو علت صورت پذیرفته است:

۱- از روشهای آموزش کارآمد یکی آن است که مبنای آموزش را بر میزان آشنایی مخاطبین نسبت به موضوع مورد بحث قرار دهیم. بنابراین از آنجا که آشنایی اقشار مختلف مردم به مثل‌های فارسی بیش از آشنایی ایشان به آیات قرآنی است، مبنای کار را برآوردن مثل و سپس تطابق آیات برآن قرار داده‌ایم.

۲- این روش باعث ایجاد انگیزه روحی و روانی مناسب و نیز انس بیشتر مخاطبین جهت یافتن آیات دیگر که احیاناً ذکر نشده است خواهد شد. به عبارت دیگر در این روش خواننده و مخاطب ما بیشتر با آیات قرآنی درگیر می‌شود نه با مثل‌های فارسی، برخلاف ترتیب الفبایی آیات و سپس ذکر مثل‌های فارسی، که همه کارها برای یافتن آیات انجام پذیرفته و دیگر فرصتی برای تفکر مخاطب وجود نخواهد داشت.

بنابراین در ابتداء، امثال فارسی و با حفظ ترتیب الفبایی آن ذکر می‌شود. این امثال با شماره از یکدیگر ممتاز خواهند شد.

از آنجا که ظاهر برخی از امثال بگونه‌ای است که فهم آن نیازمند اندکی توضیح و

تفصیل است بنابراین، در کنار همان مثل با عبارتی ساده و روان مقصود از مثل را بیان کرده‌ایم.

پس از ذکر یک مثل، آیه و یا آیاتی که با آن تطابق داشته و از لحاظ مفهومی بر یک معنای واحدی دلالت دارند بیان می‌شود. این آیه و یا آیات با علامت ستاره (*) مشخص خواهند شد که ترجمه هر آیه نیز در زیر آن نوشته می‌شود. البته سعی خواهیم نمود که برای هر مثل فارسی، بیش از ۳ آیه ارائه ندهیم. هرچند برخی از امثال، گنجایش بیش از ۳ آیه را نیز خواهند داشت اما برای جلوگیری از پر حجم گشتن بیش از اندازه کتاب از آوردن این قبیل آیات خودداری کرده‌ایم.

همانطور که برای یک مثل، آیات فراوانی را می‌توان ارائه کرد، برای یک آیه نیز می‌توان شواهد گوناگونی در میان امثال فارسی پیدا نمود. از این رو و بیش از منتقل گشتن به مثلی دیگر - که با شماره‌ای ویژه و اختصاصی مشخص خواهد شد - به ذکر امثالی خواهیم پرداخت که با آن آیه و یا آیات مورد نظر منطبق می‌باشند. این سری از امثال با حروف الفبای فارسی (الف - ب - پ...) و پس از عبارت (و نیز:) از یکدیگر ممتاز خواهند گشت.

از آنجا که سیستم انتخابی ما در ذکر امثال بر اساس حرف اول و حروف بعدی هر مثل و با در نظر گرفتن ترتیب الفبای فارسی است. بنابراین ناگزیریم که امثال ثبت شده در ذیل هر آیه و یا آیات را بار دیگر - و در محل اصلی خود که منطبق با ترتیب الفبای فارسی است - ذکر نمائیم و سپس آنها را به شماره محلی که بار نخست آن امثال در آنجا آورده شده‌اند ارجاع دهیم. بنابراین در کنار این دسته از امثال و در سمت چپ صفحه، عبارت، «رجوع به مثل شماره (؟)» وجود خواهد داشت. لازم به یادآوری است که ارجاعات منابع ما در پایین هر صفحه بصورت پاورقی مشاهده می‌شود.

منبع بخش اندکی از امثال با علامت اختصاری (م.ع) مشخص شده است که منظور از آن، مثل عامیانه‌ای است که در میان مردم، زبان به زبان نقل گشته و می‌شود، اما نگارنده در میان کتب و منابع موجود، آن مثل را پیدا نکرده، بنابراین با ثبت علامت (م.ع) مشخص کرده‌ایم که این مثل، مثلی است رایج در میان فارسی زبانان، بی‌آنکه در کتابی از کتب موجود، یادی از آن رفته باشد. هرچند ممکن است که مرجع مثل، کتابی باشد که ما به آن دست نیافته‌ایم. نکته دیگر آنکه امثال و نمونه‌های فارسی موجود در این کتاب، از

چند حال خارج نیست: از آنجا که بسیاری از ابیات فارسی (یک بیت و یا مصرعی از یک بیت) در میان مردم جنبه «مثل سائر» را پیدا کرده‌اند، بنابراین قسمت عمده‌ای از امثال این مجموعه، اختصاص به امثالی خواهد داشت که به صورت منظوم مشهور گشته‌اند. دسته دوم عبارات حکیمانه و پندآموزی هستند که به صورت نثر - و نه نظم - در میان همگان رواج یافته‌اند. این گروه نیز در صد قابل توجهی از امثال را به خود اختصاص داده‌اند. و در پایان لازم به ذکر است اشاره کنیم که بخش اندکی از امثال نیز مربوط به عبارات کنایی است که به علت کثرت استعمال در زمره امثال داخل گشته‌اند. بنابراین بهتر آن دیدیم که از ذکر آن چشم‌پوشی ننمائیم.

«الف»

- ۱ آب آبادانی است.^۱
 * وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (انبیاء / ۳۰)
 [و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید کردیم]
 * وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا (فرقان / ۴۸ و ۴۹)
 [و از آسمان آبی پاک و پاک کننده فرو فرستادیم تا بآن سرزمین مرده را زنده کنیم]
 و نیز: الف - از آب زنده بود خلق و زاب نیست گزیر^۲
 ب - به آب باشد ویران جهان و آبادان^۳
 پ - زنده از آب است دائم هر چه هست ○ این چنین از آب نتوان شست دست^۴
- ۲ آب آب را پیدا می‌کند و آدم آدم را.^۵ (هرکس با همجنس خود معاشرت می‌کند)
 * الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ (نور / ۲۶)
 [زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای زنان پاک‌اند]
 و نیز: الف - تو با همجنس مأنوس باش نه باناجنس.^۶
 ب - کبوتر با کبوتر باز با باز ○ کند همجنس با همجنس پرواز^۷
 پ - کور کور را پیدا می‌کند و آب گودال را.^۸
 ت - پلید جفت پلید است و پاک همسر پاک.^۹
 ث - کوه کوه را پیدا می‌کند و آب دریا را.^{۱۰}
- ۳ آب ار چه همه زال خیزد ○ از خوردن پر ملال خیزد^{۱۱}
 * وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا (اعراف / ۳۱)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱.
 ۲. دیوان عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، ص ۸۳.
 ۳. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۲۴.
 ۴. منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۴۸.
 ۵. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۱۱.
 ۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۸۷.
 ۷. سبعه حکیم نظامی، ج دوم، خسرو شیرین، ص ۲۰۵.
 ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۴۳.
 ۹. دیوان قاتنی، میرزا حبیب الله شیرازی، ص ۲۹۹.
 ۱۰. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۵۳.
 ۱۱. سبعه حکیم نظامی، ج اول، لیلی و مجنون، ص ۴۷.

[وبخورید و بیاشامید و اسراف مکنید]

و نیز: الف - نه چندان بخور کز دهانت برآید ○ نه چندان که از ضعف جانت برآید^۱

ب - کم بخور، همیشه بخور.^۲

پ - چو بینی خورشهای خوش گرد خویش ○ بیندیش تلخی دارو ز پیش^۳

ت - سیری درلقمه بازپسین بود.^۴

ث - گر نبایدت چهره چون گل زرد ○ گرد افراط اکل و شرب مگرد^۵

۴ آب خوش از گلولی کسی پایین نرفتن^۶ (سخت گرفتار رنج و محنت بودن)

* لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا (۲۵ و ۲۴ / نَبَأ)

[در آنجا نه هیچ خنکی چشند و نه هیچ آشامیدنی مگر آب جوشان و خونابه دوزخیان]

۵ آبشان از یک جوی نمی‌رود^۷. (بخاطر اختلاف عقیده‌ای که دارند با یکدیگر

کنار نمی‌آیند.)

* كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا (۴ / مُمْتَحَنَة)

[به شما کافر و ناباوریم، و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کین پدید آمده]

و نیز: الف - کارد و خون بودن.^۸

ب - آب و آتش را چه آشنایی؟^۹

۶ آب صدای خود را نمی‌شنود^{۱۰}. (هیچ‌کس به عیوب خود توجهی نمی‌کند و از آن

آگاه نیست.)

* ... وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (۴۴ / بقره)

[و خود را از یاد می‌برید]

و نیز: الف - مردم عیب خویش را نتوانند دانست.^{۱۱}

۱. گلستان، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، ص ۹۸. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۶۵.

۳. گرشاسب نامه، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۲۱۴.

۴. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۱۱، ص ۴۸.

۵. حذیقه الحقیقه، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی ص ۳۹۱.

۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵. ۷. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۳.

۸. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۳۹. ۹. م، ص ۱۰.

۱۰. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۹. ۱۱. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۱۲۱.

- ۷ آب ندیده و گرنه شناگر قابلی است.^۱ (فرصت عرض اندام و شیطنت پیدا نکرده
والّا بکار خود استاد است).
*إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ (۲۰ / کهف)
[زیرا اگر بر شما آگاهی و دست یابند سنگسار تان می کنند یا شما را به کیش خود بازمی گردانند]
۸ آب و آتش را چه آشنایی؟
۹ آتش از خاکستر زاید و خاکستر از آتش.^۲ (از نیستی هستی و از هستی نیستی
حاصل می شود).
*يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ (۱۹ / روم)
[زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده]
۱۰ آتش بدست خویش بر ریش خویش زد.^۳ (خود سبب هلاکت و نابودی خویش را
فراهم آورد).
*أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ (۲۱ / هود)
[اینانند که خویشان را زیان کردند]
*كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷ / بقره)
[بلکه برخویشان ستم کردند]
*وَمَا يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ (۲۶ / انعام)
[و هلاک نمی کنند مگر خویشان را]
و نیز: الف - لگد به بخت خویش زد.^۴
ب - تیشه به ریشه خویش زد.^۵
پ - هر کسی تیشه برای خودش می زند.^۶
۱۱ آتش چو برافروخت بسوزد تر و خشک^۷ (هنگام نزول عذاب بی گناه و گناهکار هر
دو گرفتار می شوند).

۱. پند و دستان یاب، علی محمد حق شناس لاری، ص ۱۳.
۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۳۵.
۳. اندر زها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسموع خدا یار، ص ۷.
۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۸۳.
۵. نامه داستان یا امثال و حکم، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۵۴.
۶. داستان نامه بهمنیار، ص ۵۵۰.
۷. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۲.

* وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (انفال/ ۲۵)

[و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به کسانی از شما که ستم کردند نمی‌رسد]

و نیز: الف - گنه یک تن، ویرانی یک شهر بود.^۱

ب - آتش دوست و دشمن نداند.^۲

پ - صرصر چو زند به بوستان گام ○ هم پخته فتد ز شاخ هم خام^۳

۱۲ آتش خودش را می‌خورد.^۴ (نتیجه اعمال زشت خود را مشاهده می‌کند.)

* إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا (نساء/ ۱۰)

[همانا کسانی که مالهای یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که در شکمهای خود

آتشی می‌خورند]

* فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا (طلاق/ ۹)

[پس سرانجام بدکار خود را چشیدند]

* فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ (تغابن/ ۵)

[که سرانجام بدکار خویش چشیدند]

۱۳ آتش دوست و دشمن نداند. (رجوع به مثل شماره ۱۱)

۱۴ آتش را با آتش خاموش نتوان کرد.^۵ (مرد به خشم آمده را گفتار تند آرام نمی‌کند و

اظهار عداوت، دشمن را دوست نمی‌سازد)

* ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ۳۴)

[یدی دیگران را به شیوه‌ای که نیکوتر است دور کن که آنگاه آن که میان تو و او دشمنی

است همچون دوستی نزدیک و مهربان گردد]

و نیز: الف - آسیا باش، درشت بستان و نرم بازده.^۶

ب - آتش را به آتش نتوان کشت.^۷

۱۵ آتش را به آتش نتوان کشت. (رجوع به مثل قبل)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۲۸. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵.

۳. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۲۳۳.

۴. پند و دستان یاب، علی محمد حق شناس لاری، دفتر دوم، ص ۱۳.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۷. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۵.

۷. ه. م، ص ۱۷.

- ۱۶ آتش نفس اگر برافروزی ○ جان خود را بر آتشش سوزی^۱
 * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس / ۱۰)
 [ونومید و بی بهره گشت هر که آن را بیالود]
 ۱۷ آتش نمرود گلزار است ابراهیم را.^۲ (تا خداوند نخواسته باشد آسیبی به کسی نخواهد رسید.)
 * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (انبیاء / ۶۹)
 [گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باش]
 و نیز: الف - آتش نمرود هرگز پور آذر را نسوخت.^۳
 ۱۸ آخر سرانجام جز خاک نیست.^۴ (چنین گفت رستم کز این باک نیست که....)
 * مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ (طه / ۵۵)
 [شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم]
 * فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ (اعراف / ۲۵)
 [در آن (زمین) زیست می‌کنید و در آن می‌میرید]
 و نیز: الف - چنان که خاک سرشتی به زیر خاک شوی.^۵
 ۱۹ آدم به آدم بسیار می‌ماند^۶ (خیلی از افراد بشر از لحاظ تفکر و نیات درونی به هم شباهت دارند.)
 * تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ (بقره / ۱۱۸)
 [دلهاشان همانند است]
 ۲۰ آدم به امید زنده است.^۷
 * لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (زمر / ۵۳)
 [از بخشایش خدای نومید نباشید]
 * فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِثِينَ (حجر / ۵۵)

۱. ه. م، ص ۱۸. ۲. امثال موزون در ادب فارسی، رضا مؤدب، ص ۷۱.

۳. امثال موزون در ادب فارسی، رضا مؤدب، ص ۷۱.

۴. شاهنامه فردوسی، ابوالقاسم منصور بن حسن، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۰۹.

۵. دیوان رودکی، ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، ص ۲۰۷.

۶. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۸. ۷. ه. م ۷ ص ۸.

[پس از نومیدان مباش]

* قَالَ وَ مَنْ يَقْنُطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الضَّالُّونَ (۵۶ / حجر)

[گفت: جز گمراهان چه کسی از رحمت پروردگار خویش نومید می‌شود؟]

و نیز: الف - دنیا به امید پا برجاست.^۱

ب - ناامیدی را خدا گردن زده است.^۲

پ - بهر سختی ای تابود جان بجای ○ نباید بریدن امید از خدای^۳

ت - تاجان هست امید هست.^۴

۲۱ آدم حسابش را پیش خودش می‌کند.^۵ (هر کسی باید رفتار و کردار خویش را شخصاً مدنظر داشته باشد.)

* إِنْ أَكْتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴ / اسرا)

[نامه‌ات را بخوان، امروز تو بر خود حسابرسی بسنده‌ای]

و نیز: الف - کلاه خود را قاضی کن^۶

۲۲ آدم دو دفعه نمی‌میرد.^۷ (این مثل در مقام بی‌ارزش بودن دنیا و استقبال از مرگ کاربرد دارد.)

* لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ (۵۶ / دخان)

[آنجا مرگ را نمی‌چشند مگر همان مرگ نخستین]

* أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ (۵۸ و ۵۹ / صافات)

[پس آیا ما دیگر نخواهیم مرد؟ مگر همان مرگ نخستین مان (که گذشت)]

و نیز: الف - آدم یکبار می‌میرد.^۸

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۸۲۸.

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی رومی، دفتر اول، ص ۱۶۹.

۳. گرشاسب‌نامه، ابونصر علی بن احمد اسدی، ص ۲۴۷.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۳۲. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۲۳.

۶. ریشه مثل مربوط به شخصی است که سروکارش به دیوان قضا کشیده بود و در وقت مقرر و پیش از آنکه به محکمه و به نزد قاضی رود، در خانه کلاه خود را جلوی خویش می‌گذاشت و او را همچون قاضی فرض می‌کرد و آنچه می‌بایست در محکمه و در حضور قاضی بیان کند برای او بیان می‌کرد تا که خوب در خاطرش بماند و نزد قاضی اشتباهی از او صادر نشود. (داستان نامه بهمنیاری، ص ۴۴۷)

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۲۵. ۸. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۰.

- ۲۳ آدم را به جامه نمی‌شناسند^۱. (انسانیت آدمی به تقوی و کسب مراتب کمال است نه به لباس نو و فاخر)
 * وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ (۲۶ / اعراف)
 [و جامه پرهیزکاری، این بهتر است]
 و نیز: الف - زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک.^۲
 ب - تن آدمی شریف است به جان آدمیت ○ نه همین لباس زیباست نشان آدمیت^۳
 ج - مرد خداپرست که تقوی طلب کند ○ خواهی سفیدجامه و خواهی سیاه باش^۴
 ۲۴ آدم زنده نان می‌خواهد.^۵
 * وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ (۸ / انبیا)
 [و آنان را کالبدی نساختمیم که طعام نخورند]
 ۲۵ آدم یکبار می‌میرد. (رجوع به مثل شماره ۲۲)
 ۲۶ آدمی به عیب خویش ناینبود.^۶ (انسان بیش از آنکه متوجه عیبهای خود باشد به جستجوی عیبهای مردم می‌پردازد.
 * أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (۴۴ / بقره)
 [آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید]
 و نیز: الف - اگه لالائی بلدی چرا خوابت نمی‌بری.^۷
 ب - کور خود مباش و بینای مردم.^۸
 پ - خود فضیحت، دیگران را نصیحت.^۹
 ت - ترک دنیا به مردم آموزند ○ خوشتن مال و غله اندوزند.^{۱۰}
 ث - ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را.^{۱۱}

۱. ه. م، ص ۲۵. ۲. دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۶۱.

۳. کلیات سعدی، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، ص ۱۰۴.

۴. حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلها، مسعود فرزاد، ص ۵۴.

۵. م. ع. ۶. مفرد و جمع و معرفه و نکره، محمد معین، ص ۲۱۲.

۷. ضرب‌المثلهای معروف ایران، مهدی سهیلی، ص ۲۵.

۸. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۴۳. ۹. ه. م، ج ۲، ص ۷۵۵.

۱۰. نمونه‌هایی از مضامین قرآن کریم، در اشعار سعدی، محمدباقر حجتی، مجله مسجد شماره ۲۰، ص ۲۴.

۱۱. کلیات سعدی، ص ۹۹۷.

- ج - توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند.^۱
- چ - چو عیب تن خویش داند کسی ○ ز عیب کسان برنگوید بسی^۲
- ح - رطب خورده منع رطب کی کند؟^۳
- خ - چون سزاوار عتابی به تن خویش تو خود ○ کی رسد از تو به همسایه و فرزند عتاب^۴
- د - خس را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بیند.^۵
- ذ - زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند ○ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند^۶
- ر - عالم که کامرانی و تن پروری کند ○ او خویشتن گم است کرا رهبری کند؟^۷
- ز - نامه عیب کسان گیرم که بر خوانی چو آب ○ نیم حرف از نامه خود بر نمی‌خوانی چه سود؟^۸
- ژ - واعظ غیر مُتَعَط بودن صحیح نیست.^۹
- س - عیب خود بین و مبین از دگران.^{۱۰}
- ش - عالم آنکس بود که بد نکند ○ نه بگوید بخلق و خود نکند^{۱۱}
- آدمی جایز الخطاست.^{۱۲}
- ۲۷ * وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْرِ (۵۳ / یوسف)
- [و من خویشتن را بی‌گناه نمی‌شمارم، که نفس، بسی به بدی و گناه فرمان می‌دهد]
- و نیز: الف - آدمی معصوم نتواند بود.^{۱۳}
- ب - آدمیزاد شیر خام خورده است.^{۱۴}
- پ - که هرچه از بشر نقل کنند در امکان است.^{۱۵}
- ت - گناه آدمی رسمی قدیم است.^{۱۶}
- آدمی را از مرگ چاره نیست.^{۱۷}
- ۲۸

۱. دیوان حافظ، ص ۱۵۵.
۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی قباد، ص ۴۲۸.
۳. داستانهای امثال، امیر قلی امینی، ص ۲۰۷.
۴. دیوان ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۴۱.
۵. انجیل متی، باب ۷، آیه ۳.
۶. دیوان حافظ، ص ۱۵۵.
۷. نمونه هایی از مضامین قرآن در اشعار فارسی، محمد باقر حجتی، مجله مسجد، شماره ۲۰، ص ۲۴.
۸. دیوان اوحدی، اوحالدین اصفهانی، ص ۱۵.
۹. نامه داستان یا امثال و حکم، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۳۴.
۱۰. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۰۴.
۱۱. کلیات سعدی، ص ۸۴.
۱۲. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۲۰.
۱۳. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۴۷۹.
۱۴. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۲۰.
۱۵. کلیات سعدی، ص ۵۶۳.
۱۶. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۷۴.
۱۷. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۴۵۰.

* كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶ / الرحمن)

[هر که بر روی آن (زمین) است نیست شدنی است]

* كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (۵۷ / عنکبوت)

[هر کسی چشنده مرگ است]

و نیز: الف - آدمیزاد تخم مرگ است.^۱

ب - آنکس که بزاد عاقبت خواهد مرد ○ عاقبت منزل ماوادی خاموشان است.^۲

پ - اندر جهان نیست جاوید کس^۳

ت - بنمای گلی که ریختن رانشکفت؟^۴

ث - جز مرگ را کس ز مادر نرزد^۵

ج - خواجه در ابریشم و ما در گلیم ○ عاقبت ای دل همه یکسر گلیم^۶

چ - دایه دهر نپرورد کسی را که نخورد.^۷

ح - سرانجام مرگ است و گور و کفن.^۸

خ - هر که بزاید بی شک بمیرد.^۹

د - ماما آورده را مرده شو می برد.^{۱۰}

۲۹ آدمیزاد تخم مرگ است. (رجوع به مثل قبل)

۳۰ آدمیزاد شیرخام خورده است. (رجوع به مثل ۲۷)

۳۱ آدمی معصوم نتواند بود. (رجوع به مثل ۲۷)

۳۲ آزمودم مرگ من در زندگی است ○ چون رهم زین زندگی پابندگی است

أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي يَا ثِقَات ○ إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ^{۱۱}

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۲۱۷. ۲. گنجینه امثال العرب، مصطفی طباطبائی ص ۲۱۵.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی اسکندر، ص ۳۶۷.

۴. دیوان انوری، اوحدالدین محمد بن محمد انوری، ص ۶۷۰.

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی بهرام گور، ص ۴۱۶. ۶. کلیات اشعار اهلی شیرازی، ص ۶۲۷.

۷. دیوان انوری، اوحدالدین محمد بن محمد انوری، ص ۹۹.

۸. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب الله نوبخت، ص ۲۱۸.

۹. قابوس نامه، کیکاوس بن اسکندر، باب ۹، ص ۴۰.

۱۰. ضرب المثلهای معروف ایران، مهدی سهیلی، ص ۱۶۵.

۱۱. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر سوم، ص ۵۰۹.

- *... فَأَقِضْ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (طه / ۷۲)
- [... پس هر حکمی می‌خواهی بکن، که تنهادر زندگی این جهان حکم توانی کرد]
- ۳۳ آسیا باش درست بستان و نرم باز ده (رجوع به مثل شماره ۱۴)
- ۳۴ آفتاب را به گِل نتوان اندود^۱ (حق محض رانمی‌توان به دروغ و باطل پوشاند.)
- * يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (صف / ۸)
- [می‌خواهند که نور خدا را بادهانهاشان خاموش کنند و حال آنکه خدا تمام‌کننده نور خویش است هر چند که کافران خوش ندارند]
- و نیز: الف - چراغی را که ایزد بر فروزد ○ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد^۲
- ب - بگل چشمه خور نشاید نهفت.^۳
- ۳۵ آقا بالا سر نخواستیم.^۴
- * وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (آل عمران / ۶۴)
- [برخی از ما برخی را به جای خدای یکتا به خدایی نگیرد]
- ۳۶ آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است. (مطلبی که مشخص است، پرسش نمودن و بحث کردن پیرامون آن ضرورتی ندارد.)
- * وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (قصص / ۷۸)
- [و بزهکاران را از گناهانشان نپرسند]
- * فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (الرحمن / ۳۹)
- [پس در آن روز هیچ آدمی و پری را از گناهش نپرسند]
- ۳۷ آنچه جاوید بماند نام است.^۵ (دلبستگی‌های دنیا همه فانی است و جز نام نیک چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند.)
- * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (شعراء / ۸۴)
- [و برای من در پسینیان نام و یاد نیک نه]
- * وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (صافات / ۷۸)

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۵

۲. مثنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر ۴، ص ۶۲۷.

۳. کلیات سعدی، ص ۳۳۸.

۴. امثال فارسی درگوش کرمان، ناصر بقائی، ص ۸۰.

۵. مثنوی هفت اورنگ، نور الدین عبدالرحمان جامی، ص ۵۵۵

[و از او نام و ثنای نیک در میان پسینیان باقی گذاشتیم]

۳۸ آنچه دلم خواست نه آن شد ○ آنچه خدا خواست همان شد^۱

* وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ (۲۳ و ۲۴ / کهف)

[و در باره هیچ چیزی مگوی که من فردا آن (کار) را خواهم کردم مگر آنکه (گویی اگر) خدای خواهد]

و نیز: الف - پدر خواست و خدا نخواست.^۲

۳۹ آنچه نباید دلبستگی را نشاید.^۳

* بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۶ و ۱۷ / اعلی)

[بلکه شما زندگی این جهان را بر می‌گزینید و حال آنکه آنجهان بهتر و پاینده‌تر است]

۴۰ آنچه نصیب است نه کم می‌دهند ○ و رنستانی به ستم می‌دهند.^۴

* قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶ / سبأ)

[بگو: پروردگار من است که روزی را برای هر که بخواهد فراخ می‌سازد و تنگ می‌گرداند]

ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند].

و نیز: الف - گرزمین را به آسمان دوزی ○ ندهندت زیاده از روزی^۵

۴۱ آن در که خدای بست نگشاید کس.^۶

* وَ مَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ (۲ / فاطر)

[و هر چه را باز گیرد آن را پس از وی فرستنده‌ای نباشد]

و نیز: الف - آن کیست که بگشاد قفل یزدان؟^۷

ب - نیابی تو بر بند یزدان کلید^۸

۴۲ آن را که تو رهبری کسی گم نکند ○ و آن را که تو گم کنی کسی رهبر نیست.^۹

* وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ (۳۶ و ۳۷ / زمر)

[و هر که را خدا گمراه کند پس او را هیچ راهنمایی نیست و هر که را خدا راه نماید پس او]

را هیچ گمراه کننده‌ای نباشد]

۱. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۲۹ ۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۱۱۴.

۳. گلستان سعدی، ص ۹ ۴. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۱۳۱.

۵. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۴۷ ۶. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۱۴.

۷. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۳۳۱ ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۱۴.

۹. کلیات سعدی، ص ۱۹۱.

۴۳ آنرا که چنان کند چنین آید پیش. (هرکس نتیجه اعمال زشت خویش را خواهد دید).
* مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ (نساء / ۱۲۳)

[هر که کار بدی کند بدان کیفر شود]

* وَ مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا (انعام / ۱۶۰)

[و هر که کار بدی آورد جز همانند آن کیفر نبیند]

* إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (تحریم / ۷)

[جز این نیست که آنچه می‌کرده‌اید کیفر داده می‌شوید]

وفیز: الف - بد آید به پیش بد از کار بد.^۱

ب - بد آید به مردم ز کردار بد.^۲

پ - اگر بد کنی کیفرش خود بری ○ نه چشم زمانه بخواب اندر است.^۳

ت - بدکاشتن و نیک درودن ناید ○ زیرا که همه کشته درودن باید.^۴

ث - مکافات بد را بد آید پدید.^۵

ج - هر آنکس که بد کرد کیفر برد.^۶

چ - هر که بد کند بد بیند.^۷

ح - هر که بدی کرد به بد یار شد ○ هم به بد خویش گرفتار شد.^۸

۴۴ آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است.^۹

* فَأَمَّا مَن أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (انشقاق / ۹، ۷)

[پس آن که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود زودا که با او حساب کنند حسابی آسان]

و شادان به سوی کسان خویش باز گردد]

۴۵ آنقدر بارگن که بگشدد نه آنقدر که بگشدد. (بر هرکس باید بقدر طاقتش تکلیف نمود).

* وَلَا تُعْمَلُوا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ. (بقره / ۲۸۶)

[و آنچه را توان آن نداریم بر دوش ما منه]

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۰۲. ۲. م. پادشاهی اردشیر، ص ۳۷۵.

۳. تاریخ گیلان، سید ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۰۴. ۴. دیوان ابوالفرج رونی، ص ۱۶۴.

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۷۴. ۶. م. پادشاهی فریدون، ص ۴۲.

۷. کیمیای سعادت، محمدغزالی، ج ۱، ص ۱۲۰.

۸. نامه داستان یامثال و حکم، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۴۲.

۹. گلستان سعدی، ص ۳۵.

- ۴۶ آنکس که بزاد عاقبت خواهد مرد ○ عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
(رجوع به مثل شماره ۲۸)
- ۴۷ آنکس که توانگرت نمی‌گرداند ○ او مصلحت تو از تو بهتر داند.^۱
وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ (۲۷ / شوری)
[و اگر خداوند روزی را بر بندگان خود فراخ می‌کرد هر آینه در زمین ستم و سرکشی می‌کردند
ولیکن به اندازه‌ای که بخواهد فرو می‌آرد]
- ۴۸ آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟^۲ (میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز...)
* وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِمَا مِنْ ذَاتَةٍ (۴۵ / فاطر)
[و اگر خدای مردم را به سزای آنچه کرده‌اند می‌گرفت هیچ جنبنده‌ای بر پشت آن
(زمین) نمی‌گذاشت]
- و نیز: الف - شه اگر باده‌کشان را همه بردار زند ○ گذر عارف و عامی همه بردار فند^۳
ب - گر حکم شود که مست گیرند ○ در شهر هر آنکه هست گیرند.^۴
پ - نا کرده گناه در جهان کیست بگو؟^۵
- ۴۹ آنکس که نکو کرد و بدی دید کدام است؟^۶
* إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰ / توبه)
[که خدا مزد نیکوکاران را تباه نمی‌کند]
* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷ / زلزال)
[پس هر که همسنگ ذره‌ای نیکی کند آن را ببیند]
- ۵۰ آن کند هر کس که از اصلش سزا باشد.^۷
* قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (۸۴ / اسراء)
[بگو هر کس فراخور سرشت و عادت و روش خویش کار می‌کند]
- و نیز: الف - از کوزه همان برون تراود که در اوست.^۸

۱. نمونه هایی از مضامین قرآن کریم در اشعار سعدی، محمد باقر حجتی، مجله مسجد، شماره ۲۰، ص ۲۳.
۲. دیوان حافظ، ص ۳۷.
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۹۵.
۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۶۵.
۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۹۷.
۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۶۲.
۷. دیوان اشعار، ابوالمجد مجدودین آدم سنایی غزنوی، ص ۸۵۶.
۸. ضرب المثل‌های معروف ایران، مهدی سهیلی، ص ۱۹.

- ب - مه فشاند نور و سگ عو عو کند ○ هر کسی بر خلقت خود می تند^۱
 پ - هر کسی آن کند کزو شاید.^۲
 ت - هر کسی آن کند که از گوهر وی سزد.^۳
 ث - ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع.^۴
 ج - از مشک بوی آید و از گاه دود.^۵
 آنکه را کردگار کرد عزیز ○ نتواند زمانه خوار کند.^۶ ۵۱
 * يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ. (۸ / منافقون)
 [گویند چون به مدینه بازگردیم آن‌که عزیزتر است آن‌را که خوارتر است از آنجا بیرون می‌کند و حال آنکه خدای راست عزت و پیامبر او و مؤمنان راست ولیکن منافقان نمی‌دانند]
 و نیز: الف - عزیز الهی به سعی بدخواه ذلیل نگردد.^۷
 آنکه کردار بد روا بیند ○ خود ز کردار خود جزا بیند.^۸ ۵۲
 * وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴ / قصص)
 [هر که کاری نیک آرد او را بهتر از آن باشد و هر که کاری بد آرد آنان که کارهای بد کردند جز آنچه می‌کردند کیفر نبینند]
 * سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰ / اعراف)
 [آنچه می‌کردند کیفر داده شوند]
 و نیز: الف - چو بد کردی مشو ایمن ز آفات ○ که لازم شد طبیعت را مکافات^۹
 ب - بدی مکن که در این کشت‌زار روز جزا ○ به داس دهر همان بد روی که می‌کاری^{۱۰}
 آنکه نمر دست و نمیرد توئی ○ و آنکه تغیر نپذیرد توئی^{۱۱} ۵۳
 * كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۸۸ / قصص)

۱. مثنوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر ۶، ص ۹۲۵.

۲. دیوان عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، ص ۲۱۳.

۳. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۲۲۰. ۴. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۱۷.

۵. ه م، ج ۱، ص ۱۵۷. ۶. دیوان قاتنی، میرزا حبیب‌الله شیرازی، ص ۱۹۸.

۷. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۰۰. ۸. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۳۱۳.

۹. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۶۳. ۱۰. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۰۸.

۱۱. سبعة حکیم نظامی، ج اول، مخزن الاسرار، ص ۷.

- [هرچیزی جز ذات او نیست شدنی است]
- ۵۴ آن کیست که بگشاد قفل یزدان؟ (رجوع به مثل شماره ۴۱)
- ۵۵ آن گربه مصاحب بابا از آن تو ○ و آن قاطر چموش لگدن از آن من؟^۱
(این تقسیم بسیار ناعادلانه است)
* أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذْ أَسَمَتُ ضِيْرُ (۲۱ و ۲۲ / نجم)
[آیا شما را پسر باشد و او را دختر؟ آنگاه این بخشش کردنی است ناروا]
* أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶ / زخرف)
[آیا آواز آفریدگانش دختران را برگرفته و پسران را ویژه شما ساخته است]
- و نیز: الف - از صحن خانه تا بلب بام از آن من ○ و از بام خانه تا به ثریا از آن تو؟^۲
- ۵۶ آید پس هر فراز نشیبی^۳
* فَانَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵ / انشراح)
[پس برآستی با دشواری آسانی است]
* سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷ / طلاق)
[خداوند پس از سختی و دشواری آسانی و فراخی پدید خواهد آورد]
- و نیز: الف - از پی هر گریه آخر خنده ایست ○ مرد آخر بین مبارک بنده ایست.^۴
- ب - بنده رنج باش و راحت بین^۵
- پ - چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند.^۶
- ت - خار با خرماسست.^۷
- ث - شب آبستن است ای برادر بروز.^۸
- ج - کار جهان خدای جهان این چنین نهاد ○ نفع از پی گزند و نشیب از پی فراز^۹
- چ - همه دردی رسد آخر بدرمان.^{۱۰}
- ح - هر جا که گل است خارش اندر پهلوسست.^{۱۱}

۱. دیوان وحشی بافقی، ص ۳۳۴.
۲. کلیات دیوان، وحشی بافقی، ص ۳۳۴.
۳. دیوان ابوالفرج رونی، ص ۱۵۱.
۴. مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، ص ۳۹.
۵. دیوان اوحدی مراغی، ص ۶۲۸.
۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۱۷.
۷. دیوان ازرقی هروی، ص ۴۴.
۸. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۹۷.
۹. رباعیات باباطاهر، ص ۴۹.
۱۰. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۳.

- خ - گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم است.^۱
 د - بگذرد این روزگار تلختر از زهر ○ بار دگر روزگار چون شکر آید.^۲
 ذ - روزهای سپید است در شبان سیاه.^۳
 ۵۷ آینه داری در محفل کوران چه سود؟^۴
 * وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ (۵۳ / روم)
 [و تو راهنمای کوران از گمراهیشان نیستی]
 * أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۲۳ / یونس)
 [آیا تو می‌توانی کوران راراه نمایی گر چه نبینند]
 و نیز: الف - چه بیند در آینه کور؟^۵
 ب - از خورشید جز گرما نبیند مرد نایب.^۶
 پ - خورشید چه سود آنرا کورا بصری نیست؟^۷
 ت - کور آینه شناسد هیئات.^۸
 ث - برچشم کور سرمه کشیدن چه سود؟^۹
 ج - تواز تیرگی روشنایی مجوی^{۱۰}
 چ - ز خورشید و مهتاب در روز و شب ○ چه سودی برد کور چشم ای عجب^{۱۱}
 ح - ببیدیده نتوان نمودن چراغ^{۱۲}
 ۵۸ ابراهیم را چه زیان که پدر او آزر است؟ و آزر را چه سود که ابراهیم او را پسر است؟^{۱۳}
 * فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا (۴۲ / سبا)
 [پس امروز برخی از شما برای برخی دیگر هیچ سود و زبانی در اختیار ندارند]
 * لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا (۳۳ / لقمان)

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۹۸. ۲. دیوان حافظ، ص ۱۵۴.
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۷۸. ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۸۰.
 ۶. دیوان اشعار، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، ص ۵۲.
 ۷. م، ص ۱۰۱. ۸. دیوان خاقانی شروانی، ص ۷۸۱.
 ۹. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۹۹. ۱۰. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۲.
 ۱۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۰۱. ۱۲. سبیه حکیم نظامی، ج سوم، شرفنامه، ص ۳۹.
 ۱۳. سخنان پیرهرات، خواجه عبدالله انصاری، ص ۶۱.

[و از روزی بترسید که هیچ پدری به کار فرزند خویش نیاید و نه هیچ فرزندی از پدر خویش چیزی را کفایت کند]

۵۹ از آب زنده بود خلق و زاب نیست گزیر. (رجوع به مثل شماره ۱)

۶۰ از آسمان کلاه می‌بارد اما بر سر آن که سرفرود آرد. ۱ (تواضع و فروتنی، همراه با پرهیزگاری نعمات الهی را بدنبال می‌آورد).

* وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (۹۶/اعراف)
[و اگر مردم آبادیها ایمان آورده و پرهی کاری کرده بودند هر آینه برکتها از آسمان و زمین بر آنان می‌گشادیم]

* وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ (۶۶/مائده)
[و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را که از پروردگارشان به سوی آنها فرود آمده برپا می‌داشتند هر آینه از بالای سرشان (آسمان) برخوردار می‌شدند]

۶۱ از آنروزی که عالم را نهادند ○ به هر کس هر چه لایق بود دادند. ۲

* رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰ / طه)

[پروردگار ما آن است که به هر چیزی آفرینش درخور آن را داد و سپس راهش نمود]

و نیز: الف - مقدری که بگل نکهت و بگل جان داد ○ بهر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد. ۳

ب - بجای خویش دهد هر چه کردگار دهد. ۴

پ - خدای هر چه کس را دهد غلط ندهد. ۵

ت - خدای در خور هر کس دهد هر آنچه دهد. ۶

ث - نهاده‌اند در پر جغد و غراب و زاغ ○ آن چابکی که در پرباز سبک پر است ۷

۶۲ از این ستون به آن ستون فرج است ۸ (اوضاع به یک شکل باقی نخواهد ماند و

وضعیت تغییر خواهد کرد).

* لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱ / طلاق)

۱. رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۹. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۹۹.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۲۱. ۴. دیوان ظهیر فاریابی، ص ۲۵.

۵. دیوان عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، ص ۲۱۲.

۶. دیوان فرخی سیستانی، ص ۹. ۷. دیوان اثیرالدین اخسیکتی، ص ۴۷.

۸. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۳۵.

[تو چه دانی شاید خداوند پس از این کاری پدید آرد]

و نیز: الف - سیب را که به هوا اندازی تا به زمین آید هزار چرخ خواهد خورد.^۱

۶۳ از بند گیرد بد اندیش پند.^۲

* فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ (۸۴ / غافر)

[پس چون عذاب سخت ما را دیدند گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم]

* فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵ / اعراف)

[پس چون عذاب ما بدیشان رسید سخن و اعتراضشان جزاین نبود که گفتند: ماستمکار بودیم]

و نیز: الف - درمان بدمست سیلی بود.^۳

ب - اگر چوب حاکم نباشد ز پی ○ کند زنگی مست در کعبه قی^۴

پ - بی بند نگیرد آدمی پند.^۵

۶۴ از ترس جیک کسی در نمی آید.^۶

و خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸ / طه)

[و آوازه‌ها در برابر خدای رحمان فرو نشیند پس جز آوایی آهسته نشنوی]

۶۵ از تشاور سهو و کژ کمتر شود.^۷

* وَأَمْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (۳۸ / شوری)

[و کارشان با مشورت میان خودشان باشد.]

[و آوازه‌ها در برابر خدای رحمان فرو نشیند پس جز آوایی آهسته نشنوی]

و نیز: الف - با خردمند ساز داد و ستد ○ که قویتر شود خرد ز خرد^۸

ب - بهر کار با مرد دانا سیگال.^۹

پ - عقل قوت گیرد از عقل دگر.^{۱۰}

۱. ضرب المثل‌های معروف، مهدی سهیلی، ص ۱۱۰. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۸۴

۳. دیوان انوری، اوحدالدین محمد انوری، ص ۵۷۸. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۸۴

۵. ه م، ج ۱، ص ۴۸۴. ۶. م. ع.

۷. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۶.

۸. حدیقة الحقیقة، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، ص ۴۷۹.

۹. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۷۴.

۱۰. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، دفتر دوم، ص ۲۷۳.

ت - خردمند اگر چه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد.^۱

ث - دو تن نه چون یک تن باشند.^۲

ج - دو آتش را بهم بهتر بود سوز.^۳

از تو حرکت از خدا برکت.^۴ ۶۶

* وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافَعًا كَثِيرًا وَ سَعَةً (نساء / ۱۰۰)

[و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین هجرتگاه بسیار و فراخی و گشایشی یابد]

ونیز: الف - رزق هر چند بی گمان برسد ○ شرط عقل است جستن از درها.^۵

ب - شتر که علف می خواهد گردن دراز می کند^۶

پ - روزی پیاست.^۷

ت - روزی بیای خود از در کس درون نیاید.^۸

ث - فی الحركات البركات (مثل عربی)^۹

از چرخ گردون که یابد گذر؟^{۱۰} (هیچ کس از حیطة قدرت پروردگار خارج نیست.) ۶۷

* يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

فَانْفُذُوا (۳۳/الرحمن)

[ای گروه پریان و آدمیان اگر توانید از مرزهای آسمان ها و زمین بگذرید پس بگذرید]

از چشم کسی افتادن.^{۱۱} (مورد توجه قرار نگرفتن) ۶۸

* وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ. (۱۶۲/بقره)

[و به نظر رحمت به ایشان ننگرند.]

از خدا چیزی پنهان نمی ماند.^{۱۲} ۶۹

* إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵/آل عمران)

[هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست]

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۷۷.
۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۶۲۴.
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۳۰.
۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۱۴.
۵. کلیات سعدی، ص ۱۰۸.
۶. سخن پیر قدیم، غلامعلی سرمد، ص ۵۲.
۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۷۹.
۸. ه. م.
۹. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۴، ص ۴۸.
۱۰. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۰ - ۱۱۱. چراغ هدایت، سراج الدین الگو الیری، ص ۱۰۰۹.
۱۲. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خداپا، ص ۴۹.

* لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ - (۱۶ / غافر)

[هیچ چیز از آنان بر خدا پوشیده نباشد]

۷۰ از خُردان خطا، از بزرگان عطا.^۱

* وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰ / نساء)

[و هر که کار بدی کند یا به خود ستم کند آنگاه از خدا آمرزش بخواند خدا را آمرزگار و مهربان یابد]

* إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸ / مائده)

[اگر عذابشان کنی بندگان تو اند و اگر آنان را ببخشایی این تویی که توانای بی‌همتا و دانای

با حکمتی]

و نیز: الف - بخشش از بزرگتر است و گناه از کوچکتر.^۲

ب - بزرگان خرده بر خُردان نگیرند.^۳

۷۱ از خر شیطان پیاده شو.^۴ (پیروی شیطان مکن و بر نفس خویش غلبه کن)

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ (۲۱ / نور)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید از پی گامهای شیطان مروید]

۷۲ از خورشید جز گرما نبیند مرد نابینا. (رجوع به مثل شماره ۵۷)

۷۳ از دشمن روی دوست حذر کن.^۵

* هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ (۴ / منافقون)

[اینان دشمن‌اند پس از آنها بر حذر باش]

۷۴ از دیو مهربانی نیاید.^۶

* إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲ / اعراف)

[شیطان شما را دشمنی آشکار است]

* إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵ / یوسف)

[همانا که شیطان آدمی را دشمنی هویدا است]

۷۵ از روی شکم حرف زدن.^۷ (بی‌دلیل و بدون برهان و منطق سخنی گفتن)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۲۴. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳. ه. م، ص ۴۳۲. ۴. ه. م، ص ۱۲۵.

۵. رسائل خواجه عبدالله انصاری، ص ۹. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۳۲.

* أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰/ بقره)

[یا چیزی بر خدا می‌بندید که نمی‌دانید؟]

۷۶ از سر و ته یک کرباسند و یا یک کرباسید.^۱ (با هم فرقی ندارید و هر چه هستید

همه هستید. لازم به ذکر است که کاربرد این مثل در مورد تشابه و برابری افراد،

در افکار و اخلاق پلید و ناپسند می‌باشد و استعمال آن در خصوص اشخاصی که

دارای اخلاقِ نیکِ یکسان هستند مشاهده نشده است.)

* قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴/ انبیاء)

[گفت: همانا شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید]

* الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ (۶۷/ توبه)

[مردان و زنان منافق برخی شان از برخی دیگرند]

و نیز: الف - همه از یک قماشید.^۲

۷۷ از شب مرکب ساختن.^۳ (در تاریکی شب گریختن)

* فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا (۲۳/ دخان)

[بس بندگانِ من را شب هنگام بیرون بر]

* فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ (۸۱/ مرد)

[بس خاندان خود را پاسی از شب بیرون بر]

و نیز: الف - شب قلعه مرد است.^۴

۷۸ از شوره زمین سمن نروید.^۵ (همانطور که زمین نامستعد، گیاه سرسبز

نمی‌رویانند، تلاش برای اصلاح افراد نااهل نیز بی‌فایده است.)

* وَالَّذِي حَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا (۵۸/ اعراف)

[وزمین ناپاک گیاهش بیرون نیاید مگر اندکی]

و نیز: الف - گنه تخم چه باشد زمین چو قابل نیست.^۶

۱. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۶۱. ۲. م. ع.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۳۵. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۱۵.

۵. ه. م، ج ۱، ص ۱۳۶.

۶. کلیات صائب، میرزا محمد علی صائب تبریزی، ص ۳۳۱.

- ب - نیست تاوان بر سرشک ابر و نور آفتاب ○ گر ز خارستان و شورستان برون‌ناید گیاه^۱
- پ - پند گفتن با جهول خوابناک ○ تخم افکندن بود در شوره خاک^۲
- ت - خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم.^۳
- ث - درخت تلخ هم تلخ آورد بر ○ اگر چه ما دهیمش آب و شکر^۴
- ج - درشوره کسی تخم نکارد.^۵
- چ - درشوره نهال چون نشانی؟^۶
- ۷۹ از شیر مرغ تا جان آدمیزاد^۷ (هر آنچه در تصور آید و اراده شود).
* لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا (ق/۳۵)
- [ایشان راست در آن هرچه خواهند]
- * لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ (فصلت)
- [و شماراست در آن جهان آنچه جانهای شما خواهش کند]
- ۸۰ از صحن خانه تا بلب بام از آن من ○ واز سقف خانه تا بشریا از آن تو؟
(رجوع به مثل شماره ۵۵)
- ۸۱ از علف باشند این انعام خوش^۸ (این مثل درخصوص افرادی بکار می‌رود که همچون حیوانات فقط به فکر خور و خواب هستند)
* وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْإِنْعَامُ (۱۲/ محمد)
- [وکسانی که کافر شدند کام و بهره می‌گیرند و همانند چارپایان می‌خورند]
- و نیز: الف - گاو خوش آب و علف^۹
- ۸۲ از فیل بزرگتر کرگدن.^{۱۰} (از لحاظ قدرت و زور بازو، همیشه افراد قویتر نیز پیدامی‌شوند)
* كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا (۶۹/ توبه)
- [درحالی که از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بودند]
- * كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ (۲۱/ غافر)

۱. دیوان کامل امیر معزی، ص ۲۷.
۲. ضرب‌المثلهای برگزیده، ش - لامعی، ص ۶۳.
۳. کلیات سعدی، ص ۱۰۲۱.
۴. ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، ص ۵۳.
۵. دیوان عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، ص ۳۱۷.
۶. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۴۶۷.
۷. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۲۴۲.
۸. دیوان اشعار، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۱۸۴.
۹. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ۱۲۶۴.
۱۰. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۲۱.

- [آنان از اینها نیرومندتر و دارای آثار بازمانده بیشتری در زمین بودند]
- ۸۳ از قضاها گریختن نتوان.^۱
- * قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفَرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ (۱۶/ احزاب)
- [بگو از مرگ یا کشته شدن بگریزید این گریختن هرگز شما را سود ندارد]
- ۸۴ از کوزه همان برون تراود که در اوست. (رجوع به مثل شماره ۵۰)
- ۸۵ از گدایان ظریفتر ایثار.^۲ (هر چه داری براه حق بگذار که...)
- * وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (۹/ حشر)
- [و بر خویشتن برمی‌گزینند هر چند که خود بدان نیازمند باشند]
- * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸/ انسان)
- [و طعام را با دوستی آن به بینوا و یتیم و اسیر می‌خورانند]
- و نیز: الف - سوزن همه را می‌پوشاند اما خودش لخت است.^۳
- ب - سخاوت در تنگدستی پدید آید.^۴
- ۸۶ از ما اصرار، از او انکار.^۵
- * قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶۵/ نوح)
- [گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز خواندم پس خواندن من آنان را جز رمیدن و گریختن نیفزود]
- و نیز: الف - نفیس گرم من در آهن سرد او اثر نکرد.^۶
- ۸۷ از ما پرگفتن، از او کم شنیدن.^۷
- * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ (۷/ نوح)
- [و هرگاه که ایشان را بخواندم تا آنها را ببامرزی انگشتان خویش در گوشهایشان کردند]
- ۸۸ از مار نزاید جز مار بچه.^۸
- * وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغْرًا كَفَّارًا (۲۷/ نوح)
- [و جز بدکار و کافر نمی‌زایند]

۲. حذیقه الحقیقه، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۲۷.

۱. دیوان فرخی سیستانی، ص ۲۶۸.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۴۹.

۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۳۶۵.

۶. اندرزها و مثالهای مصطلح، امیرمسعود خدابار، ص ۶۶۷.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۴۵.

۸. گنجینه امثال العرب، مصطفی طباطبایی، ص ۱۹۰.

- و نیز: الف - عاقبت گرگ زاده گرگ شود ○ گرچه با آدمی بزرگ شود^۱
 ب - نباشد مار را بچه بجز مار ○ نیارد شاخ بد جز تخم بد بار^۲
 پ - شیر را بچه همی ماند بدو^۳
 ت - بچه ظالم ستمگر می شود ○ تیغ چون بشکست خنجر می شود.^۴
 ث - بار بد باشد چو بد باشد نهال.^۵
 ج - تره به تخمش می ره، حَسَنی به باباش^۶
 چ - بچه سنجاب زاید از سنجاب.^۷
 ح - فعل مستهجن نیارد بار جز مستهجنی (زین زناشویی زاید جز که نامشروع پور...)^۸
 خ - هرگز از کاشانه کرکس همائی برنخاست.^۹
 د - دختر به مادرش می ره، گوساله به گاو.^{۱۰}
 ذ - «وَلَا تُلِدُّ الْحَيَّةُ الْآحْيَةَ» (و مار فقط مار می زاید)^{۱۱}
 ۸۹ از ماست بر ما بد آسمان^{۱۲}
 * وَ مَا أَضَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ آيَدِكُمْ (۳۰/ شوری)
 [و هر مصیبتی که به شما رسد به سبب کارهایی است که دستهایتان کرده است].
 و نیز: الف - از ماست که بر ماست.^{۱۳}
 ب - چو از تو بود کژی و بیرهی ○ گنه از چه بر چرخ گردون نهی^{۱۴}
 ۹۰ از ما گفتن است. و یا از ما گفتن بود.
 * وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷/ یس)
 [و بر ما جز رسانیدن روشن و آشکار پیام نیست].

۱. گلستان سعدی، ص ۲۲. ۲. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۳۰.

۳. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی رومی، دفتر دوم، ص ۲۷۰.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۴۷. ۵. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۲۳۹.

۶. نامه داستان یا امثال و حکم، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۴۶.

۷. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۳۵. ۸. دیوان ادیب پیشاوری، ص ۱۳۵.

۹. دیوان خاقانی شروانی، ص ۷۸۹.

۱۰. هفتصد ضرب المثل بختیاری، ذبیح الله کریمی، ص ۸۰.

۱۱. الاتفاق فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۴، ص ۴۹.

۱۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی زو طهماسب، ص ۷۵.

۱۳. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۳۴. ۱۴. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی، ص ۴۲۰.

- * فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نحل / ۳۵)
[پس آیا بر پیامبران جز رساندن پیام روشن و آشکار هست؟]
و نیز: الف - برگزیده بیش از گفتار نباشد.^۱
- ۹۱ از مرگ حذر چه سود چون وقت رسید؟^۲
* وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (اعراف / ۳۴)
[و هر گروهی را مدتی است. پس چون مدتشان به سرآید نه ساعتی درنگ توانند کرد و نه پیشی گیرند]
۹۲ از مشک بوی آید و از کاه دود. (رجوع به مثل شماره ۵۰)
۹۳ از مکافات عمل غافل مشو ○ گندم از گندم بروید جو ز جو^۳
* مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ (نساء / ۱۱۱)
[و هر که گناهی کند همانا به زیان خویشتن می‌کند]
* وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا (انعام / ۱۶۴)
[و هیچ کس کاربدی نمی‌کند مگر آن که بر زیان خود اوست]
۹۴ از نیک و بد کس، کسی را چه؟^۴
* لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا (بقره / ۴۸)
[روزی که در آن کسی به جای دیگری مجازات نبیند]
* مَنْ كَفَرَ فَلْيَعْلَمْ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلْيَنْفُسْهُمْ يَمْهَدُونَ (روم / ۴۴)
[هر که کافر شود بر اوست کفر او، و هر که کار نیک و شایسته کند برای خویشتن جایگاه آرامش و آسایش آماده می‌سازند]
۹۵ از یک گوش می‌گیرد و از گوش دیگر در می‌کند.^۵
* يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا (مجادله / ۸)
[آیات خدای را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود، آنگاه به گردنکشی و بزرگ منشی اصرار می‌ورزد]
۹۶ اسب دونده جوی خودش را زیاد می‌کند.^۶ (هر کسی زحمتی را متحمل شود بنفع

۱. قابوس‌نامه، کیکاوس بن اسکندر، باب ۱۲، ص ۵۲.

۲. ه. م، ص ۱۵۰.

۳. ه. م.

۴. حذیفة الحفیفة، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۳۸۰.

۵. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۹۲. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۶.

خود تحمل کرده است)

* وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ (۶/ عنکبوت)

[وهرکه جهاد کند جز این نیست که برای خود جهاد می‌کند]

۹۷ استخوان سگ را شایسته است و سگ استخوان را.^۱

* الْغَبِيثَاتُ لِلْغَبِيثِينَ وَالْغَبِيثُونَ لِلْغَبِيثَاتِ (۲۶/ نور)

[زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلیدند]

* الْأَزْنَى لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ (۳/ نور)

[مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به زنی نمی‌گیرد و زن زناکار را جز مرد زناکار یا

مشرک به زنی نمی‌گیرد.]

و نیز: الف - سر خر، دندان سگ.^۲

ب - سوراخ کج را میخ کج در خور است.^۳

پ - مردار سگان راوسگان مردار را.^۴

ت - سزای حلقِ مُلحد، تیغ کافر^۵

ث - تیغ کج را نیام کج باشد.^۶

ج - به مردار کرکسان اولی‌ترند.^۷

۹۸ اسراف حرام است.^۸

* وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱/ انعام)

[و گزافکاری مکنید که او گزافکاران را دوست ندارد]

* وَلَا تُبْذَرُ تَبْذِيرًا (۲۶/ اسراء)

[و مال خود را بیهوده مریز و میاش و به گزافکاری تباه مکن]

۹۹ افتادگی آموز اگر طالب فیضی ○ هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.^۹

* وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا (۶۳/ فرقان)

۱. ه. م، ج ۱، ص ۱۷۱. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۶۳.

۳. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۱۹.

۴. نامه داستان یا امثال و حکم، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۷۹.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۷۲. ۶. ه. م، ج ۱، ص ۵۷۱.

۷. کشف‌المحجوب، علی بن عثمان هجویری، ص ۳۱۳.

۸. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۶. ۹. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۱۳.

[و بندگان رحمان آناند که بر زمین با فروتنی و نرمی راه می‌روند]
 * تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا (۸۳/ قصص)
 [این سرای واپسین را برای کسانی ساختیم که در زمین برتری و تباهی نخواهند]
 * وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا (۳۷/ اسراء)

[و در زمین با بزرگ منشی و سرمستی راه مرو]

- و نیز: الف - تواضع کند هوشمند گزین ○ نهد شاخ پر میوه سر بر زمین^۱
 ب - تواضع سر رفعت افرازدت ○ تکبر بخاک اندر اندازدت^۲
 ۱۰۰ اگر از آسمان سنگ هم بیارد من فلان کار را خواهم کرد.^۳
 * فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹/ عنکبوت)
 [پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: عذاب خدای رابه ما بیار اگر از راستگویانی]
 ۱۰۱ اگر بخردی بر جهان دل مبنده ○ که ناید به فرجام از او جز بگزند^۴
 * فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (۳۳/ لقمان)
 [پس زندگانی دنیا شما را فریب ندهد]
 و نیز: الف - اگر هیچ دشمن ترا نیست کس ○ جهان دشمن آشکار است و بس^۵
 ب - بگردد از جهان راه مهرش مجوی ○ از آن پیشتر کز تو برگردد اوی.^۶
 پ - زمانه سراسر فریب است و بس.^۷
 ت - مبادا که گستاخ باشی بدهر ○ که زهرش فزون باشد از پادزهر.^۸
 ث - فریبنده گیتی شکار نگیرد.^۹
 ج - کس زجام غرور زمانه مست مباد.^{۱۰}
 چ - نماید می و پر کند جام زهر ○ سراسر فریب است کردار دهر^{۱۱}
 ۱۰۲ اگر بد کنی کیفرش خود بری ○ نه چشم زمانه بخواب اندراست.

(رجوع به مثل شماره ۴۳)

۱. کلیات سعدی، ص ۳۱۳. ۲. ه. م، ص ۳۱۵.
 ۳. ه. م ص ۲۱۷. ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی یزدگرد، ص ۵۴۴.
 ۵. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۱۳. ۶. ه. م، ص ۴۶۵.
 ۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۳۶. ۸. ه. م، پادشاهی قباد، ص ۵۳۴.
 ۹. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۲۳۴. ۱۰. دیوان اوحدی، اوحالدین اصفهانی، ص ۱۱.
 ۱۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۳۴.

- ۱۰۳ اگر پادشاه همه کشور است ○ وگر پاک شایسته پیغمبر است
سرانجامشان رفت باید بگور ○ که نگریزد از گور نزدیک و دور^۱
* إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (زمر/ ۳۰)
[همانا تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد]
- و نیز: الف - بریزی بخاک ار همه آهنی ○ اگر دین پرستی گر اهریمنی^۲
ب - اگر شهریاری وگر زیر دست ○ جز از خاک تیره نیابی نشست^۳
- ۱۰۴ اگر چوب حاکم نباشد ز بی ○ کند زنگی مست در کعبه قی. (رجوع به مثل شماره ۶۳)
- ۱۰۵ اگر چه تلخ باشد فرقت یار ○ دراو شیرین بود امید دیدار^۴
* مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ (۵/ عنکبوت)
[هرکه دیدار خدای را امید دارد پس وعده خدا آمدنی است]
- و نیز: الف - بکام دل رسد یکروز صابر.^۵
ب - چه خوش باشد که بعد از انتظاری ○ به امیدی رسد امیدواری^۶
- ۱۰۶ اگر خدای نباشد زنده‌ای خشنود ○ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود^۷
* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸/ مدثر)
[پس شفاعت شفیعان به آنها سود ندهد]
* وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (۱۸/ غافر)
[و ستمکاران را هیچ دوست نزدیک و دلسوزی نیست و نه شفاعت‌کننده‌ای که سخنش پذیرفته شود]
- ۱۰۷ اگر خواهی بردلت جراحی نرسید که به مرهم به نشود با هیچ نادان مناظره مکن.^۸
* وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳/ فرقان)
[و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند سخنی مسالمت‌آمیز گویند]

۱. ه. م، ص ۵۴۹ ۲. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی، ص ۲۱۴.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی اردشیر، ص ۳۸۰ ۴. ویس ورامین، فخرالدین گرجانی، ص ۱۱۵

۵. ویس ورامین، فخرالدین گرجانی، ص ۱۸۰.

۶. دیوان جامی، نورالدین عبدالرحمان جامی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۷. کلیات سعدی، ص ۱۰۰۷.

۸. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب هشتم، ص ۳۹.

و نیز: الف - جواب ابلهان خاموشی است.^۱

ب - عاقلان نبرد لفظ نکنند.^۲

پ - هست با ابله سخن گفتن جنون.^۳

۱۰۸ اگر خود بمانی بگیتی دراز ○ ز رنج تن آید به رفتن نیاز^۴

* وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (یس / ۶۸)

[و هر که را عمر دراز دهیم او را در آفرینش واژگونه گردانیم]

و نیز: الف - چو گشتی تمام آیدت کاستی.^۵

ب - منتهای کمال نقصان است.^۶

پ - فواره چون بلند شود سرنگون شود.^۷

۱۰۹ اگر سلطان دور است خدا نزدیک است.^۸ (اگر پادشاهان به مشکلات ما رسیدگی

نمی‌کنند خدا پاسخگوی نیازهای ماست)

* وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (بقره / ۱۸۶)

[و چون بندگانم درباره من از تو پرسند، همانا من نزدیکم؛ دعوت خواننده را آنگاه که مرا

بخواند پاسخ می‌دهم]

۱۱۰ اگر صد سال بر مشکش زنی بوق ○ همان دوغ و همان دوغ و همان دوغ^۹

(گفته‌های تو در او اثری ندارد.)

* سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶ / بقره)

[برایشان یکسان است که بیم دهیشان یا ندهیشان. ایمان نمی‌آورند]

۱۱۱ اگر شهریاری و گر زبردست ○ جز از خاک تیره نیابی نشست

(رجوع به مثل شماره ۱۰۳)

۱۱۲ اگر کاری کنی مزدی ستانی ○ چو بیکاری یقین بی‌مزد مانی^{۱۰}

* لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم / ۳۹)

۱. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۲۰۸.
۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۸۶.
۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۵.
۴. شاهنامه فردوسی، داستان دوازده رخ، ص ۲۲۸.
۵. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۶۹.
۶. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۱۲.
۷. ضرب‌المثل‌های منظوم، حسین خرمی، ص ۲۲۷.
۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۲۱۷.
۹. ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، ص ۱۱۰.
۱۰. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۵۱۲.

[و اینکه برای آدمی جز آنچه به کوشش خود کرده است، نیست]

و نیز: الف - نابرده رنج گنج میسر نمی شود ○ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.^۱

ب - اندرجهان سود بی رنج نیست^۲

پ - برنج اندر است ای خردمند گنج ○ نیابد کسی گنج نابرده رنج^۳

ت - به آسانی نیابی شادکامی ○ به بی رنجی نیابی نیکنامی.^۴

ث - بی طلب صید چون بشست آید؟ ○ تا نجوئی چرا بدست آید.^۵

ج - گل میندار که بی زحمت خاری باشد.^۶

چ - کار ناکرده را مزد نباشد.^۷

ح - گنج بی رنج ندیدست کسی ○ گل بی خار نچیدست کسی^۸

خ - ماهی از تابه صید نتوان کرد.^۹

د - نیابد مغز هرکوپوست نشکست.^{۱۰}

ذ - چون ز چاهی میکنی هر روز خاک ○ عاقبت اندر رسی در آب پاک^{۱۱}

ر - هرکه طاووس خواهد جور هندوستان کشد.^{۱۲}

ز - برنج اندر بود راحت، بخار اندر بود خرما.^{۱۳}

ژ - مفت را که گفت؟^{۱۴}

۱۱۳ اگر نادان بود یکتای فرزند ○ از او بیرید باید مهر و پیوند.^{۱۵}

﴿ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴾ (۴۶/ هود)

[گفت: ای نوح، او از خاندان تو نیست، او کرداری ناشایسته است]

و نیز: الف - پسر کوندارد نشان از پدر ○ توییگانه خوان و مخوانش پسر^{۱۶}

۱. کلیات سعدی، ص ۷۱۲.

۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۶.

۳. هم، مقدمه، ص ۲۳.

۴. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۸۶.

۵. دیوان اوحدی مراغی، ص ۵۹۳.

۶. ه. م، ص ۱۳.

۷. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۵۶.

۸. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمان جامی، ص ۵۶۲.

۹. حدیقه الحقیقه، مجدودین آدم سنائی غزنوی، ص ۷۳۰. ۱۰. منظومه گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۸۵.

۱۱. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، دفتر ۳، ص ۵۵۰.

۱۲. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۵۵. ۱۳. دیوان قطران تبریزی، ص ۳.

۱۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۱۹. ۱۵. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۳۳۲.

۱۶. شاهنامه فردوسی، پادشاهی جمشید، ص ۲۸.

- ب - پسر کو ز راه پدر بگذرد ○ ستمکاره خوانیمش و بی‌خرد.^۱
- ۱۱۴ اگر هیچ دشمن تران نیست کس ○ جهان دشمن آشکار است و بس
(رجوع به مثل شماره ۱۰۱)
- ۱۱۵ اگه لالائی بلدی چرا خوابت نمی‌بره؟
(رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۱۱۶ اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست.^۲
* وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ (اسراء / ۲۹)
- [و دست خویش به گردنت میند و آنرا یکسره مگشای]
* وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸ / رعد)
- [و هر چیزی نزد او به اندازه است]
- و نیز: الف - نه به آن شوری شور، نه به این بی‌نمکی.^۳
- ۱۱۷ اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست.^۴
* وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ. (۶۰ / نجم)
- [و می‌خندید و نمی‌گریید؟!]
* فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا (۸۲ / توبه)
- [پس باید اندک بخندند و بسیار بگریند]
- و نیز: الف - که خندید روزی که نگریست زار؟^۵
- ب - هر خنده‌ای گریه‌ای هم دارد.^۶
- پ - هر که عروسی رفت عزا هم می‌رود.^۷
- ت - یک روز که خندید که سالی نگریست؟^۸
- ۱۱۸ اندر جهان سود بی‌رنج نیست.
(رجوع شود به مثل شماره ۱۱۲)
- ۱۱۹ اندر جهان نیست جاوید کس.
(رجوع شود به مثل شماره ۲۸)
- ۱۲۰ انگشت بدن‌دان گزیدن.^۹ (پشیمان شدن و متحیر گشتن)

۱. ه. م، پادشاهی منوچهر، ص ۵۸. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵.

۳. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۴۵. ۴. ه. م.

۵. گرشاسب‌نامه، علی‌بن‌احمد اسدی طوسی، ص ۱۱۳.

۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۶. ۷. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۶۵.

۸. مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، ص ۲۹۴. ۹. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۵۲.

* وَ يَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ (۲۷ / فرقان)

[او روزی که ستمکار دو دست خویش به دندان گزد]

و نیز: الف - پشت دست گزیدن.^۱

۱۲۱ انگشتِ کوچک او هم نمی‌شود.^۲ (از لحاظ قدرت و مقام یا مال و ثروت و... از او

پائین‌تر است)

* وَ مَا بَلَّغُوا مِيعَتَنَا مَا أَتَيْنَاهُمْ (۴۵ / سبأ)

[و این (کافران) به ده یک آنچه به آنان دادیم نرسیده‌اند]

۱۲۲ انگشتِ نمای خلق شدن.^۳ (به بدی و گاهی به نیکی شهره گردیدن)

* يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ (۴۱ / الرحمن)

[بزهکاران به نشان رویشان شناخته شوند]

* سَيِّئَاتِهِمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (۲۹ / فتح)

[نشانه آنها در رخسارشان از اثر سجود پیداست]

۱۲۳ اول پند، آنگه بند.^۴ (قبل از هرگونه خشونت، باید با مدارا و پند و اندرز وارد شد

و گرنه اعمال خشونت غیرقابل اجتناب است)

* وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵ / اسراء)

[و ما (هیچ مردمی) را عذاب نکنیم تا پیامبری برانگیزیم]

* وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸ / شعراء)

[و هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه آن را بیم دهندگانی بود]

* وَ مَا كَانَ رَيْكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِهَا رَسُولًا (۵۹ / فصوص)

[و بروردگار تو نابودکننده شهرها و آبادیها نیست مگر تا آنکه در مرکز آنها پیامبری را برانگیزد]

۱۲۴ اول خویش، بعد درویش.^۵

* وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ (۶ / احزاب)

[و در کتاب خدا خویشاوندان برخی به برخی سزاوارترند از مؤمنان و مهاجران]

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبیل رودی، ص ۴۱.

۲. بهترین ضرب المثل‌های ایرانی، سهیلا سلحشور، ص ۱۹.

۳. کیمیای سعادت، ابو حامد محمد غزالی طوسی، ج ۲، ص ۵۶۱.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۱۵. ۵. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۷۱.

* قَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ (۳۸ / روم)

[پس حق خویشاوند و درویش و در راه مانده را بده]

و نیز: الف - چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.^۱

۱۲۵ اول کارها به نام خدا.^۲

* وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ (۴۱ / هود)

[و گفت: در آن سوار شوید، که رفتن و ایستادنش بنام خداست]

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱ / حمد)

[به نام خدای بخشاينده مهربان]

۱۲۶ اهل عالم همه کشاورزند ○ هر چه کارند همچنان دروند.^۳

* مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا (۲۰ / شوری)

[هر که کشت آن جهان خواهد برای او در کشتش می‌افزاییم و هر که کشت این جهان

خواهد به وی از آن می‌دهیم]

۱۲۷ ای بسا آرزو که خاک شده.^۴

* أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴ / نجم)

[مگر برای آدمی هر چه آرزو کند فراهم است؟]

و نیز: الف - هر تخم آرزوئی بیار نمی‌نشیند.^۵

۱۲۸ ای بسا درد که باشد بحقیقت درمان.^۶

* فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹ / نساء)

[چه بسا چیزی را خوش ندارید و خداوند در آن نیکی بسیار پدید می‌آورد.]

و نیز: الف - بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست.^۷

ب - شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد.^۸

پ - بسیار دردمندی بود که به تندرستی رساند.^۹

۱. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۶۹. ۲. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۱۷. ۴. کشکول شیخ بهائی، بهاء‌الدین محمدعاملی، ص ۱۲۰.

۵. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۷۲۴. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۱۹.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۳۷. ۸. دیوان حافظ، ص ۱۲۵.

۹. مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، ص ۵۵.

- ت - در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست.^۱
- ۱۲۹ ایزد دعای سوختگان را بود مُجِیب.^۲
 * وَ قَالَ رَبُّكُمْ اِذْ عُوْنِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ (۶۰ / غافر)
 [و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم]
 * وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵ / صافات)
 [و همانا نوح ما را ندا داد، پس نیک پاسخ دهندگان بودیم]
- ۱۳۰ ایزد نپسندد ستم از هیچ ستمکار.^۳
 * اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰ / شوری)
 [همانا او ستمکاران را دوست ندارد]
- ۱۳۱ ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را. (رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۱۳۲ ای که دستت می‌رسد کاری بکن ○ پیش از آن‌کز تو نیاید هیچ کار^۴
 * قَدْ مَوَّا لِنَفْسِكُمْ (۲۲۳ / بقره)
 [و برای خود (کار نیک) پیش فرستید]
- و نیز: الف - برگ عیشی بگور خویش فرست ○ کس نیارد ز پس تو پیش فرست^۵
- ۱۳۳ این آرزو را بگور خواهی برد.^۶ (هنگامی که بخواهند کسی را نسبت به چیزی مایوس نمایند از این مثل استفاده می‌کنند)
 * لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكْ خَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ (۱۵۶ / آل عمران)
 [تا خدای آن را دریغ و اندوهی کند در دلهایشان]
- و نیز: الف - داغش را بدلت خواهم گذاشت.^۷
- ۱۳۴ این به آن در^۸
 * قَالِيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا (۵۱ / اعراف)
 [پس امروز آنها را از یاد می‌بریم همانگونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند]
 * اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ (۱۹۱ / بقره)

۱. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۸۴. ۲. دیوان کامل امیر معزی، ص ۶۵.
 ۳. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۴۴. ۴. کلیات سعدی، ص ۷۲۴.
 ۵. گلستان سعدی، ص ۷. ۶. تذکره تحفه سامی، سام میرزا صفوی، ص ۴۰.
 ۷. م.ع. ۸. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۸۴.

- [و از همانجا که بیرون‌تان کردند، بیرونشان کنید]
- ۱۳۵ این خواییکه دیده‌ای تعبیر ندارد.^۱ (نقشه‌ای که کشیده‌ای به ثمر نمی‌رسد و در کارت، موفق نخواهی شد.)
- * وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (غافر / ۲۵)
- [و نیرنگ و ترفند کافران جز در گمراهی نیست]
- ۱۳۶ این دیده‌ شوخ می‌کشد دل بگمند ○ خواهی که بکس دل ندهی دیده ببند^۲
- * قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ (نور / ۳۰)
- [مؤمنان را بگو که دیدگان خویش را فرو دارند و شرمگاههای خود را نگاه دارند]
- و نیز: الف - همه مهری زن‌دیدن بکاهد ○ کرا دیده نبیند دل نخواهد.^۳
- ۱۳۷ این ره که تو می‌روی به ترکستان است.^۴ (مسیری را که انتخاب کرده‌ای تو را به حق نمی‌رساند.)
- * فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ (یونس / ۳۲)
- [و بعد از راستی جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا گردانیده می‌شوید؟!]
- * فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (تکویر / ۲۶)
- [پس کجا می‌روید؟!]
- ۱۳۸ این سرا و باغ تو زندان تست ○ ملک و مال تو بلای جان تست.^۵
- * إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (تغابن / ۱۵)
- [جز این نیست که مالها و فرزندان‌تان آزموده‌اند]
- ۱۳۹ این نانی است که تو در سفره‌ من گذاشته‌ای. (مسئول بدبختیهای من تو هستی)
- * أَنْتُمْ قَدْ مَتَّمُّوهُ لَنَا (ص / ۶۰)
- [شما آن را فرا پیش ما نهادید]

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۷۱. ۲. کلیات سعدی، ص ۱۳۸.
 ۳. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۲۲۴. ۴. گلستان سعدی، ص ۶۵.
 ۵. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر سوم، ص ۴۹۷.

«ب»

۱۴۰ با آتش آتش گفتن چراغ روشن نمی‌شود.^۱ (با حرف زدن کار پیش نمی‌رود باید مرد عمل بود.)

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲ / صف)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گویید آنچه نمی‌کنید؟!]

و نیز: الف - با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.^۲

ب - به دشت آهوی ناگرفته مبخش^۳

پ - بعمل کار برآید به سخندانی نیست.^۴

ت - چه مرد است آنکه همچون هم نباشد ○ مر او را در جهان گفتار و کردار^۵

ث - دانشت هست کار بستن کو ○ خنجرت هست صف شکستن کو؟^۶

ج - گفت کم کن که من چه خواهم کرد ○ گوی کردم مگو که خواهم کرد.^۷

چ - مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید.^۸

ح - مرکب گفتار پی کن چنگ در کردار زن.^۹

خ - مکن وعده هر آنچیز که آن‌توانی^{۱۰}

د - کار ناکرده بکرده بشمارید.^{۱۱}

۱۴۱ با آنکه در صلح زند جنگ مجوی.^{۱۲}

* وَإِنْ جَنَّبُوا لِلْسَّلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا (۶۱ / انفال)

[و اگر به صلح و آشتی گراییدند تو نیز به آن بگرای]

و نیز: الف - چو دشمن بخواری شود عذر خواه ○ برحمت بکش آستین بر گناه^{۱۳}

۱. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۴۹. ۲. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۴۹.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۰۴. ۴. کلیات سعدی، ص ۸۹۱.

۵. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۰۴. ۶. حدیقة الحقیقه، سنائی غزنوی، ص ۲۹۱.

۷. هم، ص ۱۱۷. ۸. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۹۸.

۹. دیوان اشعار، مجدودین آدم سنائی غزنوی، ص ۴۸۲.

۱۰. دیوان منوچهری، احمد بن احمد منوچهری دامغانی، ص ۱۴۲.

۱۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۱۷.

۱۲. نمونه‌هایی از مضامین قرآن کریم در اشعار سعدی، محمد باقر حجتی، مجله مسجد، شماره ۲۰، ص ۲۶.

۱۳. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۲۵۵.

ب - کس نیاید بجنگ افتاده^۱

۱۴۲ با ایزد تیغ و نیزه بر نتوان داشت.^۲ (بر خداوند غلبه نمی توان پیدا کرد.)

* وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ (۲ / توبه)

[و بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید]

* إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي (۲۱ و ۲۰ / مجادله)

[همانا کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت می کنند آنان در میان خوارترین اند]

* وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ (۴۴ / فاطر)

[و هیچ چیز در آسمانها و در زمین نیست که خدای را ناتوان سازد]

و نیز: الف - بجنگ خدا نمی توان رفت.^۳

۱۴۳ با بدان بد باش و با نیکان نکو ○ جای گل گل باش و جای خار خار^۴

* مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (۲۹ / فتح)

[محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند]

و نیز: الف - با دوستان بساز، بر دشمنان بتاز.^۵

ب - با نیک بینیکی بکوش از ایرا ○ بد جز که سزاوار شر نباشد^۶

۱۴۴ با پای خود بکام مرگ مرو.^۷ (سبب نابودی خود را فراهم مکن)

* وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (۱۹۵ / بقره)

[و خود را به دست خویش به هلاکت ميفکنید]

و نیز: الف - پپای خود بسلاخ خانه مرو.^۸

ب - به دوزخ چمیدن پپای ○ بزرگان پیشین ندادند رأی^۹

پ - عاقل به اختیار نخواهد هلاک خویش.^{۱۰}

ت - خرد نام آنکس بخاک افکند ○ که خود را خود اندر هلاک افکند.^{۱۱}

۱۴۵ با پای خود بمرگ رفتن.^{۱۲} (اگر تقدیر الهی باشد انسان با پای خود به سمت

۱. کلیات سعدی، ص ۲۱.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴. کلیات سعدی، ص ۷۲۵.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۵۵.

۶. دیوان اشعار، ناصرین خسرو فبادیانی، ص ۱۴۱.

۷. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۶.

۸. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۴۳.

۹. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۸۵.

۱۰. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۱۹۶.

۱۱. ه.م، ص ۵۴۸.

۱۲. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۳۸.

قتلگاهش خواهد رفت)

- * قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ (آل عمران/ ۱۵۴)
- ایگو: اگر در خانه‌های خود هم می‌بودید کسانی که کشته شدن بر آنها نوشته شده، بی‌گمان به‌سوی بسترهای مرگشان بیرون می‌آمدند]
- ۱۴۶ با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۱۴۷ با خدا باش، خدا با تست.^۱
- * وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (بقره/ ۱۹۴)
- [و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است]
- * اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (توبه/ ۴۰)
- [آنگاه که به همراه خویش می‌گفت: اندوه مدار خدا با ماست]
- ۱۴۸ با خردمند ساز داد و ستد ○ که قویتر شود خرد ز خرد
- (رجوع به مثل شماره ۶۵)
- ۱۴۹ با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد.^۲
- * وَ احْسِنْ كَمَا احْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ (قصص/ ۷۷)
- [و نیکی کن چنانکه خدا به تو نیکی کرده]
- و نیز: الف - جوانمرد و خوشخوی و بخشنده‌باش ○ چو حق بر تو پا شد تو بر خلق پاش^۳
- ۱۵۰ با درد بساز تا بدرمان برسی.^۴
- * فَصَبِّرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا (انعام/ ۳۴)
- [و بر تکذیب و آزاری که دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما بدیشان رسید]
- ۱۵۱ با دوستان بساز، بر دشمنان بتاز (رجوع به مثل شماره ۱۴۳)
- ۱۵۲ با دوست چو بد کنی شود دشمن تو ○ با دشمن اگر نیک کنی گردد دوست.^۵
- * ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ۳۴)
- [به شیوه‌ای که نیکوتر است دور کن که آنگاه آن که میان تو و او دشمنی است همچون دوستی نزدیک و مهربان گردد]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۴۹. ۲. گلستان سعدی، ص ۱۷۲.

۳. کلیات سعدی، ص ۱۸. ۴. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۳۵.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۵۵.

ونیز: الف - بنرمی ظفر جوی بر خصم جاهل ○ که گه را بنرمی کند پست، باران^۱

ب - دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست؟^۲

۱۵۳ باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ○ در باغ لاله روید و در شوره زار خس.^۳

* وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَئِيْ خُرُجٍ إِلَّا نُكِدًّا (۵۸ / اعراف)

او سرزمین پاک گیاهش به خواست پروردگارش، بیرون آید و زمین ناپاک گیاهش بیرون نیاید مگر اندکی]

ونیز: الف - هر زمینی را بود خاصیتی.^۴

۱۵۴ بار بد باشد چو بد باشد نهال. (رجوع به مثل شماره ۸۸)

۱۵۵ بار سبک زود به منزل می‌رسد.^۵ (هر که علاقه‌اش بدنیا کمتر باشد و سبکبارتر،

کارهایش آسانتر پیش می‌رود.)

* تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (۱۹۷ / بقره)

[توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزکاری است]

ونیز: الف - خوشا آنکس که بارش کمترک بی.^۶

ب - دارنده مباش از بلاها رستی.^۷

پ - هرکه تهی کیسه‌تر، آسوده‌تر.^۸

ت - سبکبار مردم سبکتر روند.^۹

۱۵۶ باز گردد به اصل خود هر چیز.^{۱۰}

* إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶ / بقره)

[ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم]

* مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ (۵۵ / طه)

[شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم]

۱۵۷ با سلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.^{۱۱} (با آنکه محتاج است و نیازمند

۱. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۳۲۱. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۲۶۸.

۳. کلیات سعدی، ص ۳۰. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۳۰.

۵. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۶۹. ۶. رباعیات باباطاهر، ص ۷۳.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۵. ۸. هم، ج ۲، ص ۹۴۱.

۹. کلیات سعدی، ص ۲۴۲. ۱۰. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۶۱.

۱۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۸۴.

بگونه‌ای برخورد می‌کند تا کسی پی به احتیاج او نبرد.)

* يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ (۲۷۳ / بقره)

[[ولی] نادان ایشان را به سبب خویشتن داری توانگر پندارد]

۱۵۸ با سیه دل چه سود گفتن وعظ ○ نرود میخ آهنی بر سنگ^۱

* قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ (۲۲ / زمر)

[پس وای بر سخت دلانی که خدا را یاد نکنند]

* سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ ضَامِتُونَ (۱۹۳ / اعراف)

[بر شما یکسان است که آنها را بخوانید یا خاموش باشید]

و نیز: الف - در سنگ خاره قطره باران اثر نکند.^۲

۱۵۹ با طناب پوسیده کسی به چاه افتادن.^۳ (بخاطر پیروی و اطاعت بی مورد از دیگران

خود را به خسران و نابودی افکندن)

* اِنَّا اطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيلَ (۶۷ / احزاب)

[ما مهتران و بزرگان خود را فرمان بردیم پس ما را گمراه کردند]

۱۶۰ باطن شناس خداست.^۴

* اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳ / لقمان)

[همانا خدا به آنچه در سینه‌هاست داناست]

* يَغْلُمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹ / غافر)

[خیانت چشمها و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند می‌داند]

۱۶۱ با گرگ دنبه می‌خورد و با چوپان گریه می‌کند.^۵ (با هر دو گروه مخالف با زیرکی

کنار می‌آید)

* وَ اِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰى شَيَاطِيْنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَكُمْ (۱۴ / بقره)

[و چون کسانی را که ایمان آورده‌اند دیدار کنند گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با

دیوسیرتان خود تنها شوند گویند: ما با شما ایم]

۱. کلیات سعدی، ص ۷۱. ۲. امثال و احکام، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۹۱.

۳. غیاث اللغات، غیاث الدین رامپوری، ص ۱۳۱.

۴. فرهنگ نوین مثل‌های فارسی در کرمان، احمد ابریشمی، ص ۳۳.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۸۶.

و نیز: الف - شریک دزد و رفیق قافله^۱

ب - به آهو می‌گوید بدو، بتازی می‌گوید بگیر.^۲

پ - بیک روی در دو محراب بودن.^۳

ت - هم آش معاویه را می‌خورد و هم نماز علی را می‌خواند.^۴

با مرگ خواهش نیاید بکار.^۵

۱۶۲ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَخَذَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا (مؤمنون)
[تا چون یکی از آنان را مرگ فرا رسد گوید، پروردگارا، مرا باز گردانید شاید در آنچه
وا گذاشته‌ام کار نیک و شایسته کنم. نه چنین است]

۱۶۳ با مرگ کجا سود کند قلعه محکم.^۶

* أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (نساء / ۷۸)

[هر کجا باشید مرگ شما را درخواهد یافت گرچه در کوشکها و دژهای سخت استوار باشید]

و نیز: الف - سپهر بلندار کشد زین تو ○ سرانجام خشت است بالین تو^۷

ب - هر که را خوابگاه آخر بدو مثنی خاک است ○ گو چه حاجت که بر افلاک‌کشی ایوان را^۸

۱۶۴ با نیک به نیکی بکوش از ایرا ○ بد جز که سزاوار شر نباشد (رجوع به مثل شماره ۱۴۳)

۱۶۵ با هر دست که دادی پس می‌گیری.^۹

* يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ (نبا / ۴۰)

[روزی که آدمی آنچه را دستهایش پیش فرستاده است می‌نگرد]

* ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ (حج / ۱۰)

[این به سزای چیزهایی است که دستهایت پیش فرستاده]

۱۶۶ به آسانی نیابی شادکامی ○ به بیرنجی نیابی نیکنامی (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۱۶۷ ببخشای بر زیردستان به مهر ○ برایشان بهر خشم مفروز چهر^{۱۰}

* فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ (آل عمران)

۱. ضرب‌المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۱۲۴. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳. هم، ص ۴۹۰. ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۷۵.

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی دوازده رخ، ص ۲۳۰.

۶. دیوان کامل امیر معزی، ص ۴۴۸. ۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی فریدون، ص ۴۰.

۸. دیوان حافظ، ص ۸. ۹. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۷۲.

۱۰. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۶۴.

- [به مهر و بخشایشی از خداست که برای ایشان نرم شدی و اگر درشتخوی سخت‌دل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند پس از آنان در گذر]
- و نیز: الف - که تندی نه خوب آید از نامدار.^۱
۱۶۸. بیدیده نتوان نمودن چراغ. (رجوع به مثل شماره ۵۷)
۱۶۹. بیاداش نیکی چرا بد کنم ○ اگر بد کنم بر تن خود کنم.^۲
- * **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** (۷ / اسراء)
- [اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خود می‌کنید]
۱۷۰. بیای خود بسلاخ خانه مرو. (رجوع به مثل شماره ۱۴۴)
۱۷۱. بپرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن ○ دلیل راه تو باشد بعزّ دانایی.^۳
- * **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** (۴۳ / نحل)
- [و اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید]
- و نیز: الف - شاگردی کن کنون که استاد نیی.^۴
- ب - هر چه ندانی از پرسیدنش ننگ مدار.^۵
۱۷۲. بت که بتگر کندش دلبر نیست.^۶
- * **قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ** (۹۵ / صافات)
- [گفت: آیا آنچه را خود می‌تراشید می‌پرستید!؟]
۱۷۳. بتوکل روند مردان راه.^۷
- * **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** (۱۲۲ / آل عمران)
- [و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و بس]
- * **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** (۴۸ / احزاب)
- [و بر خدا توکل کن]
- * **وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** (۶۷ / یوسف)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی سهراب، ص ۲۸۴. ۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی قباد، ص ۴۳۰.

۳. کلیات سعدی، ص ۱۸۷.

۴. مقامات حمیدی، حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی، ص ۳۱.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۵. ۶. دیوان عنصری، حسن بن احمد عنصری بلخی، ص ۱۹.

۷. حدیقه الحقیقه، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۱۷.

- [و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند و بس]
- و نیز: الف - راهروگر صد هنر دارد توکل بایدهش. (تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست...) ^۱
- ۱۷۴ بجای خویش دهد هرچه کردگار دهد. (رجوع به مثل شماره ۶۱)
- ۱۷۵ بجرم عیسی موسی را نخواهند گرفت. ^۲ (هر کسی مسئول اعمال خویش است)
- * وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (بقره / ۱۱۹ بقره)
- [و تو را از دوزخیان نپرسند]
- * وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (بقره / ۱۳۴ بقره)
- [و شما را از آنچه آنان می‌کردند نپرسند]
- ۱۷۶ بجز کشته خویشتن ندروی. ^۳
- * وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (صافات / ۳۹ صافات)
- [و جز آنچه می‌کردید پاداش داده نشوید]
- و نیز: الف - در مزرع دهر هر آنچه کاری دروی. ^۴
- ب - دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر ○ کای نور چشم من بجز از کشته ندروی ^۵
- ۱۷۷ به جنگ خدا نمی‌توان رفت. (رجوع به مثل شماره ۱۴۲)
- ۱۷۸ بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست ○ عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست. ^۶
- * لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (شوری / ۴ شوری)
- [او راست آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است]
- * لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (شوری / ۴۹ شوری)
- [خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین]
- ۱۷۹ بچه سنجاب زاید از سنجاب. (رجوع به مثل شماره ۸۸)
- ۱۸۰ بچه ظالم ستمگر می‌شود ○ تیغ چون بشکست خنجر می‌شود.
- (رجوع به مثل شماره ۸۸)
- ۱۸۱ بچین ناخن آنکه رویت سُخود ^۷. (سخودن یعنی: خراشیدن، بناخن‌کندن، آزردن). ^۸

۱. دیوان حافظ، ص ۲۱۶. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۹۱.
 ۳. کلیات سعدی، ص ۳۶۵. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۹۶.
 ۵. دیوان حافظ، ص ۳۸۲. ۶. هم، ص ۱۰۰۱.
 ۷. دیوان اشعار، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۷۲. ۸. رک: فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۲، ص ۲۰۳۳.

- * وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً (توبه / ۳۶)
- [و با همه مشرکان بجنگید همچنانکه با همه شما می‌جنگند]
- ۱۸۲ بخورما چه یازی چو ترسی زخار ○ بکن کار و کرده بیزدان سپار.^۱
- * فَأَذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (۱۵۹ / آل عمران)
- [و چون بر (کاری) دل بنهادی بر خدای توکل کن]
- ۱۸۳ بخشش از بزرگتر است و گناه از کوچکتر. (رجوع به مثل شماره ۷۰)
- ۱۸۴ بخور آش، بشکن جاش.^۲ (این مثل در مورد کسانی مصداق پیدا می‌کند که در عین بهره بردن از نعمات الهی شکرگزار الطاف خداوندی نیستند.)
- * يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا (۸۳ / نحل)
- [نعمت خدای را می‌شناسند آنگاه انکارش می‌کنند]
- * وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳ / بس)
- [و آنان را در آنها سودهایی است و آشامیدنیهایی پس چرا سپاس نمی‌گذارند؟!]
- و نیز: الف - دست در کاسه، مشت بر پیشانی.^۳
- ب - دست در سفره، مشت بر پیشانی.^۴
- ۱۸۵ بدان کت داد ایزد باش خرسند.^۵ (انسان نباید در آرزوی چیزهایی باشد که آن را در اختیار ندارد. چرا که خداوند بر اساس مصلحت و حکمت خویش به هر یک از بندگانش تفضل و نگاهی خاص داشته است.)
- و لَّا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ (۳۲ / نساء)
- [و آنچه را که خدا بدان چیز برخی از شما را بر برخی فزونی و برتری داده است آرزو مکنید.]
- و نیز: الف - خدا همه چیز را به یک بنده نمی‌دهد.^۶
- ۱۸۶ بد آید به پیش بد از کار بد. (رجوع به مثل شماره ۴۳)
- ۱۸۷ بد آید به مردم زکردار بد. (رجوع به مثل شماره ۴۳)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی هرمزد، ص ۴۹۰.

۲. اندرزها و مثل‌های مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۱۵۹.

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۲۶۵.

۴. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۰۸.

۵. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۰.

۶. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۲۷.

- ۱۸۸ بد از پیش خدا نیاید.^۱ (تمام مصیبت‌ها و بدیهایی که به انسان می‌رسد از جانب خود اوست)
 * مَا أَضَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا أَضَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء / ۷۹)
 [هر نیکی که به تو رسد از خداست و هر بدی که به تو رسد از خود توست].
- ۱۸۹ بد، بد است.^۲ (تحت هیچ شرایطی نباید به عمل زشت و نکوهیده، چه کوچک و چه بزرگ، چه در خلوت و چه در آشکار دست یازید)
 * وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ (انعام / ۱۲۰)
 [و از آشکار و پنهان گناه دست بردارید]
 * كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (اسراء / ۳۸)
 [همه اینها کار بد و گناهش نزد پروردگار تو زشت و ناپسند است]
- و نیز: الف - گنه گنه است.^۳
- ب - یک گناه هم زیاد است.^۴
- ۱۹۰ بد دل است.^۵
 * يَحْسَبُونَ كُلَّ صِخَةٍ عَلَيْهِمْ (منافقون / ۴)
 [هر بانگی را بر (زیان و هلاک) خود پندارند]
 وَ ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوْءِ (فتح / ۱۲)
 [و گمان بد بردید]
- ۱۹۱ بد روز بد روز را می‌خواهد.^۶
 * فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (صافات / ۳۲)
 [شما را گمراه کردیم زیرا که خود گمراه بودیم]
- و نیز: الف - تا ترا مثل خود گدا نکنم دست از دامن‌ت رها نکنم.^۷
- ب - خرمن سوخته، مردم را خرمن سوخته می‌خواهد.^۸
- ۱۹۲ بدشت آهوی ناگرفته مبخش. (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۱۹۳ بد کاشتن و نیک درودن ناید ○ زیرا که همه کشته درودن باید (رجوع به مثل شماره ۴۳)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. هـ، ص ۴۰۱.

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۴۵.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۵۰.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۹۵.

۶. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۸۹.

۷. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۵۵.

۸. هـ، ص ۲۲۳.

- ۱۹۴ بدگمان باش، در امان باش.^۱
 * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (۶ / حجرات)
 [ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برای شما خبری آورد نیک بررسی کنید]
 ونیز: الف - بد نفس مباش، بد گمان باش.^۲
 ب - گمان است در هر شنیدن نخست ○ شنیدن چو دیدن نباشد درست^۳
 پ - چو باشد جهانجوی را فرّ و هوش ○ نباید که دارد بیدگوی گوش^۴
- ۱۹۵ بدگمانی بزرگترین گناهان است.^۵
 * إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۱۲ / حجرات)
 [زیرا برخی از گمانها گناه است]
 ۱۹۶ بد مکن که بدافتی، چه مکن که خود افتی.^۶
 وَ لَا يَحِقُّ الْمَكْرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ (۴۳ / فاطر)
 [و نیرنگ بد جز سازنده آن را فرا نگیرد]
 * أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲ / طور)
 [یا مگر نیرنگی می‌خواهند؟! ولی کافران خود گرفتار نیرنگ‌اند]
 ونیز: الف - چاه کن همیشه ته چاه است.^۷
 ب - چاه مکن بهر کسی، اوّل خودت دوّم کسی^۸
 پ - بدی به بدخواه می‌رسد.^۹
 ت - کسی کو بره بر کند ژرف چاه ○ سزد گر کند خویشان را نگاه^{۱۰}
- ۱۹۷ بد نفس مباش، بد گمان باش.
 (رجوع به مثل شماره ۱۹۴)
- ۱۹۸ بدوزخ چمیدن بیای ○ بزرگان پیشین ندادند رأی
 (رجوع به مثل شماره ۱۴۴)
- ۱۹۹ بد همه را بد داند.^{۱۱}
 * وَ قَالُوا مَا لَنَا لَّا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲ / ص)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۴۴. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۸۵.
 ۳. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی، ص ۲۲۳. ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۷.
 ۵. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۱۲. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۰۵.
 ۷. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۸۵. ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۰۷.
 ۹. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۸۵. ۱۰. شاهنامه فردوسی، داستان بیژن و منیژه، ص ۲۱۶.
 ۱۱. هم، ص ۴۰۷.

[وگویند: چیست ما را که مردانی که آنان را از بدان می‌شمردیم نمی‌بینیم]

* وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲ / مُطَفِّفِينَ)

[و چون آنان را می‌دیدند می‌گفتند: هر آینه اینها گمراهند]

و نیز: الف - کافر همه را به کیش خود پندارد.^۱

ب - هر که هر چه در نهانش هست بدیگری آن گمانش است.^۲

پ - یهودی هر چی تو تو بره خود دارد در دیگران هم تصور می‌کند.^۳

ت - نقش خویش را در آب دیدن^۴

بد همه را بد خواهد.^۵

* وَ ذَكَثِيرٍ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُّكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ (۱۰۹ / بقره)

[بسیاری از اهل کتاب با اینکه حق برای آنها روشن و هویدا شده از روی حسدی که در

دلشان هست دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز گردانند]

* وَ دُّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرْتُمْ فَتَكُونُونَ سَوَاءً (۸۹ / نساء)

[دوست می‌دارند که کاش شما نیز مانند آنها کافر شوید تا یکسان باشید]

بده و منت منه.^۶

* لَّا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى (۲۶۴ / بقره)

[صدقه‌های خود را با منت نهادن و رنجانیدن تباه نکنید]

و نیز: الف - عطای کریمان بود غیر ممنون.^۷

ب - نکویی گر کنی منت منه زان ○ که باطل شد ز منت جود و احسان^۸

پ - نیکیت شیشه است ای عاقل ○ مکن از سنگ منتش باطل^۹

بدی به بد خواه می‌رسد. (رجوع به مثل شماره ۱۹۶)

بدیرا بدی سهل باشد جزا ○ اگر مردی أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَا^{۱۰}

۱. اندر زها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۴۹۴.

۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۴۳. ۳. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۷۴.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۲۴. ۵. م.ع

۶. گلستان سعدی، ص ۱۷۲.

۷. دیوان سوزنی، محمد بن علی سوزنی سمرقندی، ص ۳۲۶.

۸. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۵۱۲. ۹. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۷۶.

۱۰. کلیات سعدی، ص ۲۸۵.

* وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ (۳۴ / فصلت)

[و نیکی و بدی برابر نیست. بدی دیگران را به شیوه‌ای که نیکوتر است دور کن]

* وَ يَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ (۲۲ / رعد)

[و بدی را با نیکی دور می‌کنند]

و نیز: الف - بدی گرچه کردن توان با کسی ○ چو نیکی کنی بهتر آید بسی^۱

۲۰۴ بدی گر چه کردن توان با کسی ○ چو نیکی کنی بهتر آید بسی

(رجوع به مثل شماره قبل)

۲۰۵ بدی مکن که در این کشت زار روز جزا ○ بداس دهر همان بدروی که می‌کاری

(رجوع به مثل شماره ۵۲)

۲۰۶ برآمدن هر کاری را هنگامی باشد.^۲

* لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸ / رعد)

[برای هر زمانی نوشته‌ای است]

و نیز: الف - هرکاری وقتی دارد.^۳

ب - مرغ بیوقتی سرت باید برید.^۴

۲۰۷ برآید کام دل چون دل بود راست.^۵

* وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲ / طلاق)

[و هر که از خدا پروا کند برای او راه بیرون شدن پدید آرد]

۲۰۸ برای کسی بمیر که برایت تب کند.^۶

* فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶ / مائده)

[پس بر گروه نافرمان اندوه مخور]

* فَكَيفَ اُسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳ / اعراف)

[پس چگونه بر گروهی کافر اندوه برم؟!]

* لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳ / شعرا)

۱. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۰.

۲. جامع التمثیل، محمد علی حبیل رودی، ص ۳۹. ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۳۳.

۴. مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۵۵.

۵. ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، ص ۱۰۲. ۶. گنج بی‌رنج، فضل‌الله اویسی، ص ۶۴۲.

- [شاید تو خویشتن را از اندوه اینکه ایمان نمی‌آوردن خواهی گشت]
- ۲۰۹ برای ماست گر ایمان و کفر بخشد سود ○ خدایرا چه که ما مؤمنیم یا کافر^۱
 * **إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ** (۷ / زمر)
 [اگر کفر ورزید، خدا از شما بی نیاز است و کفر و ناسپاسی را برای بندگان خود نمی‌پسندد
 و اگر سپاس بدارید آن را برای شما می‌پسندد]
 * **فَكْفُرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ** (۶ / تغابن)
 [پس کافر شدند و برگشتند و خدای از ایمانشان بی نیازی نمود]
 * **إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً** (۱۷۷ / آل عمران)
 [همانا کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند هیچ زیانی به خدا نتوانند رسانند]
 ونیز: الف - گر جمله کائنات کافر گردند ○ بر دامن کبریا نشیند گرد^۲
 ۲۱۰ برچشم کور سرمه کشیدن چه سود؟
 (رجوع به مثل شماره ۵۷)
 ۲۱۱ بر رسولان پیام باشد و بس.^۳
 * **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (۹۲ / مائده)
 [پس اگر روی برتایید بدانید که بر پیامبر ما رسانیدن روشن و آشکار پیام است و بس]
 * **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (۸۲ / نحل)
 [پس اگر پشت کرده و برگردند، همانا بر تو رساندن روشن و آشکار پیام است و بس]
 * **وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ** (۲۰ / آل عمران)
 [و اگر روی بگردانند بر تو رساندن پیام است]
 ونیز: الف - گر نامه رد کنند گناه رسول نیست.^۴
 ۲۱۲ بر گذشته افسوس نشاید خورد.^۵
 * **لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ** (۱۵۳ / آل عمران)
 [تا بر آنچه از دست دادید اندوهگین مشوید]
 ۲۱۳ بر گذشته‌ها صلوات.^۶ (اگر در گذشته از کسی خطایی سر زده است همینک باید
 او را بخشید و از آن سخن بمیان نیاورد)

۱. دیوان قاتنی، میرزا حبیب‌الله شیرازی، ص ۲۵۴. ۲. سخنان پیرهرات، خواجه عبدالله انصاری، ص ۷۷.

۳. گلستان سعدی، ص ۱۹۸. ۴. کلیات سعدی، ص ۱۰۹۷.

۵. داستانهای امثال، امیر قلی امینی، ص ۱۰۳. ۶. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۱۰۱.

- * عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ (۹۵ / مانده)
 خدا از آنچه گذشته درگذشت
 * فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ (۲۷۵ / بقره)
 پس هر که پند خداوند بدو رسید و از رباخواری بازایستاد آنچه گذشت از آن اوست
 ونیز: الف - حرف گذشته را نباید زد.^۱
 ب - گذشت آنچه گذشت.^۲
 ۲۱۴ برگ عیشی بگور خویش فرست ○ کس نیارد ز پس تو پیش فرست.
 (رجوع به مثل شماره ۱۳۲)
 ۲۱۵ برگ‌بینده بیش از گفتار نباشد.
 (رجوع به مثل شماره ۹۰)
 ۲۱۶ برنج اندرست ای خردمند گنج ○ نیابد کسی گنج نامبرده رنج
 (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
 ۲۱۷ برنج اندر بود راحت، بخار اندر بود خرما
 (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
 ۲۱۸ برنج در رنج توان افزود در روزی نتوان افزود.^۳ (روزی هر کس مقدر است و با سعی ما افزوده نخواهد شد)
 * أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (۳۷ / روم)
 [آیا ندیده‌اند که خدا روزی را برای هر که بخواهد فراخ و یا تنگ می‌گرداند؟]
 ۲۱۹ بر هیچ میبچ. ^۴ (نسبت به امور بی ارزش نباید از خود دلبستگی نشان داد).
 * أَرْضِيئِم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸ / نوبه)
 [آیا به زندگانی این جهان به جای آن جهان خشنود و دلخوش شده‌اید؟! پس کالای زندگانی این جهان در برابر آن جهان جز اندکی نیست]
 ۲۲۰ بریزی بخاک ار همه آهنی ○ اگر دین پرستی گراهریمنی (رجوع به مثل شماره ۱۰۳)
 ۲۲۱ بزرگان خرده بر خردان نگیرند.
 (رجوع به مثل شماره ۷۰)
 ۲۲۲ بزرگی بخدا می‌برازد و بس^۵
 * وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۳۷ / جاثیه)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۹۳. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۸۲.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۲۷. ۴. م. ه. ص ۴۳۰.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۰۴.

- [و او راست بزرگی در آسمانها و زمین]
- ۲۲۳ بزَن گیرد آرام مرد جوان ○ اگر تاجدار است و گر پهلوان^۱
 * وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (۲۱ / روم)
- [و از نشانه‌های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید تا بدیشان آرام گیرید]
- ۲۲۴ بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست. (رجوع به مثل شماره ۱۲۸)
- ۲۲۵ بس اندک سپاها که روز نبرد ○ ز بسیار لشگر برآورد گرد^۲
 * كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (۲۴۹ / بقره)
- [چه بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار پیروز شده‌اند]
- ۲۲۶ بسته مدت است هر شخصی ○ مانده غایت است هر جانی^۳
 * لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ (۳۴ / اعراف)
- [و هر گروهی را مدتی است]
- * وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا (۱۱ / منافقون)
- [و هرگز خدا مرگ کسی را چون سرآمدش رسیده باشد واپس نگذارد]
- ۲۲۷ بس کس که گاه حمله چو میشی بود ضعیف ○ هرچند گاه لاف چو شیر بود ژبان^۴
 * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۰ / محمد)
- [و کسانی که ایمان آورده‌اند گویند چرا سوره‌ای برای جهاد فرو فرستاده نمی‌شود؟ پس چون سوره‌ای محکم فرستاده شود و در آن از کارزار سخن رفته باشد، کسانی را که در دلهایشان بیماری است می‌بینی به تو می‌نگرند همچون نگرستن کسی که بیهوشی مرگ به او رسیده باشد، پس ایشان را همان مرگ سزاوارتر است]
- ۲۲۸ بسیار خون ریختن بود که از بسیار خون ریختن باز دارد.^۵ (اجرای حکم قصاص
 سبب نظم بخشی در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج می‌شود)
 * وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۷۹ / بقره)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی بزدگرد، ص ۳۹۵. ۲. هم، پادشاهی زو طهماسب، ص ۷۹.

۳. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۱۶. ۴. دیوان کامل امیر معزی، ص ۵۰۸.

۵. مرزبان‌نامه، سعدالدین و راویینی، ص ۵۵.

[و برای شما ای خردمندان، در قصاص زندگانی است]

۲۲۹ بسیار دردمندی بود که به تندرستی رساند. (رجوع به مثل شماره ۱۲۸)

۲۳۰ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.^۱

* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (نمل / ۶۹)

[بگو: در زمین بگردید، پس بنگرید که سرانجام بزهکاران چگونه بود]

* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (نحل / ۳۶)

[پس در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام دروغ‌انگاران چگونه بود]

و نیز: الف - جهان دیدن به از جهان خوردن است.^۲

ب - سفر مربی مرد است.^۳

پ - کباب پخته نگردد مگر بگردیدن.^۴

۲۳۱ بشکند از دو سپهدار سپاه.^۵

* لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء / ۲۲)

[اگر در آن دو خدایانی جز خدای یکتا می بود هر آینه هر دو تباه می شدند]

و نیز: الف - خوش نباشد یکی جهان و دو شاه ○ نیک نبود یکی سپهر و دو ماه^۶

ب - خردمند گوید که در یک سرای ○ چو فرمان دو گردد نماند بجای^۷

پ - دیگ شراکت بجوش نمی آید.^۸

ت - خانه بدو کدبانو نا رفته ماند.^۹

ث - دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.^{۱۰}

ج - دو شمشیر در نیامی نگنجند.^{۱۱}

۱. کلیات سعدی، ص ۷۹۱. ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۷۷.

۳. تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، عبدالرزاق بیگ دُنبلی، ص ۹۳.

۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۱۷.

۵. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمان جامی، ص ۴۷۳.

۶. تاریخ سلاجقه، محمود دین محمد آقسرائی، ص ۲۷۲.

۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۶۲.

۸. قابوس نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، ص ۲۶۶.

۹. هم، ص ۱۰۸. ۱۰. گلستان سعدی، ص ۱۹.

۱۱. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۲۹۵.

- چ - سبک ویران شود شهری بدو میر.^۱
- ح - ماما که دو تا شد سر بچه کج در می آید.^۲
- ۲۳۲ به شیرین زبان ○ دل مردم پیر گردد جوان^۳ (بدو گفت خاقان)
- * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (طه / ۴۴)
- [پس با وی سخنی نرم بگوئید شاید که پند پذیرد یا از خدای بترسد]
- وفیز: الف - بگفتار شیرین جهان دیده مرد ○ کند آنچه نتوان بشمشیر کرد^۴
- ب - به نرمی برآید ز سوراخ مار^۵
- پ - درشتی ز کس نشنود نرم گوی ○ سخن تا توانی بآزم گوی^۶
- ۲۳۳ بضاعت نیاوردم الا امید ○ خدایا ز عفو مکن نا امید^۷
- * رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳ / اعراف)
- [بار خدایا به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و نبخشایی برآستی از زیانکاران باشیم]
- ۲۳۴ بعمل کار برآید بسخندانی نیست (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۲۳۵ بکام دل رسد یک روز صابر (رجوع به مثل شماره ۱۰۵)
- ۲۳۶ بکوری چشم تو کار خود را خواهم کرد.^۸
- * وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (۸ / صف)
- [و حال آنکه خدا تمام کننده نور خویش است هرچند که کافران خوش ندارند]
- * لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. (۸ / انفال)
- [تا حق را پایدار و باطل را نیست گرداند، هر چند بزهکاران خوش ندارند]
- ۲۳۷ بکوشش نروید ز خارا گیا.^۹ (فرد نامستعد و نا اهل را نمی توان با سعی و تلاش هدایت نمود.)
- * إِنْ تَحَرَّضْ عَلَى هَذَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ (۳۷ / نحل)
- [اگر بر راهنمایی آنان حرص ورزی خدا هر که را گمراه کند راه نخواهد نمود]

۱. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۳۳۳. ۲. ضرب المثلهای معروف ایران، مهدی سهیلی، ص ۵۸.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی خسرو پرویز، ص ۵۱۵. ۴. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۹۲. *

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۲۲. ۶. هم، ص ۱۱۸.

۷. کلیات سعدی، ص ۴۲۶.

۸. غیاث اللغات، غیاث الدین محمد بن شرف الدین رامپوری، ص ۷۲۴.

۹. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۲.

- ونیز: الف - بکوشش نروید گل از شاخ بید ○ نه زنگی بگرما به گردد سپید^۱
- ب - سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را؟^۲
- پ - سبزه کی روید به جهد از روی یخ؟^۳
- ۲۳۸ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش.^۴
- * فَذَرُهُمْ يَخْوِضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (زخرف / ۸۳)
- ایس واگذارشان تا بیهوده گفتگو کنند و به بازی سرگرم باشند تا آن روزشان را که وعده داده می‌شوند دیدار کنند.]
- * قُلْ يَا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ اِنِّیْ غَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.
- (۳۹ و ۴۰ / زمر)
- ایگو ای قوم من، بر جای خود عمل کنید من نیز عمل می‌کنم پس بزودی خواهید دانست که کیست آن که عذابی بدو آید که رسوا و خوارش کند و عذابی پاینده بر او فرود آید]
- ۲۳۹ بگذرد این روزگار تلختر از زهر ○ بار دگر روزگار چون شکر آید
- (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۲۴۰ بگرد از جهان راه مهرش مجوی ○ از آن پیشتر کز تو برگردد اوی
- (رجوع به مثل شماره ۱۰۱)
- ۲۴۱ بگفتار شیرین جهان دیده مرد ○ کند آنچه نتوان بشمشیر کرد
- (رجوع به مثل شماره ۲۳۲)
- ۲۴۲ بگل چشمه خور نشاید نهفت.
- (رجوع به مثل شماره ۳۴)
- ۲۴۳ بگوش خر یاسین خواندن.^۵ (بفرد نادان و جاهلی پند و اندرز دادن)
- * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ (فرقان / ۴۴)
- [یا می‌بنداری که بیشترشان حق را می‌شنوند یا درمی‌یابند؟! آنها جز مانند چهارپایان نیستند]
- * وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً (بقره / ۱۷۱)
- [و داستان کسانی که کافر شدند چون داستان کسی است که به چیزی بانگ می‌زند که
- نمی‌شنود مگر خواندن و آوایی]

۱. کلیات سعدی، ص ۳۴۷. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۴۱.

۳. ه. م. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۱۰۲.

۵. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۱۱۴.

- ۲۴۴ به گیتی ز ما جز فسانه نماند.^۱
 * فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ (۱۹ / سیا)
 [یس آنان را افسانه‌ها و داستانها کردیم]
- ۲۴۵ بگیتی که داند بجز کردگار ○ که فردا چه بازی کند روزگار^۲
 * وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا (۳۴ / لقمان)
 [و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد]
- و نیز: الف - فردا را کسی ندیده و یا فردا را که دیده است؟^۳
- ۲۴۶ بلبان خاموش و خر در عرعر است.^۴ (در صورت عدم پابندی دیگران به موازین منطقی و عقلی و خارج شدن از حریم ادب و متانت می‌توان از این مثل بهره برد.)
 * وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹ / لقمان)
 [از آواز خویش فرود آر، که زشت‌ترین بانگها بانگ خران است]
- ۲۴۷ بلبل به باغ و جغد بویرا نه تاخته ○ هر کس بقدر همت خود خانه ساخته^۵
 * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷ / عبس)
 [هر مردی از آنان را در آن روز کاری است که بدان می‌پردازد]
- ۲۴۸ بلعنت خدا گرفتار شدن.^۶
 * أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ (۸۷ / آل عمران)
 [آنان سزایشان این است که لعنت خدا بر آنها باشد]
- ۲۴۹ بمردار کرکسان اولی ترند.
 (رجوع به مثل شماره ۹۷)
- ۲۵۰ به منزل رسید آنکه پوینده بود ○ بهی یافت آنکس که جوینده بود^۷
 * وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۶۹ / عنکبوت)
 [و آنان که در راه یاری دین ما بکوشند البته راههای خود را به آنان می‌نماییم]
- و نیز: الف - جوینده یابنده است.^۸

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۴۳. ۲. هم، پادشاهی دوازده رخ، ص ۲۳۰.
 ۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۱۸. ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۱۳.
 ۵. دیوان هلالی، نورالدین هلالی جغتائی، ص ۱۶۹. ۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۱۵.
 ۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۳۸. ۸. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۲۰۹.

- ۲۵۱ بمیرد هر آنکس که زاید درست ○ شود نیست چونانکه بود از نخست^۱
 * كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ (بقره / ۲۸)
 [با آنکه مردگان بودید پس شما را زنده کرد و دیگر بار شما را بمیراند]
- ۲۵۲ بندگان فرمانبردارند.^۲
 * بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. (انبیاء / ۲۶ و ۲۷)
 [بلکه آن فرشتگان بندگان گرامی‌اند که به گفتار بر او پیشی‌نگیرند و آنان به فرمان او کار می‌کنند]
- ۲۵۳ بندگان گناه‌کنند و خداوندان در گذرند.^۳
 * وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ (شوری / ۲۵)
 [او اوست آن خدای که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از بدیها در می‌گذرد]
- ۲۵۴ بنده آنی که در بند آنی.^۴
 * أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (جاثیه / ۲۳)
 [آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود گرفته است]
- ۲۵۵ بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست.^۵ (هر چه رود بر سرم‌گر تو پسندی رواست.....)
 * وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ (یوسف / ۶۷)
 [و من شما را در برابر قضا و قدر خدا هیچ سودی نتوانم داشت حکم جز خدای را نیست]
 * وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب / ۳۶)
 [و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدای و پیامبر او کاری را فرمایند آن را در کارشان به‌گزینی (اختیار) باشد.]
- ۲۵۶ بنده رنج باشد و راحت بین (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۲۵۷ به نرمی ب‌آید ز سوراخ مار (رجوع به مثل شماره ۲۳۲)
- ۲۵۸ به نرمی ظفر جوی بر خصم جاهل ○ که گه را بنرمی کند پست باران (رجوع به مثل شماره ۱۵۲)
- ۲۵۹ بنگر که چه می‌گوید، منگر که که می‌گوید.^۶

۱. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۷۳.

۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۳۷۴. ۳. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۷۳.

۴. رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۵۸. ۵. گلستان سعدی، ص ۴۵.

۶. فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، صادق عظیمی، ص ۸۰.

* فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (۱۷ و ۱۸/ زمر)

[پس بندگان مرا مژده ده آنان که سخن را می‌شنوند و بهترین آنرا پیروی می‌کنند]

* أَفَلَمْ يَذَّبَرُوا الْقَوْلَ (۶۸ / مؤمنون)

[آیا در این گفتار نیندیشیده‌اند؟]

و نیز: الف - چنان دان که نادان‌ترین کس توئی ○ اگر پند داندگان نشنوی^۱

ب - سپردن بدانای داندده گوش ○ بتن توشه باشد بدل رأی و هوش^۲

۲۶۰ بنمای گلی که ریختن را نشکفت؟ (رجوع به مثل شماره ۲۸)

۲۶۱ بود بیش اندوه مرد از دو تن ○ ز فرزند نادان و ناپاک زن^۳

* إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ (۱۴ / تغابن)

[همانا برخی از همسران و فرزندان دشمن شمایند، پس از آنها حذر کنید]

و نیز: الف - کم‌گریز از شیر و اژدهای نر ○ ز آشنایان و ز خویشان کن حذر^۴

۲۶۲ بُود حرب را طعم در کام تلخ.^۵

* كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ (۲۱۶ / بقره)

[بر شما کارزار نوشته شد و آن شما را دشوار و ناخوش است]

۲۶۳ بُود مرده هر کس که نادان بود ○ که بی دانشی مردن جان بود^۶

* أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا (۱۲۲/ انعام)

[آیا کسی که مرده بود پس به ایمان زنده‌اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بدان در

میان مردم راه می‌رود همانند کسی است که در تاریکی‌هاست و از آن بیرون شدنی نیست؟]

۲۶۴ بوم از تربیت هزار دستان نشود.^۷ (پند و اندرز به افراد نااهل بی تأثیر است.)

* وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التَّنْذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱ / بونس)

[و نشانه‌ها و بیم دادن‌ها گروهی را که ایمان ندارند چه سود دارد؟]

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی دارا، ص ۳۴۶. ۲. هم، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۶.

۳. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۱۴۷.

۴. مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، دفتر دوم، ص ۱۰۲۰.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۷۱.

۶. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۱۶.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۷۴.

- ۲۶۵ به آب باشد ویران جهان و آبادان (رجوع به مثل شماره ۱)
- ۲۶۶ به آتش دیگری سوختن^۱. (بخاطر خطای دیگری تنبیه شدن)
 * أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشَّفْهَاءُ مِنَّا (اعراف / ۱۵۵)
 [آیا ما را بدانچه بی‌خردان ما کردند هلاک می‌کنی؟]
 * أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (اعراف / ۱۷۳)
 [آیا ما را به سزای آنچه کجروان و تبه‌کاران کردند هلاک می‌کنی؟]
- ۲۶۷ به آهو می‌گوید بدو، به تازی می‌گوید بگیر. (رجوع به مثل شماره ۱۶۱)
- ۲۶۸ به از خدای که یار و معین تواند بود؟^۲
 * فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعِمَّ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرُ (انفال / ۴۰)
 [بدانید که خدا سرپرست و یاور شماست. نیکو سرپرست و نیکو یاور است]
 به از راستی کس ندارد درخت ○ که بارش بهشت است و تاج و تخت^۳
 * قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (مائده / ۱۱۹)
 [خدای گفت: این روزی است که راستگویان را راستیشان سود دهد، ایشان را بهشتهایی است که از زیر درختان آنها جویها روان است]
- ۲۷۰ به پیر و جوان از می آید گناه^۴. (تحت هیچ شرایطی نباید از مشروبات الکلی استفاده کرد و بهره‌گیری از آن گناهی است بزرگ)
 * يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ (بقره / ۲۱۹)
 [تو را از می و قمار می‌پرسند، بگو: در آنها گناهی است بزرگ]
- ۲۷۱ بهتر کس او بود کو بر هوای خویشتن قاهر شود.^۵
 * إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات / ۱۳)
 [هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست]
- ۲۷۲ بهر جا که دانش بود ارجمند ○ بود تاج شاهی در آنجا بلند^۶
 * يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (مجادله / ۱۱)

۱. دیوان ابوالفرج رونی، ص ۲۰۷.

۲. م.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۲. ۴. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۷۵.

۵. دیوان منوچهری، احمد بن احمد منوچهری دامغانی، ص ۳۱.

۶. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۷۷.

[تا خدا کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی که به ایشان دانش داده‌شده پایه‌ها بالا بَرَد]

و نیز: الف - توبه آموختن بلند شوی ○ تا بدانی و ارجمند شوی.^۱

ب - علما راست رتبی در جاه ○ که نگردد برستخیز تباه^۲

۲۷۳ بهر دیار که در چشم خلق خوار شوی ○ سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر^۳

* يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِذَا يَافَعْبُدُونِ (۵۶ / عنكبوت)

[ای بندگان من که ایمان آورده‌اید زمین من فراخ است پس به جایی روید که بتوانید تنها

مرا بی‌پرستید]

* قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (۹۷ / نساء)

[گویند: مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟]

و نیز: الف - مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست ○ هر جا که می‌رود همه ملک خدای

اوست^۴

ب - جهان نیست بر مرد هشیار تنگ^۵

پ - صبر در صحرای خشک و سنگلاخ ○ احمق باشد جهان حق فراخ^۶

۲۷۴ بهر سختی ای تابود جان بجای ○ نباید بریدن امید از خدای

(رجوع به مثل شماره ۲۰)

(رجوع به مثل شماره ۶۵)

۲۷۵ بهر کار با مرد دانا سگال

۲۷۶ بهر کس آن دهد یزدان که شاید.^۷

* وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ (۳ / مرد)

[و هر با فضیلتی را فزونی پاداش بخشد.]

* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰ / طه)

و نیز: الف - خدا سزا را به سزاوار می‌دهد.^۸

ب - به هر کس هر چه لایق بود دادند.^۹

۱. دیوان اوحدی، اوحدالدین اصفهانی، ص ۵۲۱. ۲. هم، ص ۵۰۷.

۳. هم ۴. کلیات سعدی، ص ۷۸۷.

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی شاپور، ص ۳۹۰.

۶. مثنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر پنجم، ص ۸۳۸.

۷. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۶۱. ۸. دیوان سنائی، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۶۳.

۹. جامع التمثیل، محمد علی حبله‌رودی، ص ۹۹.

- ۲۷۷ بهشت را نتوان یافت رایگان.^۱
 * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ (۱۴۲ / آل عمران)
 [آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید و حال آنکه هنوز خدا کسانی از شما را که جهاد کردند و شکیبایان را معلوم نکرده است؟]
- ۲۷۸ به هنگام سختی مشو ناامید ○ کز ابر سیه بارد آب سفید.^۲
 * وَ هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ (۲۸ / شوری)
 [و اوست آن خدای که باران سودمند را پس از آنکه از آمدنش ناامید شدند فرو می‌فرستد و رحمت خویش را می‌گستراند]
- ۲۷۹ به یک کشمکش گرمی‌اش می‌کند و به یک غوره سردیش.^۳ (انسان در برابر ناملایمات و مشکلات بسیار ضعیف و ناتوان است)
 * وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸ / نساء)
 [و آدمی ناتوان آفریده شده است]
- ۲۸۰ بی بند نگیرد آدمی پند.
 (رجوع به مثل شماره ۶۳)
- ۲۸۱ بیداد را نیست با داد پای.^۴
 * وَ يَمْنَعُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحَقِّقُ الْحَقَّ يَكْلِمَاتِهِ (۲۴ / شوری)
 [و خدا باطل را نابود کند و حق را با سخنان خود استوار و پایدار سازد]
 * لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ (۸ / انفال)
 [تا حق را پایدار و باطل را نیست گرداند]
- ۲۸۲ بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول ○ من گوش استماع ندارم لَمَنْ يَقُولُ^۵
 * وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي أَذَانِنَا وَقْرٌ (۵ / فصلت)
 [و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان می‌خوانی در پوششهایی است و در گوش‌های ما سنگینی و گرانی است]
- ۲۸۳ بی طلب صید چون بیشست آید؟
 (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
- ۲۸۴ به یک بانگ عَلم منه^۶ (در جنگ با دشمنان ثابت قدم باش و تسلیم مشو)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۸۰
 ۲. م. ه. م. ص ۴۸۱
 ۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۲۴
 ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی هرمزد، ص ۴۷۹
 ۵. کلیات سعدی، ص ۶۴۴
 ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۸۹

* إِذَا لَقِيتُمْ فُجَّةً فَاَتَيْتُوهَا (۴۵ / انفال)

[هرگاه به گروهی از دشمن برخوردید پایداری نمایید]

و نیز: الف - به یک حمله سپر می‌فکن.^۱

۲۸۵ به یک روی در دو محراب بودن (رجوع به مثل شماره ۱۶۱)

۲۸۶ بی‌گناه را به عفو حاجت نیست ○ عفو کردن پس از گناه بود^۲

* وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳ / اعراف)

[و کسانی که بدیها کردند و پس از آن توبه نمودند و ایمان آوردند همانا پروردگار تو از آن پس آمرزگار و مهربان است.]

* ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَائَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹ / نحل)

[آنگاه پروردگار تو درباره کسانی که به نادانی مرتکب کار بد شدند و سپس توبه کردند و به کار نیک و شایسته پرداختند همانا پروردگارت پس از آن آمرزگار و مهربان است]

۲۸۷ بی‌مگس هرگز نمائد عنکبوت ○ رزق را روزی رسان پر می‌دهد.^۳

* وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۶ / هود)

[و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن که روزی او بر خداست]

و نیز: الف - چنان پهن خوان کرم گسترده ○ که سیمرغ در قاف روزی خورد.^۴

ب - صیاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشکی نمیرد^۵

پ - روزی تو اگر بچین باشد ○ اسب کسب تو زیر زین باشد.^۶

ت - دهان باز بی‌روزی نمی‌ماند.^۷

۲۸۸ بی‌وزیر کار راست نیاید.^۸ (در انجام کارها آدمی نیازمند به پشتیبان است)

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرًى وَ أَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي (۲۹ تا ۳۲ / طه)

[و از خاندانم یآوری و پشتیبانی برارم قرار ده، برادرم هارون را، پشتم را بدو استوار ساز و

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۲۳.

۲. گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، سید عبدالحمید حیرت سجادی، ص ۴۸۴.

۳. کلیات صائب تبریزی، ص ۴۵۳.

۴. کلیات سعدی، ص ۲۰۶.

۵. گلستان سعدی، ص ۱۰۷.

۶. حدیقة الحقیقه، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۰۶.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۴۴.

۸. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۶۲۵.

او را در کار من شریک ساز]

«پ»

- ۲۸۹ پا از خط بیرون مَنه^۱ (نافرمانی مکن و از راه حق خارج مشو)
 * تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا (بقره / ۲۲۹)
 [اینها مرزهای خداست از آنها فراتر مروید]
- ۲۹۰ پا در هوا گفتن.^۲ (بدون دلیل و بی‌بینه، سخنی را از روی حدس و گمان زدن)
 * رَجَمًا بِالْغَيْبِ (۲۲ / کهف)
 [تیری به نا پیدا پرتاب می‌کنند]
- و نیز: الف - تیری در تاریکی انداختن.^۳
- ۲۹۱ پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند.^۴ (ارباب سیاست برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ عمل زشتی پروا ندارند).
 * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ (۴ / قصص)
 [همانا فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را گروه گروه ساخت گروهی از آنان را زبون و ناتوان می‌گرفت، پسرانشان را سر می‌برد]
- ۲۹۲ پادشاهی با نبازی نتوان کرد.^۵
 * لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶ / کهف)
 [هیچ کس را در حکم و فرمان خود شریک نسازد]
 * لَا شَرِيكَ لَهُ (۱۶۳ / انعام)
 [که او را شریکی نیست]
- ۲۹۳ پا روی حق مگذار. (حقیقتی را انکار و یا کتمان مکن)
 * وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲ / بقره)
 [و حق را به باطل میامیزد و حق را پنهان مکنید در حالیکه خود می‌دانید]

۱. داستانهای امثال، امیر قلی امینی، ص ۱۳۰.
 ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۹۴.
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۷۰.
 ۴. دیوان انوری، اوحالدالدین محمد بن محمد انوری، ص ۵۷۵.
 ۵. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۱۵.

- ۲۹۴ * لَمْ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران / ۷۱)
[چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حق را پنهان می‌دارید و حال آنکه خود می‌دانید؟!]
پاک باید پاک را ببند.^۱
- ۲۹۵ * الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ (نور / ۲۶)
[زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای زنان پاک‌اند]
پاک دل را زیان بتن نرسد ○ ور رسد جز به پیرهن نرسد^۲
* قَالُوا أَقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ (عنکبوت / ۲۴)
[گفتند: او را بکشید یا بسوزانید. پس خدای از آتش برهانید]
ونیز: الف - سر بی‌گناه پای دار می‌رود ولی بالای دار نمی‌رود.^۳
- ۲۹۶ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا ضَرَصًا فِي أَيَّامٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَانْتَهُمُ أَعْبَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰ و ۱۹ / قمر)
[ما بر آنها باد سرد و سخت را در روزی پیوسته شوم فرستادیم مردمان را بر می‌کند گویی
آنها خرما بنهایی بودند از بیخ برکنده شده]
۲۹۷ پایش بر پوست خربزه است.^۴ (در وضعیت ثابت و مستحکمی قرار ندارد و هر لحظه امکان سقوط و ناکامیش انتظار می‌رود)
* وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ (آل عمران / ۱۰۳)
[و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید]
۲۹۸ پایی در پیش و پایی باز پس داشتن.^۵ (دو دل و مردّد بودن)
* مُدْبَذِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ (نساء / ۱۴۳)
[میان این و آن سرگردانند]
۲۹۹ پته‌اش روی آب افتاد. (رسوا شد و رازش آشکار گشت)
* وَ بَدَّالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا (زمر / ۴۸)

۱. حدیقه الحقیقه، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۷۶.

۲. دیوان اوحدی، اوحالدین اصفهانی، ص ۵۷۸ ۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۵۴.

۴. دیوان کامل امیر معزی، ص ۲۲۱ ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۴۹۹.

۶. هم، ص ۵۰۰.

- [و آنان را بدیهای آنچه بدست آوردند نمودار شود]
- * **يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ** (۱۶ / غافر)
- [روزی که نمایان شوند هیچ چیز از آنان بر خدا پوشیده نباشد]
- * **يَوْمَئِذٍ تُعَرِّضُونَ لَهَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ** (۱۸ / الحاقه)
- [آن روز شما را پیش آرند بگونه‌ای که هیچ کار پوشیده‌ای از شما، پنهان نماند]
- و نیز: الف - مشتش باز شد.^۱
- ۳۰۰ پته کس را روی آب انداختن^۲ (راز کسی را فاش کردن)
- * **إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ** (۶۴ / توبه)
- [همانا خدا پدید آورنده آن چیزی است که از آن می‌ترسید و می‌پرهیزید]
- * **وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** (۷۲ / بقره)
- [و خدا آنچه را که پنهان می‌داشتید بیرون آورنده بود]
- ۳۰۱ پدر خواست و خدا نخواست.
- (رجوع به مثل شماره ۳۸)
- ۳۰۲ پر گفتن به کلام خدا خوش است.^۳
- * **فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ** (۲۰ / مزمل)
- [پس هر چه میسر شود از قرآن بخوانید]
- ۳۰۳ پروانه وار دور کسی گشتن.^۴
- * **يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ** (۱۷ / واقعه)
- [پسرانی همواره نوجوان پیرامون ایشان بگردند]
- * **وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ** (۲۴ / طور)
- [و برای خدمت آنان پسرانی برگردشان می‌گردند]
- ۳۰۴ پزشکی چون کنی دعوی که هرگز ○ نیابد راحت از بیمار بیمار^۵
- * **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ** (۳۵ / یونس)
- [آیا کسی که به حق راه می‌نماید سزاوارتر است که پیروی شود یا آن که خود راه نیابد مگر آنکه او را راه نمایند؟]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۱۱. ع.م. ۲.

۳. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۱۶۶.

۵. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۱۴۵.

ع.م. ۴.

- ۳۰۵ پسر کو ز راه پدر بگذرد ○ ستمکاره خوانیمش و بی خرد
(رجوع به مثل شماره ۱۱۳)
- ۳۰۶ پسر کو ندارد نشان از پدر ○ تو بیگانه خوان و مخوانش پسر
(رجوع به مثل شماره ۱۱۳)
- ۳۰۷ پشت دست گزیدن
(رجوع به مثل شماره ۱۲۰)
- ۳۰۸ پشت گوش انداختن^۱. (اطاعت و یا اجرای فرمان و کاریرا بتأخیر انداختن و یا اصلاً انجام ندادن)
* فَتَبَدُّوهُ وَزَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلاً (۱۸۷ / آل عمران)
[اما آنرا پشت سر خویش افکندند و در برابر آن بهایی اندک ستانند]
پشیمانی سودی ندارد.^۲
- ۳۰۹ قَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعِدَرَتُهُمْ (۵۷ / روم)
[پس در آن روز بوزش خواهی آنان که ستم کردند سودشان ندهد]
۳۱۰ پلید جفت پلید است و پاک همسر پاک
(رجوع به مثل شماره ۲)
- ۳۱۱ پناهت جهان آفرین باد و بس ○ که از بد جز او نیست فریاد رس^۳
* وَ إِنَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ (۳۶ / فصلت)
[و اگر تو را وسوسه‌ای از شیطان برسد که بشوراندت پس به خدا پناه ببر]
* وَ هُوَ يُجِيرُ (۸۸ / مؤمنون)
[و او پناه می‌دهد]
- ۳۱۲ پنبه در گوش نهادن.^۴
* وَ فِي أَذَانِهِمْ وَقْرًا (۲۵ / انعام)
[و در گوشهای دل آنها گرانی نهاده‌ایم]
و نیز: الف - گران گوش‌ی کردن.^۵

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۳۹.

۲. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۲۱، ص ۷۲.

۳. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۲۱.

۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۴۲.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۲.

- ۳۱۳ پنج انگشت برادرند اما برابر نیستند.^۱ (در مورد عدم تساوی انسانها درسجایا و ملکات اخلاقی و نیز ویژگیهای فیزیکی و جسمی بکار می‌رود.)
 * هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (۲ / تغابن)
 [اوست که شما را آفرید پس برخی از شما کافر و برخی از شما مؤمن‌اید]
 * وَ قَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَاراً (۱۴ / نوح)
 [و حال آنکه شما را گوناگون آفریده است]
 * لَيْسُوا سَوَاءٍ (۱۱۳ / آل عمران)
 [یکسان و برابر نیستند]
 و نیز: الف - ده انگشت را خدا یکجور نیافریده.^۲
- ۳۱۴ پند از کسی شنو که ندارد ز تو طمع ○ پندی که با طمع بود آن سر بسر هب‌است.^۳
 * اَتَيْمُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُم عَلَيْهِ اَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱ / یس)
 [کسانی را پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود رهیافته‌اند]
 ۳۱۵ پند گفتن با جهول خوابناک ○ تخم افکندن بود در شوره خاک
 (رجوع به مثل شماره ۷۸)
- ۳۱۶ پند گیر از مصائب دگران ○ تا نگیرند دیگران ز تو پند^۴
 * لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۱۱ / یوسف)
 [هر آینه در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی بوده است].
- ۳۱۷ پندهای مرا یادخواهی کرد.^۵
 * فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ. (۴۴ / غافر)
 [پس زودا که آنچه شما را می‌گویم یاد کنید]
 * وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸ / ص)
 [و براستی خبر آن را پس از چندی خواهید دانست]
- ۳۱۸ پیری و صد عیب.^۶
 * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً (۲ / مریم)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۲. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۹۷.
 ۳. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۸۲. ۴. کلیات سعدی، ص ۱۹۰.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۵. ۶. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۴۶.

[گفت: پروردگارا، استخوانم سست شده و سرم از پیری سپید گشته است]

* وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹ / ذاریات)

[و گفت پیرزنی نازا (چگونه بزاید و پسری آورد)؟!]

و نیز: لف - پیری بهزار علت آراسته است.^۱

۳۱۹ پیش آفتاب دژه کجا در حساب آید؟^۲ (هرگاه این مثل از طرف شخصی متکبر و

خودبین و خطاب به فردی ضعیف استعمال شود با آیه ذیل تطابق پیدا می‌کند)

* قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶ / ص)

[گفت: من از وی بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل]

و نیز: الف - چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟^۳

۳۲۰ پیش از آنکه دشمن بر تو شام خورد تو بر وی چاشت خور.^۴

* فَأَمَّا تَثَقَّفَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ (۵۷ / انفال)

[پس اگر در جنگ به آنان دستیابی با سختگیری به آنها کسانی را که پشت سر ایشانند

پراکنده ساز]

۳۲۱ پیش گوساله نشاید که قرآن خوانی.^۵

* وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲ / یونس)

[و کسانی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند آیا تو می‌توانی کران را بشنوانی گرچه خرد را کار

نبردند؟!]

۳۲۲ پیغمبران را تکبری نیست.^۶ (پیغمبران همچون دیگر مردمند و اهل تکبر و

خودستایی نیستند)

* قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (۱۱ / ابراهیم)

[پیامبرانشان به آنها گفتند ما جز آدمیانی مانند شما نیستیم]

* وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ (۱۴۴ / آل عمران)

[و محمد ﷺ نیست مگر پیمبر و فرستاده‌ای]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۲۱. ۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۱۸۳.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۲۰، ص ۶۹.

۵. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۴۳۰. ۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۱۵۰.

ونیز: الف - دانا تافته جدا بافته نیست.^۱

«ت»

۳۲۳ تا ترا مثل خود گدا نکنم دست از دامن‌ت رها نکنم. (رجوع به مثل شماره ۱۹۱)

۳۲۴ تا جان هست امید هست.

۳۲۵ تا دشمن زنده است جنگ هم هست.^۲

* وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ (بقره / ۱۹۳)

[و با آنان کارزار کنید تا آشوبی نماند]

ونیز: الف - تن فتنه‌انگیز در گور به.^۳

ب - فتنه فتنه است هر کجا که باشد.^۴

۳۲۶ تا نباشد چوب‌تر فرمان نبرد گاو و خر.^۵

* لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (شعراء / ۲۰۱)

[به آن ایمان نمی‌آورند تا آنگاه که عذاب دردناک را ببینند]

۳۲۷ تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی.^۶

* لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا (نبأ / ۳۸)

[سخن نگویند مگر کسی که خدای رحمان او را اجازه دهد و سخن درست گوید]

۳۲۸ تا نسوزی ترا چه بید و چه عود^۷ (در سختی‌ها و مشقات افراد شایسته از

ناشایسته جدا می‌شوند)

* لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۲ / ملک)

[تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوتر است]

۳۲۹ تب هم داشته باشد به کسی نمی‌دهد.^۸ (بسیار بخیل است و همه چیز را فقط

۱. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۲۱.

۲. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۶۹. ۳. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۵۳.

۴. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۴۱۱. ۵. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۳۸.

۶. ه. م، ص ۵۳۹.

۷. حذیقه الحقیقه، محدودین آدم سنائی غزنوی، ص ۱۶۰.

۸. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۹۲.

- برای خود می‌خواهد)
 * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱ / معارج)
 [او چون نعمتی بدو رسد باز دارنده است]
 ۳۳۰ ترازو دار، ترازو را خوب نگاه داشته است.^۱ (اشاره به عدالت خداوند و رسیدگی دقیق به اعمال بندگان)
 * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸ / تین)
 [آیا خدا داورترین داوران نیست]
 ۳۳۱ ترازوی قیامت را سنگ کم نیست.^۲ (در روز رستخیز به خوبی به حساب همه رسیدگی خواهد شد)
 * وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ (۸ / اعراف)
 [وزن و سنجش اعمال در آن روز حق است]
 * وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً (۴۷ / انبیاء)
 [و ما ترازوهای دادگری را در روز رستخیز می‌نهمیم پس به هیچ کس هیچ ستمی نرود]
 ۳۳۲ ترک دنیا به مردم آموزند ○ خویشتن سیم و غله اندوزند (رجوع به مثل شماره ۲۶)
 ۳۳۳ تره به تخمش می‌ره، حسنی به باباش. (رجوع به مثل شماره ۸۸)
 ۳۳۴ تعجیل بد است، لیک در خیر نکوست.^۳
 * فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (۱۴۸ / بقره)
 [پس به نیکی‌ها پیشی بجوید]
 * أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱ / مومنون)
 [ایشانند که در نیکیها می‌شتابند و به آن بر یکدیگر پیشی می‌گیرند]
 و نیز: الف - در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.^۴
 ب - خیر تأخیر بر نمی‌تابد خنک آنکس که خیر دریابد.^۵
 ۳۳۵ تکبر عزازیل را خوار کرد ○ بزندان لعنت گرفتار کرد^۶
 * فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳ / اعراف)

۱. ضرب المثلهای برگزیده، ش - لامعی، ص ۶۶. ۲. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۴۳.
 ۳. م. ه. ص ۵۴۸. ۴. دیوان حافظ، ص ۵۷.
 ۵. دیوان اوحدی، اوحالدین اصفهانی، ص ۵۳۲. ۶. کلیات سعدی، ص ۵۴۹.

- [تو را نرسد که در آن بزرگ منشی کنی، پس بیرون رو که تو از خوار شدگانی]
- * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۷ / ۷۸ / ص)
- [فرمود: پس از آنجا بیرون شو که تو رانده شده‌ای، و همانا لعنت من تا روز حساب و پاداش برتوست]
- ۳۳۶ تن آدمی شریف است به جان آدمیت ○ نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
(رجوع به مثل شماره ۲۳)
- ۳۳۷ تن سفید و سیاه در آب معلوم می‌شود.^۱ (اثر نیکوکاری و بدکاری انسان در قیامت روشن می‌شود)
- * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ (۱۰۶ / آل عمران)
- [در روزی که روی‌هایی سپید گردد و روی‌هایی سیاه]
- ۳۳۸ تن فتنه‌انگیز در گور به
(رجوع به مثل شماره ۳۲۵)
- ۳۳۹ تنها خوار برادر شیطان است.^۲ (این مثل مأخوذ از قرآن کریم است به این معنی که صاحبان ثروت و مال باید قسمتی از اموال خود را در اختیار مستمندان قرار دهند)
- * إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ (۲۷ / اسراء)
- [همانا ریخت و پاش کنندگان گزافکار برادران شیطانها یند]
- ۳۴۰ تواضع سر رفعت افرازدت ○ تکبر بخاک اندر اندازدت (رجوع به مثل شماره ۹۹)
- ۳۴۱ تواضع کند هوشمند گزین ○ نهد شاخ پر میوه سر بر زمین (رجوع به مثل شماره ۹۹)
- ۳۴۲ تو با همجنس مأنوس باش نه با نا جنس (رجوع شود به مثل شماره ۲)
- ۳۴۳ تو به آموختن بلند شوی ○ تا بدانی و ارجمند شوی (رجوع به مثل شماره ۲۷۲)
- ۳۴۴ تو به فرمایان چرا خود تو به کمتر می‌کنند؟ (رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۳۴۵ توبه گرگ مرگ است.^۳ (از آنجا که وحشیگری و خونخواری در ذات گرگ نهفته است هرگز نمی‌تواند از این خصلت دست بردارد. عده‌ای از منافقین و کفار نیز هرگز مورد بخشایش پروردگار قرار نمی‌گیرند و مثل ایشان مثل همان گرگ درنده است)
- * إِنَّ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۸۰ / توبه)
- [اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خدا آنها را نیامرزد]

۱. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۶۶. ۲. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۴۶.
۳. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۲۴۳.

- ۳۴۶ تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای ○ مگر کام یابی بدیگر سرای^۱
 * وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (حج / ۷۷)
 [و پروردگارتان را پرستید و کار نیکو کنید باشد که رستگار شوید]
- ۳۴۷ تو خربزه خور ترا با جالیز چه کار؟^۲ (در کاری که به تو ارتباطی ندارد دخالت نکن
 و درباره آن تجسس منما)
 * لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَلَكُمْ تَسْأَلُكُمْ (مائده / ۱۰۱)
 [از چیزهایی پرسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید و اندوهگین کند]
 ونیز: الف - سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.^۳
- ۳۴۸ تو را بخیر و مارا بسلامت.^۴
 * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ (کهف / ۷۸)
 [گفت: اینک جدایی میان من و توست.]
- ونیز: الف - تو سبی خودت، من سبی خودم.^۵
- ۳۴۹ تو را بگور من نمی‌گذارند.^۶ (تو مسئول اعمال بد من نیستی)
 * لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا (سباء / ۲۵)
 [شما را از بزهکاری ما نپرسند]
- ۳۵۰ تو را دیده از بهر آن داده‌اند ○ که در ره بسی چاه بنهاده‌اند^۷
 * أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸ / بلد)
 [آیا برای او دو چشم نساخته‌ایم]
 ونیز: الف - خدا به آدم چشم داده.^۸
- ۳۵۱ تو را زین جهان بهره جنگ است و بس ○ به فرجام گیتی نماند به کس^۹
 * وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (بقره / ۳۶)
 [و گفتیم: فروشوید، برخی از شما دشمن برخی دیگر و شما را در زمین قرارگاه و

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۳۷ ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۱۴۹.
 ۳. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۳۵۴. ۴. ه. م.، ص ۱۶۲.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۵۶. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۶۲.
 ۷. دیوان اشعار، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۱۱۴. ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۶.
 ۹. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۳.

برخورداری باشد تا هنگامی]

ونیز: الف - دنیا میدان جنگ است.^۱

۳۵۲ تو سِیِ خودت، من سِیِ خودم (رجوع به مثل شماره ۳۴۸)

۳۵۳ تو شکستی جام و ما را می‌زنی؟^۲ (کوتاهی از طرف خودت بوده چرا تقصیرات را

به گردن من می‌اندازی)

* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَتَنْحَنُ صَدَدُنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بِئْسَ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (سبأ/۳۲)

[آنان که گردنکشی کردند به آنها که ناتوان و زیون گرفته شده‌اند می‌گویند: آیا ما شما را از

راه راست، پس از آنکه به شما آمد، باز داشتیم نه بلکه شما خود گناهکار بودید]

۳۵۴ تو نیکی میکن و در دجله انداز ○ که ایزد در بیابانت دهد باز^۳ (خداوند اجر

کارهای نیک ما را ضایع نخواهد کرد)

* وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ (آل عمران/ ۱۱۵)

[و هر کار نیکی که کنند هرگز ناسپاسی نیینند]

* إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (توبه/ ۱۲۰)

[که خدا مزد نیکوکاران را تباه نمی‌کند]

* وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (انفال/ ۶۰)

[و آنچه در راه خدا انفاق کنید بتمامی به شما باز دهند و بر شما هیچ ستمی نخواهد شد]

۳۵۵ تیر از کمان رفتن.^۴ (فرصت تدارک و جبران کاری گذشتن)

* قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (یوسف/ ۴۱)

[فرمان کاری که درباره آن نظر می‌خواستید گزارده شده است]

ونیز: الف - سخن گفته و قضای رفته و تیرانداخته باز نگردد.^۵

ب - قلم رفته را گریزی نیست.^۶

پ - کار از دست رفت و تیر از شست.^۷

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۹.

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر ششم، ص ۹۴۲.

۳. کلیات سعدی، ص ۱۰۹۵.

۴. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۷۱۲.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۵۵.

۶. داستان نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۴۲۵.

۷. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۹۵.

- ۳۵۶ تیری بتاریکی انداختن. (رجوع به مثل شماره ۲۹۰)
- ۳۵۷ تیری به تیری.^۱
- * اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْاَنْفَ بِالْاُذُنِ وَ الْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ (۴۵ / مائده)
- [که جان در برابر جان و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و زخمها را قصاص است]
- ۳۵۸ تیشه به ریشه خویش زد. (رجوع به مثل شماره ۱۰)
- ۳۵۹ تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر ○ بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر^۲
- * وَ لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلٰی مَا كُذِّبُوا وَ اَوْذُوا حَتّٰی اَتَاهُمْ نَصْرُنَا (۳۴ / انعام)
- [و همانا پیامبرانی که پیش از تو بودند تکذیب شدند و بر تکذیب و آزاری که دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما بدیشان رسید]
- ۳۶۰ تیغ کج را نیام کج باشد. (رجوع به مثل شماره ۹۷)

«ث»

- ۳۶۱ ثنای خویش گفتن بود از تهی میانی.^۳ (انسان اگرچه صاحب فضل و مقاماتی است اما نباید ستایشگر خویشتن باشد و از خود تعریف و تمجید نماید.)
- * فَلَا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ (۳۲ / نجم)
- [پس خود را مستایید]
- * اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يُزَكُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّيْ مِنْ يَّشَاءُ (۴۹ / نساء)
- [آیا به کسانی ننگریستی که خویشتن را به پاکی می‌ستایند؟ و حال آنکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند]
- و نیز: الف - مشک آن است که خود بیباید نه آنکه عطار بگوید^۴

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۹۸

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۱۷۵.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۵۷۳. ۴. خزینة الامثال، شاه حسین حقیقت، ص ۲۹۵.

- ب - مدح گفتن ناپسند است اگرچه راست باشد.^۱
 ۳۶۲ ثواب راه بخانه صاحب خود می‌برد.^۲ (هر کسی به پاداش و کیفر اعمال خوب و بد خود خواهد رسید.)
 * هَلْ تُؤَبُّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶ / مطففین)
 [آیا کافران بدانچه می‌کردند پاداش داده شدند؟]

«ج»

- ۳۶۳ جان بخشی از جان ستانی بهتر است.^۳
 * وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْهَا أَحْيَا النَّاسِ جَمِيعاً (۳۲ / مانده)
 [و هر که کسی را زنده کند چنان است که همه مردم را زنده کرده است]
 ۳۶۴ جان بلب شدن.^۴
 * إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ (۱۸ / غافر)
 [آنگاه که دلها به گلو رسد]
 * وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ (۱۰ / احزاب)
 [و دلها به گلوها رسید]
 ۳۶۵ جان بی نان بکس نداد خدای ○ زانکه از نان بماند جان بر جای^۵
 * اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ (۴۰ / روم)
 [خداست آن که شما را بیافرید آنگاه روزیتان داد]
 ۳۶۶ جان در خزانه خداست.^۶
 * وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوَجَّلاً (۱۴۵ / آل عمران)
 [و هیچ کس جز به فرمان خدا نمیرد نبشته‌ای است مدت دار]
 * اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۴۲ / زمر)

۱. تاریخ بیهقی، ابو الفضل بیهقی، ص ۵۶۸.
 ۲. مجمع الامثال، محمد علی حبیه رودی، ص ۵۰.
 ۳. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۵۲۲.
 ۴. باران رحمت، رحمت موسوی، ص ۳۲.
 ۵. حذیقة الحقیقة، محدودین آدم سنائی غزنوی، ص ۱۰۶.
 ۶. تاریخ بیهقی، ابو الفضل بیهقی، ص ۶۸.

[خداست که جانها را هنگام مرگشان می‌گیرد]

وفیز: الف - شیشه عمر دست خداست.^۱

۳۶۷ جان گرگان و سگان از هم جداست^۲ (.... متحد جانهای مردان خداست)

* تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى (۱۴ / حشر)

[آنان را با هم پنداری ولی دلهاشان پراکنده است]

۳۶۸ جایکه نمک خوری نمکدان مشکن.^۳ (انسان باید قدر دان نعمات الهی باشد)

* كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰ / بقره)

[از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به تباهکاری مپوید]

* لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵ / یس)

[تا از میوه آن بخورند و حال آنکه دستهای ایشان آن را به عمل نیاورده است، پس چرا

سپاس نمی‌گذارند؟]

وفیز: الف - نمک خوردن و نمکدان شکستن چرا؟^۴

ب - نمک خوردن و نمکدان دزدیدن چرا؟^۵

۳۶۹ جِدْ وَجَهْدِي بَكَارِمْ بَايْدَ هَرَكِه رَا وَصَل يَارِ مِي بَايْدَ^۶

* يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶ / انشقاق)

[ای آدمی، هماناتو به‌سوی پروردگارت سخت‌کوشنده و رونده‌ای، پس او را دیدار خواهی‌کرد]

۳۷۰ جز از بد نباشد مکافات بد.^۷

* مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (۴۰ / غافر)

[هر که کار بدی کند جز مانند آن کیفر داده نشود]

۳۷۱ جز مرگ را کس ز مادر نزاد. (رجوع به مثل شماره ۲۸)

۳۷۲ جغد آن به که آبادی نبیند.^۸

* إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ (۷۲ / مائده)

۱. م. ع.

۲. مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بلخی، ص ۳۳۴ چاپ علاءالدوله.

۳. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۵۷۹. ۴. مجمع‌الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۴۷.

۵. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۳۵. ۶. دیوان اوحدی، اوحدالدین مراغی اصفهانی، ص ۶۲۹.

۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی خسرو پرویز، ص ۵۳۸.

۸. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۵۸۴.

- [که هر کس به خدا شرک آرد خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش دوزخ است]
- و نیز: الف - جغد شایسته‌تر آمد بخراب.^۱
- ۳۷۳ جنگ دو سر دارد.^۲ (گاهی به پیروزی و گاهی به شکست می‌انجامد)
 * غَلَبَتِ الرُّومُ... وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۲ و ۳ / روم)
 [رومیان مغلوب شدند و آنان پس از آنکه مغلوب شدند بزودی پیروز گردند]
- ۳۷۴ جواب ابلهان خاموشیست (رجوع به مثل شماره ۱۰۷)
- ۳۷۵ جواب خصم بزبان تیغ توان داد نه به سپر سلامت جوئی.^۳
 * فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ. (۱۹۱ / بقره)
 [پس اگر با شما کارزار کردند بکشیدشان که سزای کافران چنین است]
- و نیز: الف - جواب زور را زور می‌دهد.^۴
 ب - سنگ، سنگ را می‌شکند^۵
 پ - چو دشمن بجنگ تو یازید چنگ ○ شود چیر اگر سستی آری بجنگ^۶
- ۳۷۶ جواب سلام علیک است.^۷ (پاسخ خوبی، خوبی است)
 * وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها (۸۶ / نساء)
 [و هنگامی که شما را به درودی درود گویند، پس به نیکوتر از آن درود گویند یا همان را بازگویند]
- ۳۷۷ جواب های، هوی است.^۸ (پاسخ بدی، بدی است)
 * وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا (۴۰ / شوری)
 [و کیفر بدی بدی باشد مانند آن]
- ۳۷۸ جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش ○ چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش
 (رجوع به مثل شماره ۱۴۹)
- ۳۷۹ جوجه را آخر پائیز می‌شمارند.^۹ (نتیجه خیر و شر و یا نفع و ضرر هر کاری در آخر آن معلوم می‌شود و آنچه در ابتدا تصور کنند و یا حدس زنند موهوم

۱. دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۶۶.
 ۲. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۵۲.
 ۳. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۱۲، ص ۵۲.
 ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۵۸۹.
 ۵. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۴۵.
 ۶. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی، ص ۲۸۷.
 ۷. ع. م.
 ۸. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۲۶۵.
 ۹. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۱۷۰.

و نامعلوم است. چنانچه در فصل بهار که موقع تخم‌گذاردن مرغ است از تعداد تخمها نمی‌توان بطور دقیق تعداد جوجه‌ها را تعیین کرد زیرا ممکن است مرغ از تخم‌گذاردن بيفتد و یا برخی تخمها فاسد شده و به ثمر نرسد و یا برخی جوجه‌هایی که به عمل آید تلف گردد. بلکه شماره حقیقی جوجه‌های هر مرغ در آخر پائیز معلوم می‌شود. هرگاه این مثل را با توضیح داده شده در فضای آیات قرآنی وارد و مشاهده کنیم با آیات ذیل تطابق پیدا می‌کند.)

* فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا (جن / ۲۴)

[پس خواهند دانست که چه کسی را یارانی ناتوان‌تر و به شمار کمتر است]

* وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرْوُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان / ۴۲)

[و آنگاه که عذاب را ببینند خواهند دانست که چه کسی گمراه‌تر است]

* فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَعُفُ جُنْدًا (مریم / ۷۵)

[پس بزودی بدانند چه کسی را جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر است]

۳۸۰ جور کسی را کشیدن^۱. (بار خطاها، گناهان و اشتباهات دیگری را بردوش حمل کردن)

* وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ (عنکبوت / ۱۲)

[و کسانی که کفر ورزیدند به ایمان آورندگان گفتند: راه ما را در پیش گیرید و خطاهایمان

را بدوش خواهیم گرفت]

* فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (غافر / ۴۷)

[پس آیا می‌توانید بهره‌ای از آتش را از ما باز دارید؟]

۳۸۱ جوینده یا بنده است. (رجوع به مثل شماره ۲۵۰)

۳۸۲ جهد بر تست و بر خدا توفیق ○ زانکه توفیق و جهد هست رفیق^۲.

* وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ (هود / ۸۸)

[و توفیق من جز به خواست خداوند نیست بر او توکل کردم]

۳۸۳ جهان بر چشم دانا هست بازی ○ نباشد هیچ با زیرا درازی^۳.

* اَعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوَ (حدید / ۲۰)

۱. ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، مهدی پرنوی آملی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. حدیقة الحقیقة، محدودین آدم سنائی غزنوی، ص ۲۸۷.

۳. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۰۴.

- [بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی است]
 * وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوةُ (۶۴ / عنکبوت)
 [و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست و هر آینه سرای واپسین، زندگانی راستین است]
 ۳۸۴ جهان دام دارِست نیرنگ ساز.^۱
 * وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُورِ (۱۸۵ / آل عمران)
 [و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست]
 ۳۸۵ جهان دیدن به از جهان خوردن است.
 ۳۸۶ جهان را بغفلت سپردن خطاست.^۲
 * وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵ / اعراف)
 [و از غافلان مباش]
 ۳۸۷ جهان را پرستی تو این نارواست ○ پرستش خدای جهان را سزااست^۳
 * وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (۲۳ / اسراء)
 [و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید]
 * قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۵۶ / انعام)
 [بگو: من نهی شده‌ام از اینکه جز خدا آنهایی را بپرستم که شما می‌پرستید]
 * وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶ / ذاریات)
 [و پریان و آدمیان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بپرستند]
 ۳۸۸ جهانرا صاحبی باشد خدا نام.^۴ (خداوند مالک تمام هستی است و کارهای خوب و بد بندگان را کیفر و پاداش می‌دهد)
 * وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى
 (۳۱ / نجم)
 [و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا آنان را که بدی کرده‌اند بدانچه کرده‌اند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش نیکوتر بخشد]
 ۳۸۹ جهانرا نه بر بیهده کرده‌اند ○ ترا نر پی بازی آورده اند^۵

۱. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۴.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۵۹۹. ۳. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۱۳.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۰۰. ۵. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴.

* أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵ / مؤمنون)

[آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید؟!]

و نیز: الف - ما را خداوند یافه نهشت.^۱

ب - غافل منشین که از این کار کرد ○ تو غرضی یکسر و دیگر هب است.^۲

۳۹۰ جهان هرگز بحالی بر نیاید ○ پس هر روز روز دیگر آید^۳

* وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (۱۴۰ / آل عمران)

[و این روزها (پیروزیها و شکستها) را میان مردمان می‌گردانیم]

و نیز: الف - حوادث از فلک و روزگار نیست عجب ○ فلک همیشه چنین بود و روزگار چنین^۴

ب - در دنیا همیشه بیک پاشنه نمی‌چرخد.^۵

۳۹۱ جهان نیست بر مرد هشیار تنگ. (رجوع به مثل شماره ۲۷۳)

«چ»

۳۹۲ چادر قلعه زن است.^۶ (زنان با حفظ حجاب و پوشش مناسب از اذیت و آزار

نامحرمات در امان خواهند ماند)

* يُدْنِينَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَافٍ بِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ (۵۹ / احزاب)

[چادرهای خود برخویشتن فروپوشند این نزدیکتر است به آنکه شناخته‌شوند پس آزار نبینند]

۳۹۳ چاه کن همیشه ته چاه است. (رجوع به مثل شماره ۱۹۶)

۳۹۴ چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی. (رجوع به مثل شماره ۱۹۶)

۳۹۵ چاهی است که بدست خود کنده‌ای.^۷ (خود بدست خویشتن، خود را به نابودنی

افکنده‌ای پس باید که کیفر اعمال را مشاهده کنی)

* هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰ / نمل)

[آیا جز آنچه می‌کردید پاداش داده می‌شوید؟]

۱. دیوان دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی، ص ۸۳

۲. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۵۸. ۳. ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، ص ۳۴۰.

۴. دیوان کامل امیر معزی، ص ۴۵۸. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۸۹.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۰۴. ۷. گنجینه امثال العرب، مصطفی طباطبائی، ص ۲۱۴.

- * ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا (۱۰۶ / کهف)
[این است که پاداش آنان دوزخ است به سزای آنکه کفر ورزیدند]
* لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷ / تحریم)
[امروز عذر نخواهید، جز این نیست که آنچه می‌کرده‌اید کیفر داده می‌شوید]
۳۹۶ چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد.^۱
* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ (۱ / ممتحنه)
[ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خود را دوست مگیرید]
* لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۸ / آل عمران)
[مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی گیرند]
۳۹۷ چراغ از چراغ گیرد نور^۲ (چشم کن روشن از رخ منظور ○ که...) (پیروی از انسانهای پاک و شایسته نیکبختی و سعادت را برای آدمی به ارمغان خواهد آورد)
* آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ (۲۸ / حدید)
[به پیامبر او ایمان آورید تا شما را از بخشایش خود دو بهره دهد و برای شما نوری قرار دهد که بدان راه راست روید]
و نیز: الف - صد مشعله افروخته گردد بچراغی.^۳
۳۹۸ چراغ ستمکار تا بامداد نمی‌سوزد.^۴ (ظالم سزای اعمال خویش را بزودی مشاهده خواهد کرد)
* إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱ / هود)
[وعدۀ گاه آنها بامداد است، آیا بامداد نزدیک نیست]
۳۹۹ چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟ (رجوع به مثل شماره ۳۱۹)
۴۰۰ چراغی را که ایزد بر فروزد ○ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
(رجوع به مثل شماره ۳۴)
۴۰۱ چراغی را که بخانه رواست به مسجد حرام است. (رجوع به مثل شماره ۱۲۴)
۴۰۲ چشم برهم نگذاشتن^۵. (واقعۀ ای را انتظار داشتن)

۱. قابوس نامه، کیکاوس بن اسکندر، باب هشتم، ص ۳۷.
۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۰۸. ۳. کلیات سعدی، ص ۵۰۱.
۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۰۹. ۵. م. ه. م، ص ۶۱۲.

* لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ (۴۳ / ابراهیم)

[چشمشان برهم نخورد]

۴۰۳ چشمت را درویش کن^۱ (آنچه را که شایسته دیدن نیست مبین)

* قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ (۳۰ / نور)

[مؤمنان را بگو که دیدگان خویش را فرو دارند]

۴۰۴ چشم طمع را دوختن.^۲ (توجهی به مادیات نداشتن و حریص به اموال دنیا نبودن)

* وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱۳۱ / طه)

[و دیدگان خود را مدوز بدانچه برخورداری داده‌ایم گروههایی از آنان را از آرایش زندگی دنیا]

۴۰۵ چشم چشم را ندیدن.^۳ (اشاره به ظلمات و تاریکی مطلق)

إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا (۴۰ / نور)

[گاهی که دست خویش بیرون آرد نتواند که ببیندش]

۴۰۶ چشم عیان بین، نبیند نهان را.^۴

* لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا (۱۷۹ / اعراف)

[چشمهایی دارند که به آن حق را نمی‌بینند]

۴۰۷ چشم گرد شدن.^۵ (از حادثه‌ای شدیداً ترسیدن و یا تعجب کردن)

* تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ (۱۹ / احزاب)

[چشمهایشان از ترس می‌گردد]

* فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا (۹۷ / انبیاء)

[پس ناگهان دیدگان کسانی که کافر شدند خیره ماند]

۴۰۸ چشمه خورشید به گِل اندودن.^۶ (حقیقتی روشن و آشکار را بباطلی پوشاندن)

* وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶ / بقره)

[و همانا گروهی از ایشان حق را می‌پوشانند در حالیکه خود می‌دانند]

۱. فرهنگ نوین مثلثهای فارسی، احمد ابریشمی، ص ۲۰۳.

۲. فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، مرتضی ذبیحی، ص ۱۳۷.

۳. چراغ هدایت، سراج الدین الگو البری، ص ۱۰۵۹. ۴. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادبانی، ص ۴.

۵. غیاث اللغات، غیاث الدین رامپوری، ص ۲۸۲. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۱۶.

- ۴۰۹ چکنم با مشتی خاک جز آمرزیدن.^۱ (ترجمه بخشی از حدیث قدسی است و برای امید دادن به عفو و بخشش خداوند چون مثلی سائر است)
 * لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً (زمر)
 [از بخشایش خدا ناامید مباشید براستی خداوند همه گناهان را می‌آمرزد]
- ۴۱۰ چنان بخش کت نفکند در نیاز.^۲ (دربخشش و انفاق حد و اندازه را نگه دار تا خودت محتاج خلق نشوی)
 * وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (بقره)
 [و در راه خدا هزینه کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید]
- ۴۱۱ چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرغ در قاف روزی خورد.
 (رجوع به مثل شماره ۲۸۷)
- ۴۱۲ چنان دان که نادان‌ترین کس توئی ○ اگر پند داندگان نشنوی
 (رجوع به مثل شماره ۲۵۹)
- ۴۱۳ چنان که خاک سرشتی به زیر خاک شوی.
 (رجوع به مثل شماره ۱۸)
- ۴۱۴ چنان می‌رود که گوئی به کشتنش می‌برند.^۳
 * كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ (۶ / انفال)
 [گویى آنها را به سوى مرگ می‌رانند]
- ۴۱۵ چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند. (رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ..)
 (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۴۱۶ چنین است فرجام روز نبرد ○ یکی شاد و پیروز و دیگر بدرد^۴
 * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱-۳۸ / عبس)
 [رویهایی که در آن روز تابان و درخشان است. خندان و شادمان و رویهایی در آن روز بر آنها غبار نشسته است آنها را تیرگی و سیاهی پوشانده است]
- ۴۱۷ چنین است فرمان یزدان و راه ○ که هر کس که بزد سر بی گناه
 سرش را ببرند بی ترس و باک ○ سپارند ناپاک دل را بخاک^۵

۲. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۲۱۵.

۱. ه. م، ص ۶۱۷.

۳. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۶ ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کبخیرو، ص ۲۳۳

۵. ه. م، ص ۲۵۵.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ (۱۷۸ / بقره)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما درباره کشتگان قصاص نوشته شده: آزاد به آزاد و بنده به بنده و زن به زن]

و نیز: الف - کسی کو گنه کار و خونی بود ○ بکشور بماند زبونی بود.^۱

ب - علاج کژدم زده، کشته کژدم بود.^۲

۴۱۸ چنین بود تا بود گردان سپهر ○ گهی پر ز درد و گهی پر ز مهر.^۳

* وَ تَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً (۳۵ / انبیاء)

[و شما را به بدی و نیکی می‌آزمایم]

* وَ تَبْلُونَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ (۱۶۸ / اعراف)

[و آنان را به نیکیها و بدیها بیازمودیم]

۴۱۹ چنین گویند دانایان هشیار ○ که نیک و بد بمرگ آید پدیدار^۴

* يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ (۳۰ / آل عمران)

[روزی که هر کسی هر کار نیکی که کرده حاضر بیاید و هر کار بدی که کرده]

و نیز: الف - چو در گور تنگ استوارت کنند ○ همه نیک و بد در کنارت کنند.^۵

ب - که کرد که نیافت و که خواهد کرد که نخواهد یافت؟^۶

۴۲۰ چو از تو بود کزی و بیرهی ○ گنه از چه بر چرخ گردون نهی

(رجوع به مثل شماره ۸۹)

۴۲۱ چوب از بهشت آمده است.^۷ (آدمهای زبان نفهم و بی منطق را باید بزور

سرجایشان نشانند.)

* وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ (۲۵ / حدید)

[و آهن را فرو آوردیم که در آن نیرویی سخت است]

۱. شاهنامه فردوسی، داستان رستم با خاقان چین، ص ۲۰۵.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۰۸. ۳. م. ه. ص ۲۰۴.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۲۸. ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی منوچهر، ص ۴۷.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۵۴. ۷. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۵۵.

و نیز: الف - کتک از بهشت آمده.^۱

- ۴۲۲ چو باشد جهانجوی را فرّ و هوش ○ نباید که دارد بیدگوی گوش
(رجوع به مثل شماره ۱۹۴)
- ۴۲۳ چوب خدا صدا ندارد هر که خورد دوا ندارد.^۲
* فَعْتُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ
(۴۴ و ۴۵ / ذاریات)
- [آنان از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند پس صاعقه بگرفتشان در حالیکه خود می‌نگریستند، پس برخاستن نتوانستند و توان انتقام کشیدن نداشتند]
- ۴۲۴ چو بد کردی مشو ایمن ز آفات ○ که لازم شد طبیعت را مکافات
(رجوع به مثل شماره ۵۲)
- ۴۲۵ چوب دو سر نجس^۳
* خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ (۱۱/ حج)
[در این جهان و آن جهان زیانکار است]
- ۴۲۶ چو بینی خورشهای خوش گرد خویش ○ بیندیش تلخی دارو زپیش
(رجوع به مثل شماره ۳)
- ۴۲۷ چو خشم آری مشو چون آتش تیز ○ کز آتش بخردان را هست پرهیز^۴
* وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ (۱۳۴ / آل عمران)
[و فرو خورندگان خشم و در گذرندگان از مردم اند]
- و نیز: الف - خشم از آتش است به آب بنشانید.^۵
- ۴۲۸ چو خواهد بُدَن مرگ فرجام کار ○ چه در بزم مردن چه در کارزار^۶
* أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ (۷۸ / نساء)
[هر کجا که باشید مرگ شما را درخواهد یافت]
- ۴۲۹ چو در گور تنگ استوارت کنند ○ همه نیک و بد در کنارت کنند

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۰۲.
۲. سخن پیر قدیم، غلامعلی سرمد، ص ۱۵۰.
۳. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۲۸۶.
۴. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۵۱۶.
۵. کیمیای سعادت، محمد غزالی، ج ۱، ص ۵۶.
۶. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۲۴۷.

(رجوع به مثل شماره ۴۱۹)

۴۳۰ چو دشمن بجنگ تو یازید چنگ ○ شود چیر اگر سستی آری بجنگ

(رجوع به مثل شماره ۳۷۵)

۴۳۱ چو دشمن بخواری شود عذرخواه ○ برحمت بکش آستین بر گناه

(رجوع به مثل شماره ۱۴۱)

۴۳۲ چو دشنام گوئی دعا نشنوی^۱

* وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ (انعام / ۱۰۸)

او آنهايي را که مشرکان به جای خدای یکتا می خوانند دشنام مدهید که آنان نیز خدای را از روی ستم و دشمنی و بی دانشی دشنام گویند]

و نیز: الف - دهن خویش بدشنام میالا هرگز ○ کاین زرِ قلب بهر کس که دهی باز دهد.^۲

ب - سخن هر چه گوئی همان بشنوی^۳

پ - کسی کو خریدار نیکی شود ○ نگوید بدی تا بدی نشنود.^۴

ت - مگو آنچه طاقت نداری شنود.^۵

ث - نگو نشو^۶

۴۳۳ چو عیب تن خویش داند کسی ○ ز عیب کسان بر نگوید بسی

(رجوع به مثل شماره ۲۶)

۴۳۴ چو گشتی تمام آیدت کاستی.

(رجوع به مثل شماره ۱۰۸)

۴۳۵ چو من پادشاه تن خویش گشتم ○ اگر چند لشگر ندارم امیرم^۷

* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹ / شمس)

[براستی رستگار شد هر که آنرا پاک گردانید و پاکیزه داشت]

و نیز: الف - گر تو بر نفس خود شکست آری ○ دولت جاودان بدست آری.^۸

۴۳۶ چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن^۹. (همیشه قدردان نعمتهای الهی باش و از

۱. کلیات سعدی، ص ۳۶۵ ۲. کلیات صائب تبریزی، ص ۴۳۲.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی سیاوش، ص ۱۱۸. ۴. هم، پادشاهی هرمزد، ص ۴۹۳.

۵. کلیات سعدی، ص ۳۶۵.

۶. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۷۰.

۷. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۱۹. ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۸۱.

۹. کلیات سعدی، ص ۱۰۹۴.

خود سرکشی و طغیان نشان مده)

* كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ (۸۱ / طه)

[از پاکیزه‌هایی که روزیتان کردیم بخورید و در آن از اندازه مگذرید]

۴۳۷ چون پرده ز روی کارها بردارند ○ معلوم شود که در چه کاریم همه^۱

* يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹ / طارق)

[در روزی که نهانها آشکار شود]

۴۳۸ چون خوری بیش پیل باشی تو.^۲

* يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْاَنْعَامُ (۱۲ / محمد)

[همانند چاربايان می‌خورند]

و نیز: الف - سیر خوردگی کار ستوران است.^۳

۴۳۹ چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک ○ عاقبت اندر رسی در آب پاک.

(رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۴۴۰ چون نبود خویش را دیانت و تقوی ○ قطع رحم بهتر از مودت قربی^۴

* لَا تَتَّخِذُوا اَبَاءَكُمْ وَ اِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ (۲۳ / توبه)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پدران و برادران خود را، اگر کفر را بر ایمان برگزیدند،

دوست و سرپرست مگیرید]

* لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ خَادَّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ لَوْ كَانُوا اَبْنَاءَهُمْ اَوْ

اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ (۲۲ / مجادله)

[مردمی را نیابی که به خدای و روز واپسین ایمان آورند در حالیکه با کسانی که با خدای و

پیامبرش دشمنی و مخالفت کرده‌اند دوست بدارند اگر چه پدران، یا پسران یا برادران یا

خویشان‌شان باشند]

۴۴۱ چو نرمی کنی خصم گردد دلیر.^۵ (در مقابل دشمن نباید نرمش نشان داد بلکه

محکم و استوار باید در مقابل‌شان ایستادگی نمود.)

۱. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۵۸

۲. حدیقة الحقیقة، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۳۹۰.

۳. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۱۰، ص ۴۵.

۴. کلیات سعدی، ص ۸۷. ۵. م.م، ص ۲۲۱.

* فَاتْلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً (توبه / ۱۲۳)

[با کافرانی که به شما نزدیکند کارزار کنید و باید که در شما درستی و سختی بیابند]

۴۴۲ چون سزاوار عتابی بتن خویش تو خود ○ کی رسید از تو به همسایه و فرزند عتاب

(رجوع به مثل شماره ۲۶)

۴۴۳ چو نومید گردد ز یزدان کسی ○ از او نیکبختی نیاید بسی^۱

* وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (یوسف / ۸۷)

[و از رحمت خدا نومید مباشید که جز گروه کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شوند]

و نیز: الف - ناامید شیطان است.^۲

۴۴۴ چو نیکی کنی نیکی آید برت ○ بدی را بدی باشد اندر خورت^۳

* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال / ۷ و ۸)

[پس هر که همسنگ دزه‌ای نیکی‌کند آن را ببیند و هر که همسنگ دزه‌ای بدی‌کند آنرا ببیند]

و نیز: الف - ز خیر خیر تراوش نماید از شر شر.^۴

۴۴۵ چهار چشمی نگاه کردن.^۵ (دقت فراوان داشتن)

* فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق / ۲۲)

[از اینرو امروز چشمت تیزبین است]

و نیز: الف - دو چشم داشتن و دو چشم دیگر قرض کردن.^۶

۴۴۶ چه برای کر بزی، چه برای کور برقصی.^۷

* وَلَا تُسْمِعِ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ (روم / ۵۳ و ۵۲)

[و بانگ و آواز را به کران نتوانی شنوای آنگاه که پشت کرده برگردند و تو راهنمای کوران از

گمراهیشان نیستی]

* أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (زخرف / ۴۰)

[پس آیا تو می‌توانی کران را بشنوای یا کوران و آن‌کسی را که در گمراهی آشکار است راه‌بنمایی؟]

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۱۴. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۲۱.

۳. هم، پادشاهی فوذر، ص ۷۵. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۵۵۸.

۵. چراغ هدایت، سراج‌الدین الگو البری، ص ۱۰۷۶.

۶. فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، صادق عظیمی، ص ۲۰۴.

۷. ه.م، ص ۶۷۳.

- ونیز: الف - شمع بیهوده دان تو در بر کور ○ لحن داوود و مستمع چو ستور^۱
- ب - گوش کر را سخن شناس که دید ○ دیده کاژ راست بین که شنید^۲
- ۴۴۷ چه بمن بگو، چه به در^۳ (حرفها و نصایح تو در من کمترین تأثیری ندارد)
- * قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶ / شعراء)
- [گفتند: برای ما یکسان است چه پند دهی و چه از پند دهندگان نباشی]
- ۴۴۸ چه بیند در آینه کور؟ (رجوع به مثل شماره ۵۷)
- ۴۴۹ چه سود از دزدی آنگه توبه کردن ○ که نتوانی کمند انداخت بر کاخ
- بلند از میوه گو کوتاه کن دست ○ که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ^۴
- * أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱ / یونس)
- [آیا اکنون؟! و حال آنکه پیش از این نافرمانی کردی و از تباہکاران بودی]
- * وَ لَاتِ جِینَ مَنَاصٍ (۳ / ص)
- [و آن هنگام گاه گریختن و رهایی نبود]
- * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا (۸۵ / غافر)
- [پس ایمانشان آنگاه که عذاب ما را دیدند آنان را سود نبخشید]
- ونیز: الف - علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.^۵
- ب - نوشدارو بعد از مرگ سهراب سود نکند^۶
- پ - کنون کوش کآب از کمر در گذشت ○ نه وقتی که سیلابت از سرگذشت.^۷
- ۴۵۰ چه گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال.^۸
- * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲ / یونس)
- [و چون قرآن خوانی کسانی از آنان به تو گوش فرا می دهند آیا تو می توانی کران را بشنوانی گرچه خرد را کار نبیندند؟!]
- ۴۵۱ چه مرد است آنکه همچون هم نباشد ○ مر او را در جهان گفتار و کردار

۱. حذیقة الحقیقة، محدود بن آدم سنائی، ص ۷۱۶. ۲. ه.م، ص ۲۷۹.

۳. ه.م، ج ۳، ص ۱۳۴۰

۴. نمونه هایی از مضامین قرآن کریم در اشعار سعدی، محمدباقر حجتی، مجله مسجد، شماره ۲۰، ص ۲۴.

۵. کلیات سعدی، ص ۱۰۳۹. ۶. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۱۴۷.

۷. کلیات سعدی، ص ۴۰۷. ۸. کلیات سعدی، ص ۷۳۱.

(رجوع به مثل شماره ۱۴۰)

۴۵۲ چیز کسان زان کسان است.^۱

* إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (نساء / ۵۸)

[همانا خدای به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به خداوندانشان باز دهید]

ونیز: الف - دست، دست را می‌شناسد. (امانت را باید به همان دست داد که از آن گرفته‌اند).^۲

«ح»

۴۵۳ حرص مور است.^۳

* إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹ / معارج)

[همانا آدمی سخت حریص و ناشکیبا آفریده شده]

۴۵۴ حرفِ اوّل، اوّل است.^۴ و یا (حرف، حرفِ اول است)

* مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ (۲۹ / ق)

[سخن نزد من دگرگون نشود]

ونیز: الف - حرفِ مرد یکی است.^۵

۴۵۵ حرفِ حساب یک کلمه است.^۶

* قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ (۴۶ / سبأ)

[بگو: همانا شما را به یک سخن پند می‌دهم]

ونیز: الف - یک کلام، ختم کلام.^۷

ب - در خانه اگر کس است یک حرف بس است.^۸

۴۵۶ حرف حق تلخ است.^۹

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۸۳. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۲۶۵.

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۰۶. ۴. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۵۹.

۵. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۴۸. ۶. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۰۶.

۷. ع.م. ۸. رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۱.

۹. هم

- * وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (اعراف / ۷۹)
- [و برای شما نیکخواهی کردم و لیکن شما نیکخواهان را دوست ندارید]
- و نیز: الف - مرغ پند را تلخ آمد آواز.^۱
- ۴۵۷ حرف حق را در دل بود اثر.^۲
- * وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُتَنَفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (ذاریات / ۵۵)
- [و یادآوری کن و پند ده که یادآوری و پند، مؤمنان را سود دارد]
- * فَأَقْصِصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف / ۱۷۶)
- [پس این داستان را بازگو، شاید بیندیشند]
- و نیز: الف - در گفتن اثری است که در نگفتن نیست.^۳
- ۴۵۸ حرف خود را به کرسی نشاندن.^۴
- * إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمْرِ (۳ / طلاق)
- [که خدا به انجام رساننده فرمان خویش است]
- ۴۵۹ حرف شنیدن ادب است.^۵
- * يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلُ فَاستَمِعُوا لَهُ (حج / ۷۳)
- [ای مردم مثلی زده شده آن را گوش فرا دارید]
- ۴۶۰ حرف گذشته را نباید زد.
- (رجوع به مثل شماره ۲۱۳)
- ۴۶۱ حرف مرد یکی است.
- (رجوع به مثل شماره ۴۵۴)
- ۴۶۲ حرفهای صد تا یک غاز زدن.^۶ (سخنان بی پایه و دور از حق و حقیقت بر زبان جاری کردن)
- * وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا (مجادله / ۲)
- [و هر آینه آنان سخنی ناشایست و دروغ می‌گویند]
- ۴۶۳ حریف جنگ گزیند تو هم درآ در جنگ ○ چو سگ صداع کند تن مزین برآور سنگ^۷
- وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ (بقره / ۱۹۰)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۵۲۶. ۲. دیوان قآنی، میرزا حبیب الله شیرازی، ص ۳۱۸.
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۹۵. ۴. چراغ هدایت، سراج الدین الگو الیری، ص ۱۱۹۵.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۹۳. ۶. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۲۲۲.
 ۷. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر چهارم، ص ۵۷۶.

[و در راه خدا با کسانی که با شما کارزار کنند کارزار کنید]

و نیز: الف - ستم بر ستم پیشه عدل است و داد.^۱

ب - ستم بر ستمکاره آید پدید (بجز جنگ را هیچ چاره ندید....)^۲

۴۶۴ حسود هرگز نیا سود.^۳ (کسی که چشم دیدن موفقیتهای دیگران را ندارد مدام در

اضطراب و نگرانی به سر می برد)

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ (۱۲۰ / آل عمران)

[اگر نیکی به شما رسد آنان را ناخوش آید]

إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ (۵۰ / توبه)

[اگر تو را نیکی فرا رسد آنان را اندوهگین سازد]

۴۶۵ حق بمرکز قرار گرفت.^۴

* الْآنَ خَصَصَ الْحَقُّ (۵۱ / یوسف)

[اکنون حق پدیدار شد]

* فَوَقَعَ الْحَقُّ (۱۱۸ / اعراف)

[پس حق پدیدار شد]

۴۶۶ حقش را کف دستش قرار خواهم داد.^۵ (غالباً این مثل در مقام تهدید دیگران بکار

می رود و منظور آن است که با او آنگونه که شایسته هست برخورد خواهم نمود و

کیفر کارهایش را به وی خواهم چشاند)

* وَ إِنَّا لَمَوْفُوهُمْ نَصِيْبُهُمْ غَيْرِ مَنْقُوصٍ (۱۰۹ / هود)

[و ما بهره آنان را تمام و بی کم و کاست بدیشان می دهیم]

۴۶۷ حق شمشیر بر آن است.^۶

* بَلْ نَقِذُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (۱۸ / انبیاء)

[بلکه حق را بر باطل می افکنیم پس آنرا فرو شکنند و باطل بی درنگ نابود شود]

۴۶۸ حق گوی اگر چه تلخ باشد.^۷

۱. کلیات سعدی، ص ۲۹۱. ۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۴۵.

۳. بهترین ضرب المثلهای ایرانی، سهیلا سلحشور، ص ۵۲.

۴. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۵۹. ۵. م.ع

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۶۹۸. ۷. قابوس نامه، کیکاوس بن اسکندر، ص ۳۸.

- * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ (نساء / ۱۳۵)
- [ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدل و داد بر پا بوده برای خوشنودی خدا گواهان باشید اگرچه به زیان خودتان باشد]
- ۴۶۹ حکیم حکیمان خداست.^۱ (منظور از حکیم، طیب و پزشک است.)
- * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (شعراء / ۸۰)
- [و چون بیمار شوم او بهبودم بخشد]
- ۴۷۰ حکیم کار غلط نمی‌کند.^۲
- * وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ص / ۲۷)
- [و آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریدیم]
- * رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا (آل عمران / ۱۹۱)
- [پروردگارا، این را به گزاف و بیهوده نیافریدی]
- ۴۷۱ حلوی تثنائی تا نخوری ندانی.^۳ (خود باید تجربه کنی و با گفتن من، حق مطلب ادا نمی‌شود)
- * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سجده / ۱۷)
- [اما هیچ کس نمی‌داند چه چیز از روشنی چشمها برای ایشان نهفته شده به پاداش آنچه می‌کردند]
- ۴۷۲ حوادث از فلک و روزگار نیست عجب ○ فلک همیشه چنین بود و روزگار چنین (رجوع به مثل شماره ۳۹۰)

«خ»

- ۴۷۳ خار با خرماست.
- ۴۷۴ خاک امین و هر چه در وی کاشتی ○ بی خیانت جنس آن برداشتی^۴
- * وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَآ يَخْرِجُ إِلَّا نَجِدًا (اعراف / ۵۸)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۰۰ ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۰۹.

۳. مجمع الامثال، محمد علی حبله‌رودی، ص ۶۰

۴. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۲۶.

[و سرزمین پاک گیاهش به خواست پروردگارش بیرون آید و زمین ناپاک گیاهش بیرون نیاید مگر اندکی]

ونیز: الف - خاک در امانت خیانت نمی‌کند.^۱

۴۷۵ خانه بدو کدبانو نارفته ماند. (رجوع به مثل شماره ۲۳۱).

۴۷۶ خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب.^۲

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (نساء / ۱۴۴)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مؤمنان دوست مگیرید]

۴۷۷ خبر هرگز نه مانند عیان است ○ یقین دل نه همتای گمان است.^۳

* قَالَ أَوَلَمْ تَوَمِّنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي (بقره / ۲۶۰)

[گفت: مگر باور نداری گفت چرا ولیکن تا دلم آرام گیرد]

ونیز: الف - شنیدن کی بود مانند دیدن.^۴

ب - یک عیان نزدیک من فاضلتر از سیصد خبر^۵

پ - شود دل از دیدار هشیارتر^۶

ت - یقین را ندهد مردم فرزانه به شک^۷

ث - لیس الخبر کالعیان (مثل عربی، خبر همچون مشاهده نیست).^۸

۴۷۸ خدا آسان کند دشوار ما را.^۹

* وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴ / طلاق)

[و هر که از خدای پروا کند او را در کارش آسانی پدید آرد]

۴۷۹ خدا از پدر و مادر مهربانتر است.^{۱۰}

* وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴ / یوسف)

[و او مهربانترین مهربانان است]

۴۸۰ خدا از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است.^{۱۱}

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۱۷.
۲. مجمع الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۶۱.
۳. ویس ورامین، فخرالدین گرجانی، ص ۴۲.
۴. خزینة الامثال، حسین شاه‌حقیقت، ص ۲۷۰.
۵. دیوان ازرقی، ص ۱۴.
۶. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۱۷.
۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۲۳.
۸. الاتقان، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۴، ص ۴۸.
۹. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۱۷.
۱۰. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۶.
۱۱. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۶۲.

- * وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶ / ق)
- [و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم]
- ۴۸۱ خدا اول حلال کرد بعد حرام.^۱ (اصل با اباحه است)
- * حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ (۱۶۰ / نساء)
- [چیزهای پاکیزه‌ای را که برای آنان حلال شده بود، حرام کردیم]
- ۴۸۲ خدا با خلق و خلق با خدا^۲
- * فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ (۱۵۲ / بقره)
- [یس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم]
- ۴۸۳ خدا برف را به قدر بام می‌دهد.^۳ (هر کس به قدر وسع و طاقتش مورد امتحانات الهی قرار می‌گیرد)
- * لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۲۸۶ / بقره)
- [خدا هیچکس را تکلیف نکند مگر به اندازه توانش]
- * لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَاهَا (۷ / طلاق)
- [خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر آنچه به او داده است]
- و نیز: الف - خدا سرما را بقدر بالاپوش می‌دهد.^۴
- ب - سر بزرگ بلای بزرگ دارد.^۵
- پ - خدا درد را به اندازه طاقت می‌دهد.^۶
- ۴۸۴ خدا پاکمان کند و بعد خاکمان کند.^۷
- * رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳ / آل عمران)
- [پروردگارا پس گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را از ما بزدای و ما را با نیکوکاران بمیران]
- * تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالْصَّالِحِينَ (۱۰۱ / یوسف)
- [مرا مسلمان بمیران و به شایستگان نیکوکار ببیوند]
- ۴۸۵ خدا بزرگ است.^۸ (کاربرد مثل هنگامی است که کسی دستخوش مشکل سختی

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۶ ۲. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۴۷
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۰ ۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۳۴
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۰ ۶. ه. م. ج ۲، ص ۷۱۸
 ۷. ه. م. ج ۲، ص ۷۱۶ ۸. ه. م. ج ۲، ص ۷۱۷

در یکی از امور زندگی شده باشد بنابراین او را به صبر و شکیبائی دعوت می‌کنند و می‌گویند خدا بزرگ است و یا خدا کریم است)

* اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ (۳۶ / زمر)

[آیا خداوند بنده خویش را کارگذاری بسنده نیست]

و نیز: الف - خدا کریم است.^۱

۴۸۶ خدا بقدرِ قلبِ هر کس می‌دهد.^۲

* وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۲ و ۳ / طلاق)

[و هر که از خدا پروا کند برای او راه بیرون شدن پدید آرد و او را از جایی که گمان ندارد

روزی می‌دهد]

و نیز: الف - هر کس آبِ قلبِ خودش را می‌خورد.^۳

ب - کار خدا کن غمِ روزی مخور.^۴

۴۸۷ خدا به آدم چشم داده (رجوع به مثل شماره ۳۵۰)

۴۸۸ خدا به آدم عقل داده^۵ (این مثل در مقام توبیخ افرادی گفته می‌شود که در استفاده

از نیروی عقل خود عاجز و ناتوانند)

* اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۱۳۸ / صافات)

[آیا خرد را کار نمی‌بندید؟!]

* اَفَلَا تَتَفَكَّرُوْنَ (۵۰ / انعام)

[آیا نمی‌اندیشید؟!]

۴۸۹ خدا بی‌عیب است.^۶

* سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُوْنَ (۱۵۹ / صافات)

[پاک است خدای از آنچه وصف می‌کنند]

۴۹۰ خدا جای حق نشسته است.^۷ (پروردگار به حساب همهٔ خوبان و بدان خواهد رسید)

۱. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۹۷.

۲. ه. م.

۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۴۱.

۴. مخزن الاسرار، نظامی گنجوی، ص ۱۰۴.

۵. ه. م.

۶. کیمیای سعادت، ابو حامد محمد غزالی طوسی، ج ۲، ص ۵۰۸.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۷.

* قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (سبا / ۲۶)

[بگو: پروردگارمان، ما و شما را گرد آورد، سپس میان ما براستی و درستی دآوری کند و اوست داور دانا]

* إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (جاثیه / ۱۷)

[همانا پروردگار تو میان آنان در روز رستاخیز درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند دآوری خواهد کرد]

* وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ (۲۰ / غافر)

[و خدا به راستی و داد حکم می‌کند]

خدا داناست.^۱ ۴۹۱

* وَ اللَّهُ عَلِيمٌ (۹۷ / توبه)

[و خدا دانا است]

* إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲ / نساء)

[که خداوند به هر چیزی داناست]

* وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۸۹ / اعراف)

[دانش پروردگار ما هر چیزی را فرا گرفته است]

خدا درد را به اندازه طاقت می‌دهد. ۴۹۲ (رجوع به مثل شماره ۴۸۳)

خدا دیرگیر است اما سخت‌گیر.^۲ ۴۹۳

* إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶ / رعد)

[و براستی پروردگار تو برای مردم بر ستمکاریشان، خداوند آمرزش است، و همانا پروردگار تو سخت کیفر است]

* فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲ / رعد)

[پس به کسانی که کافر شدند مهلت دادم سپس آنان را بگرفتم پس کیفر من چگونه بود.]

* وَ كَانَيْنِ مِنْ قَرِيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا (۴۸ / حج)

[و چه بسیار شهرها و آبادیها را که مهلت دادم در حالیکه ستمکار بودند، آنگاه بگرفتمشان]

- ۴۹۴ خدا را بنده نیست^۱
 * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶ و ۷ / علق)
 [آری، هر آینه انسان سرکشی می‌کند و از حد می‌گذرد از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر ببیند]
 ونیز: الف - یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود ○ گر معتبر شود ز خدا بی خبر شود^۲
 ب - خود را گم کردن.^۳
 پ - لباسهایش که نو شد دیگر خدا را بنده نیست.^۴
 ت - مرد نو کیسه حق شناس نباشد^۵
 ث - مفلس که رسد به گنج ناگاه ○ ز افزونی حرص گم کند راه^۶
 ۴۹۵ خدا را چه دیدی؟^۷ (شاید اوضاع تغییر کرد)
 * لَّا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱ / طلاق)
 [تو چه دانی شاید خداوند پس از این کاری پدید آرد]
 ۴۹۶ خدا سخت گیر است.^۸
 * إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲ / بروج)
 [هرآینه گرفتن پروردگار تو بسی سخت است]
 * إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲ / هود)
 [همانا گرفتن او دردناک و سخت است]
 ۴۹۷ خدا سرما را بقدر بالاپوش می‌دهد. (رجوع به مثل شماره ۴۸۳)
 ۴۹۸ خدا سزا را به سزاوار می‌دهد. (رجوع به مثل شماره ۲۷۶)
 ۴۹۹ خدا کریم است. (رجوع به مثل شماره ۴۸۵)
 ۵۰۰ خدا کس بی‌کسان است.^۹ (در مشکلات و تنگنای زندگی خداوند یاری‌رسان بندگان هست)

۱. ه. م. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۲۸.
 ۳. چراغ هدایت، سراج الدین الگوالیری، ص ۱۱۰۰.
 ۴. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدابار، ص ۵۳۴.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ۱۵۲۱. ۶. خمسة امیر خسرو دهلوی، ص ۲۱۴.
 ۷. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۲۴. ۸. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۴.
 ۹. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۹.

* بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (آل عمران / ۱۵۰)

[بلکه خداوند یار و سرپرست شماست و او بهترین یاری دهنندگان است]

۵۰۱ خدا کشتی آنجا که خواهد برد ○ اگر ناخدا جامه بر تن درد.^۱

(مشیت الهی بر هر چه که خداوند بخواهد تعلق خواهد گرفت)

* فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (بروج / ۱۶)

[هر چه را خواهد کننده است]

* إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (حج / ۱۸)

[که خدا هر چه خواهد می‌کند]

و نیز: الف - کردگار آن کند که خود خواهد.^۲

۵۰۲ خدا گیر شدن.^۳ (به عذاب الهی دچار گشتن)

* فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ (آل عمران / ۱۱)

[پس آنان را به گناهانشان بگرفت]

* وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (اعراف / ۱۶۵)

[و کسانی را که ستم کردند به سزای نافرمانی که می‌کردند به عذابی سخت بگرفتیم].

۵۰۳ خدا می‌تواند.^۴

* وَ اللَّهُ قَدِيرٌ (ممتحنه / ۷)

[و خدا تواناست]

* وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (کهف / ۴۵)

[و خدا بر هر چیزی تواناست]

* وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (مرد / ۴)

[و او بر همه چیز تواناست]

۵۰۴ خدا وسیله‌ساز است.^۵

* وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (طلاق / ۲)

[و هر که از خدا پروا کند برای او راه بیرون شدن پدید آرد]

۱. گنجینه امثال العرب، مصطفی طباطبائی، ص ۱۸۷. ۲. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۸۴.

۳. چراغ هدایت، سراج‌الدین الگویری، ص ۱۰۹۴. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۲۱۷.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۲۹.

- و نیز: الف - هیچ قفلی نیست در بازار امکان بی کلید ○ بستگیها را گشایش از در دلها طلب^۱
- ۵۰۵ خدا وقتی بخواهد بدهد نمی پرسد کیستی؟^۲
- * كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (اسراء / ۲۰)
- [همه را، این گروه را، آن گروه را، از دهش پروردگارت مدد رسانیم و دهش پروردگارت از کسی باز داشته نیست]
- ۵۰۶ خداوند گیتی ستمکاره نیست.^۳
- * إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا (یونس / ۴۴)
- [براستی خدا بر مردم هیچ ستم نمی کند]
- * وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (حج / ۱۰)
- [و خدا به بندگان ستمگر نیست]
- * وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (کهف / ۴۹)
- [و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی کند]
- ۵۰۷ خداوند لطفش سرشار است.^۴
- * فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ (انعام / ۱۴۷)
- [بگو: پروردگارتان خداوند مهر و بخشایش گسترده است]
- * وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ (کهف / ۵۸)
- [و پروردگار تو آمرزگار و خداوند مهر و بخشایش است]
- ۵۰۸ خدا همانقدر که بنده بد دارد بنده خوب هم دارد.^۵
- * هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (تغابن / ۲)
- [اوست که شما را آفرید پس برخی از شما کافر و برخی از شما مؤمن اید]
- و نیز: الف - دنیا خالی نیست.^۶
- ۵۰۹ خدا همه چیز را به یک بنده نمی دهد
- ۵۱۰ خدایا این بلا و فتنه از تست^۷. (این مثل به هنگام تسلیم در مقابل اراده الهی و

۱. کلیات صائب، ص ۱۷۷. ۲. خزینه الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۴۸.

۳. دیوان دقیقی طوسی، ص ۶۶. ۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۶۴.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۰. ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۰.

۷. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۲۱۷.

دست بسته بودن انسان در برابر حوادث کاربرد دارد و مأخوذ از قرآن کریم است)

* إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتَنُكَ (اعراف / ۱۵۵)

[این نیست مگر آزمون تو]

و نیز: الف - کار کار خداست.^۱

۵۱۱ خدا یار مظلومان است.^۲

* إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا (حج / ۳۸)

[همانا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند]

* أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهِمْ ظُلْمُوا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (حج / ۳۹)

[به کسانی که با آنها کارزار کرده‌اند از آن رو که ستم دیده‌اند رخصت کارزار داده شد و هر

آینه خداوند بر یاری ایشان تواناست]

* فَأَيُّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبِرُوا ظَاهِرِينَ (صف / ۱۴)

[پس کسانی را که ایمان آوردند بر دشمنانشان یاری و نیرو دادیم تا چیره و پیروز شدند]

۵۱۲ خدای است بهتر نگهدار و بس.^۳

* قَالَ خَيْرٌ حَافِظًا (یوسف / ۶۴)

[پس خدا بهترین نگهدارنده است]

و نیز: الف - گر نگهدار من آنست که من می‌دانم ○ شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد.^۴

۵۱۳ خدای جهان را جهان تنگ نیست.^۵

* إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ (عنکبوت / ۵۶)

[زمین من فراخ است]

و نیز: الف - مُلک خدا تنگ نیست.^۶

۵۱۴ خدای در خور هر کس دهد هر آنچه دهد. (رجوع به مثل شماره ۶۱)

۵۱۵ خداست بیچارگان را پناه.^۷

* وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ (مؤمنون / ۸۸)

[و او پناه می‌دهد و پناه داده نمی‌شود]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۹۷. ۲. سیاست‌نامه، خواجه نظام الملک طوسی، ص ۷۷.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۵. ۴. جامع التمثیل، ص ۱۰۰.

۵. راحة الصدور و آية السرور، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، ص ۱۷۴.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۳۳. ۷. دیوان ادیب پیشاوری، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۹۰.

* وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ (۱۱۸ / توبه)

[و دانستند که از خدا هیچ پناهی نیست مگر به خود او]

۵۱۶ خدا یکی یار یکی^۱

* فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ (۳ / نساء)

[و اگر بیم آن دارید که به دادگری رفتار نکنید پس به یک زن بسنده کنید]

و نیز: الف - یک یار بسنده کن که یکدل داری.^۲

ب - عشق بازی باد و معشوقه بد است.^۳

پ - دلارامی که داری دل در او بند ○ دگر چشم از همه عالم فرو بندد.^۴

۵۱۷ خدای ملک نبخشد بناسزاواری^۵

* قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ (۲۶ / آل عمران)

[گو: بارخدایا ای خداوند ملک به هر که خواهی ملک می‌دهی و از هر که خواهی ملک

باز می‌ستانی]

و نیز: الف - دولت ندهد خدای کس را به غلط^۶

۵۱۸ خدای هر چه کس را دهد غلط ندهد. (رجوع به مثل شماره ۶۱)

۵۱۹ خر پیشین، خر پسین را پل بود.^۷ (از اشتباه و لغزش اولی، دومی عبرت و پند می‌گیرد)

* فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶ / زخرف)

[پس آنان را گذشتگانی و پندی و عبرتی برای پسینیان کردیم]

۵۲۰ خر چه داند قیمت نقل و نبات^۸؟

* وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۶۷ / زمر)

[و خدای را چنانکه شایسته اوست نشناختند]

و نیز: الف - قیمت زعفران چه داند خر^۹؟

۵۲۱ خردمند اگرچه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد. (رجوع به مثل شماره ۶۵)

۱. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۶۲. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۰۲.

۳. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر پنجم، ص ۷۹۳.

۴. کلیات سعدی، ص ۱۴۲. ۵. دیوان کامل امیرمعزی، ص ۱۰۳.

۶. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۷۷. ۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۲۵.

۸. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۳۴. ۹. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۳۶.

- ۵۲۲ خردمند گوید که در یک سرای ○ چو فرمان دو گردد نماند بجای
(رجوع به مثل شماره ۲۳۱)
- ۵۲۳ خرد نام آنکس بخاک افکند ○ که خود را خود اندر هلاک افکند
(رجوع به مثل شماره ۱۴۴)
- ۵۲۴ خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم.
(رجوع به مثل شماره ۷۸)
- ۵۲۵ خرمن سوخته مردم را خرمن سوخته می‌خواهد.
(رجوع به مثل شماره ۱۹۱)
- ۵۲۶ خس را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بیند.
(رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۵۲۷ خشم از آتش است به آب بنشانید.
(رجوع به مثل شماره ۴۲۷)
- ۵۲۸ خضر راه کسی شدن.^۱ (کسی را هدایت و راهنمایی کردن)
* إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴ / حج)
[هر آینه خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به راه راست رهنمون است]
* وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶ / حج)
[و خدا هر که را بخواهد راه می‌نماید]
* وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ (۱۱ / تغابن)
[و هر که به خدا ایمان آرد خدا دلش را راه نماید]
- ۵۲۹ خفته بیدار کردن آسان است ○ غافل و مرده هر دو یکسان است.^۲
* إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ (۸۰ / نمل)
[تو نتوانی که مردگان را بشنوانی و نه به کران آوای دعوت را بشنوانی]
خفته را خفته کی کند بیدار؟^۳
- ۵۳۰ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ (۳۵ / بونس)
[آیا کسی که به حق راه می‌نماید سزاوارتر است که پیروی شود یا آن که خود راه نیابد مگر آن که او را راه نمایند؟]
- ونیز: الف - ز بیمار بیمار داری نیاید.^۴

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۴۱

۲. حدیقة الحقیقة، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۲۵.

۳. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۶۵. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۹۶.

- ب - نیاید رهبری از مردم کور.^۱
- ۵۳۱ خفض جناح کردن.^۲ (فروتنی و تواضع نمودن که مأخوذ از قرآن کریم است)
 * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ (اسراء / ۲۴)
 او آن دو را از روی مهربانی بال فروتنی فرود آرا
 * وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (شعراء / ۲۱۵)
 او بالِ خویش را برای کسانی از مؤمنان که تو را پیروی کردند فرود آر.
- ۵۳۲ خلاف نفس و عادت کن که رستی.^۳
 * وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (نازعات / ۴۱ و ۴۰)
 او اما هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگار خود بیم داشته باشد و خویشتن را از آرزو و کام دل باز دارد، جایگاه او همان بهشت است
 * اِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَايْرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (نساء / ۳۱)
 [اگر از گناهان بزرگی که از آن باز داشته می‌شوید دوری کنید بدیها و گناهان شما را از شما بزداییم و شما را به جایگاهی گرامی در آوریم.]
- ۵۳۳ خلعت غفران گناه را بپوشاند.^۴
 * لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا (زمر / ۳۵)
 [تا خدای بدترین آنچه کردند از ایشان بزداید]
 * لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (مائده / ۱۲)
 [هرآینه بدیهای شما را از شما بزدایم]
- ۵۳۴ خلقی خدا، مُلْکِ خدا^۵ (تمام هستی متعلق بخداست)
 * قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ (انعام / ۱۲)
 [بگو: آنچه در آسمان و زمین است که راست؟ بگو: خدای راست.]
 * اَلَا اِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ (یونس / ۶۶)
 [آگاه باشید خدای راست هر که در آسمانها و هر که در زمین است]

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۶۸۲.

۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۳۶. ۳. منظومه گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۱۱۹.

۴. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۴۹. ۵. هم

- ۵۳۵ خلق را از هم است حاجت خواست ○ آنکه محتاج خلق نیست خداست^۱
 * وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ (۳۸ / محمد)
 [و خدا بی نیاز است و شما نیازمندید]
- ۵۳۶ خواجه در ابریشم و ما در گلیم ○ عاقبت ای دل همه یکسر گلیم
 (رجوع به مثل شماره ۲۸)
- ۵۳۷ خواست خدا را چاره نیست.^۲ (هرآنچه خدا بخواهد محقق می‌شود)
 * وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷ / احزاب)
 [و فرمان خدا شدنی است]
- ۵۳۸ خوبی گم نمی‌شود.^۳
 * فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ (۹۴ / انبیاء)
 [پس هرکه کارهای نیک و شایسته کند درحالیکه مؤمن باشد کوشش وی را ناسپاسی نباشد]
- ۵۳۹ خود را به کوچه علی چپ زدن.^۴ (اظهار نادانی و بی اطلاعی کردن)
 * فَتَبْذُوهُ وَزَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱ / بقره)
 [کتاب خدا را پشت سر انداختند گویی نمی‌دانند]
- ۵۴۰ خود را نخود هر آشی کردن.^۵ (در همه امور دخالت کردن و نظر دادن)
 * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵ / شعرا)
 [آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سر در گشته می‌روند؟]
- و نیز: الف - ماش هر آش^۶
- ۵۴۱ خود دانی.^۷
 * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي (۹۳ / اعراف)
 [پس از آنها روی گردانید و گفت: ای قوم من، براستی پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم]
- ۵۴۲ خود فضیحت، دیگران را نصیحت!^۸
 (رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۵۴۳ خودم کردم که لعنت بر خودم باد.^۹

۱. دیوان اوحدی مراغی، ص ۵۶۹
 ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۵۰
 ۳. هم، ص ۷۵۳
 ۴. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۲۱۰
 ۵. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۲۴
 ۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۲۳
 ۷. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۴۰
 ۸. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۵۶

- * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱ / قلم)
[گفتند: وای بر ما، همانا ما سرکش بوده‌ایم]
- ۵۴۴ خورشید چه سود آنرا کو را بصری نیست. (رجوع به مثل شماره ۵۷)
- ۵۴۵ خوشا آنکس که بارش کمترک بی (رجوع به مثل شماره ۱۵۵)
- ۵۴۶ خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل^۱
* سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. (۲۲۷ / شعراء)
[و کسانی که ستم کردند، بزودی بدانند به کدام بازگشتگاه باز خواهند گشت]
- ۵۴۷ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ○ تا سیه روی شود هر که در او غش باشد^۲
* وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ (۳۱ / محمد)
[و هر آینه شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را معلوم کنیم]
- ۵۴۸ خوش نباشد یکی جهان و دو شاه ○ نیک نبود یکی سپهر و دو ماه
(رجوع به مثل شماره ۲۳۱)
- ۵۴۹ خوشی را نشاید غرور^۳
* وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (۲۳ / حدید)
[و بدانچه به شما داد شادمان نشوید]
- ۵۵۰ خون را با خون نمی‌شویند.^۴ (بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهند)
* وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (۴۰ / شوری)
[و کیفر بدی، بدیی باشد مانند آن پس هر که در گذرد و اصلاح کند پاداش او بر خداست]
- و نیز: الف - دفع آتش کسی به آتش نکند^۵
- ۵۵۱ خون ناحق نخسبد.^۶ (کشنده بکیفر خود خواهد رسید)
* وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً (۳۳ / اسراء)
[و هر کسی که به ستم کشته شود برای ولی او تسلطی قرار داده‌ایم پس نباید در کشتن زیاده‌روی کند زیرا که او (ولی) یاری شده است]

۱. دیوان حافظ، ص ۲۳۸

۲. ه. م، ص ۱۲۴.

۳. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۱۸

۴. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۵۰. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۷.

۶. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۶۷.

- ۵۵۲ خیر تأخیر بر نمی‌تابد خنک آنکس که خیر در یابد. (رجوع به مثل شماره ۳۳۴)
- ۵۵۳ خیر راه بخانه صاحب خود می‌برد.^۱
 * وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ (۱۱۰ / بقره)
 [و هر نیکی که برای خود پیش فرستید آنرا نزد خدا باز یابید]
 * وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ (۲۷۲ / بقره)
 [و هر خیری که انفاق کنید بتمامی به شما می‌رسد]
- ۵۵۴ الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ.^۲ (ضرب‌المثلی است عربی که کاملاً در زبان محاوره و بین فارسی زبانان شناخته شده می‌باشد و گوئی عربیت خود را از دست داده است لذا در میان امثال فارسی آنرا جای دادیم)
 * وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (۲۱۶ / بقره)
 [و شاید که چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر باشد]
 ونیز: الف - هر چه پیش آید خوش آید.^۳

«د»

- ۵۵۵ داده خود سپهر بستاند ○ نقش الله جاودان ماند.^۴
 * كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۸۸ / قصص)
 [هرچیزی جز ذات او نیست شدنی است]
- ۵۵۶ الف - هر که آید به جهان زاهل فنا خواهد بود ○ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود.^۵
 دارنده مباش از بلاها رستی. (رجوع به مثل شماره ۱۵۵)
- ۵۵۷ دار و منبر پیش داشتن.^۶ (بیم و امید هر دو را در یک حال داشتن. مثل شخصی که طناب دار برگردن او آویزان است اما بر منبر و یا بلندی ایستاده و فعلاً از خطر مرگ مصون است)
 * يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ (۹ / زمر)

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله‌رودی، ص ۵

۲. امثال العرب، مفضل بن محمد ضبی، ص ۱۲۹

۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۳

۴. حدیقة الحقیقة، محدود بن آدم سنائی، ص ۶۷

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۷۰

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ۱۹۴۵

- [از آن سرای می‌ترسد و به بخشایش پروردگار خویش امید می‌دارد]
- ۵۵۸ داغش را بدلت خواهم گذاشت (رجوع به مثل شماره ۱۳۳)
- ۵۵۹ دانا تافته جدا بافته نیست (رجوع به مثل شماره ۳۲۲)
- ۵۶۰ دانشت هست کار بستن کو ○ خنجرت هست صف شکستن کو؟
- (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۵۶۱ دایه دهر نپرورد کسی را که نخورد. (رجوع به مثل شماره ۲۸)
- ۵۶۲ دختر اندر شکم پسر نشود ○ گرچه بابا همی پسر خواهد^۱
 * يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹ / شوری)
- [آنچه خواهد می‌آفریند، به هر که خواهد دختران می‌بخشد و به هر که خواهد پسران می‌بخشد]
- ۵۶۳ دختر بمادرش می‌ره، گوساله به گاو (رجوع به مثل شماره ۸۸)
- ۵۶۴ در آن دلی که طلب هست آریدن نیست.^۲
 * كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۷ و ۱۸ / ذاریات)
- [اندکی از شب را می‌خفتند و سحرگاهان آمرزش می‌خواستند]
- ۵۶۵ در این دامگه شادمانی کم است ○ که این منزل درد و جای غم است^۳
 * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا (۶ / انشقاق)
- [ای آدمی، همانا تو به سوی پروردگارت سخت کوشنده و رونده‌ای بس او را دیدارخواهی کرد]
- و نیز: الف - دلخوشی این جهان در داست و غم^۴
 ب - راحت طلبی ز کام دندان بر کن^۵
- ۵۶۶ در برابر چو گوسپند سلیم ○ در قفا همچو گرگ مردم خوار^۶
 * وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ (۱۱۹ / آل عمران)
- [و چون شما را دیدار کنند، گویند: ما نیز گرویده‌ایم و چون تنها شوند سرانگشتان خویش از خشم به دندان گزند]
- ۵۶۷ در خانه اگر کس است یک حرف بس است. (رجوع به مثل شماره ۴۵۵)
- ۵۶۸ درخت تلخ هم تلخ آورد بر ○ اگر چه ما دهیمش آب و شکر

۱. کلیات سعدی، ص ۱۰۵۷. ۲. دیوان نظیری، محمدحسین نظیری نیشابوری، ص ۸۳.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۷۸. ۴. دیوان عطار، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۹۹.

۵. دیوان سلمان ساوجی، ص ۶۳۶. ۶. کلیات سعدی، ص ۶۳.

(رجوع به مثل شماره ۷۸)

۵۶۹ درد از طیبیان نشاید نهفت.^۱

إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ (۸۶ / یوسف)

[همانا از درد و اندوه خویش به خدا می‌نالم]

و نیز: الف - دل سفره نیست که آدم پیش هر کس بازش کند.^۲

۵۷۰ دردگنه را ز توبه باید درمان^۳

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ إِن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ (۸ / تحریم)

[به خدای بازگردید بازگشتی به صدق و اخلاص، امید است پروردگارتان بدیهایتان را از

شما بزداید]

و نیز: الف - درد گنه را نیافتند حکیمان ○ جز که پشیمانی ای برادر درمان^۴

۵۷۱ در دنیا همیشه بیک پاشنه نمی چرخد. (رجوع به مثل شماره ۳۹۰)

۵۷۲ در سنگ خاره قطره باران اثر نکند. (رجوع به مثل شماره ۱۵۸)

۵۷۳ درشتی ز کس نشنود نرم گوی ○ سخن تاتوانی بازرم گوی (رجوع به مثل شماره ۲۳۲)

۵۷۴ در شوره کسی تخم نکارد (رجوع به مثل شماره ۷۸)

۵۷۵ در شوره نهال چون نشانی؟ (رجوع به مثل شماره ۷۸)

۵۷۶ در عفو لذتی است که در انتقام نیست.^۵

* خُذِ الْعَفْوَ (۱۹۹ / اعراف)

[عفو را پیشه کن]

* وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (۴۰ / شوری)

[و کیفر بدی بدیی باشد مانند آن، پس هر که در گذرد و اصلاح کند پاداش او بر خداست]

۵۷۷ در عین اختیار ترا اختیار نیست.^۶ (اراده انسان در طول اراده الهی قرار دارد).

* وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۲۹ / تکریر)

[و نمی‌خواهید مگر آنکه خدای بخواهد]

۵۷۸ در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. (رجوع به مثل شماره ۳۳۴)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۸۷. ۲. سخن پیر قدیم، غلامعلی سرمد، ص ۱۹۷.

۳. هم، ص ۷۸۸. ۴. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۱۱۸.

۵. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۷۰. ۶. خزینه الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۵۲.

۵۷۹ در کشتی بنشین و با ناخدا مجنگ.^۱ (قدردان نعمتهای الهی باش و با خداوند مخالفت مکن)

* اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲ / جاثیه)

[خداست آن که دریا را برای شما رام کرد تا کشتیها در آن به فرمان او روان شوند و تا از بخشش او بجویید و باشد که سپاس گذارید]

۵۸۰ در گذر تا از تو در گذرند.^۲

* وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ (۲۲ / نور)

[و باید درگذرند و چشم ببوشند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد]

* وَ إِنْ تَعَفَّوْا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴ / تغابن)

[و اگر درگذرید و چشم ببوشید و ببخشایید که خدا آمرزگار و مهربان است]

۵۸۱ درگفتن اثریست که در نگفتن نیست. (رجوع به مثل شماره ۴۵۷)

۵۸۲ در گمان همه غث و سمین بود.^۳ (تا حد امکان باید از بدگمانی و سوءظن پرهیز نمود)

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۱۲ / حجرات)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها دور باشید زیرا برخی از گمانها گناه است]

۵۸۳ درمان بد مست سیلی بود. (رجوع به مثل شماره ۶۳)

۵۸۴ در مزرع دهر هر آنچه کاری دروی.

۵۸۵ در نو میدی بسی امید است ○ پایان شب سیه سپید است^۴

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا (۱۱۰ / یوسف)

[تا چون پیامبران ناامید شدند و مردم چنین پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده یاری ما بدیشان رسید]

۵۸۶ دروغش گردن راوی است.^۵

* وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَقَلْبُهُ كَذِبٌ (۲۸ / غافر)

[و اگر دروغگو باشد پس دروغش براوست]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۷۹۴ ۲. ه.م، ص ۷۹۵.

۳. دیوان ابر الفرج رونی، ص ۲۰۶ ۴. سبعه حکیم نظامی، ج اول، لیلی و مجنون، ص ۸۷.

۵. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۱۴۵.

- ۵۸۷ دریاب ضعیفان را در وقت توانایی^۱
 * لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ (۷ / طلاق)
 [فراخداست از فراخدستی خود هزینه کند]
- ۵۸۸ دست از پا درازتر بازگشتن.^۲ (مأیوس و بدون دستیابی به مقصود برگشتن)
 * وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا (۲۵ / احزاب)
 [و خدا کافران را با خشمشان بازگردانید در حالیکه هیچ پیروزی و غنیمتی نیافتند]
- ۵۸۹ دست بالای دست بسیار است.^۳ (در امور مختلف قویتر از مانیز پیدا می‌شوند)
 * وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶ / یوسف)
 [و بالای هر دانایی، دانشوری است]
 * كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا (۶۹ / توبه)
 [در حالیکه از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزند بیشتر بودند]
- ۵۹۰ دست پیش زوال ندارد.^۴ (این مثل تحریک و تشویقی است برای پیش دستی و سبقت بر دیگران که توأم با پیروزی و موفقیت خواهد بود.)
 * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۰ و ۱۱ و واقعه)
 [و پیشی گیرندگان آن پیشی گیرندگان، ایشانند نزدیک داشتنگان]
- و نیز: الف - دست، دست پیشدستان است.^۵
- ۵۹۱ دست در سفره و مشیت بر پیشانی
 (رجوع به مثل شماره ۱۸۴)
- ۵۹۲ دست در کاسه و مشیت بر پیشانی
 (رجوع به مثل شماره ۱۸۴)
- ۵۹۳ دست، دست پیشدستان است.
 (رجوع به مثل شماره ۵۹۰)
- ۵۹۴ دست دست را می‌شناسد. (امانت را باید به همان دست داد که از آن گرفته‌اند)
 (رجوع به مثل شماره ۴۵۲)
- ۵۹۵ دست و دل باز است.^۶ (بخشنده است)
 * بَلْ يَذَاهُ مَبْسُوطَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (۶۴ / مائده)
 [بلکه دو دست (رحمت و قدرت) او گشوده است هرگونه بخواهد می‌بخشد و روزی می‌دهد]

۱. دیوان حافظ، ص ۳۸۸.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۰۹.

۳. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۷۲.

۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۹۸.

۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۷۵.

۶. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۷۲.

۷. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۹۸.

۸. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۲۷۵.

۵۹۶ دسته گلی است که خودت به آب داده‌ای^۱. (عمل ناشایستی است که خودت مرتکب گشته‌ای)

* ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ (حج / ۱۰)

[این به سزای چیزهایی است که دستهایت پیش فرستاده]

* ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ (انفال / ۵۱)

[این به سزای کارهایی است که دستهای شما پیش فرستاده]

۵۹۷ دشمن به ملاطفت دوست نگردد بلکه طمع زیاده کند.^۲

* كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لًا ذِمَّةً (۸ / توبه)

[چگونه؟! و حال آنکه اگر بر شما دست یابند درباره شما نه حق خویشاوندی را نگاه می‌دارند و نه پیمانی را]

۵۹۸ دشمن چونکو حال شوی گرد تو گردد زنهار مشو غره بدان چرب زبانش^۳

* وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ... هُمْ الْعَدُوُّ فَاخْذُوهُمْ (۴ / منافقون)

[و اگر سخن گویند گفتارشان را بشنوی ... اینان دشمن‌اند پس از آنها برحذر باش]

و نیز: الف - فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر^۴

۵۹۹ دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست؟ (رجوع به مثل شماره ۱۵۲)

۶۰۰ دشمنی دشمنی آرد.^۵

* إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا (۶ / فاطر)

[همانا شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید]

۶۰۱ دفع آتش کسی به آتش نکند. (رجوع به مثل شماره ۵۵۰)

۶۰۲ دلا تاکی در این کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاکبازی^۶

* أَتَبْنُونَ بَكْلًا رِيعًا أَيْتَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ. (۱۲۸ و ۱۲۹ / شعراء)

[آیا به هر جای بلندی نشانه‌ای به بازی و بیهودگی بنا می‌کنید؟! و کوشکهای بلند و استوار

می‌سازید که شما جاویدان بمانید.]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۶۷. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۳.

۳. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۲۲۳. ۴. گلستان سعدی، ص ۱۷۸.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۵.

۶. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمن جامی، ص ۵۸۰.

- ۶۰۳ دل‌آرامی که داری دل در او بند ○ دگر چشم از همه عالم فرو بند
(رجوع به مثل شماره ۵۱۶)
- ۶۰۴ دل آزرده را سخن سخت است.^۱
* لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مِنْ ظُلْمٍ (نساء / ۱۴۸)
[خداوند بلند سخن گفتن به بدی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد]
- ۶۰۵ دل به دل راه دارد.^۲ (این مثل در مورد افرادی بکار می‌رود که دارای افکار و نیات یکسان هستند)
* تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ (بقره / ۱۱۸)
[دل‌هایشان همانند است.]
- ۶۰۶ دل بصد راه و هزار راه رفتن.^۳ (در کاری گمانهای گوناگون داشتن)
* وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب / ۱۰)
[و به خدا گمانهای گوناگون بردید]
- ۶۰۷ دلخوشی این جهان درد است و غم.
(رجوع به مثل شماره ۵۶۵)
- ۶۰۸ دل کردن.^۴ (مردّد بودن)
* وَ اِزْنَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه / ۴۵)
[و دل‌هایشان به شک آلوده است پس در شک خویش دو دل و سرگردان‌اند]
- ۶۰۹ دل شوره داشتن.^۵ (ناآرام و مضطرب بودن)
* وَ اَفْقَدْتُهُمْ هَوَاءَ (ابراهیم / ۴۳)
[و دل‌هایشان تهی است]
* وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَّةٌ (مؤمنون / ۶۰)
[و با این حال دل‌هایشان ترسان است]
- ۶۱۰ دل کسی به یتیم کسی نمی‌سوزد.^۶ (هرکسی درگیر کارهای خویش است و به دیگری نمی‌اندیشد)
وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً (معارج / ۱۰)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۱۸
۲. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۷۵
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۰
۴. هم، ص ۸۲۱
۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۳۸۵
۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۲

او هیچ خویشاوندی از حال خویشاوندی نپرسد]

* وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (اسراء / ۱۵)

[او هیچکس بار گناه دیگری را برندارد]

و نیز: الف - کسی بکسی نیست.^۱

ب - زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار است.^۲

پ - کسی نگفت خرت بچند است؟!^۳

ت - هر کی بفکر خویشه، کوسه بفکر ریشه^۴

۶۱۱ دلِ مرد بد دل ندارد بها^۵

و ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السُّوءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (فتح / ۱۲)

[و گمان بد بردید و مردمی هلاک شده گشتید]

۶۱۲ دل و زبانش یکی نیست.^۶ (آدم منافق و دو چهره‌ای است)

* يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (آل عمران / ۱۶۷)

[با دهانهاشان چیزی می‌گویند که در دلهاشان نیست]

* يَقُولُونَ بِاللِّسَانِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (فتح / ۱۱)

[به زبانشان چیزی می‌گویند که در دلهاشان نیست]

۶۱۳ دندان طمع تیز کردن.^۷ (طمع بسیار به چیزی بستن)

* أَشَجَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ (احزاب / ۱۹)

[به سبب بخلی که برخیر (مال و غنیمت) دارند]

۶۱۴ دنیا آینه عبرت است.^۸

* أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا (حج / ۴۶)

[آیا در زمین به گردش و تماشا نرفتند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند یا گوش‌هایی

که با آن بشنوند؟!]

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۵۲. ۲. مجمع الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۸۶.
 ۳. فرهنگ عامیانه مردم ایران، صادق هدایت، ص ۴۱۵. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۲.
 ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۰۰. ۶. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۲۷۲.
 ۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۷. ۸. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۳۷۲.

- ۶۱۵ دنیا بامید پابرجاست. (رجوع به مثل شماره ۲۰)
- ۶۱۶ دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش.^۱
 * أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتَزَكُّوا أَنْ يَقُولُوا أَمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (۲ / عنکبوت)
 [آیا مردم پنداشته‌اند که همین که به زبان گویند ایمان آوردیم آنان را و می‌گذارند و آزموده نمی‌شوند.]
- ۶۱۷ دنیا خالی نیست. (رجوع به مثل شماره ۵۰۸)
- ۶۱۸ دنیا را دو دستی چسبیدن.^۲ (علاقه شدید بدنيا داشتن)
 * كُلًّا بَلَّ تَحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۰ و ۲۱ / قیامت)
 [ته چنان است که می‌گویید بلکه شما این جهان شتابان و زودگذر را دوست می‌دارید]
 * إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَزَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷ / انسان)
 [همانا اینان این دنیای شتابان و زودگذر را دوست می‌دارند و روزی گران (رستاخیز) را پشت سرشان می‌افکنند]
- ۶۱۹ دنیا محل گذر است.^۳
 * إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹ / غافر)
 [جز این نیست که زندگانی این جهان برخورداری اندک است و همانا جهان پسین سرای پابندگی است]
- ونیز: الف - راه دنیا ز بهر رفتن تست ○ نه ز بهر فراغ و خفتن تست.^۴
- ۶۲۰ دنیا میدان جنگ است. (رجوع به مثل شماره ۳۵۱)
- ۶۲۱ دو آتش را بهم بهتر بود سوز (رجوع به مثل شماره ۶۵)
- ۶۲۲ دو پا داشت، دو پا هم قرض کرد.^۵ (به سرعت گریخت)
 * فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَائِهِمْ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲ / انبیاء)
 [پس چون عذاب را دریافتند آنگاه به شتاب از آن دیار می‌گریختند]
- ونیز: الف - فرار را بر قرار ترجیح دادن.^۶
- ۶۲۳ دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. (رجوع به مثل شماره ۲۳۱)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۸

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۶۱

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۰۲

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۳۱

۵. م. ع.

- ۶۲۴ دو تن نه چون یکتا باشد. (رجوع به مثل شماره ۶۵)
- ۶۲۵ دو چشم داشتن، دو تا هم قرض کردن (رجوع به مثل شماره ۴۴۵)
- ۶۲۶ دودش بچشم خودت خواهد رفت.^۱
 * إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ (۲۳ / یونس)
- [ای مردم! ستم و سرکشی شما، تنها به زیان خودتان است.]
- ۶۲۷ دود شدن و بهوا رفتن.^۲ (نابود شدن و از بین رفتن)
 * سَيُحِيطُ أَعْمَالُهُمْ (۳۲ / محمد)
- [یزودی کارهایشان را بی اثر و نابود سازد]
 * فَأَخْبِطُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ (۱۹ / احزاب)
- [پس خدا هم کارهایشان را بی بر و نابود ساخت]
 * فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۲۱۷ / بقره)
- [کارهای اینها در این جهان و آن جهان تباه و نابود شود]
- ۶۲۸ دوزخی را سوی جنت نتوان برد به زور^۳ (مردم در انتخاب راه و شریعت، آزاد هستند)
 * وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹ / یونس)
- [و اگر پروردگار تو می‌خواست هر آینه هر که در زمین است همگی‌شان یکسر ایمان می‌آوردند پس آیا تو مردم را به ناخواه و ا می‌داری تا مؤمن شوند؟!]
- ۶۲۹ دوست همه کس دوست هیچکس نیست.^۴
 * مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ (۱۴ / مجادله)
- [اینان نه از شما هستند و نه از آنها]
 * مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ (۱۴۳ / نساء)
- [میان این و آن سرگردانند نه با اینان (مؤمنان) اند و نه با آنان (کافران)]
- ۶۳۰ دوستی دل، سخاوت دست.^۵
 * لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (۹۲ / آل عمران)

[هرگز به نیکی دست نیابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید]

دوستی دوستی آرد.^۱ ۶۳۱

* قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۳۱ / آل عمران)

[بگو اگر خدا را دوست می‌دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد]

دو شمشیر در نیامی نگنجند. (رجوع به مثل شماره ۲۳۱) ۶۳۲

دو قرت و نیمش هنوز باقی است.^۲ (هنوز طلبکار است و توقعاتش باقی، مثل ۶۳۳

فوق از این داستان مأخوذ است: گویند سلیمان نبی علیه السلام روزی تمام جانوران دنیا را بضایافت فرا خواند پیش از همه ماهی سر از آب بیرون آورد و سهم خویش طلب نمود، لقمه او بیفکندند بخورد و باز همچنان آزمندی می‌نمود. سلیمان در کار او فرو ماند و پرسید رزق تو روزانه چند باشد؟ گفت سه جرعه که اکنون نیم جرعه آن را دریافت کرده‌ام و دو جرعه و نیم دیگر را انتظار می‌برم!^۳

* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵ / مذر)

[و باز طمع دارد که بيفزایم]

دولت ندهد خدای کس را به غلط. (رجوع به مثل شماره ۵۱۷) ۶۳۴

دهان باز بی روزی نمی‌ماند. (رجوع به مثل شماره ۲۸۷) ۶۳۵

ده انگشت را خدا یکجور نیافریده (رجوع به مثل شماره ۳۱۳) ۶۳۶

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر ○ کای نور چشم من بجز از کشته ندروی ۶۳۷

(رجوع به مثل شماره ۱۷۶)

دهن خویش بدشنام می‌الا هرگز ○ کاین زر قلب بهر کس که دهی باز دهد ۶۳۸

(رجوع به مثل شماره ۴۳۲)

دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه.^۴ ۶۳۹

* يَقُولُ الَّذِينَ اِشْتَرَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَأَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱ / سبأ)

[آنها که ناتوان و زبون گرفته شده‌اند به آنان که گردنکشی کردند گویند: اگر شما نبودید، هر آینه ما مؤمن بودیم]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۳۸ ۲. چراغ هدایت، سراج‌الدین الگو البری، ص ۱۱۱۵.

۳. کاوشی در امثال و حکم فارسی، سید یحیی برقمی، ص ۲۶۸.

۴. مجمع الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۷۸.

و نیز: الف - سیر به پیاز میگه بو می دی^۱

۶۴۰ دیگ شراکت بجوش نمی آید. (رجوع به مثل شماره ۲۳۱)

۶۴۱ دیوار موش داره، موش هم گوش داره^۲ (به علت وجود جاسوس در میان شما گفتن اسرار با صدای بلند نیکو نیست).

وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ (۴۷ / توبه)

[و در میان شما جاسوسان اند برای ایشان]

و نیز: الف - در عربی: لِلْحَيَّطَانِ أَذَانٌ^۳

۶۴۲ دیوانه به کار خویش هشیار است.^۴ (هر فردی خود را بهتر از هر شخص دیگری

می شناسد و از خوبیها و بدیهای خود آگاه است)

* بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴ / قیامت)

[بلکه آدمی بر نفس خویش بیناست]

و نیز: الف - نایینا به کار خویش بیناست.^۵

ب - من آنم که من دانم^۶

پ - عمل کردی و می دانی^۷

ت - مرا نداند ز آنگونه کس که من دانم.^۸

۶۴۳ دیو چو بیرون رود فرشته درآید.^۹

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ (۸۱ / اسراء)

[و بگو: حق بیامد و باطل نابود شد]

* قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيءُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹ / سبأ)

[بگو حق آمد و باطل نه آغاز کند و نه چیزی را بازگرداند]

و نیز: الف - شب شود پنهان چو گردد نور خورشید آشکار.^{۱۰}

۱. م. ع. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۵۱

۳. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ج ۴، ص ۴۹.

۴. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۷۹ ۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۹۵.

۶. گلستان سعدی، ص ۶۶ ۷. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۰۲.

۸. دیوان سوزنی، محمدبن علی سوزنی، ص ۲۵۰ ۹. دیوان حافظ، ص ۱۸۰.

۱۰. دیوان کامل امیرمعزی، ص ۲۶۹.

«ذ»

۶۴۴ ذات او هم بدو توان دانست^۱. (بخودش کس شناخت نتوانست)

* شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱۸ / آل عمران)

[خدای یکتا - الله - گواهی می‌دهد که جز او خدایی نیست]

۶۴۵ ذکر چه غلطی کردم^۲ (پشیمانی پس از انجام کار و بی فایده بودن آن)

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرُ (۲۳ / فجر)

[در آن روز آدمی بیاد آرد و بیاد آوردن کجا او را سود دهد؟]

۶۴۶ ذکر حق دل را منور می‌کند.^۳ (مأخوذ از آیه کریمه ذیل)

لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸ / رعد)

[آگاه باشید که دلها تنها به یاد خدا آرام می‌یابد]

و نیز: الف - ذکر خدا کن تا دلت روشن شود.^۴

۶۴۷ ذلیل خدایی عزیز نشود.^۵

* وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ (۱۸ / حج)

[و هر که را خدا خوار کند پس او را هیچ گرامی دارنده‌ای نیست]

«ر»

۶۴۸ راحت طلبی ز کام دندان برکن. (رجوع به مثل شماره ۵۶۵)

۶۴۹ راز دلها خدا داند و بس^۶

* وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶ / حدید)

[و او بدانچه در سینه‌هاست داناست]

* قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمَهُ اللَّهُ (۲۹ / آل عمران)

۱. حدیقه الحقیقه، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۶۳.

۲. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۳۸۷ ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۵۵

۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۱۷. ۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۳۰۳.

۶. دیوان فرخی سیستانی، ص ۲۶۶.

[یگو: اگر آنچه در سینه‌های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید خدا آنرا می‌داند]

* وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ (نمل / ۷۴)

[و همانا پروردگار تو آنچه را سینه‌هاشان پنهان می‌دارد می‌داند]

۶۵۰ راستی آور که شوی رستگار^۱

* كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه / ۱۱۹)

[و با راستگویان باشید]

* لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصَدَقِهِمْ (احزاب / ۲۴)

[تا خدا راستگویان را به راست گفتن وفاداریشان پاداش دهد]

* قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ (مائده / ۱۱۹)

[خدای گفت: این روزی است که راستگویان را راستیشان سود دهد]

ونیز: الف - راستی، رستی^۲

ب - راستی کن که راستان رستند.^۳

۶۵۱ راستی موجب رضای خداست.^۴

* قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ (مائده / ۱۱۹)

[خدای گفت: این روزی است که راستگویان را راستیشان سود دهد... خدا از آنان

خوشنود است]

۶۵۲ راه باز، جاده دراز^۵ (تو آزاد هستی، هرکاری که مصلحت می‌دانی انجام بده)

* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان / ۳)

[ما راه را به او بنمودیم یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس]

ونیز: الف - راه تو زی خیر و شر هر دو گشاد است.^۶

۶۵۳ راه جستن ز تو هدایت از او ○ جهد کردن ز تو عنایت از او^۷

* وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنکبوت / ۶۹)

[و آنان که در راه یاری دین ما بکوشند البته راههای خود را به آنان می‌نماییم]

۱. مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۷۹. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۵۸.

۳. دیوان اوحدی، اوحال‌الدین اصفهانی، ص ۵۷۷. ۴. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۵۹.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۶۰. ۶. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۳۰۸.

۷. دیوان اشعار، محدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۱۵۶.

- و نیز: الف - طلبت چون درست باشد و راست ○ خود با وُلّ قدم مراد تو راست^۱
- ۶۵۴ راه دنیا ز بهر رفتن تست ○ نه ز بهر فراغ و خفتن تست (رجوع به مثل شماره ۶۱۹)
- ۶۵۵ راهروگر صد هنر دارد توکل بآیدش (رجوع به مثل شماره ۱۷۳)
- ۶۵۶ راه کج به راههای کج منتهی می‌شود.^۲
- * وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ (انعام / ۱۵۳)
- [و این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و به راههای دیگر مروید که شما را از راه او جدا می‌کند]
- ۶۵۷ رزاق دیگر است.^۳
- * وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ (انعام / ۱۵۱)
- [و فرزندان خود را از بیم درویشی و تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌دهیم]
- * وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَاشٍ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰ / حجر)
- [و در آن برای شما و هر که شما روزی دهنده او نیستید اسباب زندگی و روزی قرار دادیم]
- ۶۵۸ رزق هر چند بی گمان برسد ○ شرط عقل است جستن از درها
- (رجوع به مثل شماره ۶۶)
- ۶۵۹ رشته‌ها پنبه گشت^۴. (رنج و زحمتهای کشیده شده به در رفت و نتیجه‌ای حاصل نشد)
- * وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶ / هود)
- [و آنچه در دنیا کرده‌اند ناچیز و بی بر شده و آنچه می‌کردند تباه و نابود است]
- ۶۶۰ رطب خورده منع رطب کی کند؟ (رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۶۶۱ رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.^۵ (ظاهر انسان و خوشی و ناخوشی او پرده از احوال درویش برمی‌دارد)
- * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (مطففين / ۲۴)
- [در رویه‌اشان خرمی و تازگی نعمتهای بهشت را می‌شناسی]
- ۶۶۲ روباه بازی در آوردن.^۶ (درکاری نیرنگ و فریب به کار بستن)
- * وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا (نوح / ۲۲)

۱. دیوان اوحدی، اوحالدین اصفهانی، ص ۷۲. ۲. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۱۱۰.
 ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۶۶. ۴. م. ه. ج ۲، ص ۸۶۸.
 ۵. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۲۹۹. ۶. مجمع الامثال، محمد علی حبله‌رودی، ص ۸۰.

- [و نیرنگ ساختند نیرنگی بزرگ]
- ۶۶۳ رو دست ندارد.^۱ (بی نظیر و بی همتاست)
* لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۱۱ / شوری)
[چیزی همانند او نیست]
- ۶۶۴ روز محشر امان به ایمان است.^۲
* الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ (۸۲ / انعام)
[کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند ایشانند که ایمنی دارند]
- ۶۶۵ روز وائفی است.^۳ (روزی است که با مشکلات فراوان همراه است)
* هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ (۸ / قمر)
[این روزی است دشوار]
* فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹ / مدثر)
[آن روز روزی سخت و دشوار است]
* وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶ / فرقان)
[و بر کافران روزی دشوار است]
- ۶۶۶ روزهای سپید است در شبان سیاه (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۶۶۷ روزه‌دار و به دیگران بخوران.^۴
* وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸ / انسان)
[و طعام را با دوستی آن به بینوا و اسیر می‌خورانند]
- ۶۶۸ روزی پیاست و یا روزی بقدم است. (رجوع به مثل شماره ۶۶)
- ۶۶۹ روزی پپای خود از در کس درون نیاید. (رجوع به مثل شماره ۶۶)
- ۶۷۰ روزی تو اگر بچین باشد ○ اسب کسب تو زیر زین باشد (رجوع به مثل شماره ۲۸۷)
- ۶۷۱ روزی دست خداست.^۵
* أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ (۲۱ / ملک)
[یا آنکسی که شما را روزی می‌دهد اگر روزی خویش بازگیرد (کیست که شما را روزی دهد؟)]

۱. م.ع
۲. دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۷۴.
۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۷۸
۴. دیوان اوحدی، اوحدالدین اصفهانی، ص ۵۱.
۵. م.ع

- ۶۷۲ روزی دهنده خداست.^۱
 * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ (۵۸ / ذاریات)
 [زیرا خداست روزی دهنده]
 * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹ / شعراء)
 [او آن که طعام و آشامیدنی‌ها را دهد]
 * وَهُوَ يُطْعِمُ (۱۴ / انعام)
 [او او می‌خوراند]
- ۶۷۳ روزی رسان خداست.^۲
 * قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ (۲۴ / سبأ)
 [بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدای.]
- ۶۷۴ روی دروغگو سیاهست.^۳
 * وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ (۶۰ / زمر)
 [او روز رستاخیز آنانرا که بر خدا دروغ بستند بینی که رویهاشان سیاه است.]
- ۶۷۵ رها نیست از چنگ و منقار مرگ ○ سر پشه و مور تا پیل و کرگ^۴
 * كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ (۸۸ / قصص)
 [هر چیزی نیست شدنی است]
- ۶۷۶ رهایی خواهی از سیلاب اندوه ○ قدم بر جای باید بود چون کوه^۵
 * إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳ / احقاف)
 [همانا کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، سپس (برآن) ایستادگی و پایداری نمودند نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند]
- ۶۷۷ ره چنان رو که رهروان رفتند.^۶
 * وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ (۱۵ / لقمان)
 [او راه کسی را پیروی کن که (به اخلاص و توحید) سوی من باز گردد]
 * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهِمُ اقْتَدِهْ (۹۰ / انعام)

۱. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۸. ۲. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۹۶.
 ۳. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۶۱. ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی زو طهماسب، ص ۸۰.
 ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۸۸۳. ۶. هم

۶۷۸ ریشه بیداد بر خاکستر است.^۱

* فَقُطِعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا (انعام / ۴۵)

[پس بیخ و بن گروهی که ستم کردند بریده شد]

* أَنَّ ذَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ (حجر / ۶۶)

[که بیخ و بنیاد آنان بریده و برکنده خواهد شد]

«ز»

۶۷۹ زآمده شادمان نباید بود ○ وز گذشته نکرد باید یاد^۲

* لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (حدید)

[تا بر آنچه از دست شما رفت اندوه مخورید و بدانچه به شما داد شادمان نشوید]

۶۸۰ زاده ظالم ستمگر می شود ○ تیغ چون بشکست خنجر می شود

(رجوع به مثل شماره ۸۸)

۶۸۱ زاغ سیاه کسی را چوب زدن.^۳ (از احوالات او تجسس کردن)

* قَبِضْرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ (فصص)

[پس وی از دور به او می‌نگریست]

۶۸۲ زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ○ چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

(رجوع به مثل شماره ۲۶)

۶۸۳ زاینده میرنده است.^۴

* وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ... ثُمَّ إِنَّاكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵ و ۱۲ / مؤمنین)

[و هر آینه ما آدمی را از خلاصه و چکیده‌ای از گِل آفریدیم ... سپس شما پس از این

بیگمان مردگانید]

* هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا (۲ / انعام)

[اوست که شما را از گلی بیافرید سپس سرآمدی را (برای زندگی شما در دنیا) مقرر داشت.]

۱. ه. م.، ص ۸۸۷.

۲. دیوان رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، ص ۱۰۵.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ۸۸۹. ۴. قابوس نامه، کیکاوس بن اسکندر، باب ۲۰، ص ۷۱.

- ۶۸۴ زبانش نیش عقرب است.^۱
 * سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ (احزاب / ۱۹)
 [بازبانهای تیز و تند شما را می‌رنجانند]
- ۶۸۵ ز بیمار بیمار داری نیاید.
 (رجوع به مثل شماره ۵۳۰)
- ۶۸۶ ز تو هر چه نتوانی ایزد نخواست.^۲
 * لَأُكَلِّفَ نَفْسٌ إِلَّا وَسْعَهَا (بقره / ۲۳۳)
 [هیچ کس بیش از توانش مکلف نیست]
- ۶۸۷ ز جنگ آشتی بی گمان بهتر است.^۳
 * وَالصُّلْحُ خَيْرٌ (نساء / ۱۲۸)
 [و آشتی و سازش بهتر است]
- ۶۸۸ ز خاکیم و هم خاک را زاده‌ایم.^۴
 * وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا (نوح / ۱۸ و ۱۷)
 [و خدا شما را از زمین برویانید رویدنی سپس شما را به آن بازگرداند]
- وفیز: الف - سرانجام مردم بجز خاک نیست.^۵
- ۶۸۹ زخم زبان شنیدن.^۶
 * وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا (آل عمران / ۱۸۶)
 [و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و از کسانی که شرک ورزیده‌اند آزار بسیار خواهید شنید]
- ۶۹۰ ز خورشید و مهتاب در روز و شب ○ چه سودی برد کور چشم ای عجب
 (رجوع به مثل شماره ۵۷)
- ۶۹۱ زخوی بد خویش نالم که کس ○ بمن بر چو خویم ستمکار نیست.^۷
 * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (زمر / ۵۶)
 [که کسی گوید: دریغا بر آن کوتاهی که درباره خدا کردم]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۴۵.
 ۲. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۱۲.
 ۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۰۰.
 ۴. ه. م، پادشاهی دارا، ص ۳۴۶.
 ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی منوچهر، ص ۵۹.
 ۶. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۳۹.
 ۷. دیوان اشعار، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۱۴.

- ۶۹۲ ز خیر خیر تراوش نماید از شر شر (رجوع به مثل شماره ۴۴۴)
- ۶۹۳ زدی ضربتی، ضربتی نوش کن^۱
 * فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ (بقره / ۱۹۴)
 [پس هر که بر شما تجاوز کند بمانند آن بر او تجاوز کنید]
 * وَ جَزَاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا (۴۰ / شوری)
 [و کیفر بدی بدیی باشد مانند آن]
 ونیز: الف - سخت زنی، سخت خوری^۲
- ۶۹۴ زر به جهنم برد. (عدم استفاده صحیح از اموال و ثروت سبب عذاب الهی خواهد شد)
 * وَالَّذِیْنَ یَکْذِبُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ (نوبه / ۳۴)
 [و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده]
 زرق و برق برخ کشیدن.^۳
 * فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ فِی زِیْنَتِهِ (قصص / ۷۹)
 [پس بر قوم خود در آرایش خویش بیرون شد].
- ۶۹۶ زکس گر ترسی بترس از خدای^۴
 * فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوْنِ (۱۷۵ / آل عمران)
 [پس از آنها نترسید و از من بترسید]
 * فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ (۳ / مائده)
 [بنابراین از آنها مترسید و از من بترسید و بس]
- ۶۹۷ ز کهر پرستش، ز مهتر نواز.^۵
 * فَلِیَعْبُدُوْا رَبَّ هَٰذَا الْبَیْتِ الَّذِیْ اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ اَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴۳ / قریش)
 [پس باید خداوند این خانه را پرستش کنند. آن که ایشان را از گرسنگی (رهانید و) طعام داد، و از بیم ایمنشان ساخت].

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۰۳.
 ۲. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۶۵.
 ۳. ه. م.
 ۴. فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، ص ۲۰۲.
 ۵. شاهنامه فردوسی، مقدمه، ص ۱۵.
 ۶. ه. م، پادشاهی هرمزد، ص ۴۷۵.

- ۶۹۸ زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار است. (رجوع به مثل شماره ۶۱۰)
- ۶۹۹ زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز. ^۱ (در مقابل ناملايمات روزگار بايد از خود مقاومت نشان داد)
- * وَاضِرٌ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ (۱۷ / لقمان)
- [و بر آنچه به تو رسد شکیبایی کن]
- ۷۰۰ زمانه را چو نکو بنگری همه پند است. ^۲
- * وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۰ و ۲۱ / ذاریات)
- [و در زمین، اهل یقین را نشانه هاست. و نیز در خودتان، آیا نمی‌نگرید؟!]
- ۷۰۱ زمانه سراسر فریب است و بس (رجوع به مثل شماره ۱۰۱)
- ۷۰۲ زمشک بوی و زخورشید نور نیست بدیع (رجوع به مثل شماره ۵۰)
- ۷۰۳ زمین بی حجت نیست. ^۳ (خداوند همواره برای هدایت بندگان پیامبرانی را گسیل داشته است)
- * وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴ / فاطر)
- [و هیچ امتی نبود مگر آنکه در میانشان بیم دهنده‌ای - پیامبری - گذشت.]
- ۷۰۴ زنا پاکزاده مدارید امید ○ که زنگی بشستن نگردد سفید ^۴
- (با تلاش نمی‌توان سیاهی کفر را به سپیدی ایمان مبدل کرد)
- * وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳ / یوسف)
- [و بیشتر مردم مؤمن نخواهند شد هرچند (برایمان آوردنشان) بسی تلاش ورزی]
- ۷۰۵ زنانرا زهر خوبی دسترس ○ فزوتتر همان پارسائست بس ^۵
- * وَاتَّقِينَ اللَّهَ (۵۵ / احزاب)
- [و (ای زنان) از خدای پروا داشته باشید.]
- ۷۰۶ زنده کدام است بر هوشیار ○ آن که بمیرد بسرکوی یار ^۶

۱. خزينة الامثال، حسين شاه حقيقت، ص ۲۶۳.

۲. ديوان رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی، ص ۱۰۱.

۳. كشف المحجوب، علی بن عثمان جلّابی هجویری، ص ۶۵.

۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی هرمزد، ص ۴۸۲. ۵. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۲۹.

۶. کلیات سعدی، ص ۶۱۳.

* وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ (۱۶۹/آل عمران)
[و کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده مپندار، بلکه زندگاند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.]

و نیز: الف - نمرد آنکه او نیک کردار مرد ○ بیاسود و جانرا به یزدان سپرد^۱

۷۰۷ زنیکو سخن به چه اندر جهان^۲

* وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا (۸۳ / بقره)

[و به مردم سخن خوش و نیک بگوئید]

و نیز: الف - سخن آن گو چه با دشمن چه با دوست ○ که هر کو بشنود گوید که نیکوست^۳

ب - عسل در دهان داشته باش.^۴

۷۰۸ زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک (رجوع به مثل شماره ۲۳)

۷۰۹ زهر طرف شود کشته سود اسلام است.^۵

* وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴ / نساء)

[و هر که در راه خدا کارزار کند پس کشته شود یا پیروز گردد به او مزدی بزرگ خواهیم داد.]

۷۱۰ زیر پای کسی نشستن.^۶ (جهت گمراهی او تلاش کردن)

* لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶ / اعراف)

[هر آینه آنان را در راه راست تو (به کمین) می‌نشینم.]

و نیز: الف - سرراه کسی سبز شدن.^۷

۷۱۱ زیر چشمی نگاه کردن.^۸ (که معمولاً حاصل ترس و اضطراب است)

* يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ (۴۵ / شوری)

[و به گوشه چشم و پنهانی می‌نگرند.]

۷۱۲ زیر و رو کردن^۹ (نابود کردن)

* فَجَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا (۷۴ / حجر)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۷۰. ۲. شاهنامه فردوسی، مقدمه، ص ۲۴.

۳. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۴۲. ۴. ضرب‌المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۲۱.

۵. خزینه الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۶۴.

۶. فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، صادق عظیمی، ص ۲۳۴.

۷. غیاث اللغات، غیاث الدین محمد بن شرف الدین راهبری، ص ۴۵۲.

۸. فرهنگ عامه در اشعار شهریار، ص ۲۰۶. ۹. م، ص ۲۱۵.

[آنگاه آن شهر را زیر و رو کردیم]

ونیز: الف - کن فیکون کردن^۱

۷۱۳ یزدان شمر نیک و بدها درست ○ که گردون یکی ناتوان همچو تست^۲

* قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ (۴۹ / بونس)

[بگو: من درباره خود، زیان و سودی را در اختیار ندارم مگر آنچه خدای خواهد]

* مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا (۲۲ / حدید)

[هیچ مصیبتی در زمین و نه در جانهایتان نرسد مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم در

نیشته‌ای است.]

۷۱۴ زی هر کس آیین شهرش نکوست.^۳

* كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲ / روم)

[هر گروهی بدانچه خود دارند دلخوشند]

«س»

۷۱۵ ساز نا موافق زدن^۴ (مخالفت کردن)

* بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹ / بروج)

[بلکه آنها که کافر شدند در تکذیب و باور نداشتن به سر می‌برند.]

* وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲ / واقعه)

[و روزی خود را (از آن) این می‌سازید که (آنرا) دروغ انگارید.]

ونیز: الف - مخالف خوانی کردن.^۵

ب - نغمه مخالف سر دادن.^۶

۷۱۶ سایه به سایه کسی بودن.^۷

۱. غیث‌اللغات، غیث‌الدین محمد بن شرف‌الدین راهبوری، ص ۷۲۱.

۲. گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۴۲۰.

۳. هم، ص ۱۷۱.

۴. م. ع.

۵. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۴۹۷.

۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۰۸.

۷. م. ه.

* وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (۴ / حدید)

[و هر جا که باشید او با شماست]

* وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً (۶۱ / یونس)

[و هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه آنگاه که به آن می‌پردازید ما بر شما گواهیم]

۷۱۷ سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را؟ (رجوع به مثل شماره ۲۳۷)

۷۱۸ سبزه کی روی به جهد از روی یخ؟ (رجوع به مثل شماره ۲۳۷)

۷۱۹ سبکبار مردم سبکتر روند. (رجوع به مثل شماره ۱۵۵)

۷۲۰ سبک، ویران شود شهری بد و میر (رجوع به مثل شماره ۲۳۱)

۷۲۱ سپاسدار باش تا سزاوار نیکی باشی.^۱

* لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۷ / ابراهیم)

[اگر سپاس گزارید همانا شما را (نعمت) بیفزاییم]

و نیز: الف - شکر کردن بحاجت نخستین، اجابت حاجت دومین بود.^۲

ب - شکرکننده را نعمت دهید و نعمت دهنده را شکر گوید.^۳

پ - شکر رحمت کن که رحمت در پی است.^۴

۷۲۲ سپردن به دانای داننده گوش ○ به تن توشه باشد به دل رای و هوش

(رجوع به مثل شماره ۲۵۹)

۷۲۳ سپهر بلند ارکشد زین تو ○ سرانجام خشت است بالین تو

(رجوع به مثل شماره ۱۶۳)

۷۲۴ ستاره به روز به کسی نمودن^۵ (باکیفری سخت روز او را چون شب تیره و تار کردن)

* فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷ / صافات)

[و چون (عذاب) به درگاه سرای آنها فرود آید، پس بدا بامداد آن بیم داده شدگان]

۷۲۵ ستم بر ستم پیشه عدل است و داد. (رجوع به مثل شماره ۴۶۳)

۷۲۶ ستم بر ستمکاره آید پدید (رجوع به مثل شماره ۴۶۳)

۷۲۷ ستوده کسی کو میانه گزید.^۶

۱. مرزبان نامه، سعدالدین وراوینی، ص ۹۸. ۲. قابوس نامه، کیکاوس بن اسکندر، باب ۳۰، ص ۱۱۱.

۳. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۲۳. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۲۷.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۴۵. ۶. شاهنامه فردوسی، پادشاهی شاپور، ص ۳۹۲.

- * **وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ** (لقمان / ۱۹)
[او در راه رفتن میانه رو باش]
- ۷۲۸ سخاوت در تنگدستی پدید آید. (رجوع به مثل شماره ۸۵)
- ۷۲۹ سخت زنی، سخت خوری (رجوع به مثل شماره ۶۹۳)
- ۷۳۰ سخن آنگو چه با دشمن چه با دوست ○ که هر کو بشنود گوید که نیکوست
(رجوع به مثل شماره ۷۰۷)
- ۷۳۱ سخن بزرگ شود چون درست باشد و راست.^۱
* **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** (فاطر / ۱۰)
[سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک و شایسته آن را بالا می‌برد.]
- ۷۳۲ سخن را روی با صاحب‌دلان است.^۲
* **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ** (ق / ۳۷)
[هرآینه در این (سخن) یادکردی است برای آن که او را دل باشد.]
- ۷۳۳ سخن شنیدن ادب است.^۳
* **يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ** (حج / ۷۳)
[ای مردم، مثلی زده شد، آن را گوش فرا دهید.]
- ۷۳۴ سخن هر چه گوئی همان بشنوی (رجوع به مثل شماره ۴۳۲)
- ۷۳۵ سراپا گوش بودن^۴ (با دقت فراوان گوش کردن)
* **هُوَ أَذُنٌ** (توبه / ۶۱)
[او (سراپا) گوش است.]
- ۷۳۶ سرانجام رسوا شود مکر ساز.^۵
* **وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ** (یوسف / ۵۲)
[او خداوند نیرنگ خائنان را رهبری نمی‌کند]
- ۷۳۷ سرانجام مردم بجز خاک نیست. (رجوع به مثل شماره ۶۸۸)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۵۱.

۲. فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، صادق عظیمی، ص ۲۳۹.

۳. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۴. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۵۷.

۵. هم، ص ۹۵۹.

- ۷۳۸ سرانجام مرگ است و زو چاره نیست.^۱
 * قُلْ فَأَدْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ ضَادِّقِينَ (۱۶۸ / آل عمران)
 [یگو: اگر راست می‌گویید مرگ را از خود باز دارید.]
 ونیز: الف - مرگ چاره ندارد.^۲
- ۷۳۹ سرانجام مرگ است و گور و کفن (رجوع به مثل شماره ۲۸)
- ۷۴۰ سر بزرگ بلای بزرگ دارد (رجوع به مثل شماره ۴۸۳)
- ۷۴۱ سر بی گناه پای دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود (رجوع به مثل شماره ۲۹۵)
- ۷۴۲ سر خر دندان سنگ (رجوع به مثل شماره ۹۷)
- ۷۴۳ سرخر هر چقدر هم سنگین باشد خودش می‌کشد^۳ (هر کس مسئول عمل خویش است و بار اعمال خود را باید بدوش کشد)
 * لِيَخْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲۵ / نحل)
 [تا بار گناهان خویش در روز رستاخیز به تمامی بردارند.]
 * وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ (۳۱ / انعام)
 [و آنها بارهای (گناهان)، خود را بر پشت‌های خویش بر می‌دارند.]
 * وَ لِيَخْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ (۱۳ / عنکبوت)
 [و البته بارهای گران خود را بر می‌دارند.]
- ۷۴۴ سر راه کسی سبز شدن. (رجوع به مثل شماره ۷۱۰)
- ۷۴۵ سرزمینی است که ایمان فلک رفته بیاد^۴. (این مثل در مقام بیان ظلم و فساد موجود در مکان و منطقه‌ای استعمال دارد)
 * ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۴۱ / روم)
 [تباہی در خشکی و دریا به سبب آنچه دست‌های مردم کرده پدید آمد.]
- ۷۴۶ سرش بسجده حق نرسیده^۵ (فرد سرکش و طغیانگری است که در برابر پروردگار خاضع و فروتن نمی‌باشد)
 * وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ازْكُوا لَأَيَّرْكُونَهُ (۲۸ / مرسلات)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۴۷. ۲. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۹.

۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۳۴۵. ۴. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۳۱.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۶۵.

- [او چون به آنان گفته شود رکوع کنید رکوع نکنند].
 * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ (فرقان / ۶۰)
 [او چون آنان را گویند که خدای رحمان را سجده کنید، گویند: رحمان چیست؟!]
 ۷۴۷ سرفرازی مکن از کیسه پری^۱ (ثروت زیاد نباید انسان را از خدا بی خبر کند و بر غرور و تکبر او بیفزاید)
 * إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ (قصص / ۷۶)
 [آنگاه که قومش بدو گفتند: شادمانی مکن]
 ۷۴۸ سر ما، تقدیر خدا^۲ (این مثل را در مقام تسلیم در مقابل قضا و قدر الهی به کار می‌برند)
 * إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ (انعام / ۵۷)
 [فرمان جز برای خدا نیست].
 * لَهُ الْحُكْمُ (قصص / ۸۸)
 [فرمان او راست]
 ۷۴۹ سر مرد برود قولش نمی‌رود.^۳
 * وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (زمر / ۲۰)
 [وعدۀ خداست، خدا وعده را خلاف نکند]
 * وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ (حج / ۴۷)
 [او خدا هرگز وعده خود را خلاف نکند].
 ونیز: الف - مرده و قولش^۴
 ۷۵۰ سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند. (رجوع به مثل شماره ۳۴۷)
 ۷۵۱ سزای حلقی ملحد تبغ کافر (رجوع به مثل شماره ۹۷)
 ۷۵۲ سزای مکر ساز مکر است و بس.^۵
 * وَمَكْرُؤًا مَكَرًا وَمَكْرُؤًا مَكَرًا (نمل / ۵۰)
 [و نیرنگی ساختند و ما نیز نیرنگی ساختیم]
 * إِنَّ الْمُتَفَائِلِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ (نساء / ۱۴۲)

۱. دیوان جامی، نورالدین عبدالرحمن جامی، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۶۸ ۳. هم، ص ۹۶۹.

۴. م.ع. ۵. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۹۲.

- [منافقان با خدا فریبکاری می‌کنند و حال آنکه اوفریب دهنده آنهاست.]
- ۷۵۳ سفر آخرت یا زندان دوزخ است و یا بوستان بهشت.^۱
 * فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷ / شوری)
 [که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش افروخته]
- ۷۵۴ سفر دراز نباشد بیای طالب دوست.^۲
 * مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ (۵ / عنکبوت)
 [هر که دیدار خدای را امید دارد پس (بداند که) وعده خدا آمدنی است.]
- و نیز: الف - گر عشق حرم باشد سهلست بیابانها^۳
- ۷۵۵ سفر مربی مرد است. (رجوع به مثل شماره ۲۳۰)
- ۷۵۶ سگ زرد برادر شغال است.^۴ (این مثل را در مقام بیزاری از دو شخص و یا دو گروه اظهار می‌دارند)
 * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ (۲۷ / اسراء)
 [همانا ریخت و پاش کنندگان گزافکار برادران شیطانند.]
- ۷۵۷ سنگ، سنگ را می‌شکند. (رجوع به مثل شماره ۳۷۵)
- ۷۵۸ سوراخ دعا را گم کرده‌ای.^۵ (از کسی تقاضای کمک و یاری نموده‌ای که هیچ مشکلی را نمی‌تواند از تو برطرف نماید)
 * وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۵ / احقاف)
 [و کیست گمراه‌تر از کسی که به جای خدای کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ نمی‌دهد.]
- * إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَّا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ (۱۴ / فاطر)
 [اگر بخوانیدشان خواندن شما را نشنوند و اگر بشنوند پاسخ‌تان ندهند]
- ۷۵۹ سوراخ کج را میخ کج درخور است. (رجوع به مثل شماره ۹۷)
- ۷۶۰ سوراخ موش به هزار اشرفی می‌خرد.^۶

۱. فتوت‌نامه سلطانی، ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، ص ۲۴۱.

۲. کلیات سعدی، ص ۴۹۹.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۹۷.

۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۳۶۳.

۵. هم، ص ۳۸۰.

۶. هم، ص ۳۸۰.

- * لَوِيحِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَفَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلُوا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (توبه / ۵۷)
- [اگر پناهگاهی یا نهانگاههایی یا جایی برای درون شدن بیابند هرآینه شتابان و گریزان به سوی آن روی می‌آورند.]
- ۷۶۱ سور کسی ماتم نخواهد شد.^۱ (بخاطر وقوع این حادثه کسی سوگوار و ماتم‌زده نخواهد گشت)
- * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (دخان / ۲۹)
- [پس آسمان و زمین بر آنان نگریست.]
- و نیز: الف - کلاغها سیاه پوش نخواهند شد^۲
- ۷۶۲ سوزن همه را می‌پوشاند اما خودش لخت است. (رجوع به مثل شماره ۸۵)
- ۷۶۳ سیب را که به هوا اندازی تا به زمین آید هزار چرخ خواهد خورد
- (رجوع به مثل شماره ۶۲)
- ۷۶۴ سیر به پیاز می‌گه بو می‌دی
- (رجوع به مثل شماره ۶۳۹)
- ۷۶۵ سیر خوردگی کار ستوران است.
- (رجوع به مثل شماره ۴۳۸)
- ۷۶۶ سیری در لقمه بازپسین بود
- (رجوع به مثل شماره ۳)
- ۷۶۷ سیلی خور روزگار شدن^۳ (بخاطر خطاها و اشتباهات خود به بلاها و مصیبت‌های گوناگون دچار گشتن)
- * فَأَضَابَهُمُ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِن هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا (زمر / ۵۱)
- [پس (کیفر) بدیهای آنچه کرده بودند بدیشان رسید، و از اینان نیز کسانی که ستم کردند بدیهای آنچه کرده‌اند بدیشان خواهد رسید.]

«ش»

- ۷۶۸ شاگردی کن کنون که استاد نئی
- (رجوع به مثل شماره ۱۷۱)
- ۷۶۹ شاهبازان بگه صید نگیرند مگس^۴ ○ (نکنم رغبت دنیا که متاعیست قلیل ...)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۷۷. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۹۹۶.

۳. ام، ص ۱۰۰۱. ۴. م، ص ۱۰۰۲.

- * قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى (نساء / ۷۷)
- [بگو: کالا و برخورداری این جهان اندک است و آن جهان برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است.]
- ۷۷۰ شاه حساب کهنه‌ها را بخشید^۱ (و یا می‌بخشد)
- * قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ (انفال / ۳۸)
- [به کسانی که کافر شدند بگو: اگر باز ایستند، آنان را آنچه گذشته بخشوده و آمرزیده می‌شود.]
- * كَفَرَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ (۲ / محمد)
- [بدیهاشان را از آنها بزدود.]
- ۷۷۱ شاید که چو وایینی خیر تو در آن باشد. (رجوع به مثل شماره ۱۲۸)
- ۷۷۲ شب آبستن است ای برادر بروز (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۷۷۳ شب شود پنهان چو گردد نور خورشید آشکار (رجوع به مثل شماره ۶۴۳)
- ۷۷۴ شب قلعه مرد است. (رجوع به مثل شماره ۷۷)
- ۷۷۵ شتر در خواب بیند پنبه دانه.^۲ (موارد استعمال این مثل در جایی است که طمع خام و نامعقولی را در ذهن پیروانیم)
- * أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (معارف / ۳۸)
- [آیا هر مردی از آنها طمع دارد که به بهشت پر نعمت در آردش؟!]
- و نیز: الف - گرگ بیند دنبه اندر خواب خویش^۳
- ۷۷۶ شتر دیدی ندیدی^۴ (دیده را نادیده انگار و این راز را پنهان دار)
- * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا (۲۹ / یوسف)
- [ای یوسف، از این (رویداد) درگذر]
- ۷۷۷ شتر که علف می‌خواهد گردن دراز می‌کند (رجوع به مثل شماره ۶۶)
- ۷۷۸ شتر و رد شدن از سوراخ سوزن^۵ (این مثل برای بیان کاری محال و غیرممکن بکار می‌رود و مأخوذ از قرآن کریم است)
- * وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ (۴۰ / اعراف)

۱. هم، ص ۱۲۷۰

۲. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۲۰.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۰۰. ۴. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۹۸

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۱۷

- [و به بهشت در نیایند تا شتر در سوراخ سوزن درآید]
- ۷۷۹ شرط است که شرط را پایان ببرند.^۱
 * وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ (نحل / ۹۱)
 [و به پیمان خدا چون پیمان بستید، وفا کنید]
 * وَ يَعْهَدُ اللَّهُ أَوْفُوا (انعام / ۱۵۲)
 [و به پیمان خدا وفا کنید]
- ۷۸۰ شرط توانگری انفاق است.^۲
 * أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ (بقره / ۲۵۴)
 [از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید].
 * وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا (نحل / ۷۵)
 [و آن (انسان آزادی) که از جانب خویش او را روزی نیکو داده‌ایم و او نهان و آشکارا از آن انفاق می‌کند]
- ۷۸۱ شرط عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن.^۳
 * وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ (نحل / ۵۱)
 [و خدای گفت: دو خدا مگیرید، جز این نیست که او خدای یگانه است].
- ۷۸۲ شریک دزد و رفیق قافله
 (رجوع به مثل شماره ۱۶۱)
- ۷۸۳ شش ماهه بدنیا آمده^۴ (در کارها بی نهایت شتابان است)
 * خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ (انبیاء / ۳۷)
 [آدمی از شتاب آفریده شده]
- ۷۸۴ شعر حیض الرجال است.^۵ (یعنی شایسته مردان نیست)
 * وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ (یس / ۶۹)
 [و او - محمد ﷺ - را شعر گفتن نیاموختیم و زبیده او هم نیست].
- ۷۸۵ شکر رحمت کن که رحمت در پی است.
 (رجوع به مثل شماره ۷۲۱)
- ۷۸۶ شکر کردن بحاجت نخستین، اجابت حاجت دومین بود. (رجوع به مثل شماره ۷۲۱)

- ۷۸۷ شکر کننده را نعمت دهید و نعمت دهنده را شکر گوئید. (رجوع به مثل شماره ۷۲۱)
- ۷۸۸ شکر نعمت نعمت افزون کند ○ کفر نعمت از کفت بیرون کند^۱
 * لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷/ابراهم)
- اگر سپاس گزارید همانا شما را (نعمت) بیفزاییم، و اگر ناسپاسی کنید هرآینه عذاب من سخت است.]
- ۷۸۹ شما به بزرگی خودتان ببخشید.^۲ (اگر خطایی از ما سر زده به بزرگواری خود ما را عفو کنید)
- * رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا (۲۸۶ / بقره)
- [پروردگارا، اگر فراموش یا خطا کردیم بر ما مگیر ... و از مادرگذر و مارا بیامرز و بر ما ببخشای]
- ۷۹۰ شما جایتان بر روی چشم ماست.^۳ (این مثل برای اظهار لطف و عنایت اشخاص بیکدیگر بکار برده می شود)
- * فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا (۴۸ / طور)
- [که تو در دید مایی]
- ۷۹۱ شمع بیهوده دان تو در برکور ○ لحن داود و مستمع چو ستور
- (رجوع به مثل شماره ۴۴۶)
- ۷۹۲ شنیدن کی بود مانند دیدن؟
- (رجوع به مثل شماره ۴۷۷)
- ۷۹۳ شنیده را نشنیده گرفتن^۴. (خود را به نجاهل زدن)
- * فَأَسَرُّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (۷۷ / یوسف)
- [اما یوسف آن را در دل خویش پنهان داشت و برای آنان آشکار نساخت]
- ۷۹۴ شود دل از دیدار هشیارتر
- (رجوع به مثل شماره ۴۷۷)
- ۷۹۵ شه اگر باده کشان را همه بردار زند ○ گذر عارف و عامی همه بردار افتد
- (رجوع به مثل شماره ۴۸)
- ۷۹۶ شهان گفته خود بجای آورند ○ زعهد و ز پیمان خود نگذرند^۵
- * وَعَدَ اللَّهُ لَأُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ (۶ / روم)

۱. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۴۵.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۳۰ ع. ۳.

۳. م. ع. ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۱۹.

[وعدۀ خداست، خدا وعدۀ خود را خلاف نمی‌کند.]

* إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (رعد / ۳۱)

[که خدا خلاف وعده نمی‌کند.]

و نیز: الف - قول بزرگان نبود جز عمل.^۱

۷۹۷ شه چو غواص و ملک چون دریاست ○ خفتنش در میان آب خطاست^۲

* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ (بقره / ۲۵۵)

[خدای یکتا جز او خدایی نیست، زنده پاینده است. او را نه خواب سبک فرا گیرد و نه

خواب گران]

۷۹۸ شیر را بچه همی ماند به او (رجوع به مثل شماره ۸۸)

۷۹۹ شیشه عمر دست خداست (رجوع به مثل شماره ۳۶۶)

«ص»

۸۰۰ صاحب راه، کنار راه^۳ (خداوند جهان آفرین که صاحب و مالک تمام هستی است

مراقب اعمال و رفتار بندگانش می‌باشد)

* إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (نساء / ۸۶)

[همانا خداوند بر هر چیزی حسابگر است.]

* إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (نساء / ۱)

[که خداوند بر شما نگاهبان است]

* وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (بقره / ۱۴۴)

[او خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست.]

و نیز: الف - محتسب در بازار است.^۴

۸۰۱ صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.^۵

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۶۸.

۲. حدیقة الحقیقة، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۵۷۵.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۵۰. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۹۶.

۵. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۲۳.

- * نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا (۵۹ و ۵۸ / عنکبوت)
[نیکوست مزد عمل کنندگان آنان که شکیبایی کردند.]
- ۸۰۲ صبر در صحرای خشک و سنگلاخ ○ احمقی باشد جهان حق فراخ
(رجوع به مثل شماره ۲۷۳)
- ۸۰۳ صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ○ بر اثر صبر نوبت ظفر آید^۱
* إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱ / مؤمنون)
[امروز من ایشان را از آن رو که شکیبایی کردند پاداش می‌دهم، همانا ایشانند رستگاران]
- و نیز: الف - ظفر و صبر هر دو همزادند.^۲
- ۸۰۴ صحبت را صحت باید.^۳
* وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰ / احزاب)
[و سخن درست و استوار گوید]
- ۸۰۵ صد رحمت به سنگ!^۴
* ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (۷۴ / بقره)
[پس از آن دل‌هاتان سخت شد همچون سنگ یا سخت‌تر]
- ۸۰۶ صدقه راه بخانه صاحبش می‌برد.^۵
* إِنَّ الْمُسَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸ / حدید)
[همانا مردان و زنان صدقه دهنده و آنان که خدای را وام دادند وامی نیکو، به آنان دو چندان باز داده شود و ایشان مزدی گرانمایه دارند]
- ۸۰۷ صد مشعله افروخته گردد بجراغی
(رجوع به مثل شماره ۳۹۷)
- ۸۰۸ صرصر چو زند بیوستان گام ○ هم پخته فتد ز شاخ هم خام
(رجوع به مثل شماره ۱۱)

۱. دیوان حافظ، ص ۵۴.

۲. حدیقة الحقیقة، مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۵۷۷.

۳. کشف المحجوب، علی بن عثمان جلایی هجویری، ص ۱۴۴.

۴. م. ۴. ۵. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۳۵.

۸۰۹ صلاح مملکت خویش خسروان دانند.^۱ (مردم در انتخاب راه و مسیر زندگی آزاد هستند)
 * وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کَافِر / کُفْر)
 [و بگو: (این سخن) راست از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود.]

و نیز: الف - هر کسی مصلحت خویش نکو می‌داند.^۲

۸۱۰ صورتش مثل ته دیگ سیاهست.^۳

* وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ (زَمَر / ۶۰)

[و ایشان را بینی که روی‌هایشان سیاه است.]

* كَانُوا أَغْشِيَتْ وَجُوهَهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا (يُونُس / ۲۷)

[گویی که پاره‌هایی از شب تاریک بر رخسارشان پوشانده شده است]

۸۱۱ صیاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشکی نمیرد.

(رجوع به مثل شماره ۲۸۷)

«ض»

۸۱۲ ضامن روزی بود روزی رسان^۴

* نَحْنُ نَرْزُقُكَ (طه / ۱۳۲)

[ما خود به تو روزی می‌دهیم]

۸۱۳ ضبط خود کن پیش پای خوشتن^۵. (هر کس باید مراقب اعمال و رفتار خویش باشد)

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ (مَائِدَة / ۱۰۵)

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد (نگاهداشت) خوشتن]

و نیز: الف - ضبط نفس خود اگر کردی مردی.^۶

۸۱۴ ضبط نفس خود اگر کردی مردی. (رجوع به مثل قبل)

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۲۷.
 ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۴۳.
 ۳. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۷۷.
 ۴. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۵۸.
 ۵. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۳۰.
 ۶. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۳۰.

«ط»

- ۸۱۵ طبع کریم از کرم نیا ساید.^۱
 * وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (نمل / ۴۰)
 [او هر که ناسپاسی کند همانا پروردگار من بی نیاز است و بزرگوار.]
- ۸۱۶ طشت طلا به سرت بگیر و بزو.^۲ (از این مسیر براحته و با اطمینان خاطر رفت و آمد کن زیرا مصون از دزدان و راهزنان و هرگونه خطر دیگری است)
 * سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ آيَاتُهَا أَمِينٌ (سبا / ۱۸)
 [(و گفتیم) در آنها شبها و روزها ایمن و بی بیم رفت و آمد کنید.]
- ۸۱۷ طفل را نبود غذائی به ز شیر^۳
 * وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ (بقره / ۲۳۳) (بقره)
 [او مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند]
 * وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ (قصص / ۷) (قصص)
 [او به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده]
 ونیز: الف - مرغ را دانه باید و کودک را شیر.^۴
- ۸۱۸ طلبت چون درست باشد و راست ○ خود باؤل قدم مراد تو راست.
 (رجوع به مثل شماره ۶۵۳)

«ظ»

- ۸۱۹ ظالم پای دیوار خود را می کند.^۵
 * قَاُولَيْكَ الَّذِيْنَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُوْنَ (اعراف / ۹)
 [آنانند که به سبب آنکه به آیات ما ستم می کردند به خویشتن زیان زدند.]
- ۸۲۰ ظالم دست کوتاه.^۶ (ذاتاً انسان ستمگر و زورگوئی است ولی فعلاً میدان چنین

۱. دیوان اثیرالدین اخسیکتی، ص ۴۲۴
 ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۷۰
 ۳. هم، ص ۱۰۷۲
 ۴. رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۴
 ۵. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۷۵
 ۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۷۹

کاری برایش فراهم نشده است)

* إِنَّ يَتَّقِفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً (۲ / متحنه)

[اگر شما را بیابند دشمنان شما باشند]

۸۲۱ ظالم همیشه خانه خراب است.^۱

* تِلْكَ الْقَرْيَةُ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا (۵۹ / کهف)

[و (مردم) آن آبادیها و شهرها را چون ستم کردند هلاک کردیم]

* فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا (۵۲ / نمل)

[اینک خانه هایشان به سمتی که کردند ویران و تهی مانده است]

* فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا (۴۵ / حج)

[چه بسا شهرها و آبادیها را که (اهل آنها) ستمکار بودند نابود کردیم، پس (دیوارهای) آن

آبادیها بر سقفهایش فرو افتاده]

و نیز: الف - ظلم ظالم، بنیاد خود می‌کند.^۲

۸۲۲ ظاهر بین است.^۳ (از درک کنه حقایق عاجز است و فقط چشم به ظواهر می‌دوزد.)

* يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷ / روم)

[آنان ظاهری از زندگانی دنیا می‌دانند و از زندگانی پسین بی‌خبرند.]

و نیز: الف - عقلش بچشمش است.^۴

۸۲۳ ظاهر و باطنش یکی نیست.^۵

* يُرْضَوْنَكَ بِآفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ (۸ / توبه)

[یادداشتان شما را خشنود می‌سازند ولی دلشان سرباز می‌زند.]

۸۲۴ ظفر و صبر هر دو همزادند. (رجوع به مثل شماره ۸۰۳)

۸۲۵ ظلم امروز ظلمت فرد است.^۶

* وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷ / شعراء)

[و کسانی که ستم کردند، بزودی بدانند به کدام بازگشتگاه باز خواهند گشت.]

۱. ه. ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۴۱.

۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۰۱.

۴. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۹۶.

۵. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۳۷.

۶. ه. ۴۴۱.

- ۸۲۶ ظلم برخود می‌کند هر کس به کس ظلمی کند.^۱
 * إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ (۲۳ / یونس)
 [ای مردم! ستم و سرکشی شما، تنها به زیان خودتان است.]
- ۸۲۷ ظلمِ ظالم بنیاد خود می‌کند.
 (رجوع به مثل شماره ۸۲۱)
- ۸۲۸ ظلم عاقبت ندارد.^۲
 * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵ / انعام)
 [پس بزودی خواهید دانست که سرانجام آن سرای که راست، هماناستمکاران رستگار نمی‌شوند.]
 * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷ / حشر)
 [پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند و این است کیفر ستمکاران]
- ۸۲۹ ظن نیکو بر براخوان صفا ○ گرچه آید ظاهر از ایشان جفا^۳
 * لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا (۱۲ / نور)
 [چرا آنگاه که آن را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند]

«ع»

- ۸۳۰ عاقبتش مثل عاقبت یزید است.^۴ (این مثل برای بیان بد فرجامی و بدعاقبتی افراد بکار می‌رود)
 * وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹ / طلاق)
 [و پایان کارشان زیانکاری بود.]
- ۸۳۱ عاقبت گرگ زاده گرگ شود ○ گرچه با آدمی بزرگ شود
 (رجوع به مثل شماره ۸۸)
- ۸۳۲ عاقبت هر کس ز پست و بلند ○ بجزای عمل شود پابند^۵
 * وَ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ (۱۱۱ / نحل)
 [و به هر کس (پاداش) آنچه کرده تمام دهند.]
 * وَ إِنَّ كَلَّا لَمَّا يُؤَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ (۱۱۱ / هود)

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله‌رودی، ص ۱۵۲. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۸۰.
 ۳. مننوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر پنجم، ص ۸۴۸.
 ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۰۳. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۸۵.

- [و پروردگار تو بی گمان (پاداش) کارهای همه آنان را تمام می‌دهد]
- و نیز: الف - کیفر دهدت یزدان بد را و نیک را ○ وافی و فاش بیند و جافی همی جفاش^۱
- ۸۳۳ عاقلان دانند.^۲ (فقط صاحبان خرد و اندیشمندان به حقیقت این مطلب پی خواهند برد)
- * إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۹ / رعد)
- [تنها خردمندان پند می‌گیرند]
- * وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۶۹ / بقره)
- [و جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند]
- * وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳ / عنکبوت)
- [و جز دانایان آنها را در نمی‌یابند.]
- ۸۳۴ عاقلان نبرد لفظ نکنند. (رجوع به مثل شماره ۱۰۷)
- ۸۳۵ عاقل به اختیار نخواهد هلاک خویش
- ۸۳۶ عاقل دوبار فریب نمی‌خورد.^۳
- * هَلْ أَمْنَكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ (۶۴ / یوسف)
- [آیا درباره او (بنیامین) به شما اطمینان کنم چنانکه پیش از این درباره برادرش (یوسف) به شما اطمینان کردم؟]
- و نیز: الف - یک گول را دو دفعه نمی‌خورند.^۴
- ب - لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ (مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود)^۵
- ۸۳۷ عاقل نشود غافل.^۶
- * وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵ / اعراف)
- [و از غافلان مباش]
- و نیز: الف - ناپسند است غفلت از عاقل^۷
- ۸۳۸ عاقل نکرده ز دیوانه بازخواست.^۸ (خداوند بقدر وسع و توانایی افراد آنها را

۱. دیوان اشعار، سیداحمد ادیب پیشاوری، ص ۶۶. ۲. مجمع الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۰۷.
 ۳. هم ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۸۷.
 ۵. الامثال الفرثیة، احمد شوخان، ص ۷۷. ۶. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۷.
 ۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۸۰. ۸. دیوان پروین اعتصامی، ص ۶۰.

بازخواست خواهد کرد)

* لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا (۷ / طلاق)

[خدا هیچکس را تکلیف نمی‌کند مگر (به اندازه) آن چه به او داده است.]

۸۳۹ عالم آن کس بود که بد نکند ○ نه بگوید به خلق و خود نکند (رجوع به مثل شماره ۲۶)

۸۴۰ عالم که کامرانی و تن پروری کند ○ او خوشتن گم است کرا رهبری کند؟

(رجوع به مثل شماره ۲۶)

۸۴۱ عجب نباشد اگر بی سپه شود منصور ○ کراخدای بود روز رزم ناصر و یار^۱

* وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹ / انفال)

[و هرگز گروه شما هرچند بسیار باشد برای تن سودی نخواهد داشت و خداوند با مؤمنان است.]

۸۴۲ عجب نبود که از قرآن نصیبت نیست جز نقشی ○ که از خورشید جز گرمی نبیند چشم

نابینا^۲

* وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي أَذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى (۴۴ / فصلت)

[و آنان که ایمان نیاورند، در گوشه‌هایشان سنگینی و گرانی است و آن بر آنها (مایه) کوری است.]

۸۴۳ عدل ترازوی خداست در زمین.^۳ (انسانها باید در روابط خود عدالت را مدنظر

داشته باشند و همه چیز را به میزان عدل بسنجند)

* وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ (۹ / الرحمن)

[و سنجش را به داد و انصاف بر پا دارید]

* وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲ / شعراء)

[و با ترازوی راست بسنجید]

۸۴۴ عذر احمق را نمی‌باید شنید.^۴

* هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۵ و ۳۶ / مرسلات)

[این است روزی که سخن نگویند و آنان را اجازه ندهند تا عذر بخواهند.]

* قَالَ أَخْسِئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸ / مؤمنون)

[(خدای) گوید: در آن (دوزخ) گم شوید و با من سخن مگویید.]

۱. دیوان کامل امیرمعزی، ص ۲۰۰. ۲. دیوان اشعار، مجدودبن آدم سنائی غزنوی، ص ۶۳.

۳. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۴۵۸

۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۳۹۵

- ۸۴۵ عزیز الهی بسعی بدخواه ذلیل نگردهد. (رجوع به مثل شماره ۵۱)
- ۸۴۶ عسل در دهان داشته باش. (رجوع به مثل شماره ۷۰۷)
- ۸۴۷ عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است.^۱
 * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (۵ و ۶ / قیامت)
- بلکه آدمی می‌خواهد فرایش خود بدکاری کند. می‌پرسد: روز رستاخیز کی خواهد بود؟!]
- ۸۴۸ عشق بازی با دو معشوقه بد است. (رجوع به مثل شماره ۵۱۶)
- ۸۴۹ عطای کریمان بود غیر ممنون (رجوع به مثل شماره ۲۰۱)
- ۸۵۰ عقلت را عوض کن.^۲ (این مثل در مقام توییح و تنبیه کسانی که از عقل و خرد خود بهره نمی‌برند استفاده می‌شود)
 * أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸ / صافات)
- [آیا خرد را کار نمی‌بینید؟]
- * أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰ / انعام)
- [آیا نمی‌اندیشید؟]
- ۸۵۱ عقلش بچشمش است. (فقط ظواهر را می‌بیند و از درک حقایق امور عاجز است).
 (رجوع به مثل شماره ۸۲۲)
- ۸۵۲ عقل قوت گیرد از عقل دگر (رجوع به مثل شماره ۶۵)
- ۸۵۳ عقیده آزاد است.^۳
 * لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (۲۵۶ / بقره)
- [در دین اکراه نیست]
- ۸۵۴ علاج کزدم زده کشته کزدم بود. (رجوع به مثل شماره ۴۱۷)
- ۸۵۵ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. (رجوع به مثل شماره ۴۴۹)
- ۸۵۶ علما راست رتبی درجاه ○ که نگردهد بروزگار تباه (رجوع به مثل شماره ۲۷۲)
- ۸۵۷ علم چندانکه بیشتر خوانی ○ چون عمل در تو نیست نادانی^۴
 * مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا (۵ / جمعه)

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۰۵

۱. کلیات صائب تبریزی، ص ۲۸۵.

۴. کلیات سعدی، ص ۱۷۰.

۳. هم، ص ۱۱۰۸

[داستان کسانی که تورات بر آنان بار شد و آنگاه آنرا برنداشتند همچون داستان خری است که کتابهایی را بر دارد]

و نیز: الف - علم داری عمل نه، دان که خری ○ بار گوهر بری و کاه خوری^۱

ب - نه محقق بود نه دانشمند ○ چارپایی برو کتابی چند^۲

۸۵۸ علم داری بحلم باش چون کوه ○ مشو از نائبات دهر ستوه^۳

* وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷ / لقمان)

[و بر آنچه به تو می‌رسد شکیبایی کن، که این از کارهای استوار است.]

۸۵۹ علم داری عمل نه، دان که خری ○ بار گوهر بری و کاه خوری

(رجوع به مثل شماره ۸۵۷)

۸۶۰ علم در سینه باید نه در سفینه^۴

* بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي ضُفُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (۴۹ / عنکبوت)

[بلکه آن آیاتی است روشن و هویدا در سینه کسانی که به آنان دانش داده‌اند.]

۸۶۱ علم غیبی کسی نمی‌داند بجز پروردگار^۵

* قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ (۶۵ / نمل)

[یگو: کسی در آسمانها و زمین نهان را نمی‌داند مگر خدا]

* وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ (۵۹ / انعام)

[و کلیدهای غیب نزد اوست، جز او کسی آنها را نمی‌داند.]

۸۶۲ عمل کردی و می‌دانی. (خود به کرده خویش آگاه هستی) (رجوع به مثل شماره ۶۴۲)

۸۶۳ عمل هر کس پایبند خودش می‌شود^۶

كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (۲۱ / طور)

[هر کسی در گرو کاری است که کرده.]

و نیز: الف - هر کسی بندکار خود باشد^۷

۱. حدیقه الحقیقه، مجدودبن آدم سنائی، ص ۲۹۱.

۲. نمونه‌هایی از مضامین قرآن کریم در اشعار فارسی، محمدباقر حجتی، مسجد، شماره ۲۰، ص ۲۵.

۳. حدیقه الحقیقه، مجدودبن آدم سنائی غزنوی، ص ۷۳.

۴. خزینه الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۲۷۷. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۱۳.

۶. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۱۰. ۷. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۰.

- ۸۶۴ عهد مرد استوار می‌باشد.^۱
 * مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ (۲۳ / احزاب)
 [از مؤمنان مردانی‌اند که آنچه را با خدای بر آن پیمان بسته بودند برآستی بجای آوردند].
 ونیز: الف - قول مردان جان دارد.^۲
- ۸۶۵ عهد نایستن از آن به که ببندی و نیایی.^۳
 * وَ آوُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَّا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا (۹۱ / نحل)
 [و به پیمان خدا چون پیمان بستید وفا کنید و سوگندها را پس از استوار کردن آنها مشکنید].
 * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَّا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰ / رعد)
 [آنانکه به پیمان خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند]
- ۸۶۶ عیب خودبین و مبین از دگران
 عیب درویش و توانگر بکم و بیش بد است ○ کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم.^۴
 * وَ لَّا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ (۱۵۱ / انعام)
 [و پیرامون کارهای زشت، چه آشکار و چه نهانش، مگردید].
 * قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ (۳۳ / اعراف)
 ایگو: همانا پروردگارم زشتکاریها را، چه آشکار آنها و چه پنهان را حرام کرده.
 ونیز: الف - کسی کو بود پاک یزدان پرست ○ نیازد بکردار بد هیچ دست.^۵
 ب - مبر دست سوی بدی تا توان.^۶
- ۸۶۸ عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت ○ که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت^۷
 * وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ (۱۱۱ / نساء)
 [و هر که گناهی کند همانا به زیان خویشتن می‌کند].
- ۸۶۹ عیسی بدین خود، موسی بدین خود^۸
 * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ (۶ / کافرون)
 [دین شما برای شما و دین من برای من]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۱۹. ۲. مجمع‌الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۸.
 ۳. کلیات سعدی، ص ۷۳۵. ۴. دیوان حافظ، ص ۱۵۴.
 ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۵۰. ۶. هم، پادشاهی هرمزد، ص ۳۸۵.
 ۷. هم، ص ۶۳. ۸. مجمع‌الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۱.

«غ»

- ۸۷۰ غافل متشبین که از این کار کرد ○ تو غرضی یکسر و دیگر هب است.
(رجوع به مثل شماره ۳۸۹)
- ۸۷۱ غم خود خور که غمخواری نداری^۱
* وَلَا تَزِرْ وَازِرَةً وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا يَكُونَنَّ
ذَا قُرْبَىٰ (۱۸ / فاطر)
[و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد. و اگر گرانباری (کسی را) به برداشتن بار خویش
بخواند، چیزی از آن (بار) برداشته نشود گرچه خویشاوند باشد].
* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ (۳۵ / حافه)
[پس امروز او را در آنجا هیچ دوستی نیست].
* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئاً (۴۱ / دخان)
[روزی که هیچ دوستی برای دوست خود سودی ندارد و به کار نیاید].
- ۸۷۲ غیب دان خداست.^۲
* فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ (۲۰ / یونس)
[بگو (علم) غیب مختص خداست]
* وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۲۳ / هود)
[و خدای راست نهان و ناپیدای آسمانها و زمین]
۸۷۳ غیب را چشمی نباید غیب بین^۳ (انبیاء را داد حق تنجیم این)
* غَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ (۲۶ و ۲۷ / جن)
[دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند مگر آن را که به پیامبری پسندد و برگزیند].
* وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ (۱۷۹ / آل عمران)
[و خداوند بر آن نیست که شما را بر نهان و ناپیدا آگاه سازد و لیکن خدا از فرستادگان خود
هر که را خواهد بر می‌گزیند].

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله رودی، ص ۱۶۲. ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۶۶.

۳. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر ششم، ص ۱۰۵۹.

۸۷۴ غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟^۱ (انسانهای پاک و شایسته بخاطر خوبیهایشان مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند.)
 * وَ مَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ (۸ / بروج)
 [و از آنها چیزی را کینه نداشتند جز اینکه به خدا ایمان آورده بودند.]
 * هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا (۵۹ / مائده)
 [آیا جز این بر ما خرده و عیب می‌گیرید که به خدا و آنچه بر ما فرود آمده ایمان آورده‌ایم.]

«ف»

۸۷۵ فال بد زدن.^۲ (وقتی کسی تصمیم به آغاز کاری بگیرد و برای دیگران آنرا بیان سازد اما آنها به هر نیتی دم از یأس و ناامیدی بزنند و یا حرفی بگویند که برای آنها دلنشین و خوش آیند نباشد به او می‌گویند: به تو فال بد زده‌ایم. اعراب قبل از اسلام اعتقادی سخت به تطیّر و تَفَالّ و زجر داشتند. از باد و اینکه از کدام سمت می‌وزد و از باران و ریز و درشتی دانه‌های آن و از هر چیز که در اولین لحظه خروج به آن بر می‌خورند و از پرندگان و حیوانات و بالاخره از اشخاص سالم و مریض و نام آنها فال نیک و بد می‌گرفتند. معمولاً تَفَالّ به معنی فال نیک و تطیّر به معنی فال بد و زجر فال گرفتن از پرواز پرندگان بوده است که اگر به طرف راست می‌پرید فال نیک و اگر به طرف چپ می‌پرید فال بد به حساب می‌آمد.^۳
 * قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ (۴۷ / نمل)
 [گفتند: ما تو و آنان را که با تو آمد به شگون بد گرفته‌ایم.]
 * قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ (۱۸ / یس)
 [گفتند: ما شما را به شگون بد گرفتیم.]

۸۷۶ فالوده اگر نگهدار بود خودش را نگاه می‌داشت.^۴ (در کارهایت به عاجز زبونی که از عهده اصلاح امور خویش بر نمی‌آید متوسل مشو، چون که او اگر می‌توانست

۱. هم، ص ۹۶۷
 ۲. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۶۹
 ۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۴۶۹
 ۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۱۱

درباره امور خود اقدام می‌کرد. ریشه مثل از آنجاست که شخصی اظهار گرسنگی کرد برایش کاسه فالوده و لرزانک آوردند و گفتند میل کن که تا حاضر شدن غذا شما را نگاه می‌دارد. وی گفت: فالوده اگر ...^۱

* وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكَمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (اعراف / ۱۹۷)

[و آنان که به جای او می‌خوانید نه می‌توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری می‌کنند].

* وَلَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (اعراف / ۱۹۲)

[و نه می‌توانند آنانرا باری دهند و نه خودشان را یاری توانند کرد].

۸۷۷ فتنه فتنه است هر کجا که باشد. (رجوع به مثل شماره ۳۲۵)

۸۷۸ فراخی و تنگی روزی در دستان خداست.^۲

* اللَّهُ يَبْصُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (رعد / ۲۶)

[خداوند روزی را برای هرکه بخواهد فراخ کند و (برای هرکه بخواهد) تنگ گرداند]

* وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ (بقره / ۲۴۵)

[و خدا (روزی را) تنگ و فراخ می‌کند].

۸۷۹ فرار را بر قرار ترجیح دادن. (رجوع به مثل شماره ۶۲۲)

۸۸۰ فردا دور نیست.^۳

* أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (هود / ۸۱)

[آیا بامداد نزدیک نیست؟]

۸۸۱ فردا را کسی ندیده و یا فردا را که دیده است؟ (رجوع به مثل شماره ۲۴۵)

۸۸۲ فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان ○ آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست^۴

(در قیامت به حساب اعمال رسیدگی می‌شود و متقی و ظالم از هم جدا می‌گردند)

* قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (انعام / ۱۳۵)

ایگو: ای قوم من، بر جایگاه و (سیرت) خویش عمل کنید که من نیز عمل کننده‌ام، پس

بزودی خواهید دانست که سرانجام آن سرای که راست، همانا ستمکاران رستگار نمی‌شوند.]

۱. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۱۱. ۲. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۱۷۱.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۳۶. ۴. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۵۰۰.

- ۸۸۳ فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور ○ تو کیستی که به ز خدا بنده پروری^۱
 * نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ (اسراء / ۳۱)
 [ما آنها و شما را روزی می‌دهیم.]
- ۸۸۴ فرمان بردارم بهر چه فرمان است.^۲ (در مقام اطاعت محض و بی چون و چرا از دیگران بر زبان جاری می‌شود)
 * لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم / ۶)
 [خدای را در آنچه به آنان فرماید نافرمانی نکنند و هر چه فرمایندشان همان کنند.]
- ۸۸۵ فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر
 (رجوع به مثل شماره ۵۹۸)
- ۸۸۶ فریبنده گیتی شکارت نگیرد
 (رجوع به مثل شماره ۱۰۱)
- ۸۸۷ فعل مستهجن نیارد بار جز مستهجنی
 (رجوع به مثل شماره ۸۸)
- ۸۸۸ فواره چون بلند شود سرنگون شود
 (رجوع به مثل شماره ۱۰۸)

«ق»

- ۸۸۹ قبل از فرا رسیدن ظلمت چراغت را روشن کن^۳ (قبل از مرگ اقدام به کار خیر کن)
 * وَ اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ (۱۰ / منافقون)
 [و از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد]
- ۸۹۰ قبله عشق یکی باشد و بس.^۴
 * وَالْهَكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱۶۳ / بقره)
 [و خدای شما خدایی است یگانه، خدایی جز او نیست.]
- * وَالْهَنَا وَالْهَكُمُ وَاحِدٌ (۴۶ / عنکبوت)
 [و خدای ما و خدای شما یکی است.]
- * قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ (۱۹ / انعام)
 [یگو: همانا او خدای یگانه است.]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۳۷. ۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۳۴.

۳. ضرب المثل‌های برگزیده، ش - لامعی، ص ۱۴۴.

۴. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمن جامی، ص ۵۱۶.

- ۸۹۱ قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.^۱
 * وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (فصلت)
 او چون بدی به او رسد دعایی پهن‌آور دارد.
 * وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ (زمر)
 او چون آدمی را گزندی رسد پروردگار خویش را با روی آوردن و بازگشت به وی بخواند.
 ونیز: الف - ماهی که در خشک افتد قیمت بداند آبر. ^۲
 ۸۹۲ قرار بر کف آزادگان نگیرد مال. ^۳
 * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ (بقره)
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید.
 ۸۹۳ قسم حضرت عباس خوردن. ^۴ (برای راضی کردن دیگران به محکم‌ترین و
 بزرگترین قسمها متوسل شدن)
 * وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ (فاطر)
 او به خدا سوگند خوردند سخت‌ترین سوگندها
 * يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ (توبه)
 [برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا شما را خشنود سازند].
 ۸۹۴ قضا رفت و قلم بنوشت فرمان ○ تو راجز صبر کردن نیست درمان ^۵
 * وَاضْبِرْ لِحُكْمٍ رَبِّكَ (طور)
 او برای فرمان پروردگارت شکیبایی ورز
 ۸۹۵ قضا و قدر کار خود می‌کنند. ^۶
 * لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (انفال)
 [تاخدا کاری را که کردنی بود به انجام رساند].
 ونیز: الف - قضای نبشته نشاید لسترد. ^۷
 ۸۹۶ قضای آسمان است این و دگرگون نخواهد شد. ^۸

۱. گلستان سعدی، ص ۲۶.
 ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۹۲.
 ۳. کلیات سعدی، ص ۳۶.
 ۴. م.ع
 ۵. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۵۱.
 ۶. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۲۵.
 ۷. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۱۸۹.
 ۸. ه.م

- * وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (اسراء / ۷۷)
[و در روش ما دگرگونی نیابی]
- * وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (فتح / ۲۳)
[و هرگز برای نهاد و روش خدای دگرگونی نخواهی یافت.]
- ۸۹۷ قضای نبشته نشاید سترد (رجوع به مثل شماره ۸۹۵)
- ۸۹۸ قلم رفته را گریزی نیست. (رجوع به مثل شماره ۳۵۵)
- ۸۹۹ قوز بالا قوز^۱ (رنجی بر رنجی، مصیبتی بر مصیبتی، و دردی که بر درد قبلی افزوده شود)
- * فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ (بقره / ۹۰)
[پس با خشمی بر روی خشمی باز گشتند.]
- * فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ (آل عمران / ۱۵۳)
[پس شما را در برابر اندوهی، اندوهی دیگر سزا داد.]
- ۹۰۰ قول بزرگان نبود جز عمل (رجوع به مثل شماره ۷۹۶)
- ۹۰۱ قول مردان جان دارد. (رجوع به مثل شماره ۸۶۴)
- ۹۰۲ قیامت‌را که دیده؟^۲ (این سخن مثل گونه بر زبان کسانی جاری می‌شود که بوقوع رستاخیز اعتقادی نداشته و با طرح این سؤال در پی یافتن پاسخی مناسب برای آن نبوده بلکه قصد انکار و نپذیرفتن این واقعه مهم را در ذهن می‌پرورانند.)
- * وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (یس / ۴۸)
[و می‌گویند: اگر شما راستگویید (هنگام) این وعده کی خواهد بود؟]
- ۹۰۳ قیامت گرچه دیر آید بیاید.^۳ (درباره امری حتمی الوقوع بکار برده می‌شود، بویژه امری که مهم و هولناک و هراس‌انگیز باشد همچون قیامت که اگر وقوعش بطول انجامد بالاخره واقع خواهد شد.)
- * وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا (حج / ۷)
[و اینکه رستاخیز آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست]

۱. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۳۴۷ ۲. جامع التمثیل، محمدعلی حبله رودی، ص ۳۵

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۲۸

* إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعُ (۷ / مرسلات)

[که همانا آنچه وعده داده می‌شوید (رستاخیز) شدنی و بودنی است.]

۹۰۴ قیمت زعفران چه داند خر؟ (رجوع به مثل شماره ۵۲۰)

«ک»

۹۰۵ کار از دست رفت و تیراز شست (رجوع به مثل شماره ۳۵۵)

۹۰۶ کار از محکم کاری عیب نمی‌کند^۱

* حَتَّى إِذَا أَتَخْنَثُوهُمْ فَيَقْذُوا الْوَثَاقَ (۴ / محمد)

[تا آنجا که بر آنها چیره شوید پس (اسیر گیرید) و بند را استوار کنید تا نگریزند.]

۹۰۷ کار جهان خدای جهان این چنین نهاد ○ نفع از پی گزند و نشیب از پی فراز

(رجوع به مثل شماره ۵۶)

۹۰۸ کار خدا کن غم روزی مخور (رجوع به مثل شماره ۴۸۶)

۹۰۹ کار خود بگذار با پروردگار^۲

* وَ أَفْوَضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ (۴۴ / غافر)

[و من کار خود به خدا وا می‌گذارم]

۹۱۰ کار را به کاردان باید سپرد.^۳

* وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴ / فاطر)

[و هیچ کس تو را مانند آگاه (به حقیقت کارها) خبر ندهد.]

و نیز: الف - هر راهی را براهداری سپرده‌اند.^۴

۹۱۱ کار ساز ما بفکر کار ماست.^۵ (خداوند امور بندگان را عهده‌دار است)

* يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ (۵ / سجده)

[کار (دنیا) را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند.]

۱. فرهنگ نوین مثل‌های فارسی، احمد ابریشمی، ص ۹۳

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۳۱

۳. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۴۲، ص ۱۶۹

۴. مجمع‌الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۵۳. ۵. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۳۱

- ۹۱۲ کار کار خداست. (رجوع به مثل شماره ۵۱۰)
- ۹۱۳ کار کس نکرد کس نکرد. ^۱ (عافل کار نوظهوری را که سرانجام نیک نداشته و تا به حال احدی از ابناء بشر به آن نپرداخته انجام نمی‌دهد)
 * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸ / عنکبوت)
 [هرآینه شما کاری زشت می‌کنید که هیچ یک از مردم جهان به آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است.]
- و نیز: الف - ناکرده کار را مبر بکار ^۲
 ب - کاری کرده‌ای که شمر نکرده است. ^۳
- ۹۱۴ کار ناکرده بکرده مشمارید. (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۹۱۵ کار ناکرده را مزد نباشد (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
- ۹۱۶ کار نشد ندارد. ^۴
 * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲ / یس)
 [جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس می‌باشد.]
- ۹۱۷ کار نیکو پیش خدا گم نمیشود. ^۵
 * إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰ / کهف)
 [ما مزد کسی را که کار نیکو کرده است تباه نمی‌کنیم.]
 * وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶ / یوسف)
 [و پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کنیم.]
 * أَنِّي لَأُضِيعُ عَمَلٍ غَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى (۱۹۵ / آل عمران)
 [من کار هیچ عمل کننده‌ای از شمارا، از مرد یا زن تباه نمی‌کنم.]
- ۹۱۸ کارها را کارفرما می‌کند. ^۶ (همه چیز تحت نظارت پروردگار انجام می‌گیرد)
 * وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۱۷ / انفال)

۱. ه. م، ص ۴۳۲. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۸۵.

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۱۴. ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۴۱.

۵. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۱۹.

۶. مجمع الامثال، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۹.

- [و تو نیفکندی آنگاه که افکندی بلکه خدا افکند]
- و نیز: الف - گرچه تیر از کمان همی گذرد ○ از کماندار بیند اهل خرد^۱
- ۹۱۹ کارها نیکو شود اما به صبر (رجوع به مثل شماره)
- ۹۲۰ کاری کرده‌ای که شمر نکرده است. (رجوع به مثل شماره ۹۱۳)
- ۹۲۱ کاسه چشم حریصان پر نشد.^۲ (انسان طماع و حریص هیچگاه از حرصش کاسته نخواهد شد و هرچه به مرگ نزدیکتر می‌شود وجودش از حرص لبریزتر می‌گردد)
- * وَأَحْضَرَتِ الْآنْفُسُ الشُّعْ (۱۲۸ / نساء)
- [و جانها را بخل و آزمندی فرا آمده]
- ۹۲۲ کافر به جهنم نمی‌رود کشان کشان می‌برندش^۳ (شخص خلافکار بمیل و رضای خود تن به مجازات نمی‌دهد بلکه کیفر و تنبیه را به زور درباره‌اش اجرا خواهند کرد)
- * أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴ / ق)
- [هر کافر ستهنده سرکش را در دوزخ افکنید.]
- * فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳ / صافات)
- [پس آنها را به راه دوزخ راه نمایید.]
- ۹۲۳ کافر نعمت را شدت جزاست.^۴
- * وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷ / ابراهیم)
- [و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است]
- ۹۲۴ کافر همه را به کیش خود پندارد (رجوع به مثل شماره ۱۹۹)
- ۹۲۵ کباب پخته نگردد مگر بگردیدن. (رجوع به مثل شماره ۲۳۰)
- ۹۲۶ کبوتر با کبوتر باز با باز ○ کند همجنس با همجنس پرواز (رجوع به مثل شماره ۲)
- ۹۲۷ کتک از بهشت آمده (رجوع به مثل شماره ۴۲۱)
- ۹۲۸ کجا بدرود نوش کارنده زهر؟^۵ (هر کس حاصل و نتیجه همان عملی را که انجام داده خواهد دید)

۱. گلستان سعدی، ص ۴۸.

۲. فتوت نامه سلطانی، ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، ص ۲۵.

۳. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۳۵. ۴. دیوان فرخی سیستانی، ص ۱۹.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۱۹۲.

* هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (اعراف / ۱۴۷)

[آیا جز آنچه می‌کردند پاداش می‌یابند؟]

و نیز: الف - کسی جو نکاشت که گندم درو کند.^۱

۹۲۹ کج با کج گراید.^۲ (آدمهای کج فکر و منحرف با امثال خود معاشرت می‌کنند)

* وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (مذثر / ۴۵)

[و با یاهو گویان یاهو می‌گفتیم.]

۹۳۰ کرد پیش آر و گفت کوتاه کن.^۳ (بجای حرف زدن به وعده‌های خود عمل کن)

* قَالُوا يَا نُوْحُ قَدْ جَاءَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ (هود / ۳۲)

[گفتند: ای نوح، براستی با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، پس اگر راست

می‌گویی آنچه ما را وعده همی دهی بیار.]

۹۳۱ کردگار آن کند که خود خواهد. (رجوع به مثل شماره ۵۰۱)

۹۳۲ کرده خویشت آید پیش^۴

* وَجَدُوا مَا عَمِلُوا خَاصِرًا (کهف / ۴۹)

[و هر چه کرده‌اند پیش رو بیابند.]

و نیز: الف - هرکسی میهمان عمل خویش است.^۵

۹۳۳ کرم بجای فرومایگان چو بتوانی $\circ$ مروت است نه چندانکه خود فرومانی.^۶

* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (فرقان / ۶۷)

[و آنان که چون هزینه کنند نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند و میان این دو به راه اعتدال باشند.]

۹۳۴ کرم درخت از خود درخت است.^۷ (اگر مصیبت و مشکلی برایت بوجود می‌آید

خود باعث و بانی آن هستی)

* وَ مَا أَضَاكُ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء / ۷۹)

[و هر بدیی که به تو می‌رسد از خود توست.]

۱. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۵۲. ۲. هم، ص ۱۱۹۵.

۳. حدیقة الحقیقة، محدود دین آدم سنائی غزنوی، ص ۴۵۸.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۱۹۹. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۴۰.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۰۰. ۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۲، ص ۱۲۰۰.

- ۹۳۵ کَرِ مصلحتی دوا ندارد.^۱ (آدمی را که به سخن حق علاقه‌ای ندارد نمی‌توان شنوا کرد)
 * وَلَا تُسْمِعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ (نمل / ۸۰)
 [تو نتوانی به کران آوای دعوت را بشنوانی]
 * أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الضَّمَّ (زخرف / ۴۰)
 [پس آیا تو می‌توانی کران را بشنوانی؟]
 ۹۳۶ کس از مادر عالم زاده نشد.^۲
 * وَاللَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً (نحل / ۷۸)
 [و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالیکه هیچ چیز نمی‌دانستید].
 ونیز: الف - هر که از مادر زاد عالم نبود.^۳
 ۹۳۷ کس بر بدکاری سود نکرد.^۴
 * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ (بقره / ۱۶)
 [اینانند که گمراهی را به بهای ره‌یابی خریده‌اند، از این رو بازرگانشان سود نکرد].
 ۹۳۸ کس پیش از اجل نمیرد.^۵
 * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا (حجر / ۵)
 [هیچ امتی از سرآمد خود نه پیشی گیرد و نه واپس رود].
 ۹۳۹ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟^۶
 * وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا (لقمان / ۳۴)
 [و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد؟]
 ونیز: الف - که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟^۷
 ب - که داند که فردا چه خواهد بُدَن؟^۸
 ۹۴۰ کس زجام غرور زمانه مست مباد. (رجوع به مثل شماره ۱۰۱)
 ۹۴۱ کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من (رجوع به مثل شماره)

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۱۹۷

۲. هم ۳. مفرد و جمع و معرفه و نکره، محمد معین، ص ۱۶۶.

۴. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۰۳

۵. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۲۰، ص ۷۱.

۶. اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۳۴۲

۷. دیوان حافظ، ص ۶۳. ۸. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۲۳.

- ۹۴۲ کسی نداند برد بر خالق سبق^۱
 * وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱ / معارج)
 [و ما واپس مانده نیستیم]
 * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴ / عنکبوت)
 ۹۴۳ کسی نیاید بجنگ افتاده
 (رجوع به مثل شماره ۱۴۱)
 ۹۴۴ کسی نیست که افتاده آن زلفِ دوتا نیست.^۲ (در مورد مقتدرِ بانفوذی می‌گویند که همه کس در برابر او تسلیم و مطیع باشند)
 * كُلُّ لَهَ فَاثِتُونَ (۲۶ / روم)
 [همه او را با فروتنی فرمانبردارند]
 ۹۴۵ کسی بکسی نیست.
 (رجوع به مثل شماره ۶۱۰)
 ۹۴۶ کسی جو نکاشت که گندم درو کند؟
 (رجوع به مثل شماره ۹۲۸)
 ۹۴۷ کسی را تو گور کسی دیگر نمی‌گذارند.^۳ (هر کس مسئول عمل خویش است)
 * قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵ / سبأ)
 ایگو: شما را از بزهکاری ما نپرسند و ما را از آنچه شما می‌کنید نخواهند پرسید.
 و نیز: الف - گناه دیگری را از دیگری نمی‌پرسند.^۴
 ۹۴۸ کسی را که کوتاه باشد خرد ○ ز دین نیاکان خود بگذرد^۵
 * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰ / بقره)
 [و چون به آنها گفته شود که از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید، گویند بلکه از آنچه پدران خویش را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، آیا (از آنها پیروی می‌کنند) هر چند که پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و ره یافته نبودند؟]
 ۹۴۹ کسی کو با تو نیکی کرد یکبار ○ همیشه آن نکویی یاد میدار^۶

۱. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر سوم، ص ۴۶۷

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۴۳

۳. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۴۹۸

۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۷۴. ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۲

۶. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۵۱۶

- * هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰ / الرحمن)
[آیا پاداش نیکوکاری جز نیکی کردن است؟]
- ۹۵۰ کسی کو پَره بر کند ژرف چاه ○ سزد گر کند خویشتن را نگاه
(رجوع به مثل شماره ۱۹۶)
- ۹۵۱ کسی کو بود پاکِ یزدان پرست ○ نیازد بکردار بد هیچ دست
(رجوع به مثل شماره ۸۶۷)
- ۹۵۲ کسی کو خریدار نیکی شود ○ نگوید بدی تا بدی نشنود (رجوع به مثل شماره ۴۳۲)
- ۹۵۳ کسی کو گنه کار و خونی بود ○ بکشور بماند زبونی بود (رجوع به مثل شماره ۴۱۷)
- ۹۵۴ کسی نگفت خرت بچند است؟
(رجوع به مثل شماره ۶۱۰)
- ۹۵۵ کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن^۱! (رزق و روزی خدا را خوردن و با او مخالفت کردن؟)
* كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ (۸۱ / طه)
[از پاکیزه‌هایی که روزیتان کردیم بخورید و در آن از اندازه مگذرید.]
- ۹۵۶ کفر کافر را و دین دیندار را^۲.
* فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (۲۹ / کهف)
[پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود.]
- ۹۵۷ کفران نعمت زوال نعمت است.^۳
* ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا (۱۷ / سبا)
[آن (کیفر) را به سزای آنکه کافر شدند و ناسپاسی کردند به آنان دادیم]
* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲ / نحل)
[و خداوند شهری را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی آن به فراوانی از هر جایی می‌رسید، اما نعمتهای خدای را ناسپاسی کردند، پس خدا به سزای آنچه می‌کردند، جامه گرسنگی و ترس به آنان چشانید.]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۰۵
۲. منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۵۳
۳. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۵۵.

- و نیز: الف - هر آنکس که کفران نعمت کند ○ بحرمان نعمت شود مبتلاء^۱
- ۹۵۸ کلاغها سیاه پوش نخواهند شد. (رجوع به مثل شماره ۷۶۱)
- ۹۵۹ کلاه خود را قاضی کن (رجوع به مثل شماره ۲۱)
- ۹۶۰ کلاه سر خود گذاشتن^۲. (خود را فریب دادن)
* وَ مَا يَخْذَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ (۹ / بقره)
[در حالیکه جز خود را فریب نمی‌دهند]
* وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ (۱۲۳ / انعام)
[و نیرنگ نمی‌کنند مگر با خویشتن]
- ۹۶۱ کلوخ انداز را پاداش سنگ است.^۳
* أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۳ و ۴ / فیل)
[و بر آنان پرندگانی گروه گروه فرستاد که بر آنان سنگ گل می‌انداختند].
- ۹۶۲ کله خر زبان نفهم!^۴
* فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸ / نساء)
[پس این گروه را چیست که نمی‌خواهند سخنی را دریابند]
- ۹۶۳ کلید باب جنت بردباریست^۵
* وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا (۱۲ / انسان)
[و ایشان را به سبب آنکه شکیبایی کردند بهشت و پرنیان پاداش داد].
* أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا (۷۵ / فرقان)
[ایشانند که بدان شکیبایی که کردند غرفه بهشت را پاداش یابند].
- ۹۶۴ کم بخور، همیشه بخور (رجوع به مثل شماره ۳)
- ۹۶۵ کم گریز از شیر و اژدرهای نر ○ ز آشنایان و ز خویشان کن حذر (رجوع به مثل شماره ۲۶۱)
- ۹۶۶ کم مباح از درخت سایه فکن ○ هر که سنگت زند ثمر بخشش^۶

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۰۵. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۴.

۳. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۱۹.

۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۶۳. ۵. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۵۴۸.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۳۶.

* إِدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ الشَّيْئَةِ (۹۶ / مزمون)

[یدی را به آنچه نیکوتر است پاسخ ده]

۹۶۷ کنون سخت پیش آمدت سخت باش.^۱

* فَاشْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ (۱۱۲ / هرد)

[پس چنانکه فرمان یافته‌ای استوار و پایدار باش]

و نیز: الف - مرد ثابت قدم آن است که از جا نرود.^۲

۹۶۸ کنون کوش که آب از کمر درگذشت ○ نه وقتی که سیلابت از سرگذشت

(رجوع به مثل شماره ۴۴۹)

۹۶۹ کن فیکون کردن. (هرچند عبارت «کن فیکون» عین نص الهی است و به معنای

ایجاد هر امری است که اراده خداوند به آن تعلق گیرد اما در میان فارسی زبانان

معنایی متفاوت پیدا کرده است و در معنای نابود کردن و زیر و رو نمودن بکار

می‌رود) (رجوع به مثل شماره ۷۱۲)

۹۷۰ کو چشم بینا؟^۳

* لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا (۱۷۹ / اعراف)

[چشمهایی دارند که به آن (حق را) نمی‌بینند]

* أَقَلَّا يُبْصِرُونَ (۲۷ / سجده)

[آیا نمی‌بینند؟]

۹۷۱ کوچه غلط به کسی دادن.^۴ (او را گمراه کردن و راه خطا و اشتباه را به او نشان دادن)

* فَاضْلُوا السَّبِيلَ (۶۷ / احزاب)

[پس ما را گمراه کردند]

۹۷۲ کور آینه شناسد هیئات

(رجوع به مثل شماره ۵۷)

۹۷۳ کور بینا بهتر از بینای کور^۵

* فَإِنَّهَا لَّا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶ / حج)

[چشمهای سر نابینا نیست بلکه (چشم) دل‌هایی که در سینه‌هاست کور و نابیناست.]

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۵۱۴.

۲. م، ص ۱۲۳۹

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۴۰.

۴. م، ص ۳

۵. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۵۰

- وفیز: الف - کوری چشم به از کوری دل.^۱
- ۹۷۴ کورِ خود مباش و بینای مردم
(رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۹۷۵ کور دل است.^۲
* إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (اعراف / ۶۴)
- [زیرا گروهی کور دل بودند]
- ۹۷۶ کور کور را پیدا می‌کند و آب گودال را
(رجوع به مثل شماره ۲)
- ۹۷۷ کور مصلحتی شفا ندارد.^۳
* وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ (اسراء / ۷۲)
- [و هر که در این جهان کور (دل) است، در آن جهان نیز کور باشد.]
- * أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىٰ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (یونس / ۴۳)
- [آیا تو می‌توانی کوران را راه‌نمایی گر چه نبینند؟]
- ۹۷۸ کوری چشم به از کوری دل
(رجوع به مثل شماره ۹۷۳)
- ۹۷۹ کوری نگر که عصا کش کور دگر شده.^۴
* أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَاقَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... إِنْ قُوْلُنَّمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ (۱۱ / حشر)
- [آیا به کسانی که نفاق ورزیدند ننگریستی که به برادران کافرشان از اهل کتاب می‌گفتند: اگر با شما جنگ کردند بی‌گمان شما را یاری می‌کنیم]
- ۹۸۰ کو گوش شنوا؟^۵
* إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (سجده / ۲۶)
- [هر آینه در آن نشانه‌ها و عبرتهاست، آیا نمی‌شنوند؟]
- * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ (فرقان / ۴۴)
- [یا می‌پنداری که بیشترشان می‌شنوند؟]
- ۹۸۱ کوه کوه را می‌جوید و آب دریا را
(رجوع به مثل شماره ۲)

۱. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب الله نوبخت، ص ۲۱۷.

۲. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۶۹ ۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۰۹

۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۵۱ ۵. م.ع

- ۹۸۲ کوهی را بکاهی بخشید^۱ (در عظمت رحمت و بخشش نامتناهی پروردگار بکار می‌رود)
* وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (شوری)
- [و از بسیاری (گناهان) در می‌گذرد.]
- ۹۸۳ که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟ (رجوع به مثل شماره ۹۳۹)
- ۹۸۴ که بگیرد آنرا که تو بفکنی^۲ که پیوندد آنرا که تو بشکنی^۳
* قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا (احزاب)
- [بگو: کیست که شما را از خدای نگاه دارد اگر درباره شما بدی خواهد]
- ۹۸۵ که تندی نه خوب آید از نامدار (رجوع به مثل شماره ۱۶۷)
- ۹۸۶ که خندید روزی که نگرست زار؟ (رجوع به مثل شماره ۱۱۷)
- ۹۸۷ که داند که فردا چه خواهد بُدَن؟ (رجوع به مثل شماره ۹۳۹)
- ۹۸۸ که کرد که نیافت و که خواهد کرد که نخواهد یافت؟ (رجوع به مثل شماره ۴۱۹)
- ۹۸۹ که گوید که دانا و نادان یکی است.^۴ (این مَثَل مأخوذ از قرآن کریم است)
* قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر)
- [بگو: آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند برابرند؟]
- ۹۹۰ که مرگ است چون شیر و ما آهوان^۵
* قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ (جمعه)
- [بگو: همانا مرگی که از آن می‌گریزید شما را دیدار می‌کند]
- ۹۹۱ که هر چه نقل کنند از بشر در امکان است. (رجوع به مثل شماره ۲۷)
- ۹۹۲ کی خورد مرد خدا الا حلال؟^۶
* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (نساء)
- [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مالهای خود را میان خودتان به ناروا و ناشایست مخورید]
- * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا (آل عمران)
- [ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را مخورید.]
- * أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ (مائده)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۵۰ ۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی شیرویه، ص ۵۳۱
۳. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۷۴ ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی شاپور، ص ۳۹۶
۵. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۵۵

[(خوردن گوشت) چهار پایان جز آنچه بر شما خوانده می‌شود، برای شما حلال شده است.]

- ۹۹۳ کی شوی آنچنان که می‌بائی ○ چون تو با خویشتن نمی‌آیی^۱
 * أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ (۱۶ / حدید)
 [آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده است که دل‌های ایشان از یاد خدا و آنچه از سخن راست فرود آمده نرم و ترسان شود؟]
 ۹۹۴ کیفر دهدت یزدان بد را و نیک را ○ وافی وفاش بیند و جافی همی جفافش
 (رجوع به مثل شماره ۸۳۲)

«گ»

- ۹۹۵ گاو پیشانی سفید است.^۲ (معروف و شناخته شده می‌باشد)
 * يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ (۴۱ / الرحمن)
 [بزهکاران به نشان رویشان (سیاه رویی) شناخته می‌شوند]
 ۹۹۶ گاو تنها خور است.^۳ (از آنچه دارد بدیگران انفاق نمی‌کند)
 * وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى الْبَعْضِ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ (۷۱ / نحل)
 [و خداوند برخی از شما را در روزی بر برخی فزونی داد پس کسانی که فزونی داده شده‌اند بر آن نیستند که روزی خویش به زیر دستان و بردگان خود باز دهند.]
 ۹۹۷ گاو خر تراز خر.^۴
 * أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱۷۹ / اعراف)
 [اینان بسان چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.]
 ۹۹۸ گاو خوش آب و علف.
 (رجوع به مثل شماره ۸۱)
 ۹۹۹ گدای ارمنی است نه دنیا دارد و نه آخرت^۵ (هر دو طرف را از دست داده است)

۱. دیوان اوحدی، ص ۵۲۲.
 ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۷۸.
 ۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۵۲.
 ۴. نامه داستان، علی‌اکبر قائم‌مقامی، ص ۵۳۵.
 ۵. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۵۱۵.

* خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ (۱۱ / حج)

[در این جهان و آن جهان زیانکار است.]

* لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (۲۳ / نور)

[در این جهان و آن جهان لعنت شده‌اند.]

و نیز: الف - نه امید دنیا، نه عقبی بدست.^۱

ب - نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت.^۲

پ - نه دختر دنیا است و نه پسر آخرت.^۳

ت - نه مرد دنیا است و نه زن آخرت.^۴

۱۰۰۰ گذر پوست سرانجام به دباغخانه خواهد افتاد.^۵

* وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳ / بقره)

[و بدانید که به سوی او برانگیخته می‌شوید.]

* وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ (۲۸۱ / بقره)

[و بترسید از روزی که شما را به سوی خدا بازگردانند.]

* إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵ / غاشیه)

[همانا بازگشتشان به سوی ماست.]

۱۰۰۱ گذر نیست از حکم پروردگار.^۶

* وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لِمُعَقَّبٍ لِحُكْمِهِ (۴۱ / رعد)

[و خدا حکم می‌کند و حکم او را برگرداننده و رد کننده‌ای نیست.]

۱۰۰۲ گذشت آنچه گذشت. (رجوع به مثل شماره ۲۱۳)

۱۰۰۳ گران گوشی کردن (رجوع به مثل شماره ۳۱۲)

۱۰۰۴ گربه بیند دنبه اندر خواب خویش (رجوع به مثل شماره ۷۷۵)

۱۰۰۵ گربه محض رضای خدا موش نمی‌گیرد^۷ (هر کسی کاری انجام دهد از آن توقع

پاداش دارد)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۵۰. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۵۰.

۳. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، ص ۶۷۷.

۴. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۳۲. ۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۷۰.

۶. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاووس، ص ۱۴۰. ۷. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۵۵۵.

- * قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَلْأَجْرَاءُ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱ / شعراء)
- [به فرعون گفتند: اگر ما پیروز شویم آیا ما را هیچ مزدی خواهد بود؟]
- ۱۰۰۶ گر تو بر نفس خود شکست آری ○ دولت جاودان بدست آری
- (رجوع به مثل شماره ۴۳۵)
- ۱۰۰۷ گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند ○ نگاه دار سر رشته تا نگه دارد.^۱
- * أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ (۴۰ / بقره)
- [به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم]
- ۱۰۰۸ گر جمله را عذاب کنی یا عطا دهی ○ کس را مجال آن نه که آن چون و این چرا^۲
- * لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ (۲۳ / انبیاء)
- [او را از آنچه می‌کند نپرسند]
- * يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ (۲۱ / عنکبوت)
- [هر که را خواهد عذاب کند و هر که را خواهد بخشاید]
- ۱۰۰۹ گر جمله کائنات کافر گردند ○ بر دامن کبریايش ننشیند گرد
- (رجوع به مثل شماره ۲۰۹)
- ۱۰۱۰ گرچه تیر از کمان همی‌گذرد ○ از کماندار بیند اهل خرد
- (رجوع به مثل شماره ۹۱۸)
- ۱۰۱۱ گرچه دانی که نشنوند بگوی ○ هرچه دانی ز نیکخواهی و پند^۳
- * فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۱ و ۲۲ / غاشیه)
- [پس یادآوری کن و پند ده که تو یادآور و پنددهنده‌ای و بس و بر آنان چیره نیستی]
- ونیز: الف - مدار پند خود از هیچکس دریغ و بگو ○ اگرچه از طرف مستمع بود تقصیر^۴
- ۱۰۱۲ گرد اسرار غیب نتوان گشت^۵
- * وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا (۹ / جن)
- [و ما در آنجا (آسمان) در نشستگاههایی برای شنیدن (اخبار آسمانی) می‌نشستیم، اما هرکه اکنون گوش فرا دارد خود را در کمین شهابی بیابد]
- ۱۰۱۳ گرد پای حوض گردیدن. (سرگردان و حیران بودن و به نتیجه‌ای نرسیدن)

۲. کلیات سعدی، ص ۴۴.

۱. دیوان حافظ، ص ۹۵.

۴. تاریخ گیلان، میرزا طاهرالدین مرعشی، ص ۲۳۸.

۳. گلستان سعدی، ص ۱۵۲.

۵. دیوان ابوالفرج رونی، ص ۱۵۵.

* لَعْنُوكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲ / حجر)

ایه جان تو سوگند که آنها در مستی و گمراهی خویش سرگردانند.

۱۰۱۴ گردن گرفتن^۱ (مسئولیت عملی را پذیرفتن و بر عهده گرفتن)

* وَلَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ (۱۲ / عنکبوت)

[و ما بار گناهان شما را بر می‌داریم.]

۱۰۱۵ گردن نهادن^۲ (مطیع گشتن)

* فَظَلَّلْتُ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴ / شعراء)

[یس گردنهایشان در برابر آن به فرمانبرداری فرود آید]

۱۰۱۶ گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم ○ نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند^۳

* قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا (۵۱ / توبه)

[یگو: به ما نرسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته است.]

۱۰۱۷ گر زمین را به آسمان دوزی ○ ندهندت زیاده از روزی (رجوع به مثل شماره ۴۰)

۱۰۱۸ گر عشق حرم باشد سهلست بیابانها (رجوع به مثل شماره ۷۵۴)

۱۰۱۹ گرکس را اهل بینی بازگوی ○ ورنه دُرج نطق را مسمارکن^۴

(درج به معنای جعبه و صندوقچه‌ای است که زیور و جواهر آلات را در آن

نهند).^۵ * فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرُ (۹ / اعلی)

[یس پند ده و یادآوری کن اگر پند دادن و یادآوری سود داشته باشد.]

۱۰۲۰ گرما مقصریم تو دریای رحمتی^۶

* فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵ / اعراف)

[یس ما را بیامرز و بر ما ببخشای و تو بهترین آمرزندگان]

* رَبَّنَا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹ / مؤمنون)

[پروردگارا ما ایمان آوردیم، ما را بیامرز و بر ما ببخشای و تو بهترین بخشاینده‌گانی]

۱۰۲۱ گرنامه رد کنند گناه رسول نیست. (رجوع به مثل شماره ۲۱۱)

۱. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۸۶ ۲. ه.م

۳. دیوان حافظ، ص ۱۴۴ ۴. دیوان عطار، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۲۶۴

۵. رک: غیاث اللغات، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری، ص ۳۶۱

۶. کلیات سعدی، ص ۹۹۹

- ۱۰۲۲ گر نبایدت چهره چون گل زرد ○ گرد افراط آکل و شرب مگرد
(رجوع به مثل شماره ۳)
- ۱۰۲۳ گر نگهدار من آن است که من می دانم ○ شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد
(رجوع به مثل شماره ۵۱۲)
- ۱۰۲۴ گفت برو ته چاه، تو باید بری؟!^۱ (چرا بی جهت و ندانسته از وی تبعیت کردی؟)
* **أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ** (۲۱ / لقمان)
[آیا (شیطان را پیروی می کنند) هرچند شیطان آنها را به عذاب آتش افروخته بخواند؟!]
- ۱۰۲۵ گفت کم کن که من چه خواهم کرد ○ گوی کردم مگو که خواهم کرد
(رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۱۰۲۶ گفته را بگوش نمی گیرد، خوانده را به ذهن نمی سپارد.^۲
* **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ** (۴۴ / فرقان)
[یا می پنداری که بیشترشان (حق را) می شنوند یا در می یابند؟]
- ۱۰۲۷ گل بی عیب خداست.^۳ (این فقط ذات مقدس خداوند است که از هر عیب و نقصی بدور است اما هر فردی البته خطاکار و تقصیرکار است)
* **قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ** (۲۹ / قلم)
[گفتند: پاک است پروردگار ما، همانا ما ستمکار بوده ایم]
* **سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** (۸۷ / انبیاء)
[پاک و منزهی تو، همانا من از ستمکاران بودم]
- ۱۰۲۸ گل مپندار که بی زحمت خاری باشد.
(رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
- ۱۰۲۹ گمان است در هر شنیدن نخست ○ شنیدن چو دیدن نباشد درست
(رجوع به مثل شماره ۱۹۴)
- ۱۰۳۰ گناه آدمی رسمی قدیم است.
(رجوع به مثل شماره ۲۷)
- ۱۰۳۱ گناه از بنده و عفو از خداوند.^۴
* **إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** (۵۲ / انعام)

۱. م.ع. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۷۴.

۴. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۴۹۴.

[که هر کس از شما کار بدی به نادانی کند سپس توبه آورد و به کار نیک و شایسته پردازد، پس او آمرزنده و مهربان است.]

* وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ (شوری / ۲۵)

[و اوست آن (خدای) که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از بدیها در می‌گذرد.]

* وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء / ۶۴)

[و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می‌خواست هر آینه خدای را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.]

۱۰۳۲ گناه دیگری را از دیگری نمی‌پرسند. (رجوع به مثل شماره ۹۴۷)

۱۰۳۳ گناهکار در عقوبت بردبارست.^۱ (زیرا خود را مستوجب تنبیه و مجازات می‌داند و چاره‌ای جز تحمل کیفر ندارد.)

* وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ (یونس / ۵۴)

[و چون عذاب را ببینند پشیمانی در دل نهان دارند (تا شماتت نشوند).]

۱۰۳۴ گناه کس را پای کس دیگر نمی‌نویسند.^۲ (هر کس مسئول عمل خویش است)

* مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ (روم / ۴۴)

[هر که کافر شود، براوست (و بالی) کفر او]

* وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا (انعام / ۱۶۴)

[و هیچ کس کار بدی نمی‌کند مگر آنکه بر زبان خود اوست.]

۱۰۳۵ گناه من را که پای تو نمی‌نویسند.^۳

* فَعَلَىٰ إِجْرَامِي (مرد / ۳۵)

[پس (عقوبت) بزهکاری‌ام بر من است.]

۱۰۳۶ گنج از برای بخش کردنست نه از بهر آکندن.^۴

* وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (نوبه / ۳۴)

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسمود خدایار، ص ۵۲۴

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۷۴

۳. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسمود خدایار، ص ۵۲۵

۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۹۷

[وکسانی که زروسیم می‌اندوزند و آنرا در راه خدا اتفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده.]

۱۰۳۷ گنج بی رنج ندیدست کسی ○ گل بی خار نجیدست کسی

(رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۱۰۳۸ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم است. (رجوع به مثل شماره ۵۶)

۱۰۳۹ گندمت چون آرد شد در آسیا لنگر مکن.^۱ (وقتی حاجتت برآورده شد رفع زحمت نما و مزاحمت را کم کن)

* فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ (احزاب)

[و چون خوردید پراکنده شوید بی آنکه (پس از خوردن) سرگرم سخنی شوید.]

۱۰۴۰ گنده‌تر از دهان حرف زدن.^۲

* كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ (۵ / کهف)

[بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون می‌آید.]

۱۰۴۱ گنه تخم چه باشد زمین چو قابل نیست. (رجوع به مثل شماره ۷۸)

۱۰۴۲ گنه را عذر شوید و جامه را آب^۳ (عذرخواهی از درگاه پروردگار سبب بخشش گناهان می‌شود)

* وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰ / نساء)

[و هر که کار بدی کند یا به خود ستم کند آنکه از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزنده و مهربان یابد.]

* أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴ / مائده)

[آیا به خدا باز نمی‌گردند و توبه نمی‌کنند و از او آمرزش نمی‌خواهند؟ و حال آنکه خدا آمرزگار و مهربان است.]

* فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹ / مائده)

[پس هر که پس از ستمش توبه کند و کار خود را به صلاح آورد خدا بر او باز می‌گردد و توبه‌اش می‌پذیرد که خدا آمرزنده و مهربان است.]

۱. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسمود خدایار، ص ۵۲۵

۲. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۲۹۸

۳. ویس و رامین، فخرالدین گرجانی، ص ۱۷۱

- ۱۰۴۳ گنه گنه است. (رجوع به مثل شماره ۱۸۹)
- ۱۰۴۴ گنه یکتن ویرانی یک شهر بود. (رجوع به مثل شماره ۱۱)
- ۱۰۴۵ گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من ○ آنچه البته بجائی نرسد فریاد است.^۱
* وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ (هود / ۳۴)
- [و اگر بخوایم شما را اندرز دهم، اندرز دادنم شما را سود ندهد.]
- ۱۰۴۶ گوش خر بفروش و دیگر گوش خر^۲ (اگر گوشت پندپذیر نیست سعی کن تا آنرا بشنیدن نصایح و مواعظ عادت دهی)
* أَفَلَا تَسْمَعُونَ (قصص / ۷۱)
- [پس آیا نمی‌شنوید؟]
- ۱۰۴۷ گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو^۳
* مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (هود / ۲۰)
- [که نه می‌توانستند (حق را) بشنوند و نه می‌دیدند.]
- ۱۰۴۸ گوشش بشنیدن حرف بد هکار نیست.^۴
* وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا (اعراف / ۱۹۸)
- [و اگر آنها را به راه راست بخوانید نمی‌شنوند.]
- * وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (انفال / ۲۱)
- [و حال آنکه نمی‌شنیدند]
- ۱۰۴۹ گوشش پر است.^۵
* وَفِي أُذُنِهِمْ وَقْرًا (کهف / ۵۷)
- [و در گوشه‌هایشان گرانی نهاده‌ایم]
- ۱۰۵۰ گوشش تاب شنیدن حقیقت را ندارد.^۶
* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ (نوح / ۷)

۱. دیوان یغما، میرزا ابوالحسن جندقی، ص ۱۴۶

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۴۹.

۳. دیوان حافظ، ص ۳۲۳

۴. م.ع

۵. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۵۰۳.

۶. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدابار، ص ۵۲۷.

[و هرگاه که ایشان را بخواندم تا آنها را بیامرزی انگشتان خویش در گوش‌هایشان کردند تا نشنوند]
 وفیز: الف - گوش کرش را برای من آورده است.^۱

۱۰۵۱ گوش کر را سخن‌شناس که دید ○ دیده‌کار راست بین که شنید

(رجوع به مثل شماره ۴۴۶)

۱۰۵۲ گوش کرش را برای من آورده است. (رجوع به مثل شماره ۱۰۵۰)

۱۰۵۳ گهوارهٔ مرد را از چوب ساخته‌اند.^۲ (مرد برای رنج کشیدن و زحمت دیدن خلق شده است. ریشه مثل از اینجا است که در عهد استبداد هر وقت شخصی زیر چوب حاکم و یا داروغه افتاده و کتک می‌خورد دیگران در مقام تسلیت به او می‌گفتند غم مخور چوب خوردن برای مرد ننگ نیست چرا که گهوارهٔ مرد را از چوب ساخته‌اند که باید چوب بخورد).^۳

* لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴ / بلد)

[هر آینه آدمی را در سختی ورنج آفریده‌ایم.]

«ل»

۱۰۵۴ لا ابالی چه کند دفتر دانایی را ○ طاقت و عظمی نباشد سر سودایی را^۴

* وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (اعراف/۱۹۳)

[و اگر آنها را به راه راست بخوانید از شما پیروی نکنند. بر شما یکسان است که آنها را بخوانید یا خاموش باشید.]

۱۰۵۵ لام تا کام با کسی صحبت نکردن.^۵

* قَالَ أَيُّكَ أَثَلَّ تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا (آل عمران/۴۱)

[گفت: نشانه تو این است که سه روز با مردم سخن نگویی مگر به اشاره]

* قَالَ أَيُّكَ أَثَلَّ تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (مریم/۱۰)

[گفت: نشانه تو آن است که سه شبانه روز با مردم سخن نمی‌گویی]

۱. م.ع. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۷۹

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۴۷۹. ۴. کلیات سعدی، ص ۵۴۴

۵. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خداپار، ص ۵۳۳

- ۱۰۵۶ لایق هر سر نباشد افسری^۱ (هرکسی لایق و شایسته مقام بلند و رتبه ارجمند نیست چنانکه هر سری شایسته تاج نیست)
 * قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴ / بقره)
 [گفت: پیمان من به ستمکاران نرسد.]
- ۱۰۵۷ لباسهایش که نوشد دیگر خدا را بنده نیست. (رجوع به مثل شماره ۴۹۴)
- ۱۰۵۸ لرزه بر اندام کسی انداختن.^۲
 * وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ (۲ / حشر)
 [و در دلهایشان بیم افکند.]
- * سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ (۱۲ / انفال)
 [زودا که در دلهای آنان که کافر شدند بیم افکنم.]
- و نیز: الف - موی بر تن کسی راست کردن.^۳
- ۱۰۵۹ لطفِ شه جان را جنایت جو کند.^۴ (لطف و رحمت پروردگار، سبب گستاخی بندگان و انجام کارهای ناشایست می شود)
 * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶ / انفطار)
 [ای آدمی، چه چیز تو را به پروردگار بزرگوارت بفریفت؟!]
- ۱۰۶۰ لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش^۵
 * إِذْ دَفَعُ بِلَأْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴ / فصلت)
 [بدی دیگران را] به شیوه‌ای که نیکوتر است دور کن (اگرچنین کنی) آنگاه آن که میان تو و او دشمنی است همچون دوستی نزدیک و مهربان گردد.]
- ۱۰۶۱ لعنت به همکار بد.^۶ (نفرینی است مثل گونه که هنگام اظهار انزجار و نفرت از کسانی که به نحوی در شکست ما سهیم بوده‌اند بر زبان جاری می شود)
 * كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا (۳۸ / اعراف)
 [هرگاه که گروهی درآید گروه همکیش خود را نفرین کند.]

۱. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۴۸۲ ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۱۰.

۳. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۶۶۴.

۴. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر دوم، ص ۱۹۴.

۵. مجمع الامثال، محمدعلی حبله رودی، ص ۱۳۲. ۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۱۱.

۱۰۶۲ لگد به بخت خویش زد. (رجوع به مثل شماره ۱۰)

«م»

۱۰۶۳ ما این ور جو، شما آن ور جو.^۱ (بخاطر اختلاف عقیده‌ای که داریم میان ما رابطه‌ای نیست)

* مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا غَامِلُونَ (۵ / فصلت)

[میان ما و تو پرده‌ای است پس (هرچه می‌توانی) کار می‌کن که ما نیز (هر چه می‌توانیم) کارکننده‌ایم.]

۱۰۶۴ ما را بخیر و تو را به سلامت.^۲ (بین من و شما حرفی نیست تو سوی خود و من نیز سوی خود)

* وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵ / قصص)

[و گویند: ما راست کردارهای ما و شما راست کردارهای شما، سلام بر شما، ما خواستار نادانان نیستیم]

۱۰۶۵ ما را خداوند یافه نهشت. (رجوع به مثل شماره ۳۸۹)

۱۰۶۶ ما را ندیده بگیر.^۳ (اگر خطایی از ما سرزده از ما بگذر)

* رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا (۲۸۶ / بقره)

[پروردگارا، اگر فراموش یا خطا کردیم بر ما مگیر.]

۱۰۶۷ ماش هر آش (رجوع به مثل شماره ۵۴۰)

۱۰۶۸ مال بجانش بند است.^۴

* وَ تُجِثُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰ / فجر)

[و مال را دوست می‌دارید دوست داشتنی تمام و بسیار]

۱۰۶۹ مال دنیا بدنیا می‌ماند.^۵ (به اموال دنیا نباید دلبستگی داشت و از آن باید برای تحصیل آخرت بهره جست)

۱. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۸۵. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۷۹

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۸۷. ۴. م.ع

۵. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۵۴۳.

* الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا (۴۶ / کهف)

[مال و فرزندان آرایش زندگانی این جهان است و کارهای نیک پایدار به نزد پروردگار تو به پاداش، بهتر و امید داشتن به آنها نیکوتر است.]

۱۰۷۰ مال مرده به مرده وفا نمی‌کند.^۱ (پس از مرگ میت، اموالش به ورثه می‌رسد و اگر در زمان حیاتش از این اموال استفاده مطلوب بود در جهت رضای خدا نکرده باشد، در قیامت این اموال و بال گردنش خواهد شد و برای رهایی از دوزخ او را فریادرس نخواهد بود)

* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲ / مَسَد)

[مالش و آنچه به دست آورده او را سود ندهد.]

* وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱ / لیل)

[و آنگاه که هلاک شد، مال او به کارش نیاید]

۱۰۷۱ ماما آورده را مرده شو می‌برد. (رجوع به مثل شماره ۲۸)

۱۰۷۲ ماما که دو تا شد سر بچه کج در می‌آید. (رجوع به مثل شماره ۲۳۱)

۱۰۷۳ ماهی از تا به صید نتوان کرد. (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۱۰۷۴ ماهی که در خشک افتد قیمت بداند آبرا (رجوع به مثل شماره ۸۹۱)

۱۰۷۵ مبادا که گستاخ باشی بدهر ○ که زهرش فزون باشد از پاد زهر

(رجوع به مثل شماره ۱۰۱)

۱۰۷۶ مبر دست سوی بدی تاتوان (رجوع به مثل شماره ۸۶۷)

۱۰۷۷ مبر غم بچیزی که رفتت زدست.^۲

* لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ (۱۵۳ / آل عمران)

[تا بر آنچه از دست دادید اندوهگین مشوید.]

۱۰۷۸ متاع کفر و دین بی مشتری نیست ○ گروهی این گروهی آن پسندند^۳

* مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ (۱۵۲ / آل عمران)

۱. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۹۲ ۲. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۱۴۲.

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۴۹۳

[برخی از شما خواهان این جهان و برخی خواستار آن جهانند.]

۱۰۷۹ مثل ابر بهار گریستن^۱ (گریستن بافراط)

* وَ أَعْيَنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا (توبه / ۹۲)

[در حالی که دیدگانشان از این اندوه که چیزی ندارند تا (برای رفتن به جهاد) هزینه کنند اشک می‌بارید.]

و نیز: الف - یک چشمش اشک است و یک چشمش خون^۲

۱۰۸۰ مثل اجل معلق^۳ (ناگهان سر رسیدن)

* لَأَنتَأْتِيَكُمْ إِلَّا بَغْتَةً (اعراف / ۱۸۷)

[فرا نرسد شما را مگر ناگاه]

۱۰۸۱ مثل الاغ^۴. (در بلاهت و نادانی و غفلت و جهل)

* كَمَثَلِ الْجِنَانِ (۵ / جمعه)

[همچون داستان خراست]

۱۰۸۲ مثل اینکه تو گوشه‌هایش پنبه فرو کرده‌اند.^۵

* كَانَ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا (لقمان / ۷)

[گویی در گوشه‌های وی گرانی است.]

۱۰۸۳ مثل اینکه شش ماهه بدینا آمده^۶ (بسیار عجول و شتابان است)

* وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (اسراء / ۱۱)

[و آدمی شتابزده است.]

۱۰۸۴ مثل برادر^۷ (بسیار مهربان و صمیمی)

* كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت / ۳۴)

[همچون دوستی نزدیک و مهربان گردد]

۱۰۸۵ مثل بسنده بود هوشیار مردان را.^۸

* وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظَرِ بِهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (عنکبوت)

۱. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۵۳۱.

۲. ع.م.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۰۴.

۴. هم

۵. ع.م.

۶. ع.م.

۷. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۰۷.

۸. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۶۶.

[و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز دانایان آنها را در نمی‌یابند.]

۱۰۸۶ مثل بید لرزیدن.^۱

* تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (زمر / ۲۳)

[که از (خواندن و شنیدن آن) پوست کسانی که از پروردگار خویش می‌ترسند بشدت بلرزد]

۱۰۸۷ مثل چوب خشک^۲ (بی روح و بی حرکت)

* كَانَتْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ (۴ / منافقون)

[گویی چوبهایی‌اند به دیوار تکیه نهاده]

۱۰۸۸ مثل خر رم کردن^۳

* كَانَتْهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰ / مدثر)

[گویی که گورخرانی رمیده‌اند]

۱۰۸۹ مثل خرس (پرخور)^۴

* يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْآنْعَامُ (۱۲ / محمد)

[همانند چارپایان می‌خورند]

۱۰۹۰ مثل سگ^۵ (خشمگین، ترسان، پشیمان، حریص و ناپاک و...)

* فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (۱۷۶ / اعراف)

[پس داستان او چون داستان سگ است]

۱۰۹۱ مثل سنگ^۶ (سفت و سخت)

* فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ (۷۴ / بقره)

[پس آن (دل‌هایتان) همچون سنگ است.]

۱۰۹۲ مثل شیطان^۷ (حیله‌گر و مکار)

* كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ (۱۶ / حشر)

[(داستان آنها) همچون داستان شیطان است]

۱۰۹۳ مثل قشون شکست خورده^۸ و یا مثل لشکر شکست خورده

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله‌رودی، ص ۱۹۴. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۲۳

۳. ه.م. ص ۱۴۲۸. ۴. ه.م. ص ۱۴۲۹.

۵. ه.م. ص ۱۴۴۶. ۶. ه.م. ص ۱۴۴۸.

۷. ه.م. ص ۱۴۵۸. ۸. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۴۹.

* جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱ / ص)

[اینان] در آنجالشکری شکست خورده از گروه‌هایند]

۱۰۹۴ مثل گاو نه من شیرده مباش. ^۱ (منظور کسی است که کارهای خوب و زحمات بسیار خود را یک مرتبه و با ارتکاب یک خطا از بین می‌برد. در تفسیر این مثل گویند گاوی که نه من شیر می‌دهد چه بسا لگدی به ظرف شیر می‌زند و تمامی محتوای آن را می‌ریزد و به این طریق محصول زحمت خود را پایمال می‌کند. ^۲ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا (۹۲ / نحل)

[و مانند آن زن مباشید که رشته خویش را، پس از استوار تابیدن، باز گشود و گسست]

۱۰۹۵ مثل لانه عنکبوت. ^۳ (سست و بی دوام، این مثل مأخوذ از قرآن است که خود از امثال ظاهره قرآنی است که در اثر کثرت استعمال به مثل سائر تبدیل گشته است) * كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا (۴۱ / عنکبوت)

[مانند داستان عنکبوت است که خانه‌ای ساخته است.]

۱۰۹۶ مثل مروارید ^۴ (زیبا و قشنگ)

* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳ / واقعه)

[همچون مروارید پوشیده در صدف]

۱۰۹۷ مثل مور و ملخ ^۵ (شلوغ و پراکنده)

* كَانَهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ (۷ / قمر)

[گویی ملخهایی پراکنده‌اند.]

۱۰۹۸ مثل یک چشم برهم زدن ^۶ (به تندی و با سرعت)

* كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ (۵۰ / قمر)

[همچون یک چشم برهم زدن]

۱۰۹۹ محبت دو سر داد و یا محبت دو طرفه است. ^۷

* فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۵۴ / مائده)

۱. هم، ص ۴۷۹ ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۴۷۹.

۳. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر بقائی، ص ۲۵۹.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۸۸ ۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۵۵.

۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۴۶۴ ۷. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۵۷.

[زودا که خداوند گروهی را بیاورد که ایشان را دوست دارد و ایشان هم او را دوست دارند.]

* فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ (بقره / ۱۵۲)

[پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم]

۱۱۰۰ محبت را با پول نمی شود خرید.^۱

* وَالْفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مَا اَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اِلَهَ الْفَّ يَبْنِيهِمْ (انفال / ۶۳)

[و در میان دلهاشان الفت و پیوند داد، اگر همه آنچه در زمین است هزینه می کردی نمی توانستی میان دلهاشان الفت پدید کنی و لیکن خداوند میان آنها الفت داد]

۱۱۰۱ محتسب در بازار است. (رجوع به مثل شماره ۸۰۰)

۱۱۰۲ محل هر کس پیدا است.^۲

* اَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ جَنَّٰتُ الْمَآوٰى نُزُلًا بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ وَ اَمَّا الَّذِيْنَ فَسَقُوْا فَمَأْوٰهُمُ النَّارُ (سجده / ۲۰ و ۱۹)

[اما آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، ایشان را بهشتهایی است که برای پذیرایی در آنها جای می‌گزینند به پاداش آنچه می‌کردند و اما آنان که از فرمان بیرون شدند جایگاهشان آتش است.]

۱۱۰۳ مخالف خوانی کردن (رجوع به مثل شماره ۷۱۵)

۱۱۰۴ مدار پند خود از هیچ کس دریغ و بگو ○ اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر

(رجوع به مثل شماره ۱۰۱۱)

۱۱۰۵ مدح گفتن ناپسند است اگر چه راست باشد. (رجوع به مثل شماره ۳۶۱)

۱۱۰۶ مرا ای کاشکی مادر نمی زاد.^۳ (این مثل به هنگام رویارویی با مشکلات کمرشکن بر زبان جاری می شود)

* وَيَقُوْلُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِيْ كُنْتُ تُرَابًا (نبا / ۴۰)

[و کافر گوید: ای کاش خاک بودمی]

۱. م. ۷۵. ۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۷۵.

ع. ۱

۳. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمن جامی، ص ۷۰۴.

- ۱۱۰۷ مراد ما نصیحت بود و گفتیم.^۱
 * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي (اعراف / ۷۹)
 [پس (صالح) از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم من هر آینه پیام پروردگارم را به شما رساندم]
 * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ (هود / ۵۷)
 [پس اگر روی بگردانید برآستی آنچه را که بخاطر آن به سوی شما فرستاده شده‌ام به شما رسانیدم].
- ۱۱۰۸ مرا نداند ز آنگونه کس که من دانم (رجوع به مثل شماره ۶۴۲)
 ۱۱۰۹ مردار سگان را و سگان مردار را (رجوع به مثل شماره ۹۷)
 ۱۱۱۰ مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
 ۱۱۱۱ مردان را فریب نکنند.^۲
 * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (نور)
 [مردانی که بازرگانی و خرید و فروش ایشان را از یاد خدا باز ندارد].
- ۱۱۱۲ مرد باید کوبه خشم سخت خود قادر شود.^۳
 * وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْضَوْنَ (شوری / ۳۷)
 [و چون به خشم آیند در می‌گذرند].
- ۱۱۱۳ مرد ثابت قدم آنست که از جا نرود. (رجوع به مثل شماره ۹۶۷)
 ۱۱۱۴ مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست ○ هر جا که می‌رود همه ملک خدای اوست
 (رجوع به مثل شماره ۲۷۳)
 ۱۱۱۵ مرد خداپرست که تقوی طلب کند ○ خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش
 (رجوع به مثل شماره ۲۳)
- ۱۱۱۶ مردم بد و نیک با تن خویش کنند.^۴
 * فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا (زمر)
 [پس هر که راه یافت به سود خود اوست و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود
 گمراه می‌شود]
 * مَنْ عَمِلَ ضَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا (فصلت)

۱. کلیات سعدی، ص ۲۳. ۲. تاریخ سیستان، ص ۱۰۳.

۳. دیوان منوچهری، احمد منوچهری دامغانی، ص ۳۱.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۵۲۰.

[هرکه کاری نیک و شایسته کند به سود خود اوست و هر که کاری بد و ناشایست کند به زیان خود اوست.]

و نیز: الف - هرچه کنی به خود کنی ○ گر همه نیک و بد کنی^۱

۱۱۱۷ مردم عیب خویش را نتواند دانست. (رجوع به مثل شماره ۶)

۱۱۱۸ مرد نباید که تنگ حوصله باشد.^۲

* وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷ / مذكر)

[و برای پروردگارت شکیبایی ورز]

* فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵ / معارج)

[پس شکیبایی کن شکیبایی نیکو]

۱۱۱۹ مرد نوکیسه حق شناس نباشد. (رجوع به مثل شماره ۴۹۴)

۱۱۲۰ مُرده از نیشتر کجا نالد؟^۳ (همانطور که شخص مرده از ضربات چاقو و یا تیغ

جراحی متأثر و دردمند نمی‌شود، شخص دل مرده و بی اعتقاد نیز از مواعظ و

نصایح انبیاء منتفع نمی‌گردد)

* وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲ / فاطر)

[و تو کسانی را که در گورند شنونده نیستی]

۱۱۲۱ مُرده و قولش. (رجوع به مثل شماره ۷۴۹)

۱۱۲۲ مُردی و آنکه بطیب آمدی؟^۴ (قبل از مرگ و پیش از فوت وقت باید جبران مافات نمود)

* وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي

تُبْتُ الْآنَ (۱۸ / نساء)

[و توبه برای کسانی نیست که کارهای بد همی کنند تا چون مرگ یکیشان فرا رسد گوید

اینک توبه کردم.]

۱۱۲۳ مرغ بی وقتی سرت باید برید. (رجوع به مثل شماره ۲۰۶)

۱۱۲۴ مرغ پند را تلخ آمد آواز (رجوع به مثل شماره ۴۵۶)

۱۱۲۵ مرغ را چینه باید و کودک را شیر (رجوع به مثل شماره ۸۱۷)

۱. جامع‌التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۴۲. ۲. هم، ص ۱۵۲۲.

۳. هم، ص ۱۵۲۳. ۴. هم، ص ۱۵۲۴.

- ۱۱۲۶ مرغ را دانه دادن از دین است^۱ (... منطق الطیر عاقلان این است)
 * كُلُوا وَ اَزْعُوا اَنْعَامَكُمْ (طه / ۵۴)
 [بخورید و چارپایانتان را بچرانید]
- ۱۱۲۷ مرکب‌ظن بر فلکها کی دوید؟^۲ (از طریق ظن و گمان نمی‌توان به حقایق دست یافت)
 * وَ اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (نجم / ۲۸)
 [و گمان برای (شناخت) حقیقت هیچ سودی ندارد.]
- ۱۱۲۸ مرکب گفتار پی کن چنگ در کردار زن.
 (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۱۱۲۹ مرگ به فقیر و غنی نگاه نمی‌کند.^۳
 * كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (آل عمران / ۱۸۵)
 [هر کسی چشنده مرگ است]
- و نیز: الف - مرگ شتری است که بدر هر خانه‌ای می‌خوابد.^۴
- ۱۱۳۰ مرگ پیر و جوان نمی‌شناسد.
 (رجوع به مثل قبل)
- ۱۱۳۱ مرگ چاره نداد.
 (رجوع به مثل شماره ۷۳۸)
- ۱۱۳۲ مرگ حق است:^۵
 * وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ (ق / ۱۹)
 [و بیهوشی مرگ بحق و راستی فرا رسد.]
- ۱۱۳۳ مرگ شتریست که بدر هر خانه‌ای می‌خوابد.
 (رجوع به مثل شماره ۱۱۲۹)
- ۱۱۳۴ مرگ و زندگی دست خداست.^۶
 * وَ اَنَّهُ هُوَ اَمَاتٌ وَ اَحْيِي (نجم / ۴۴)
 [و اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند.]
- * وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ (۸۰ / مؤمنون)
 [و اوست که زنده کند و بمیراند.]

۱. دیوان اوحدی، اوحدالدین اصفهانی، ص ۷۲.

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، دفتر اول، ص ۱۵۳.

۳. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۵۰۳ ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳، ص ۱۵۳۲.

۵. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، ص ۶۱۹. ۶. م.ع.

- ۱۱۳۵ مزد گریه کوری است.^۱
 * وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ (۸۴ / یوسف)
 او دو چشم او از اندوه سپید شد.]
- ۱۱۳۶ مشتش باز شد. (رجوع به مثل شماره ۲۹۹)
- ۱۱۳۷ مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید (رجوع به مثل شماره ۳۶۱)
- ۱۱۳۸ مشو ز دعوت نفس شیریر خود ایمن ○ که گرگ می نبرد گله را به مهمانی^۲
 * وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (۲۶ / ص)
 او خواهش نفس را پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می گرداند.]
- ۱۱۳۹ مفت را که گفت؟ (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
- ۱۱۴۰ مفلس که رسد به گنج ناگاه ○ ز افزونی حرص گم کند راه
 (رجوع به مثل شماره ۴۹۴)
- ۱۱۴۱ مقابله بمثل کردن.^۳ (رفتار کسی را به همان نحو تلافی نمودن)
 * وَإِنْ غَابْتُمْ فَقَابِتُوا بِمِثْلِ مَا غُوبْتُمْ بِهِ (۱۲۶ / نحل)
 او اگر سزا می دهید بمانند آنچه با شما کرده اند سزا دهید.]
- ۱۱۴۲ قدری که به گل نکهت و به گل جان داد ○ بهر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد
 (رجوع به مثل شماره ۶۱)
- ۱۱۴۳ مکافات بد جز بدی نیست بس.^۴
 * مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا (۴۰ / غافر)
 [هر که کار بدی کند جز مانند آن کیفر داده نشود.]
- ۱۱۴۴ مکافات بد را بد آید پدید. (رجوع به مثل شماره ۴۳)
- ۱۱۴۵ مکافات بد را زیزدان بدیست.^۵
 * لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا (۳۱ / نجم)
 [تا آنان را که بدی کرده اند بدانچه کرده اند کیفر دهد.]
 * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ (۱۴۶ / انعام)

۱. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۰۴.
 ۲. دیوان قائنی، میرزا حبیب الله شیرازی، ص ۲۹۹.
 ۳. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۵۷۰.
 ۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۳۸.
 ۵. هم، پادشاهی کیخسرو، ص ۲۷۴.

- [این را به سزای سرکشی کردنشان کیفر آنها ساختیم]
- ۱۱۴۶ مکر زنان خر نکشید.^۱ (زنان در مکر و حيله گری بسیار قوی دستند)
 * إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ (۲۸ / یوسف)
 [که نیرنگ شما (زنان) بزرگ است.]
- ۱۱۴۷ مکن وعده هر آنچه که آن نتوانی. (رجوع به مثل شماره ۱۴۰)
- ۱۱۴۸ مگو آنچه طاقت نداری شنود (رجوع به مثل شماره ۴۳۲)
- ۱۱۴۹ مگوی آن سخن کاندرا آن سود نیست.^۲
 وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳ / مؤمنون)
 [و آنان که از بیهوده رویگردانند]
- ۱۱۵۰ ملامت کن مرا چندان که خواهی ○ که نتوان شستن از زنگی سیاهی^۳
 * قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶ / شعراء)
 [گفتند: برای ما یکسان است چه پند دهی و چه از پند دهندگان نباشی]
- ۱۱۵۱ ملک خدا تنگ نیست. (رجوع به مثل شماره ۵۱۳)
- ۱۱۵۲ من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم ○ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال^۴
 * ... لِئَهْلِكَ مِنْ هَلَكٍ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ (۴۲ / انفال)
 [تا آنکه (به گمراهی) هلاک می‌شود به حجتی روشن هلاک شود و آن که (به هدایت) زنده میماند به حجتی روشن زنده بماند.]
- ۱۱۵۳ من آنم که می‌دانم (رجوع به مثل شماره ۶۴۲)
- ۱۱۵۴ من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش ○ که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت^۵
 * لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ (۲۸۶ / بقره)
 [برای اوست هرچه (نیکی) کرده و بر اوست هر چه (بدی) کرده.]
- ۱۱۵۵ منتظره فلانی آخ بگه تا عروسی راه بیندازه.^۶ (از ناراحتی دیگران شاد و مسرور میشود)
 * وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (۱۲۰ / آل عمران)
 [و اگر بدی (و شکستی) به شما رسد بدان شاد شوند.]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۱۵. ۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۴.

۳. کلیات سعدی، ص ۱۳۹. ۴. امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۳۶.

۵. دیوان حافظ، ص ۶۳. ۶. م.ع

- ۱۱۵۶ منتهای کمال نقصان است. (رجوع به مثل شماره ۱۰۸)
- ۱۱۵۷ منکه از پیش خدا نیامده‌ام تا علم غیب داشته باشم.^۱
 * وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ (۵۰ / انعام)
 [و نه غیب می‌دانم]
 * قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵ / جن)
 [بگو: نمی‌دانم که آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدتی می‌نهد]
- ۱۱۵۸ مورچگان را چو فتد اتفاق ○ شیر ژبان را بدارند پوست^۲
 * إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ ضَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ (۶۵ / انفال)
 [اگر از شما بیست تن شکبیا باشند بر دویست تن (از کافران) چیره شوند].
- ۱۱۵۹ موی از ماست بیرون می‌کشد.^۳ (با دقت فراوان به عملی رسیدگی کردن)
 * وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷ / انبیاء)
 [و اگر (کردارشان) همسنگ دانه خردلی باشد آن را (به حساب) می‌آوریم و ما حسابگرانی بسنده‌ایم].
- * إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ (۱۶ / لقمان)
 [اگر (کردار آدمی) همسنگ دانه خردلی باشد و در درون سنگ سخت یا در آسمانها یا در زمین (نهفته) باشد خدا آن را (برای حساب) بیاورد].
- ۱۱۶۰ موی بر اندام کسی راست کردن. (رجوع به مثل شماره ۱۰۵۸)
- ۱۱۶۱ مه فشاند نور و سگ عو عو کند ○ هر کسی بر خلقت خود می‌تند.
 (رجوع به مثل شماره ۵۰)
- ۱۱۶۲ میانه‌گزینی بمانی بجای^۴
 * وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ (۱۹ / لقمان)
 [و در راه رفتن میانه‌رو باش]
- ۱۱۶۳ میانشان مثل سگ و گربه است.^۵ (بین آنها نزاع و درگیری شدیدی وجود دارد و

۱. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدابار، ص ۶۳۶.

۲. کلیات سعدی، ص ۱۱۰. ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۵۷.

۴. شاهنامه فردوسی، پادشاهی انوشیروان، ص ۴۴۴. ۵. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۱۸.

دشمن یکدیگرند)

* وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶۴ / مائده)

او میانشان تا روز رستاخیز دشمنی و کینه افکندیم]

* إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاضُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴ / ص)

[هر آینه این ستیزه‌گری دوزخیان با یکدیگر است که راست و سزااست.]

۱۱۶۴ میمون تو حمام بچه‌اش را زیر پایش می‌گذارد.^۱ (در موقع سختی آدمی مهر

فرزندش را هم فراموش می‌کند)

* يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱ / معارج)

[بزهکار آرزو کند که کاش می‌توانست (برای فرار) از عذاب آن‌روز فرزندان خود را عوض دهد.]

۱۱۶۵ میوه پای درخت می‌افتد.^۲ (ثمره عمل هر کس نصیب خودش می‌شود)

* وَ ذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ (۷۰ / انعام)

او با آن (قرآن) یادآوری کن و پند ده که هر کس به سبب کارهای (بد و ناروای) خویش

گرفتار ماند.]

«ن»

۱۱۶۶ ناامید شیطان است. (رجوع به مثل شماره ۴۴۳)

۱۱۶۷ ناامیدی را خدا گردن زده است. (رجوع به مثل شماره ۲۰)

۱۱۶۸ نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود ○ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

(رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۱۱۶۹ نابینا به کار خویش بیناست. (رجوع به مثل شماره ۶۴۲)

۱۱۷۰ ناپسند است غفلت از عاقل (رجوع به مثل شماره ۸۳۷)

۱۱۷۱ ناخن بدن‌دان گرفتن و یا (گزیدن)^۳ (از روی تعجب و یا خشم انگشت به دهان گرفتن)

* وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ (۱۱۹ / آل عمران)

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۵۹۴.

۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۲۰.

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۲۱.

- [و چون تنها شوند سرانگشتان خویش از خشم به دندان گزند.]
- ۱۱۷۲ ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت.^۱ (برای داخل شدن بهر مکانی اجازه لازم است)
 * لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ (۵۳ / احزاب)
 [به خانه‌های پیامبر در نیایید مگر آنکه شما را رخصت دهند.]
- و نیز: الف - ناخوانده مهمان کس مروید.^۲
- ۱۱۷۳ ناکرده کار را مبر بکار. (رجوع به مثل شماره ۹۱۳)
- ۱۱۷۴ ناکرده گناه در جهان کیست بگو؟ (رجوع به مثل شماره ۴۸)
- ۱۱۷۵ ناله مرغ گرفتار نشانی دارد.^۳
 * فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲ / انعام)
 [و آنان را به تنگی و سختی و رنج و گزند بگرفتیم تا مگر زاری کنند.]
- ۱۱۷۶ نام بلند به از بام بلند.^۴
 * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴ / شعراء)
 [و برای من در پسینیان نام و یاد نیک نه]
- ۱۱۷۷ نامه عیب‌کسان گیرم که بر خوانی چو آب ○ نیم حرف از نامه خود بر نمی‌خوانی چه سود؟
 (رجوع به مثل شماره ۲۶)
- ۱۱۷۸ نان به یکدیگر قرض می‌دهید.^۵ (نفع یکدیگر و یا برای ضرر رساندن بدیگری
 همدیگر را یاری می‌رسانید).
 * تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (۸۵ / بقره)
 [برضد آنها به گناه و ستمگری با یکدیگر هم پشت می‌شوید.]
- ۱۱۷۹ نان خود خورید و سخن مردمان مگوئید.^۶
 * وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا (۱۲ / حجرات)
 [و از پس یکدیگر بدگویی مکنید.]

۱. جامع التمثیل، محمد علی حبله‌رودی، ص ۲۰۵. ۲. تاریخ‌گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۱۸.

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم‌مقامی، ص ۶۲۲.

۴. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۵۸.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۸۹. ۶. م، ص ۱۷۹۱.

- ۱۱۸۰ نان دادن کار مردانست.^۱
 * وَ اطْعِمُوا الْقَانَعَ وَ الْمُغْتَرَّ (حج / ۳۶)
 [و به نیازمند خرسند و بینوای خواهنده بخورانید.]
 ۱۱۸۱ نباشد مار را بچه بجز مار
 (رجوع به مثل شماره ۸۸)
 ۱۱۸۲ نبود زین شنیع‌تر بیداد ○ لحن داوود و کر مادر زاد.^۲
 * وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا (سجده)
 [و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شود، آنگاه از آن روی بگرداند؟]
 ۱۱۸۳ نخندد زمین تا نگرید هوا.^۳ (بارش باران سبب شادی و رشد و خرمی زمین خواهد شد)
 * فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ (فصلت)
 [پس چون آب بر آن (زمین) بفرستیم بجنبد و بردمد]
 * وَ يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (روم)
 [و از آسمان آبی فرو می‌آرد تا زمین را پس از مردگی‌اش زنده کند.]
 ۱۱۸۴ نزدیکان تو کژدمان تو باشند.^۴ (خویشان و نزدیکان انسان در مواقع سختی و بروز مشکلات، دشمن آدمی خواهند شد)
 * الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (زخرف)
 [دوستان در آن روز برخی دشمن برخی دیگرند.]
 ونیز: الف - یاران، یاران را فروشند.^۵
 ۱۱۸۵ نعمت دهنده را شکر گوئید.^۶
 * كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ (سبا)
 [از روزی پروردگارتان بخورید و او را سپاس گزارید]
 * كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ (بقره)
 [از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و خدای را سپاس گزارید.]

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح، امیر مسعود خدابار، ص ۶۷۱

۲. دیوان اشعار، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۶۱.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی گشتاسب، ص ۳۱۰. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۱۸۸.

۵. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۶۶. ۶. هم، ج ۲، ص ۱۰۲۷.

- ۱۱۸۶ نغمه مخالف سر دادن. (رجوع به مثل شماره ۷۱۵)
- ۱۱۸۷ نفس گرم من در آهن سرد او اثر نکرد. (رجوع به مثل شماره ۸۶)
- ۱۱۸۸ نفهمید از کجا خورد.^۱
 * فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (زمر / ۲۵)
 [پس عذاب از جایی که نمی‌دانستند بدیشان آمد.]
- ۱۱۸۹ نقش خویش را در آب دیدن. (رجوع به مثل شماره ۱۹۹)
- ۱۱۹۰ نقش بر آب کردن.^۲ (مکر و حيله کسی را بی اثر نمودن)
 * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲ / فیل)
 [آیا نیرنگ و ترفندشان را تباه و بیهوده نساخت؟]
 * وَ أَنَّ اللَّهَ مُهِينُ الْكَافِرِينَ (۱۸ / انفال)
 [و خدا سست‌کننده نیرنگ کافران است]
- ۱۱۹۱ نقشش نمی‌گیرد.^۳ (از اصطلاح قمار بازان است که می‌گویند فلانی نقشش خوب گرفت و یا امروز نقشش نمی‌گیرد. و اما امروزه در بیان بی ثمر بودن مکر و حيله به کار می‌رود.^۴
 * وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷ / غافر)
 [و نیرنگ و ترفند فرعون جز در تباهی نبود.]
 * إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹ / طه)
 [همانا آنچه ساخته‌اند فریب و ترفند جادوگر است، و جادوگر هر جا که آید پیروز نگردد.]
- ۱۱۹۲ نقشه‌اش نقش بر آب شد.^۵
 * وَ مَكَرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰ / فاطر)
 [و ترفند و نیرنگ اینان نابود گردد.]
- ۱۱۹۳ نقل مجلس صحبت توست.^۶
 * وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴ / انشراح)

۱. م.ع. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۰۹

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۲۹. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۵۲۹.

۵. م.ع.

۶. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۶۹.

[و یاد و نام تو را برایت بلند کردیم.]

۱۱۹۴ نکویی کن و سوی نیکی گرای ○ بدین از تو خشنود گردد خدای^۱

* وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (بقره / ۱۹۵)

[و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.]

۱۱۹۵ نکویی گر کنی منت منه زان ○ که باطل شد ز منت جود و احسان

(رجوع به مثل شماره ۲۰۱)

۱۱۹۶ نگفته ندارد کسی با تو کار ○ ولیکن چو گفתי دلیلش بیار^۲

* قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (نمل / ۶۴)

[بگو: حجت خود را بیاورید اگر راستگوید.]

۱۱۹۷ نگو نشنو

(رجوع به مثل شماره ۴۳۲)

۱۱۹۸ نگه کن در همه روزی بفردات ○ مکن بد تا نبینی بد مکافات^۳

* وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ (حشر / ۱۸)

[و هر کسی باید بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است.]

۱۱۹۹ نماید می و پر کند جام زهر ○ سراسر فریب است کردار دهر

(رجوع به مثل شماره ۱۰۱)

۱۲۰۰ نم بدهنش خشک شد.^۴ (حیران و سرگردان گشت)

* فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (بقره / ۲۵۸)

[پس آن که کافر شده بود فرو ماند و سرگشته شد.]

۱۲۰۱ نمرد آنکه او نیک کردار مرد ○ بیاسود و جانرا بیزدان سپرد

(رجوع به مثل شماره ۷۰۶)

۱۲۰۲ نمک خوردن و نمکدان دزدیدن چرا؟

(رجوع به مثل شماره ۳۶۸)

۱۲۰۳ نمک خوردن و نمکدان شکستن چرا؟

(رجوع به مثل شماره ۳۶۸)

۱۲۰۴ نمک شناس است آدمی.^۵

* إِذَا حَوْلَهُ نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ (زمر / ۸)

۱. شاهنامه فردوسی، پادشاهی زو طهماسب، ص ۸۰. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۱۱.
۳. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۸۲. ۴. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۵۳۱.
۵. فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، مرتضی ذبیحی، ص ۳۲۰.

[سپس چون او را نعمتی دهد، آنچه را که از پیش به (برداشتن) آن (خدای را) می‌خواند فراموش کند.]

۱۲۰۵ نهاده‌اند در پرجغد و غراب و زاغ ○ آن چابکی که در پر باز سبک پر است.

(رجوع به مثل شماره ۶۱)

۱۲۰۶ نوشدارو بعد از مرگ سهراب سود نکند.

(رجوع به مثل شماره ۴۴۹)

۱۲۰۷ نه امید دنیا نه عقبی بدست.

(رجوع به مثل شماره ۹۹۹)

۱۲۰۸ نه این وری می‌شود و نه آن وری^۱ (تکلیفش یکسره نمی‌شود)

* ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۱۳ / اعلیٰ)

[آنگاه در آن آتش نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند.]

و نیز: الف - نه سر جمع زنده هاست و نه سر جمع مرده‌ها.^۲

۱۲۰۹ نه به آن شوری شور، نه به این بی نمکی

(رجوع به مثل شماره ۱۱۶)

۱۲۱۰ نه پشت دارد و نه پشت.^۳ (در نهایت ضعف و بی‌قوتی است و هیچ یار و یآوری ندارد)

* فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰ / طارق)

[پس او را نه نیرویی است و نه یآوری]

۱۲۱۱ نه چندان بخور کز دهانت برآید ○ نه چندانکه از ضعف جانت برآید

(رجوع به مثل شماره ۳)

۱۲۱۲ نه دختر دنیا است و نه پسر آخرت

(رجوع به مثل شماره ۹۹۹)

۱۲۱۳ نه دزد باش و نه دزد زده^۴ (نه به کسی بدی کن و نه اجازه بده تا دیگران در

حَقَّتْ بدی کنند)

* لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹ / بقره)

[نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود.]

و نیز: الف - نه زور به کسی بگو و نه از کسی بشنو^۵

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۷۶

۲. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۷۸

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۴۶

۴. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۷۸

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۵۰

۱۲۱۴ نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت. (رجوع به مثل شماره ۹۹۹)

۱۲۱۵ نه راه پس دارم و نه راه پیش.^۱ (همه راهها بر من بسته است و هیچ راه خلاصی برای من وجود ندارد)

* سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ (۲۱ / ابراهیم)

[بر ما یکسان است چه زاری و بی‌تابی کنیم یا شکیبایی نماییم ما را هیچ گریزگاهی نیست.]

* وَظَنُوا مَالَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (۴۸ / فصلت)

[و باور کنند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست.]

* يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْزُ كُلًّا لَّا وَزَرَ (۱۰ و ۱۱ / قیامت)

[آن روز آدمی گوید: گریزگاه کجاست؟ هرگز پناهگاهی نیست.]

۱۲۱۶ نه رستم است کسی کز مصاف روئین تن ○ سپر بیفکند و ترک کارزار کند^۲

* إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْآدْبَارَ (۱۵ / انفال)

[چون (در میدان جنگ) با انبوه حمله‌ور کافران روبرو شدید به آنها پشت مکنید.]

۱۲۱۷ نه زور بکسی بگو و نه از کسی بشنو (رجوع به مثل شماره ۱۲۱۳)

۱۲۱۸ نه سر جمع زنده هاست و نه سر جمع مرده‌ها (رجوع به مثل شماره ۱۲۰۸)

۱۲۱۹ نه سرد و نه گرم و همیشه بهار^۳ (هوایی ملایم و معتدل که خبری از سرما و گرما در آن نیست)

* لَّا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا (۱۳ / انسان)

[در آنجا نه (گرمی) آفتابی بینند و نه سرمایی]

۱۲۲۰ نه محقق بود نه دانشمند ○ چارپایی برو کتابی چند. (رجوع به مثل شماره ۸۵۷)

۱۲۲۱ نه مرد دنیاست و نه زن آخرت (رجوع به مثل شماره ۹۹۹)

۱۲۲۲ نه هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش که سلمان شد.^۴

* قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لِمَ تُلْمِئُوهُمْ وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِسْلَامُ فِي قُلُوبِكُمْ (۱۴ / حجرات)

[بنادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم و

۱. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۵۰. ۲. دیوان قاتنی، میرزاحبیب‌الله شیرازی، ص ۱۹۵.

۳. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۴. ۴. دیوان وفائی و سراج المحتاج، ص ۳۰.

هنوز ایمان در دلها تان در نیامده است.]

۱۲۲۳ نیابد مغز هر کو پوست نشکست. (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)

۱۲۲۴ نیابی تو بر بند یزدان کلید (رجوع به مثل شماره ۴۱)

۱۲۲۵ نیاید رهبری از مردم کور (رجوع به مثل شماره ۵۳۰)

۱۲۲۶ نیاید کار شیطان از فرشته^۱ (فرشته است این بصد پاکى سرشته ...)

* وَ قُلْنَ خَاشِ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱ / یوسف)

[و گفتند: پاكا خدايا! اين نه آدمى است، اين جز فرشته‌اى بزرگوار نيست.]

۱۲۲۷ نيست تاوان بر سر شك ابر و نور آفتاب ○ گر ز خارستان و شورستان برون نайд گيا

(رجوع به مثل شماره ۷۸)

۱۲۲۸ نيك معامله و خوش داد و ستد باش^۲

* وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ (۸۵ / هود)

[و اى قوم من، پيمانه و ترازو را به انصاف و داد، تمام دهيد و از مردم چيزهايشان را مكاھيد.]

* وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (۳۵ / اسراء)

[و چون پيمانه كنيد، پيمانه را تمام و درست بدهيد و با ترازوى راست و درست بسنجيد.]

۱۲۲۹ نيك و بد را با هم چكار؟^۳

* أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵ / قلم)

[پس آيا گردن نهادگان و مسلمانان را همچون بزهكاران مى‌سازيم]

* أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ

كَالْفُجَّارِ (۲۸ / ص)

[آيا كسانى را كه ايمان آوردند و كارهاى نيك كردند مانند تباهكاران در زمين مى‌گردانيم؟

يا مگر پرهيزكاران را مانند بدكاران مى‌سازيم؟]

* أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً

مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ (۲۱ / جاثيه)

[آيا كسانى كه به كارهاى بد دست يازيده‌اند پنداشته‌اند كه آنان را همانند كسانى كه ايمان

۱. مثنوى هفت اورنگ، نورالدين عبدالرحمان جامى، ص ۶۹۸

۲. قابوس نامه، عنصرالمعالى كيكافوس بن اسكندر، باب ۳۲، ص ۱۲۴.

۳. مجمع الامثال، محمد على حبله رودى، ص ۱۴۸.

آورده‌اند و کارهای نیک کرده‌اند قرار می‌دهیم!^۱

۱۲۳۰ نیکیت شیشه است ای عاقل ○ مکن از سنگ مَتَش باطل

(رجوع به مثل شماره ۲۰۱)

۱۲۳۱ نیکی نیکی را و بدی بدی را^۱ (نتیجه هر کاری، چه خوب و چه بد به انسان

خواهد رسید)

* وَلْتَجْزِ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ (۲۲ / جاثیه)

[و تا هر کس بدانچه کرده است پاداش داده شود]

* لَتَجْزِ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵ / طه)

[تا هر کسی به آنچه می‌کند پاداش داده شود.]

* لَيَجْزِي الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱ / نجم)

[تا آنان را که بدی کرده‌اند بدانچه کرده‌اند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش نیکوتر بخشد.]

۱۲۳۲ نیم نانی گر خورد مرد خدای ○ بذل درویشان کند نیمی دگر^۲

* فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸ / حج)

[پس از آن بخورید و به درمانده درویش هم بخورانید.]

«و»

۱۲۳۳ واعظ غیر متعظ بودن صحیح نیست. (رجوع به مثل شماره ۲۶)

۱۲۳۴ وضع شی در غیر ما وُضِعَ له کردن صحیح نیست.^۳ (چیزی را در غیر محل آن

بکار بردن. ریشه مثل از آنجاست که گویند در جنگ افاغنه و در پشت شهر

اصفهان عالمی به جهاد رفت. افغان شمشیر را به او حواله کرد و وی سپر را در

برابر گرفت. افغان شمشیر را به جای دیگر زد!! عالم فرار کرده می‌گفت: ملعون

سواد ندارد و قاعده علمی نمی‌داند که وضع شیء در غیر ما وُضِعَ له نباید کرد،

شمشیر را بسپر باید زد نه به جای دگر!!)

۲. گلستان سعدی، ص ۱۹.

۱. هم، ص ۱۴۹

۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۳۹.

* أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ (۲۹ / عنکبوت)

[آیا شما (به آهنگ شهوت) به مردان در می‌آیید و راه (نسل) را می‌برید؟]

۱۲۳۵ وعده دیدار بقیامت! ^۱ (یکی از موارد کاربرد مثل هنگامی است که بخواهند در مقابل کارهای خطایی که دیگران انجام داده‌اند آنها را تهدید نمود. البته در صورتی که در برابر پند و اندرزِ ناصح، شخص خطاکار متنبه و بیدار نشده باشد و باز به اعمال زشت و شرک‌آمیز خود ادامه دهد.)

* فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۴۲ / معارج)

[پس واگذارشان تا بیهوده گفت‌وگو و بازی‌کنند تا آن‌روزشان را که وعده داده‌می‌شوند ببینند.]

* بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ (۴۶ / قمر)

[بلکه وعده گاهشان رستاخیز است.]

* قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰ / سبأ)

[بگو: شما را وعده‌گاه روزی است که ساعتی از آن واپس نروید و پیش نیفتید.]

۱۲۳۶ وعده سر خرمن دادن. ^۲ (وعده‌های دروغین و بی اساس دادن)

* بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (۴۰ / فاطر)

[بلکه ستمکاران برخی به برخی دیگر جز فریب وعده نمی‌دهند.]

* يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰ / نساء)

[به آنان وعده می‌دهد و آرزو در دلشان می‌افکند و شیطان به آنان جز به فریب وعده نمی‌دهد.]

۱۲۳۷ وعظت آنگاه دهد سود که قابل باشی. ^۳

* ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (۲ / طلاق)

[این است که به آن پند داده می‌شود هر که به خدا و روز باز پسین ایمان دارد.]

۱۲۳۸ وفا را نگهدار و سر را بده. ^۴ (کاربرد این مثل در بیان اهمیت وفاداری است. به این

معنی که اگر لازم باشد باید در راه عهد و پیمان از جان خود نیز گذشت.)

* وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا (۱۷۷ / بقره)

[و وفاداران به پیمان خویش چون پیمان بندند.]

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۳۵

۲. هم

۳. دیوان حافظ، ص ۳۵۷

۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۲۹

۱۲۳۹ وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.^۱ (این مثل درخصوص کسانی مصداق دارد که به هنگام بروز سختی‌ها و مشکلات خود را کنار کشیده و در وقت شادی و امنیت خود را با دیگران سهیم می‌دانند).

* فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفَ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْإِسْنَةِ جِدَادٍ أَشْعَثَ عَلَى الْغَيْرِ (۱۹ / احزاب)

اِپس چون بیم (جنگ) پیش آید، آنان را بینی که به تو می‌نگرند در حالیکه چشم‌هایشان (از ترس) می‌گردد همچون کسی که بیهوشی مرگ او را فرا گرفته باشد. و چون ترس (جنگ) از میان برود با زبانهای تیز و تند به سبب بخلی که بر خیر دارند شما را می‌رنجانند.

و نیز: الف - وقت مواجب سرتیپ، وقت خدمت بُنه پای. (وقت پول گرفتن و نفع بردن بر همه مقدم است و وقت کار کردن از همه عقب‌تر، بُنه بمعنای رخت و اثاث خانه و غیره است و اکنون در موضوع لوازم مسافرت از قبیل چادر و... (بار و بنه) استعمال می‌شود. و بنه یا سرباز معمولی و از کار افتاده و یا طفلی است که مسافری او را نگاهبان بُنه قرار داده‌اند و خود به امور دیگر می‌پردازند.^۲

۱۲۴۰ وقت ضرورت چو نماند گریز ○ دست بگیرد سر شمشیر تیز.^۳

* أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا (۳۹ / حج)

[به کسانی که با آنان کارزار کرده‌اند، از آن رو که ستم دیده‌اند رخصت کارزار داده شد.]

۱۲۴۱ وقت مواجب سرتیپ، وقت خدمت بنه پای (رجوع به مثل شماره ۱۲۳۹)

۱۲۴۲ وقتی بهوش بیاید خواهد فهمید.^۴ (هم اکنون در غفلت و نادانی به سر می‌برد و

پس از آن آگاه خواهد شد که چه اشتباهی کرده است)

* ذَرُّهُمْ يَا كُفُّوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳ / حجر)

[و اگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو سرگرمشان کند، زودا که بدانند.]

* لِيَكْفُرُوا بِمَا أَتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶ / عنکبوت)

[تا بدانچه به آنان دادیم کافر شوند و ناسپاسی کنند و تا برخوردار باشند، زودا که

(حقیقت) را بدانند.]

۲. رک: داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۱

۱. م. ه. ص ۶۳۰

۳. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۳۵

۴. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۹۳

۱۲۴۳ وقتی کلاغ راهنمای قومی باشد آنها را به طرف مرگ می‌برد.^۱

* يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ (هود / ۹۸)

[روز رستاخیز (فرعون) پیشاپیش قوم خویش رود و آنها را به آتش دوزخ در آورد.]

و نیز: الف - هر آنکو زاغ باشد رهنمایش ○ بگورستان بود همواره جایش^۲

ب - هر آنکس را که باشد راهبر بوم ○ نبیند جز که ویرانی برو بوم^۳

پ - هر که در پی کلاغ رود در خرابه منزل کند.^۴

« ه »

۱۲۴۴ هادی هادی اسم خود بر ما نهادی؟^۵ (جرم و خطای خود را بی جهت چرا بمن

نسبت می‌دهی؟)

* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا اَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (سبأ / ۳۲)

[آنان که گردنکشی کردند به آنها که ناتوان و زیون گرفته شده‌اند گویند: آیا ما شما را از راه

راست، پس از آنکه به شما آمد باز داشتیم؟! بلکه شما خود گناهکار بودید.]

۱۲۴۵ هدیه موران ملخی است.^۶ (از هر کس باید بقدر وسع و توانش توقع داشت)

* وَ مَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَلْيَنْفِقْ مِمَّا اَتَاهُ اللَّهُ (۷ / طلاق)

[و هر که روزی‌اش بر او تنگ شده باشد از آنچه خداوند به او داده است هزینه کند.]

۱۲۴۶ هر آتش که داری بسوزان.^۷ (برای رسیدن به مقصود خود از هر حيله و تدبیری که

می‌توانی بهره‌گیر)

* فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوْا (۳۹ / مرسلات)

[پس اگر نیرنگ و ترفندی دارید درباره عذاب من به کار برید.]

۱. م. ۶۹۴. ۲. ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، ص ۱۲۳.
۳. دیوان اشعار، ناصرین خسرو قبادیانی، ص ۵۳۰. ۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۷.
۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۲. ۶. م. ۶۳۳.
۷. اندرزه‌ها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۶۹۷.

- و نیز: الف - هر تیری که در ترکش داری بینداز^۱
- ۱۲۴۷ هر آن بلا که خدای جهان کند تقدیر ○ در آن صبور نبودن زما خطا باشد^۲
- * وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الضَّالِّينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (بقره / ۱۵۵)
- او هر آینه شما را به چیزی از بیم و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوه‌ها می‌آزماییم و شکیبایان را مژده ده، آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.]
- ۱۲۴۸ هر آنچه کرد و کند کردگار نیست محال.^۳
- * وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (بقره / ۱۱۷)
- [و چون خواهد کاری گزارد آن را همین گوید: باش، پس می‌باشد.]
- ۱۲۴۹ هر آنکس را که باشد راهبر بوم ○ نبیند جز که ویرانی بر و بوم
- (رجوع به مثل شماره ۱۲۴۲)
- ۱۲۵۰ هر آنکس که بد کرد کیفر برد
- (رجوع به مثل شماره ۴۳)
- ۱۲۵۱ هر آنکس که دندان دهد نان دهد.^۴
- * اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ (۴۰ / روم)
- [خداست آن که شما را بیافرید آنگاه روزیتان داد.]
- ۱۲۵۲ هر آنکس که کفران نعمت کند ○ بحرمان نعمت شود مبتلا (رجوع به مثل شماره ۹۵۷)
- ۱۲۵۳ هر آنکو زاغ باشد رهنمایش ○ بگورستان بود پیوسته جایش
- (رجوع به مثل شماره ۱۲۴۳)
- ۱۲۵۴ هر بزی را بیای خود آویزند.^۵ (هر شخصی در مقابل کرده خویش مسئول است)
- * كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸ / مدثر)
- [هرکسی در گرو کاری است که کرده است.]
- ۱۲۵۵ هر بلایی که بهرکس برسد از خویش رسد.^۶

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۳۹. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۰۱.

۳. دیوان سوزنی، محمد بن علی سوزنی سمرقندی، ص ۲۴۲.

۴. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۲. ۵. هم.

۶. هم، ص ۵۴۳.

- * فَاصَابُهُمُ سَيْئَاتٌ مَا كَسَبُوا (۵۱ / زمر)
- [پس (کیفر) بدیهای آنچه کرده بودند بدیشان رسید.]
- ۱۲۵۶ هر تخم آرزویی بیار نمی‌نشیند. (رجوع به مثل شماره ۱۲۷)
- ۱۲۵۷ هر تیری که در ترکش داری بینداز (رجوع به مثل شماره ۱۲۴۶)
- ۱۲۵۸ هر جا که گل است خارش اندر پهلوست (رجوع به مثل شماره ۵۶)
- ۱۲۵۹ هر چه این ریخته او جمع کرده است.^۱ (از دیگری کورکورانه تقلید کرده است)
- * إِنَّهُمْ أَلَفُوا أِبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۶۹ و ۷۰ / صافات)
- [آنان پدران خود را گمراه یافتند پس بر پی آنان می‌شتابند.]
- ۱۲۶۰ هر چه پیش آید خوش آید (رجوع به مثل شماره ۵۵۴)
- ۱۲۶۱ هر چه دل‌بند تست خداوند تست و هر چه هوای تو خدای تو^۲
- * أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۴۳ / فرقان)
- [آیا کسی را که کام و خواهش خود را خدای خویش گرفت دیدی؟]
- ۱۲۶۲ هر چه رشته بود پنبه شد.^۳ (زحماتش بی نتیجه ماند و سعی و تلاشش تباه شد)
- * وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶ / هود)
- [و آنچه در دنیا کرده‌اند ناچیز و بی بر شده و آنچه می‌کردند تباه و نابود است.]
- ۱۲۶۳ هر چه کنی به خود کنی ○ گر همه نیک و بد کنی (رجوع به مثل شماره ۱۱۱۶)
- ۱۲۶۴ هر چه ندانی از پرسیدنش ننگ مدار (رجوع به مثل شماره ۱۷۱)
- ۱۲۶۵ هر چه یابی نهان مخور چو خسان ○ حصّه‌ای هم بدیگران برسان^۴
- * كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ (۱۴۱ / انعام)
- [از میوه آن چون میوه دهد بخورید و حق آن را از روز چیدن و درو کردنش بدهید.]
- ۱۲۶۶ هر چی تو دلت هست بیرون بریز.^۵ (خود را رها کن و آنچه را پنهان داشته‌ای بازگو)
- * وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴ / انشقاق)
- [و آنچه را در درون خود دارد بیرون افکند و تهی گردد.]
- * وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲ / زلزال)

۱. بهترین ضرب المثل‌های ایرانی، سهیلا سلحشور، ص ۱۸۸

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۲۱. ۳. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۶.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۲۴. ۵. م. ۵

[و زمین بارهای گران‌ش را بیرون آرد]

۱۲۶۷ هرچی تو چنته داری روکن^۱

* فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اِثْبُوا صَفًّا (طه / ۶۴)

[پس ترفندتان را با هم آرید آنگاه صف کشیده بیایید.]

و نیز: الف - هر زوری داری بز. ^۲

۱۲۶۸ هر چی کاسه و کوزه هست سر او شکسته می‌شود. ^۳ (تقصیرات را به گردن او

می‌اندازند)

* إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ (اعراف / ۱۳۱)

[و اگر بدی و گزندى به آنان می‌رسید به موسی و کسانی که با او بودند شگون بد می‌زدند.]

* وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ (نساء / ۷۸)

[و اگر بدی به آنان رسد گویند: این از نزد توست.]

۱۲۶۹ هر خنده‌ای گریه‌ای هم دارد. (رجوع به مثل شماره ۱۱۷)

۱۲۷۰ هر دو سر سود است. ^۴ (و یا هر دو سرش منفعت است)

* قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ (توبه / ۵۲)

[بگو: آیا جز یکی از دو نیکی را برای ما چشم می‌دارید؟]

۱۲۷۱ هر را از بر تشخیص نمی‌دهد. ^۵ (بی‌معرفت است، هیچ نمی‌داند. درک حقایق

نمی‌کند، توضیح آنکه «هر» برای طلبیدن و خواندن گوسفندان و «بر» برای راندن

و دور کردن او کاربرد دارد و در اینجا منظور آن است که در درک حقایق و امور از

حیوانی چون گوسفند نیز پائین‌تر است. ^۶)

* لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (کهف / ۹۳)

[هیچ سخنی را در نمی‌یافتند.]

۱۲۷۲ هر راهی براه‌داری سپرده است. (رجوع به مثل شماره ۹۱۰)

۱۲۷۳ هر زدنی خوردنی دارد. ^۷

۱. م.ع. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۳.

۳. چراغ هدایت، سراج‌الدین الگوآبادی، ص ۱۱۹۱.

۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۷ ۵. م.

۶. رک: فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۳۷. ۷. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۸.

* وَإِنْ غَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ (نحل / ۱۲۶)

[و اگر سزا می‌دهید بمانند آنچه با شما کرده‌اند سزا دهید.]

۱۲۷۴ هر زوری داری بزنی. (رجوع به مثل شماره ۱۲۶۷)

۱۲۷۵ هر زمینی را بود خاصیتی (رجوع به مثل شماره ۱۵۳)

۱۲۷۶ هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد.^۱

* لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ (انعام / ۶۷)

[هر خبری قرارگاهی دارد.]

و نیز: الف - هر سخن را جایگاهی است.^۲

۱۲۷۷ هر سری دارد در این بازار سودای دگر.^۳ (افکار و روحيات مردم متفاوت است و

هر کسی در این دنیا برای رسیدن به مقصودی خاص تلاش می‌کند)

* إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (یل / ۴)

[که هر آینه کوشش شما پراکنده است.]

و نیز: الف - هر سری را سری است.^۴

ب - هر سری را هوسی است.^۵

پ - هر سری را سودا نیست.^۶

۱۲۷۸ هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد.^۷

* مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا (انعام / ۱۶۰)

[هر که کار نیکی آورد ده‌چندان آن پاداش دارد و هر که کار بدی آورد جز همانند آن کیفر نبیند.]

۱۲۷۹ هر فرعونی را موسی ای است.^۸ (خداوند همیشه برای هدایت بدکاران و جاهلان

و آنانکه نیازمند راهنمایی انبیاء هستند پیامبری را فرستاده است)

* وَلِكُلِّ أُمَّةٍ هَادٍ (رعد / ۷)

[و هر گروهی را راهنمایی است.]

۱. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب الله نوبخت، ص ۲۱۹.

۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۳۰. ۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۳۱.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۳۱. ۵. هم، ص ۱۹۴۲.

۶. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۶۳۸. ۷. دیوان حافظ، ص ۱۵۲.

۸. خزینة الامثال، حسین شاه حقیقت، ص ۳۰۴.

- ۱۲۸۰ هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد.^۱
 * اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً (روم/۵۴)
- [خداست آنکه شما را از سستی و ناتوانی بیافرید سپس از پس سستی و ناتوانی نیرو و توان بخشید آنگاه پس از نیرومندی سستی و پیری پدید آورد.]
- ۱۲۸۱ هر کاری را باید از راهش داخل شد.^۲
 * وَ اتُوا الْيَتَامَىٰ مِنْ آبَائِهَا (بقره/ ۱۸۹)
 [و به خانه‌ها از درهای آنها درآیید.]
- ۱۲۸۲ هرکاری که می‌بایدت کرد بکن ○ کاندردم واپسین امانت ندهند.^۳
 * وَ اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا (۱۱۰ و ۱۱۱/ منافقون)
 [و از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد پس گوید: پروردگارا، چرا مرا تا سرآمدی نزدیک باز پس نداشتی تا صدقه دهم و از نیکان باشم؟ و هرگز خدا مرگ کسی را چون سرآمدش رسیده باشد واپس نگذارد]
- ۱۲۸۳ هر کاری وقتی دارد.
 (رجوع به مثل شماره ۲۰۶)
- ۱۲۸۴ هر کجا که بروی آسمان همین رنگ است.^۴
 * وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فُتْمَ وَجْهِ اللَّهِ (۱۱۵ / بقره)
 [و خاور و باختر خدای راست پس به هر سو که روی آرید همانجا خداست.]
- ۱۲۸۵ هر کس آب قلب خودش را می‌خورد.
 (رجوع به مثل شماره ۴۸۶)
- ۱۲۸۶ هر کس آن کند کزو شاید
 (رجوع به مثل شماره ۵۰)
- ۱۲۸۷ هر کس آن کند که از گوهر وی سزد
 (رجوع به مثل شماره ۵۰)
- ۱۲۸۸ هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است.^۵
 * لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا (۲۳۳ / بقره)
 [هیچ کس بیش از توانش مکلف نیست.]

۱. اندر زها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۷۱۰.

۳. دیوان عطار، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۳۶.

۲. هم، ص ۷۱۱

۵. فرهنگ عوام، امیر قلی امینی، ص ۶۴۱

۴. م. ۴

۱۲۸۹ هرکس خربزه خورد باید پای لرزش هم بنشیند.^۱ (اگر خطایی از ما سر زد باید

تاوان آن را پس دهیم)

* وَ تَذُوقُوا السَّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (۹۴ / نحل)

[و به سزای آنکه (مردم را) از راه خدا باز داشته و بگردانیده‌اید بدی را بپشیدید.]

* أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶ / آل عمران)

[آیا پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟! پس بپشیدید عذاب را به سزای آنکه

کفر می‌ورزیدید.]

* ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲ / یونس)

[آنگاه به کسانی که ستم کردند گویند: عذاب جاوید را بپشید! آیا جز بدانچه می‌کردید شما

را کیفر می‌دهند؟]

۱۲۹۰ هر کس را به گناه خود گیرند.^۲

* مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ (۵۲ / انعام)

[چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر آنان نیست.]

و نیز: الف - همسایه را به گناه همسایه نگیرند.^۳

۱۲۹۱ هرکسی آخر به آن خود رسد ○ نیک را نیکی و بد را بد رسد^۴

* وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ (۷۰ / زمر)

[و هرکسی را آنچه کرده باشد تمام بدهند.]

* هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ (۳۰ / یونس)

[آنجا هرکس آنچه را پیش فرستاده باز یابد.]

۱۲۹۲ هرکسی میهمان عمل خویش است. (رجوع به مثل شماره ۹۳۲)

۱۲۹۳ هرکسی باید به زی خود عمل کند.^۵ (هرکس آنچه را در نظرش شایسته است

انجام می‌دهد)

* فَأَعْمَلْ إِنَّا غَامِلُونَ (۵ / فصلت)

[ایس (هر چه توانی) کار می‌کن که ما نیز (هر چه توانیم) کار کننده‌ایم.]

۱. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۴۹. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۴۲.
۳. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۹. ۴. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۰.
۵. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۶۴.

* وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (هود / ۱۲۱)

[و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو: بر جای خود عمل کنید که ما نیز عمل کننده‌ایم.]

۱۲۹۴ هر کسی بکار خود بیار خود^۱

* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ (نور)

[پس اگر برگردید جزاین نیست که بر پیامبر است آنچه او را تکلیف نهاده‌اند و بر شماست آنچه شما را تکلیف نهاده‌اند.]

و نیز: الف - هر کسی کار خودش، آتش به انبار خودش.^۲

۱۲۹۵ هر کسی بندکار خود باشد. (رجوع به مثل شماره ۸۶۳)

۱۲۹۶ هر کسی پنجره نوبت اوست.^۳

* لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (یونس / ۴۹)

[هر امتی را مدت و سرآمدی است چون مدتشان سرآید، نه ساعتی باز پس روند و نه ساعتی پیش آیند.]

۱۲۹۷ هر کسی تیشه برای خودش می‌زند. (رجوع به مثل شماره ۱۰)

۱۲۹۸ هر کسی را جایگاه‌هیست.^۴

* وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا (انعام / ۱۳۲)

[و برای هر گروهی از آنچه کرده‌اند پایه‌هاست.]

۱۲۹۹ هر کسی را عیش در جانی مهیا کرده‌اند.^۵

* فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (فارقة / ۶۹)

[اما هر که ترازوی (کردار نیک)ش سنگین باشد، پس او در زندگانی پسندیده و خوشایندی است و اما هر که ترازوی (حسنات)ش سبک باشد پس جایگاه او هاویه از درکات دوزخ است.]
 هر کسی سنگی خودش را به سینه می‌زند.^۶ (هر کسی فقط در صدد رفع مشکل خویش است)

* يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا (نحل / ۱۱۱)

[روزی که هر کسی بیاید در حالیکه از خویشتن دفاع می‌کند.]

۱. م. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۰.
 ۳. دیوان حافظ، ص ۴۵.
 ۴. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۴۲.
 ۵. م.
 ۶. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۰.

و نیز: الف - هرکی می خواهد خر خودش را فقط از پل رد کند^۱

۱۳۰۱ هرکسی کار خودش، آتش به انبار خودش (رجوع به مثل شماره ۱۲۹۴)

۱۳۰۲ هرکسی مصلحت خویش نکو می داند (رجوع به مثل شماره ۸۰۹)

۱۳۰۳ هرکو که آتش روشن کند دودش بچشم خودش خواهد رفت.^۲ (هرکس که آتش مکر و فتنه را برافروزد فقط خود را به زیان خواهد افکند)

* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ (انعام/۱۲۳)

او بدین سان در هر شهری سران بزهکارش را می‌گماریم تا در آن نیرنگ همی کنند و نیرنگ نمی‌کنند مگر با خویشتن.^۱

۱۳۰۴ هر که آمد عمارتی نو ساخت ○ رفت و منزل بدیگری پرداخت^۲

* كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَ أَوْزَنَّا هَا قَوْمًا آخَرِينَ (دخان/ ۲۵-۲۸)

[چه بسیار باغها و چشمه‌ها که بگذاشتند و کشتزارها و جایهای نیکو و آراسته و نعمتها و آسایشی که در آن برخوردار بودند. اینچنین (بود سرگذشتشان) و آنها را به قومی دیگر میراث دادیم.]

۱۳۰۵ هر که آید به جهان زاهل فنا خواهد بود ○ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

(رجوع به مثل شماره ۵۵۵)

۱۳۰۶ هر که از پل بگذرد خندان بود.^۳ (هر که امرش اصلاح و مشکلاتش رفع شود

خوشحال خواهد بود. و نیز هر که در قیامت از پل صراط بگذرد خرسند و خندان است)

* فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (انشقاق/ ۷-۹)

[پس آنکه کارنامه‌اش به دست راستش داده شود زودا که با او حساب کنند حسابی آسان و شادان به سوی کسان خویش باز گردد.]

۱۳۰۷ هر که با دیگ نشنید بکند جامه سیاه^۴ (نشست و برخاست با آدمهای بد ما را نیز

چون ایشان خواهد نمود)

* قُلْنَا تَعْبُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ (نساء/ ۱۴۰)

۱. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۳۲۵.

۲. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۳۳۸.

۳. م.

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۰.

- [یا آنان منشینید تا به گفتاری دیگر بردازند که آنگاه (اگر بنشینید) شما هم مانند آنها باشید].
- ۱۳۰۸ هر که بد کند بد بیند. (رجوع به مثل شماره ۴۳)
- ۱۳۰۹ هر که بدی کرد به بد یار شد ○ هم به بد خویش گرفتار شد
- (رجوع به مثل شماره ۴۳)
- ۱۳۱۰ هر که بزایدی شک بمیرد (رجوع به مثل شماره ۲۸)
- ۱۳۱۱ هر که تهی کیسه‌تر آسوده‌تر (رجوع به مثل شماره ۱۵۵)
- ۱۳۱۲ هر که ثبات ورزد سرسبز گردد.^۱ (پایداری و استقامت در راه رسیدن به مقصود مقرون به موفقیت و بهروزی خواهد بود)
- * وَالْوِاسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶ / جن)
- [و اگر بر راه راست پایداری کنند هر آینه از آبی فراوان سیرابشان کنیم].
- ۱۳۱۳ هر که دانه نفشاند بزمستان در خاک ○ ناامیدی بود از دخل به تابستانش^۲
- * وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَالُهُ فِي الْأُخْرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰ / شوری)
- [و هر که کشت این جهان خواهد به وی از آن می‌دهیم و در آن جهان هیچ بهره‌ای ندارد].
- ۱۳۱۴ هر که در پی کلاغ رود در خرابه منزل کند (رجوع به مثل شماره ۱۲۴۳)
- ۱۳۱۵ هر که را چشم عقل کور بود ○ نبود آدمی ستور بود^۳
- * وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ (۱۷۹ / اعراف)
- [و چشمهایی دارند که به آن (حق را) نمی‌بینند ... اینان بسان چارپایانند].
- ۱۳۱۶ هر که را خوابگاه آخر بدو مشتی خاک است ○ گو چه حاجت که برافلاک کشی ایوان را
- (رجوع به مثل شماره ۱۶۳)
- ۱۳۱۷ هر که را دردی رسد ناچار گوید وای را^۴
- * وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا (۴۶ / انبیاء)
- [و اگر اندکی از عذاب پروردگار تو به آنان رسد هر آینه گویند: ای وای بر ما]
- ۱۳۱۸ هر که را دیدی گفتی و هر که را ندیدی پیغام کردی^۵ (خبری را که نباید بین مردم

۱. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیر مسعود خدایار، ص ۷۱۸

۲. کلیات سعدی، ص ۱۰۱۴.

۳. حدیقة الحقیقة، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۲۸۲

۴. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۹. ۵. هم، ص ۱۹۶۱

- پخش شود در همه جا بیان کردی)
 * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَهِكُمْ (نور)
 [آنگاه که آن را به زبانها تان فرا می‌گرفتید و چیزی را با دهانتان می‌گفتید.]
 ۱۳۱۹ هر که رحم نکند براو رحم نکنند.^۱
 * وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ (نور)
 [و باید درگذرند و چشم پوشند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟]
 ۱۳۲۰ هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد. (رجوع به مثل شماره ۱۱۲)
 ۱۳۲۱ هر که عروسی رفت عزا هم می‌رود. (رجوع به مثل شماره ۱۱۷)
 ۱۳۲۲ هر که کارد درود.^۲ (هر کسی نتیجه سعی و تلاش خود را خواهد دید)
 * مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا (شوری)
 [هر که کشت آن جهان خواهد برای او درکشتش می‌افزاییم و هر که کشت این جهان خواهد به وی از آن می‌دهیم.]
 ۱۳۲۳ هر که نیکی کرد بخودش کرد.^۳ (این مثل مأخوذ از قرآن کریم است.)
 * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ (اسراء)
 [اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی می‌کنید.]
 ۱۳۲۴ هر که هرچه در نهانش هست بدیگری آن گمانش هست. (رجوع به مثل شماره ۱۹۹)
 ۱۳۲۵ هرکی بفکر خویشه، کوسه بفکر ریشه (رجوع به مثل شماره ۶۱۰)
 ۱۳۲۶ هر کی می‌خواهد خر خودش رو فقط از پل رد کند. (رجوع به مثل شماره ۱۳۰۰)
 ۱۳۲۷ هرگز از کاشانه کرکس همائی برنخواست. (رجوع به مثل شماره ۸۸)
 ۱۳۲۸ هرگز چشم طمع بمال دیگران مدوز.^۴
 * لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ (حجر)
 [چشمان خویش را به آنچه گروههایی از آنان را بدان برخوردار دادیم مگشای]
 ۱۳۲۹ هر گلی زدی بسر خودت زدی.^۵ (هر کاری کنی سود و زیانش متوجه خودت

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۴۹. ۲. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۸۶۲

۳. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۴۵۷

۴. اندرزا و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسمود خدایار، ص ۷۲۵.

۵. داستان نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۵۶

خواهد شد)

* فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا (انعام / ۱۰۴)

[پس هر که بینا گشت به سود خود اوست و هر که کور شد به زیان خود اوست.]

* مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا (اسراء / ۱۵)

[هر که راه راست یافت جز این نیست که به سود خویش راه یافته و هر که گمراه شد همانا به زیان خود گمراه شده است.]

۱۳۳۰ هزار تا چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.^۱ (حرفش حرف نیست و به گفته خود عمل نمی‌کند).

* وَ أَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (شعراء / ۲۲۶)

[و می‌گویند آنچه نمی‌کنند.]

و نیز: الف - هزار تا قبا می‌دوزد که یکی آستین ندارد.^۲

ب - هزار تا کیسه می‌دوزد که یکی ته ندارد.^۳

۱۳۳۱ هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.^۴ (هنگامی که بخواهند به اهمیت نکات پشت پرده موضوعی اشاره کنند باین مثل تمسک جویند).

* إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم / ۲۱)

[هر آینه در این کار برای مردمی که بیندیشند نشانه هاست]

* إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (روم / ۲۴)

[همانا در آن برای مردمی که خرد را کار بندند نشانه هاست.]

۱۳۳۲ هست با ابله سخن گفتن جنون. (رجوع به مثل شماره ۱۰۷)

۱۳۳۳ هستی می‌ارد مستی^۵ (ثروت فراوان غالباً انسان را از خدا بی‌خبر می‌کند. بی‌خبری که منجر به طغیان و سرکشی خواهد شد)

* وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ (شوری / ۲۷)

[و اگر خدا روزی را بر بندگان خود فراخ می‌کرد هر آینه در زمین ستم و سرکشی می‌کردند.]

۱۳۳۴ هم آب باش و هم آتش.^۶ (در مواقع ضروری ملایم و در موقع خود متغیر و

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۴ ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۴.

۳. هم، ص ۶۵۵ ۴. هم، ص ۶۵۵

۵. داستان‌نامه بهمنیار، احمد بهمنیار، ص ۵۵۷ ۶. هم، ص ۵۵۸

سخت باش)

* أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۴ / مانده)

[با مؤمنان نرم و خاکسارند و بر کافران سخت و گردنفرزا]

* إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳ / فصلت)

[هرآینه پروردگار تو خداوند آمرزش و خداوند کیفری دردناک است.]

* إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸ / مانده)

[بدانید که خدا سخت کیفر است و خدا آمرزگار و مهربان است.]

* غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ (۳ / غافر)

[آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، سخت کیفر است.]

۱۳۳۵ هم آتش معاویه را می خورد و هم نماز علی را می خواند. (رجوع به مثل شماره ۱۶۱)

۱۳۳۶ همان آتش و همان کاسه^۱ (بدون آنکه تغییری در اوضاع ایجاد شود وضعیّت

همچون گذشته است)

* وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لَنَا نَهْأَ عَنْهُ (۲۸ / انعام)

[اگر (به دنیا) بازگردانده شوند بی گمان بدانچه از آن نهی شده‌اند بازگردند.]

۱۳۳۷ همان بر که کشتی همان بدروی.^۲

* إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶ / طه)

[جز این نیست که آنچه می کردید پاداش داده می شوید.]

۱۳۳۸ همان قدر که آدم بد هست آدم خوب هم هست.^۳

* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ (۲۵۳ / بقره)

[از آنها کسی بود که ایمان داشت و کسی بود که کافر شد.]

۱۳۳۹ همت از تو، قوت از خدا^۴

* وَ هُزِيَ إِلَيْكَ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (۲۵ / مریم)

[و تنه درخت خرما را به سوی خویش بجنبان تا بر تو خرمای تر و تازه چیده فرو ریزد.]

* فَأَمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ (۱۵ / ملک)

۱. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۷. ۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی اسکندر، ص ۳۶۷.

۳. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۸۶. ۴. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۷.

[پس در اطراف و کناره‌های آن راه روید و از روزی او بخورید.]

۱۳۴۰ همچو خورشید بذرات جهان قسمت کن ○ گرنصیب تو زگردون همه یک نان باشد^۱

* لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ (۷ / طلاق)

[فراخداست از فراخدستی خود هزینه کند و هر که روزی‌اش بر او تنگ شده باشد از آنچه خداوند به او داده است هزینه کند.]

۱۳۴۱ همراه شیطان تخم کاشتن.^۲ (با افراد شرور و خبیث انس داشتن و در کارها

شراکت نمودن)

* إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ (۳۰ / اعراف)

[زیرا که آنان شیطانها را به جای خدا دوستان و سرپرستان گرفتند.]

۱۳۴۲ همسایه را به گناه همسایه نگیرند. (رجوع به مثل شماره ۱۲۹۰)

۱۳۴۳ همه از یک گوشت و پوستیم.^۳ (انسانها با یکدیگر تفاوت ندارند و همه از یک

پدر و مادر خلق شده‌اند)

* خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (۶ / زمر)

[شما را از یک تن (آدم ﷺ) آفرید.]

* يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ (۱۳ / حجرات)

[ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم.]

و نیز: الف - همه فرزندان آدمیم.^۴

۱۳۴۴ همه بندگانیم و فرمان تراست.^۵

* وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳ / نمل)

[و فرمان تو تراست، بنگر تا چه فرمایی]

۱۳۴۵ همه بنده یک خداییم.^۶

* وَالْهِنَا وَالْهَكْمُ وَاحِدٌ (۴۶ / عنکبوت)

۱. کلیات صائب تبریزی، ص ۵۲۵ ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۸۵

۳. م. ع

۴. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، باب ۴۴، ص ۱۹۱.

۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی اسکندر، ص ۳۵۵، و نیز گرشاسب نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۳۵۶

۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۶۱

[و خدای ما و خدای شما یکی است.]

* إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴ / صافات)

[که هر آینه خدای شما یکی است.]

* اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ (۱۵ / شوری)

[خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شماست.]

۱۳۴۶ همه جا ملک خداست.^۱

* وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۸۹ / آل عمران)

[و خدای راست فرمانروایی آسمانها و زمین.]

۱۳۴۷ همه دردی رسد آخر بدرمان. (رجوع به مثل شماره ۵۶)

۱۳۴۸ همه را به یک چشم دیدن.^۲ (هیچ فرقی میان آنها قائل نشدن)

* لَّا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ (۸۴ / آل عمران)

[میان هیچ یک از ایشان فرق نگذاریم.]

۱۳۴۹ همه فرزند آدمیم. (رجوع به مثل شماره ۱۳۴۳)

۱۳۵۰ همه قافلهٔ پس و پیشیم.^۳ (همه خواهیم مرد اما یکی زودتر و یکی دیرتر)

* وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لَتَبْلُغُوا أَجَلَ مُّسَمًّى (۶۷ / غافر)

[و از شما کسانی (پیش از نیرومندی و پیری) جانشان گرفته می‌شود و (امکان دارد) تا به سرآمدی معین برسید.]

۱۳۵۱ همه کار شاید به انباز و دوست ○ مگر کار شاهی که تنها نکوست^۴

* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ (۲ / فرقان)

[و او را هیچ شریکی در فرمانروایی نبوده]

۱۳۵۲ همه مهری ز نادیدن بکاهد ○ اگر دیده نبیند دل نخواهد

(رجوع به مثل شماره ۱۳۴۶)

۱۳۵۳ همه نیکوئیها ز یزدان بود ○ کسی را کجا بخت خندان بود^۵

* مَا أَضَايَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ (۷۹ / نساء)

۱. جامع التمثیل، محمدعلی حبله‌رودی، ص ۱۱۹
 ۲. چراغ هدایت، سراج‌الدین الگویری، ص ۱۰۴۲.
 ۳. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۰۰
 ۴. گرشاسب‌نامه، علی بن احمد اسدی طوسی، ص ۲۰۷.
 ۵. شاهنامه فردوسی، پادشاهی کیکاوس، ص ۱۱۲.

[هر نیکی‌ای که به تو رسد از خداست.]

۱۳۵۴ هیچ بر هرزه نافرید حکیم.^۱

* وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ص / ۲۷)

[و آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریدیم.]

۱۳۵۵ هیچ پیغمبری از آسمان به زمین نیامده.^۲ (پیامبران با انسانهای دیگر تفاوتی ندارند)

* قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (اسراء / ۹۳)

[بگو: پاک و منزّه است پروردگار من، مگر من جز آدمی پیامبری هستم.]

* قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (کهف / ۱۱۰)

[بگو: همانا من آدمی هستم همچون شما]

۱۳۵۶ هیچ صیقل نکو نداند کرد ○ آهنی را که بد گهر باشد^۳

(انسان نااهل را نمی‌توان اهل نمود)

* فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ (روم / ۲۹)

[پس آنرا که خدا گمراه کرده است چه کسی راه نماید؟]

۱۳۵۷ هیچ قفلی نیست در بازار امکان بی‌کلید ○ بستگیها را گشایش از در دلها طلب

(رجوع به مثل شماره ۵۰۴)

۱۳۵۸ هیچکس از پیش خدا دست خالی بر نمی‌گردد.^۴ (لطف و عنایت پروردگار شامل

حال همه بندگان می‌شود)

* كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (اسراء / ۲۰)

[همه را، این گروه را و آن گروه را، از دهش پروردگارت مدد رسانیم و دهش پروردگارت (از

کسی) باز داشته نیست.]

۱۳۵۹ هیچ معصیتی از جهل بزرگتر نیست.^۵

* فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (انعام / ۳۵)

[پس از نادانان مباش]

۱. حذیقة الحقیقة، ابرالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ص ۸۳.

۲. دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۲۱.

۳. کلیات سعدی، ص ۱۵۰.

۴. ع.

۵. امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۲۰.

* إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶ / هود)

[من تو را پند می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.]

«ی»

۱۳۶۰ یا دوستی صادق یا دشمنی ظاهر ○ یا یکسره پیوستن یا یکسره بیزاری^۱

* إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۳ / انسان)

[یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس]

ونیز: الف - یا مرا باش یا او را^۲

۱۳۶۱ یاران یاران را فروشد. (رجوع به مثل شماره ۱۱۸۴)

۱۳۶۲ یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود ○ گر معتبر شود ز خدا بی خبر شود

(رجوع به مثل شماره ۴۹۴)

۱۳۶۳ یار غالب شو تو تا غالب شوی.^۳ (پیروی از زورمندان و قدرتمندان مقرون به

پیروزی و موفقیت خواهد بود)

* لَعَلَّنَا تَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰ / شعراء)

[باشد که از جادوگران پیروی کنیم اگر آنان پیروز شوند.]

۱۳۶۴ یار مفروش دنیا که بسی سود نکرد ○ آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود^۴

* أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رَجَبَتْ تِجَارَتُهُمْ (۱۶ / بقره)

[اینانند که گمراهی را به (بهای) رهیابی خریده‌اند. از این رو بازرگانیشان سود نکرد]

ونیز: الف - یوسف که بده درم فروشی چه خری؟^۵

۱۳۶۵ یار نیک را در روز بد شناسند.^۶

* أَلَا خِلَاءٌ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷ / زخرف)

[دوستان در آن روز برخی دشمن برخی دیگرند مگر پرهیزگاران]

۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۵۷.

۱. دیوان منوچهری، ص ۱۱۴.

۴. دیوان حافظ، ۱۶۴.

۳. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۸۱.

۶. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۷۵.

۵. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۴، ص ۲۰۶۴.

- ۱۳۶۶ یاری ز صبر خواه که یاری نیست ○ بهتر ز صبر مر تن تنها را^۱
 * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ (بقره / ۱۵۳)
 [ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبایی یاری خواهید]
- ۱۳۶۷ یاری که تحمل نکند یار نباشد.^۲
 * وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أُوذِيْتُمْوْنَا (ابراهیم / ۱۲)
 [و ما بی گمان بر آزاری که به ما می‌کنید شکیبایی خواهیم کرد.]
- ۱۳۶۸ یا مرا باش یا او را (رجوع به مثل شماره ۱۳۶۰)
- ۱۳۶۹ یقین را ندهد مردم فرزانه بشک (رجوع به مثل شماره ۴۷۷)
- ۱۳۷۰ یک ارباب و ده نوکر شنیده بودیم اما یک نوکر و ده ارباب ندیده بودیم.^۳
 * ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِمُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا (زمر / ۲۹)
 [خداوند مثلی زد: مردی که چند خواجه بد خو و ناسازگار در او شریک باشند و مردی که از آن یک مرد باشد. آیا این دو در مثل با هم برابرند؟]
- ۱۳۷۱ یکبام و دو هوا نمی‌شه.^۴ (انسان یا باید به تمام احکام و معارف الهی معتقد باشد و یا آنکه به هیچ یک از آنها ایمان نیاورد)
 * أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (بقره / ۸۵)
 [آیا به برخی از کتاب ایمان می‌آورید و به برخی دیگر کافر می‌شوید؟]
- ۱۳۷۲ یک برگ بی حکم خدا از درخت پائین نمی‌افتد.^۵ (این مثل مأخوذ از قرآن کریم و ترجمه‌ای است از آیه زیر و به این معناست که تمام امور عالم به اراده خداوند اداره می‌شود)
 * وَمَا تَسْقُطُ مِن رَّوْقَةٍ إِلَّا يَعلَمُهَا (انعام / ۵۹)
 [و هیچ برگ (از درخت) نیفتد مگر آنکه آن را می‌داند.]
- ۱۳۷۳ یک بز که از جویی پرید یک گله پشت سرش می‌پرند.^۶ (دلالت بر تقلید کورکورانه از دیگران دارد)

۱. دیوان اشعار، ناصر بن خسرو قبادیانی، ص ۱۶. ۲. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۶۶.

۳. هم، ص ۵۶۸. ۴. داستانهای امثال، امیرقلی امینی، ص ۲۷۶.

۵. داستان‌نامه بهمنیاری، احمد بهمنیار، ص ۵۶۸.

۶. اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، امیرمسعود خدایار، ص ۷۶۱.

- * إِنَّهُمْ أَلَفُوا أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَىٰ أَثَارِهِم يُحَرِّغُونَ (۶۹ و ۷۰ / صافات)
[آنان پدران خود را گمراه یافتند پس بر پی آنان می‌شتابند.]
- ۱۳۷۴ یک چشم بر هم زدن هم کار ندارد.^۱ (کمتر از یک چشم بر هم زدن کار شما انجام می‌شود)
* أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۴۰ / نمل)
[من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی برایت می‌آورم.]
- ۱۳۷۵ یک چشمش اشک است و یک چشمش خون (رجوع به مثل شماره ۱۰۷۹)
۱۳۷۶ یک دل نه صد دل عاشق شدن.^۲
* قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا (۳۰ / یوسف)
[شیفته وی شده است]
- ۱۳۷۷ یک رودهٔ راست تو شکمش پیدا نمی‌شود. (هرچه می‌گوید دروغ است)^۳
* إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵ / کهف)
[جز دروغ نمی‌گویند]
- ۱۳۷۸ یک روز که خندید که سالی نگریست؟ (رجوع به مثل شماره ۱۱۷)
۱۳۷۹ یک سر و گردن از کسی بالاتر بودن.^۴
* وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹ / آل عمران)
[که شما برترید اگر مؤمن باشید.]
- ۱۳۸۰ یک عیان نزدیک من فاضلتر از سیصد خبر (رجوع به مثل شماره ۴۷۷)
۱۳۸۱ یک کلام ختم کلام (رجوع به مثل شماره ۴۵۵)
۱۳۸۲ یک گناه هم زیاد است. (رجوع به مثل شماره ۱۸۹)
۱۳۸۳ یک گوشش در است و یک گوشش دروازه.^۵
* وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا (۷ / لقمان)
[و چون آیات ما بر او خوانده شود با حالت گردنکشی روی بگرداند گویی که آنها را نشنیده]
- ۱۳۸۴ یک گول را دو دفعه نمی‌خورند. (رجوع به مثل شماره ۸۳۶)
۱۳۸۵ یک یار بسنده کن که یک دل داری (رجوع به مثل شماره ۵۱۶)

۱. نامه داستان، علی اکبر قائم مقامی، ص ۶۶۲. ۲. فرهنگ عوام، امیرقلی امینی، ص ۶۸۲.

۳. م. ه. ۴.

۴. ص ۶۸۳.

۵. گنجینه امثال العرب، مصطفی طباطبائی، ص ۲۰۸.

- ۱۳۸۶ یوسف که بده درم فروشی چه خری؟ (رجوع به مثل شماره ۱۳۶۴)
- ۱۳۸۷ یهودی هر چی تو توبره خود دارد در دیگران هم تصور می‌کند. (رجوع به مثل شماره ۱۹۹)
- ۱۳۸۸ یه آشی برات پختم که روش یه وجب روغن داره^۱ (این مثل در مقام تهدید دیگران نسبت به کار خطایی که انجام داده‌اند بر زبان جاری می‌شود)
- * وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (اسراء / ۱۰)
- [و برای کسانی که به آن جهان ایمان ندارند، عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.]
- * وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (فرقان / ۱۱)
- [و ما برای هرکه رستاخیز را دروغ انگارد آتش افروخته آماده کرده‌ایم.]
- * إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء / ۱۰۲)
- [همانا خدا برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده است]
- ۱۳۸۹ یه تنه جنگیدن.^۲ (به‌تنهایی وارد کاری شدن، کمک نخواستن و بخود متکی بودن)
- * فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ (نساء / ۸۴)
- [پس در راه خدا کارزار کن جز برخودت مکلف نیستی.]

۱. امثال فارسی در گویش کرمان، ناصر یقانی، ص ۷۱

۲. قند و نمک، جعفر شهری، ص ۷۹۲.

فهرست ترتیبی سوره و آیات قرآن همراه با شماره امثال مربوطه

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱	حمد	بِسْمِ اللَّهِ	۱۲۵
۶	بقره	سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ	۱۱۰
۹	بقره	وَمَا يَخْدَعُونَ	۹۶۰
۱۴	بقره	وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ	۱۶۱
۱۶	بقره	أُولَئِكَ الَّذِينَ	۹۳۷
۱۶	بقره	أُولَئِكَ الَّذِينَ	۱۳۶۴
۲۸	بقره	كُنْتُمْ لَهَا تِلْكَ	۲۵۱
۳۶	بقره	وَقُلْنَا اهْبِطُوا	۳۵۱
۴۰	بقره	أَوْفُوا بِعَهْدِي	۱۰۰۷
۴۲	بقره	وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ	۲۹۳
۴۴	بقره	وَتَتَّبِعُوا آفَافَكُمْ	۶
۴۴	بقره	أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ	۲۶
۴۸	بقره	لَا تَجْرِي نَفْسٌ	۹۴
۵۷	بقره	كَانُوا أَنْفُسَهُمْ	۴۱۰
۶۰	بقره	كُلُوا وَاشْرَبُوا	۳۶۸
۷۲	بقره	وَاللَّهُ مُخْرِجٌ	۳۰۰
۷۴	بقره	فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ	۱۰۹۱
۷۴	بقره	ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ	۸۰۵
۸۰	بقره	أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ	۷۵
۸۳	بقره	وَقُولُوا	۷۰۷
۸۵	بقره	أَفَتُؤْمِنُونَ	۱۳۷۱
۸۵	بقره	تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ	۱۱۷۸
۹۰	بقره	فَبَايَأُ	۸۹۹
۱۰۱	بقره	فَتَبْذُوهَ وَزَاءَ	۵۳۹
۱۰۹	بقره	وَدَكْشِيرٍ	۲۰۰
۱۱۰	بقره	وَمَا تَقْدُمُوا	۵۵۳
۱۱۵	بقره	وَاللَّهُ الْمَشْرِقِيُّ	۱۲۸۴
۱۱۷	بقره	وَإِذَا قُضِي	۱۲۴۸
۱۱۸	بقره	تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ	۱۹-۶۰۵
۱۱۹	بقره	وَلَا تَسْتَلُّ	۱۷۵
۱۲۴	بقره	فَالْأَيْتَانِ	۱۰۵۶
۱۳۴	بقره	وَلَا تَسْتَلُونِ	۱۷۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۴۴	بقره	وَمَا لِلَّهِ	۸۰۰
۱۴۶	بقره	وَأِنَّ فَرِيقًا	۴۰۸
۱۴۸	بقره	فَاسْتَقُوا	۳۳۴
۱۵۲	بقره	فَادْكُرُونِي	۴۸۲-۱۰۹۹
۱۵۳	بقره	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ	۱۳۶۶
۱۵۵	بقره	وَلْيَبْلُوكُمْ	۱۲۴۷
۱۵۶	بقره	إِنَّ اللَّهَ	۱۵۶
۱۶۲	بقره	وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ	۶۸
۱۶۳	بقره	وَاللَّهُكُمْ	۸۹۰
۱۷۰	بقره	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ	۹۴۸
۱۷۱	بقره	وَمَثَلُ الَّذِينَ	۲۴۳
۱۷۲	بقره	كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ	۱۱۸۵
۱۷۷	بقره	وَالْمُؤْمِنُونَ	۱۲۳۸
۱۷۸	بقره	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۴۱۷
۱۷۹	بقره	وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ	۲۲۸
۱۸۶	بقره	وَإِذَا سَأَلَكَ	۱۰۹
۱۸۹	بقره	وَأَتُوا	۱۲۸۱
۱۹۰	بقره	وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ	۴۶۳
۱۹۱	بقره	فَإِنْ قَاتَلْتُمُ	۳۷۵
۱۹۱	بقره	أَخْرِجُوا هُمْ مِنْ	۱۳۴
۱۹۳	بقره	وَقَاتِلُوهُمْ	۳۲۵
۱۹۴	بقره	فَمَنْ اعْتَدَىٰ	۶۹۳
۱۹۴	بقره	وَأَتُوا اللَّهَ	۱۴۷
۱۹۵	بقره	وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ	۱۴۴
۱۹۵	بقره	وَاتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ	۴۱۰
۱۹۵	بقره	وَأَخْسِرُوا إِنْ	۱۱۹۴
۱۹۷	بقره	تَزُودُوا	۱۵۵
۲۰۳	بقره	وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ	۱۰۰۰
۲۱۶	بقره	كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ	۲۶۲
۲۱۶	بقره	وَعَسَىٰ أَنْ تَكْزَهُوا	۵۵۴
آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۱۷	بقره	فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ	۶۲۷
۲۱۹	بقره	يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ	۲۷۰
۲۲۳	بقره	قَدْ مُوا لِلْفَسِيقِمْ	۱۳۲
۲۲۹	بقره	تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ	۲۸۹
۲۳۳	بقره	لَا تَكُلْ نَفْسَ	۶۸۶-۱۲۸۸
۲۳۳	بقره	وَالْوَالِدَاتِ يُرْضِعْنَ	۸۱۷
۲۴۵	بقره	وَاللَّهُ يَبْصُرُ	۸۷۸
۲۴۹	بقره	كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ	۲۲۵
۲۵۳	بقره	فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ	۱۳۳۸
۲۵۴	بقره	اتَّقُوا	۷۸۰
۲۵۴	بقره	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۸۹۲
۲۵۵	بقره	اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ	۷۹۷
۲۵۶	بقره	لَا إِكْرَاهَ	۸۵۳
۲۵۸	بقره	فَبَيَّتْ	۱۲۰۰
۲۶۰	بقره	فَالِ أَوَلَمْ تُؤْمِنِ	۴۷۷
۲۶۴	بقره	لَا تُبْطِلُوا	۲۰۱
۲۶۹	بقره	وَمَا يَذْكُرُ	۸۳۳
۲۷۲	بقره	وَمَا تُنْفِقُوا	۵۵۳
۲۷۳	بقره	يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ	۱۵۷
۲۷۵	بقره	فَمَنْ جَاءَهُ	۲۱۳
۲۷۹	بقره	لَا تَطْلُبُونِ	۱۲۱۳
۲۸۱	بقره	وَاتَّقُوا	۱۰۰۰
۲۸۶	بقره	رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا	۷۸۹-۱۰۶۶
۲۸۶	بقره	لَهَا مَا كَسَبَتْ	۱۱۵۴
۲۸۶	بقره	وَلَا تُحِثُّنَا	۴۵
۲۸۶	بقره	لَا يَكْلَفُ اللَّهُ	۴۸۳
۵	آل عمران	إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ	۶۹
۱۱	آل عمران	فَاتَّخَذَهُمُ اللَّهُ	۵۰۲
۱۸	آل عمران	شَهِدَ اللَّهُ	۶۴۴
۲۰	آل عمران	وَإِنْ تَوَلَّوْا	۲۱۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۵۳	آل عمران	لِكَيْلَا تَحْزَنُوا	۲۱۲ و ۱۰۷۷
۱۵۳	آل عمران	فَأَنبِئْكُمْ	۸۹۹
۱۵۴	آل عمران	قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي	۱۴۵
۱۵۶	آل عمران	لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكِ	۱۳۳
۱۵۹	آل عمران	فِيمَا رَحِمَهُ	۱۶۷
۱۵۹	آل عمران	فَإِذَا عَزَمْتَ	۱۸۲
۱۶۷	آل عمران	يَقُولُونَ يَا أَوَّاهِهِم	۶۱۲
۱۶۸	آل عمران	قُلْ قَازِرُوا	۷۳۸
۱۶۹	آل عمران	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ	۷۰۶
۱۷۵	آل عمران	قَلَّا تَخَافُونَهُمْ	۶۹۴
۱۷۷	آل عمران	إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوْا	۲۰۹
۱۷۹	آل عمران	وَمَا كَانَ اللَّهُ	۸۷۳
۱۸۵	آل عمران	كُلُّ نَفْسٍ	۱۱۲۹
۱۸۵	آل عمران	وَمَا الْخَيْرُ الدُّنْيَا	۳۸۴
۱۸۶	آل عمران	وَلَتَسْمَعُنَّ	۶۸۹
۱۸۷	آل عمران	فَتَبْذُوهُ وَزَاءَ	۳۰۸
۱۸۹	آل عمران	وَلِلَّهِ مُلْكُ	۱۳۴۶
۱۹۱	آل عمران	رَبُّنَا مَا خَلَقَتْ	۴۷۰
۱۹۳	آل عمران	رَبُّنَا فَاصْفِرْنَا	۴۸۴
۱۹۵	آل عمران	أَنَّى لَأُضِيعَ	۹۱۷
۱	نساء	إِنَّ اللَّهَ كَانَ	۸۰۰
۳	نساء	فَإِنْ خِفْتُمْ	۵۱۶
۱۰	نساء	إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ	۱۲
۱۸	نساء	وَلَيْسَتْ الثَّوْبَةُ	۱۱۲۲
۱۹	نساء	فَقَسَى أَنْ تَكْرَهُوا	۱۲۸
۲۸	نساء	وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ	۲۷۹
۲۹	نساء	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۹۹۲
۳۱	نساء	إِنْ تَجِدُوا	۵۳۲
۳۲	نساء	وَلَا تَتَمَتَّعُوا	۱۸۵
۳۲	نساء	إِنَّ اللَّهَ كَانَ	۴۹۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۶	آل عمران	قُلِ اللَّهُمَّ	۵۱۷
۲۸	آل عمران	لَا يَخْذِلُ الْمُؤْمِنِينَ	۳۹۶
۲۹	آل عمران	قُلْ إِنْ تُخَفُوا	۶۴۹
۳۰	آل عمران	يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ	۴۱۹
۳۱	آل عمران	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ	۶۳۱
۴۱	آل عمران	فَالْأَيْشُكَ	۱۰۵۵
۶۴	آل عمران	وَلَا يَخْذِلُ بَعْضُنَا	۳۵
۷۱	آل عمران	لِمَ تَلَيْسُونَ الْحَقُّ	۲۹۳
۸۴	آل عمران	لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ	۱۳۴۸
۸۷	آل عمران	أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ	۲۴۸
۹۲	آل عمران	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ	۶۳۰
۱۰۳	آل عمران	وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا	۲۹۷
۱۰۶	آل عمران	يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ	۳۳۷
۱۰۶	آل عمران	أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ	۱۲۸۹
۱۱۳	آل عمران	لَيْسُوا سَوَاءَ	۳۱۳
۱۱۵	آل عمران	وَمَا يَقُولُوا مِنْ خَيْرٍ	۳۵۴
۱۱۹	آل عمران	وَإِذَا قُوتِرْتُمْ	۵۶۶
۱۱۹	آل عمران	وَإِذَا خَلَا عَصَاكُمْ	۱۱۷۱
۱۲۰	آل عمران	إِنْ تَمَسَسْتُمْ	۴۶۴
۱۲۰	آل عمران	وَإِنْ تُصِيبَكُمْ	۱۱۵۵
۱۲۲	آل عمران	وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ	۱۷۳
۱۳۰	آل عمران	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۹۹۲
۱۳۴	آل عمران	وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ	۴۲۷
۱۳۹	آل عمران	وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ	۱۳۷۹
۱۴۰	آل عمران	وَتِلْكَ الْأَيَّامُ	۳۹۰
۱۴۲	آل عمران	أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ	۲۷۷
۱۴۴	آل عمران	وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ	۳۲۲
۱۴۵	آل عمران	وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ	۳۶۶
۱۵۰	آل عمران	بَلَى اللَّهُ مَوْلَاكُمْ	۵۰۰
۱۵۲	آل عمران	مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ	۱۰۷۸

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۴۸	نساء	لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ	۶۰۴
۱۶۰	نساء	حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ	۴۸۱
۱	مائده	أُحِلَّتْ لَكُمْ	۹۹۲
۳	مائده	فَلَا تَخْشَوْهُمْ	۶۹۶
۱۲	مائده	لَا كُفْرُكُمْ عَنْكُمْ	۵۲۳
۲۶	مائده	فَلَا تَأْسَ عَلَى	۲۰۸
۳۲	مائده	وَمَنْ أَحْيَاهَا	۳۶۳
۳۹	مائده	فَتَنْ تَابَ مِنْ	۱۰۴۲
۴۵	مائده	أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ	۳۵۷
۵۴	مائده	فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ	۱۰۹۹
۵۴	مائده	أَذِلَّةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ	۱۳۳۴
۵۹	مائده	هَلْ تَقِيمُونَ	۸۷۴
۶۴	مائده	بَلْ يَدَاهُ	۵۹۵
۶۴	مائده	وَالْقَيْنَا بَيْنَهُم	۱۱۶۳
۶۶	مائده	وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا	۶۰
۷۲	مائده	إِنَّهُ مَنْ يَشْرِكْ	۳۷۲
۷۴	مائده	أَفَلَا يَتُوبُونَ	۱۰۴۲
۹۲	مائده	فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ	۲۱۱
۹۵	مائده	عَفَا اللَّهُ عَنَّا	۲۱۳
۹۸	مائده	إِعْلَمُوا أَنَّ	۱۳۳۴
۱۰۱	مائده	لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ	۳۴۷
۱۰۵	مائده	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۸۱۳
۱۱۸	مائده	إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ	۷۰
۱۱۹	مائده	فَاللَّهُ هَذَا	۶۵۱-۶۵۰-۶۴۹
۲	انعام	هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ	۶۸۳
۱۲	انعام	قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ	۵۳۴
۱۴	انعام	وَهُوَ يُطْعِمُ	۶۷۲
۱۹	انعام	قُلْ إِنَّمَا	۸۹۰
۲۵	انعام	وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا	۳۱۲
۲۶	انعام	وَأِنْ يُهْلِكُوا	۱۰

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴۹	نساء	أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ	۳۶۱
۵۸	نساء	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ	۴۵۲
۶۴	نساء	وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ	۱۰۳۱
۷۴	نساء	وَمَنْ يُغَاتِلْ	۷۰۹
۷۷	نساء	قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا	۷۶۹
۷۸	نساء	فَمَالِ هَؤُلَاءِ	۹۶۲
۷۸	نساء	إِنَّمَا تَكُونُوا	۱۶۳-۳۲۸
۷۸	نساء	وَأَنْ تُصِيبَهُمْ	۱۲۶۸
۷۹	نساء	مَا أَصَابَكَ	۱۸۸ و ۱۳۵۳
۷۹	نساء	وَمَا أَصَابَكَ	۹۳۴
۸۴	نساء	فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ	۱۳۸۹
۸۶	نساء	إِنَّ اللَّهَ كَانَ	۸۰۰
۸۶	نساء	وَإِذَا حُشِرْتُمْ	۳۷۶
۸۹	نساء	وَدُّوا لَوْ تُكْفَرُونَ	۲۰۰
۹۷	نساء	قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ	۲۷۳
۱۰۰	نساء	وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ	۶۶
۱۰۲	نساء	إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ	۱۳۸۸
۱۱۰	نساء	وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا	۱۰۴۲
۱۱۰	نساء	وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا	۷۰
۱۱۱	نساء	وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا	۹۳
۱۱۱	نساء	وَمَنْ يَكْسِبْ	۸۶۸
۱۲۰	نساء	يَعِدُّهُمْ وَ	۱۲۳۶
۱۲۳	نساء	مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا	۴۳
۱۲۸	نساء	وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ	۶۸۷
۱۲۸	نساء	وَأُحْضِرَتِ	۹۲۱
۱۳۵	نساء	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۴۶۸
۱۴۰	نساء	فَلَا تَقْعُدُوا	۱۳۰۷
۱۴۲	نساء	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ	۷۵۲
۱۴۳	نساء	مُذَبِّحِينَ	۶۲۹ و ۲۹۸
۱۴۴	نساء	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۴۷۶

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر. ک: مثل شماره
۱۴۶	انعام	ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ	۱۱۴۵
۱۴۷	انعام	نَقَلَ رَبُّكُمْ	۵۰۷
۱۵۱	انعام	وَلَا تَقْتُلُوا	۶۵۷
۱۵۱	انعام	وَلَا تَقْرُبُوا	۸۶۷
۱۵۲	انعام	وَيَعْبُدُوا اللَّهَ	۷۷۹
۱۵۳	انعام	وَأِنْ هَذَا صِرَاطِي	۶۵۶
۱۶۰	انعام	وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ	۴۳
۱۶۰	انعام	مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ	۱۲۷۸
۱۶۳	انعام	لَا شَرِيكَ لَهُ	۲۹۲
۱۶۴	انعام	وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ	۹۳-۱۰۳۴
۵	اعراف	فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ	۶۳
۸	اعراف	وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ	۳۳۱
۹	اعراف	فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ	۸۱۹
۱۳	اعراف	فَمَا يَكُونُ لَكَ	۳۳۵
۱۶	اعراف	لَأَقْعُدَنَّ	۷۱۰
۲۲	اعراف	إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ	۷۴
۲۳	اعراف	رَبَّنَا ظَلَمْنَا	۲۲۳
۲۵	اعراف	فِيهَا تَخِينُونَ	۱۸
۲۶	اعراف	وَلِبَاسُ السُّجُودِ	۲۳
۳۰	اعراف	إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا	۱۳۴۱
۳۱	اعراف	وَكُلُوا وَاشْرَبُوا	۳
۳۳	اعراف	قُلْ إِنَّمَا	۸۶۷
۳۴	اعراف	وَلِكُلِّ أُمَّةٍ	۹۱
۳۴	اعراف	لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ	۲۲۶
۳۸	اعراف	كُلُّنَا	۱۰۶۱
۴۰	اعراف	وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ	۷۷۸
۵۱	اعراف	فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ	۱۳۴
۵۸	اعراف	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ	۱۵۳
۵۸	اعراف	وَالَّذِي حَبِثَ	۷۸
۵۸	اعراف	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ	۴۷۴

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر. ک: مثل شماره
۲۸	انعام	وَلَوْ رُدُّوا	۱۳۳۶
۳۱	انعام	وَهُمْ يَحِيقُونَ	۷۴۳
۳۴	انعام	فَصَبِّرُوا عَلَىٰ مَا	۱۵۰
۳۴	انعام	وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ	۳۵۹
۳۵	انعام	فَلَا تَكُونَنَّ	۱۳۵۹
۴۲	انعام	فَاتَّخَذْنَاهُمْ	۱۱۷۵
۴۵	انعام	فَقَطَّعَ دَابِرُ	۶۷۸
۵۰	انعام	أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ	۴۸۸-۸۵۰
۵۰	انعام	وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ	۱۱۵۷
۵۲	انعام	مَا عَلَيْكَ	۱۲۹۰
۵۴	انعام	إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ	۱۰۳۱
۵۶	انعام	قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ	۳۸۷
۵۷	انعام	إِنَّ الْمَكُومَ	۷۴۸
۵۹	انعام	وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ	۸۶۱
۵۹	انعام	وَمَا تَسْقُطُ	۱۳۷۲
۶۷	انعام	لِكُلِّ نَبَاتٍ	۱۲۷۶
۷۰	انعام	وَذَكَّرِيهِ	۱۱۶۵
۸۲	انعام	الَّذِينَ آمَنُوا	۶۶۴
۹۰	انعام	أُولَٰئِكَ الَّذِينَ	۶۷۷
۱۰۴	انعام	فَتَنَ أَبْصَرَ	۱۳۲۹
۱۰۸	انعام	وَلَا تَسْمِعُوا الَّذِينَ	۴۳۲
۱۲۰	انعام	وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ	۱۸۹
۱۲۲	انعام	أَوْ مِنْ كَانَ مِتًّا	۲۶۳
۱۲۳	انعام	وَمَا يَتَعَكَّرُونَ	۹۶۰
۱۲۳	انعام	وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا	۱۳۰۳
۱۳۲	انعام	وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ	۱۲۹۸
۱۳۵	انعام	قُلْ يَا قَوْمِ	۸۸۲
۱۳۵	انعام	فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ	۸۲۸
۱۴۱	انعام	وَلَا تُسْرِفُوا	۹۸
۱۴۱	انعام	كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ	۱۲۶۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۶۴	اعراف	إِنَّهُمْ كَانُوا	۹۷۵
۷۹	اعراف	فَتَوَلَّى عَنْهُمْ	۱۱۰۷
۷۹	اعراف	وَنَصَحْتُ لَكُمْ	۴۵۶
۸۹	اعراف	وَسِعَ رَبُّنَا	۴۹۱
۹۳	اعراف	فَتَوَلَّى عَنْهُمْ	۵۴۱
۹۳	اعراف	فَكَيْفَ أَسَى	۲۰۸
۹۶	اعراف	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ	۶۰
۱۱۸	اعراف	تَوَقَّعَ الْحَقُّ	۴۶۵
۱۳۱	اعراف	إِنْ تُصِيبُهُمْ	۱۲۶۸
۱۴۷	اعراف	هَلْ يُجْزَوْنَ	۹۲۸
۱۵۳	اعراف	وَالَّذِينَ يَحْمِلُوا	۲۸۶
۱۵۵	اعراف	أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ	۲۶۶
۱۵۵	اعراف	فَاغْفِرْ لَنَا	۱۰۲۰
۱۵۵	اعراف	إِنْ هِيَ إِلَّا	۵۱۰
۱۶۵	اعراف	وَأَخَذْنَا الَّذِينَ	۵۰۲
۱۶۸	اعراف	وَتَلَوْنَاهُمْ	۴۱۸
۱۷۳	اعراف	أَتَهْلِكُنَا	۲۶۶
۱۷۶	اعراف	فَمَتَلَهُ كَمَتَلِ	۱۰۹۰
۱۷۶	اعراف	فَانْقَضَىٰ	۴۵۷
۱۷۹	اعراف	لَهُمْ أَغْنَيْنُ	۹۷۰-۱۳۱۵-۴۰۶
۱۷۹	اعراف	أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ	۹۹۷
۱۸۰	اعراف	سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا	۵۲
۱۸۷	اعراف	لَا تَأْتِيَكُمْ	۱۰۸۰
۱۹۲	اعراف	وَلَا يَسْتَظِيمُونَ	۸۷۶
۱۹۳	اعراف	وَإِنْ تَدْعُوهُمْ	۱۰۵۴
۱۹۳	اعراف	سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ	۱۵۸
۱۹۷	اعراف	وَالَّذِينَ تَدْعُونَ	۸۷۶
۱۹۸	اعراف	وَإِنْ تَدْعُوهُمْ	۱۰۴۸
۱۹۹	اعراف	خُذِ الْعَقْوَ	۵۷۶
۲۰۵	اعراف	وَلَا تَكُنْ مِنَ	۸۳۷-۳۸۶
آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۶	انفال	كَانَتْكُمْ يُسَافِرُونَ	۴۱۴
۸	انفال	لِيُحِقَّ الْحَقُّ	۲۸۱
۱۲	انفال	سَأَلْتَنِي فِي	۱۰۵۸
۱۵	انفال	إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ	۱۲۱۶
۱۷	انفال	وَمَا رَمَيْتَ	۹۱۸
۱۸	انفال	وَأَنَّ اللَّهَ	۱۱۹۰
۱۹	انفال	وَلَنْ تَغِيْبَ	۸۴۱
۲۱	انفال	وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ	۱۰۴۸
۲۵	انفال	وَأَتَوْا فَتَنَةً	۱۱
۳۸	انفال	قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا	۷۷۰
۴۰	انفال	فَاعْلَمُوا أَنَّ	۲۶۸
۴۲	انفال	لِيَهْلِكَ مَنْ	۱۱۵۲
۴۴	انفال	لِيُخْضِرَ اللَّهُ	۸۹۵
۴۵	انفال	إِذَا لَقِيتُمْ	۲۸۴
۵۱	انفال	ذَلِكَ بِمَا	۵۹۶
۵۷	انفال	فَإِذَا تَغَيَّيْتُمْ	۳۲۰
۶۰	انفال	وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ	۳۵۴
۶۱	انفال	وَإِنْ جَنَحُوا	۱۴۱
۶۳	انفال	وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ	۱۱۰۰
۶۵	انفال	إِنْ يَكُنْ	۱۱۵۸
۲	توبه	وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ	۱۴۲
۸	توبه	كَيْفَ وَإِنْ	۵۹۷
۸	توبه	يُرْضَوْنَكُمْ	۸۲۳
۲۳	توبه	لَا تُخْجِدُوا	۴۴۰
۳۴	توبه	وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ	۶۹۴
۳۴	توبه	وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ	۱۰۳۶
۳۶	توبه	وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ	۱۸۱
۳۸	توبه	أَرْضَيْتُمْ	۲۱۹
۴۰	توبه	إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ	۱۴۷
۴۵	توبه	وَارِنَاتِثَ	۶۰۸

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴۹	یونس	لِكُلِّ أُمَّةٍ	۱۲۹۶
۵۲	یونس	ثُمَّ قِيلَ	۱۲۸۹
۵۴	یونس	وَأَسْرُوا	۱۰۳۳
۶۱	یونس	وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ	۷۱۶
۶۶	یونس	إِلَّا إِنْ أَلَّهَ	۵۳۴
۹۱	یونس	أَلَّا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ	۴۴۹
۹۹	یونس	وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ	۶۲۸
۱۰۱	یونس	وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ	۲۶۴
۳	هود	وَيُؤْتِ كُلَّ	۲۷۶
۴	هود	وَهُوَ عَلَى	۵۰۳
۶	هود	وَمَا مِنْ دَابَّةٍ	۲۸۷
۱۶	هود	وَخَیْطٌ مَا	۶۵۹-۱۲۶۲
۲۰	هود	مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ	۱۰۴۷
۲۱	هود	أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا	۱۰
۳۲	هود	قَالُوا يَا نُوحُ	۹۳۰
۳۴	هود	وَلَا يَنْقُصُكُمْ	۱۰۴۵
۳۵	هود	فَعَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ	۱۰۳۵
۴۱	هود	وَقَالَ ارْكَبُوا	۱۲۵
۴۶	هود	قَالَ يَا نُوحُ	۱۱۳
۴۶	هود	إِنِّي أَعْطُكَ	۱۳۵۹
۵۷	هود	فَإِنْ تَوَلَّوْا	۱۱۰۷
۸۱	هود	إِنْ مَوْعِدُهُمْ	۳۹۸
۸۱	هود	فَأَنسِرْ بِأَهْلِكَ	۷۷
۸۵	هود	وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا	۱۲۲۸
۸۸	هود	وَمَا تَوْفِيقِي	۳۸۲
۹۸	هود	بِقُدْمِ قَوْمِهِ	۱۲۴۳
۱۰۲	هود	إِنْ أَخَذَهُ	۴۹۶
۱۰۹	هود	وَأِنَّا لَمَوَدُّوهُمْ	۴۶۶
۱۱۱	هود	وَأِنْ كُنَّا	۸۳۲
۱۱۲	هود	فَأَسْقِمِ كَمَا	۹۶۷

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴۷	توبه	وَنُفِخَ	۶۴۱
۵۰	توبه	إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ	۴۶۴
۵۱	توبه	قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا	۱۰۱۶
۵۲	توبه	قُلْ هَلْ	۱۲۷۰
۵۷	توبه	لَوْ يَجِدُونَ	۷۶۰
۶۱	توبه	هُوَ أَذِنَ	۷۳۵
۶۲	توبه	يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ	۸۹۳
۶۴	توبه	إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجُ	۳۰۰
۶۷	توبه	الْمُنَافِقِينَ وَ	۷۶
۶۹	توبه	كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ	۸۲
۶۹	توبه	كَانُوا أَشَدَّ	۵۸۹
۸۰	توبه	إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ	۳۴۵
۸۲	توبه	فَلْيَضْحَكُوا	۱۱۷
۹۲	توبه	وَاعْتَبِرْهُمْ	۱۰۷۹
۹۷	توبه	وَاللَّهُ عَلِيمٌ	۴۹۱
۱۱۸	توبه	وَلَطُّوا	۵۱۵
۱۱۹	توبه	كُونُوا مَعَ	۶۵۰
۱۲۰	توبه	إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ	۴۹-۳۵۴
۱۲۳	توبه	فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ	۴۴۱
۲۰	یونس	قُلْ إِنَّمَا	۸۷۲
۲۳	یونس	إِنَّمَا بِغِيثِكُمْ	۸۲۶
۲۷	یونس	كَأَنَّمَا أَغْشَيْتَ	۸۱۰
۳۰	یونس	هَٰذَا لِكَيْ تَبْلُغُوا	۱۲۹۱
۳۲	یونس	فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ	۱۳۷
۳۵	یونس	أَقَمْنَ يَهْدَى	۳۰۴-۵۳۰
۴۲	یونس	وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ	۳۲۱-۴۵۰
۴۳	یونس	أَقَامَتْ تَهْدَى	۵۷۰
۴۳	یونس	أَقَامَتْ تَهْدَى	۹۷۷
۴۴	یونس	إِنَّ اللَّهَ لَا	۵۰۶
۴۹	یونس	قُلْ لَا أَمْلِكُ	۷۱۳

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۰	رعد	الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ	۸۶۵
۲۲	رعد	وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ	۲۰۳
۲۶	رعد	اللَّهُ يَبْسُطُ	۸۷۸
۲۸	رعد	أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ	۶۴۶
۳۱	رعد	إِنَّ اللَّهَ	۷۹۶
۳۲	رعد	فَأَمَلَيْتُ	۲۹۳
۳۸	رعد	لِكُلِّ أَجَلٍ	۲۰۶
۴۱	رعد	وَاللَّهُ يَحْكُمُ	۱۰۰۱
۷	ابراهيم	لَئِنْ شَكَرْتُمْ	۷۲۱
۷	ابراهيم	لَئِنْ شَكَرْتُمْ	۷۸۸
۷	ابراهيم	وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ	۹۲۳
۱۱	ابراهيم	قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ	۳۲۲
۱۲	ابراهيم	وَلَتَصْنَعُنَّ	۱۳۶۷
۲۱	ابراهيم	سَوَاءٌ عَلَيْنَا	۱۲۱۵
۲۳	ابراهيم	لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ	۴۰۴
۲۳	ابراهيم	وَأَقْبَضَتْهُمْ	۶۰۹
۳	حجر	ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا	۱۲۴۲
۵	حجر	مَا تَسْبِقُ	۹۳۸
۲۰	حجر	وَجَعَلْنَا لَكُمْ	۶۵۷
۵۵	حجر	فَلَا تَكُنْ مِنْ	۲۰
۵۶	حجر	قَالَ وَمَنْ يَسْطُ	۲۰
۶۶	حجر	أَنْ دَابَّرَ	۶۷۸
۷۲	حجر	لَقَمَرْتُكَ إِنَّهُمْ	۱۰۱۳
۷۴	حجر	فَجَعَلْنَا	۷۱۲
۸۸	حجر	لَا تَمُدُّنَّ	۱۳۲۸
۲۵	نحل	لِيَخْلِيلُوا أَوْزَارَهُمْ	۷۴۳
۳۵	نحل	فَقَالَ عَلَى الرَّسُولِ	۹۰
۳۶	نحل	قُلْ سِيرُوا	۲۳۰
۳۷	نحل	إِنْ تَحْرِضْ عَلَى هَذَا هُمْ	۲۳۷
۲۳	نحل	فَانشَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ	۱۷۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۲۱	هود	وَقُلْ لِلَّذِينَ	۱۲۹۳
۱۲۳	هود	وَلِلَّهِ غَيْبٌ	۸۷۲
۵	يوسف	إِنَّ الشَّيْطَانَ	۷۴
۲۸	يوسف	إِنْ كَيْدُكُمْ	۱۱۴۶
۲۹	يوسف	يُوسُفُ أَعْرِضْ	۷۷۶
۳۰	يوسف	قَدْ شَفَّعَهَا	۱۳۷۶
۳۱	يوسف	وَقُلْنَ خَاشِعَاتٍ	۱۲۲۶
۴۱	يوسف	فَضَى الْأَمْرُ	۳۵۵
۵۱	يوسف	أَلَّا نَصْخَحْ	۴۶۵
۵۲	يوسف	وَأَنَّ اللَّهَ	۷۳۶
۵۳	يوسف	وَمَا أَبْرَأُ	۲۷
۵۶	يوسف	وَلَا تُضِيعُ	۹۱۷
۶۴	يوسف	هَلْ أَمْنُكُمْ	۸۳۶
۶۴	يوسف	قَالَ اللَّهُ خَيْرَ خَائِفًا	۵۱۲
۶۴	يوسف	وَهُوَ أَرْحَمُ	۴۷۹
۶۷	يوسف	وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ	۲۵۵
۶۷	يوسف	وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ	۱۷۳
۷۶	يوسف	وَتَوْفَّقْ كُلَّ	۵۸۹
۷۷	يوسف	فَأَسْرَهَا يُوسُفُ	۷۹۳
۸۴	يوسف	وَابْيَضَّتْ	۱۱۳۵
۸۶	يوسف	إِنَّمَا أَشْكُو	۵۶۹
۸۷	يوسف	وَلَا تَأْتِيَنَّهُمْ	۴۴۳
۱۰۱	يوسف	تَوَفَّنِي مُسْلِمًا	۲۸۴
۱۰۳	يوسف	وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ	۷۰۴
۱۱۰	يوسف	حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ	۵۸۵
۱۱۱	يوسف	لَقَدْ كَانَ فِي	۳۱۶
۶	رعد	إِنْ رَيْتَ	۴۹۳
۷	رعد	وَلِكُلِّ قَوْمٍ	۱۲۷۹
۸	رعد	وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ	۱۱۶
۱۹	رعد	إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ	۸۳۳

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۳۵	اسراء	وَأَوْفُوا الْكَيْلَ	۱۲۲۸
۳۷	اسراء	وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ	۹۹
۳۸	اسراء	كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ	۱۸۹
۷۲	اسراء	وَمَنْ كَانَ	۹۷۷
۷۷	اسراء	وَلَا تَجِدُ	۸۹۶
۸۱	اسراء	قُلْ جَاءَ الْحَقُّ	۶۴۳
۸۴	اسراء	قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ	۵۰
۹۳	اسراء	قُلْ سُبْحَانَ	۱۳۵۵
۵	كهف	كَثِيرَتْ كَلِمَةً	۱۰۴۰
۵	كهف	إِنْ يَقُولُونَ	۱۳۷۷
۲۰	كهف	إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا	۷
۲۲	كهف	رُجُماً بِالْقَبِ	۲۹۰
۲۴ و ۲۲	كهف	وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ	۳۸
۲۶	كهف	وَلَا يَشْفِكُ فِي حُكْمِهِ	۲۹۲
۲۹	كهف	وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ	۸۰۹
۲۹	كهف	فَمَنْ شَاءَ	۹۵۶
۳۰	كهف	إِنَّا لَا نُضِيعُ	۹۱۷
۴۵	كهف	وَكَانَ اللَّهُ	۵۰۳
۴۶	كهف	أَلْمَالُ وَالْبَنُونَ	۱۰۶۹
۴۹	كهف	وَلَا يَظْلِمُ	۵۰۶
۴۹	كهف	وَوَجَدُوا	۹۳۲
۵۷	كهف	وَفِي أَذَانِهِمْ	۱۰۴۹
۵۸	كهف	وَرَبُّكَ الْغَفُورُ	۵۰۷
۵۹	كهف	بِلِكَ الْقُرَى	۸۲۱
۷۸	كهف	فَالْ هَذَا فِرَاقُ	۳۴۸
۹۳	كهف	لَا يَكْفُرُونَ	۱۲۷۱
۱۰۶	كهف	ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ	۳۹۵
۱۱۰	كهف	قُلْ إِنَّمَا	۱۳۵۵
۴	مريم	فَال رَبِّ إِنْ	۳۱۸
۱۰	مريم	قَالَ أَيْتَكَ	۱۰۵۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۵۱	نحل	وَقَالَ اللَّهُ لَا	۷۸۱
۷۱	نحل	وَاللَّهُ فَضَّلَ	۹۹۶
۷۵	نحل	وَمَنْ رَزَقْنَاهُ	۷۸۰
۷۸	نحل	وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ	۹۳۶
۸۲	نحل	فَإِنْ تَوَلَّوْا	۲۱۱
۸۳	نحل	يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ	۱۸۴
۹۱	نحل	وَأَوْفُوا بِعَهْدِ	۷۷۹-۸۶۵
۹۲	نحل	وَلَا تَكُونُوا	۱۰۹۴
۹۴	نحل	وَتَذُقُوا السَّوْءَ	۱۲۸۹
۱۱۱	نحل	يَوْمَ تَأْتِي	۱۳۰۰
۱۱۱	نحل	وَتُؤْتَى كُلُّ	۸۳۲
۱۱۲	نحل	وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا	۹۵۷
۱۱۹	نحل	ثُمَّ إِنْ رَزَقْتَ	۲۸۶
۱۲۶	نحل	وَأِنْ عَاقَبْتُمْ	۱۱۴۱-۱۲۷۳
۷	اسراء	إِنْ أَحْسَنْتُمْ	۱۶۹-۱۳۲۳
۱۰	اسراء	وَأَنَّ الَّذِينَ	۱۳۸۸
۱۱	اسراء	وَكَانَ الْإِنْسَانُ	۱۰۸۳
۱۴	اسراء	إِقْرَأْ كِتَابَكَ	۲۱
۱۵	اسراء	مَنْ اهْتَدَى	۱۳۲۹
۱۵	اسراء	وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ	۱۲۳
۱۵	اسراء	وَلَا تَنْزِرُوا	۶۱۰
۲۰	اسراء	كُلًّا نَبْدُ	۱۳۵۸-۵۰۵
۲۳	اسراء	وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا	۳۸۷
۲۴	اسراء	وَأَخْفِضْ	۵۳۱
۲۶	اسراء	وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا	۹۸
۲۷	اسراء	إِنَّ الْمُبْدِرِينَ	۳۳۹
۲۷	اسراء	إِنَّ الْمُبْدِرِينَ	۷۵۶
۲۹	اسراء	وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ	۱۱۶
۳۱	اسراء	نَحْنُ نَرُفِّقُهُمْ	۸۸۳
۳۳	اسراء	وَمَنْ قُتِلَ	۵۵۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۵	مریم	وَهَرَىٰ إِلَيْكَ	۱۳۳۹
۷۵	مریم	تَسْتَعْمَلُونَ مِنْهُ	۳۷۹
۱۵	طه	لِيُجْزَىٰ كُلُّ	۱۲۳۱
۳۲-۲۹	طه	وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا	۲۸۸
۴۴	طه	قُولاً لَهُ قَوْلًا	۲۳۲
۵۰	طه	قَالَ رَبُّنَا الَّذِي	۲۷۶
۵۰	طه	رَبُّنَا الَّذِي	۶۱
۵۴	طه	كُلُّوا وَارْزُقُوا	۱۱۲۶
۵۵	طه	مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ	۱۸-۱۵۶
۶۴	طه	فَأَجْبِعُوا كَيْدَكُمْ	۱۲۶۷
۶۹	طه	إِنَّمَا صَنَعُوا	۱۱۹۱
۷۲	طه	فَاقْضِ مَا أَنْتَ	۳۲
۸۱	طه	كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ	۴۳۶-۹۵۵
۱۰۸	طه	وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ	۶۴
۱۳۱	طه	وَلَا تَمُدَّنَّ	۴۰۴
۱۳۲	طه	نَحْنُ نَرُفِقُكَ	۸۱۲
۸	انبیاء	وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا	۲۴
۱۲	انبیاء	فَلَمَّا أَحْسَوْا	۶۲۲
۱۸	انبیاء	بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ	۴۶۷
۲۲	انبیاء	لَوْ كُنَّا فِيهِمْ	۲۳۱
۲۳	انبیاء	لَا يُسْتَلُّ	۱۰۰۸
۲۷، ۲۶	انبیاء	بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ	۲۵۲
۳۰	انبیاء	وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ	۱
۳۵	انبیاء	وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ	۴۱۸
۳۷	انبیاء	خُلِقَ الْإِنْسَانُ	۷۸۳
۴۶	انبیاء	وَلَئِنْ مَسْتَهْمُمْ	۱۳۱۷
۴۷	انبیاء	وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ	۱۱۵۹
۴۷	انبیاء	وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ	۳۳۱
۵۴	انبیاء	قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ	۷۶
۶۹	انبیاء	فَلَمَّا يَأْتِ النَّارُ كُونِي	۱۷
۸۷	انبیاء	سُبْحَانَكَ	۱۰۲۷
۹۴	انبیاء	فَمَنْ يَعْمَلْ	۵۳۸
۹۷	انبیاء	فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ	۴۰۷
۷	حج	وَأَنَّ السَّاعَةَ	۹۰۳
۱۰	حج	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ	۵۹۶-۱۶۵
۱۰	حج	وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ	۵۰۶
۱۱	حج	خَيْرَ الدُّنْيَا	۴۲۵
۱۱	حج	خَيْرَ الدُّنْيَا	۹۹۹
۱۶	حج	وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي	۵۲۸
۱۸	حج	وَمَنْ يُؤْمِنِ اللَّهَ	۶۴۷
۱۸	حج	إِنَّ اللَّهَ	۵۰۱
۲۸	حج	تَكُلُّوا مِنْهَا	۱۲۳۲
۳۶	حج	وَأَطِيعُوا	۱۱۸۰
۳۸	حج	إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ	۵۱۱
۳۹	حج	أُذِنَ لِلَّذِينَ	۵۱۱-۱۲۴۰
۴۵	حج	فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرِيبَةٍ	۸۲۱
۴۶	حج	قَالِهَا لَا تَعْمَى	۹۷۳
۴۶	حج	أَقْلَمَ يَسِيرُوا	۶۱۴
۴۷	حج	وَلَنْ يُخْلِفَ	۷۴۹
۴۸	حج	وَكَأَيُّنَ مِنْ قَرِيبَةٍ	۴۹۳
۵۴	حج	إِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ	۵۲۸
۷۳	حج	يَا أَيُّهَا النَّاسُ	۷۳۳
۷۳	حج	يَا أَيُّهَا النَّاسُ	۴۵۹
۷۷	حج	وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ	۳۴۶
۳	مؤمنون	وَالَّذِينَ هُمْ	۱۱۴۹
۱۵، ۱۲	مؤمنون	وَلَقَدْ خَلَقْنَا	۶۸۳
۶۰	مؤمنون	وَقُلُوبُهُمْ	۶۰۹
۶۱	مؤمنون	أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ	۳۳۴
۶۸	مؤمنون	أَقْلَمَ يَدَّبْرُوا	۲۵۹
۸۰	مؤمنون	وَهُوَ الَّذِي	۱۱۳۴

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.گ: مثل شماره
۶۰	فرقان	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ	۷۴۶
۶۳	فرقان	وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ	۹۹
۶۳	فرقان	وَإِذَا خَاطَبَهُمْ	۱۰۷
۶۷	فرقان	وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا	۹۳۳
۷۵	فرقان	أُولَئِكَ	۹۶۳
۳	شعراء	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ	۲۰۸
۴	شعراء	نَفَلْتُ	۱۰۱۵
۴۰	شعراء	لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ	۱۳۶۳
۴۱	شعراء	فَالْوَا لِعَرَفُونَ	۱۰۰۵
۷۹	شعراء	وَالَّذِي هُوَ	۶۷۲
۸۰	شعراء	وَإِذَا مَرِضْتُ	۴۶۹
۸۴	شعراء	وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ	۳۷
۸۴	شعراء	وَاجْعَلْ لِي	۱۱۷۶
۱۲۹ و ۱۲۸	شعراء	أَتَبْنُونَ بِكُلِّ	۶۰۲
۱۳۶	شعراء	فَالْوَا سَوَاءٌ	۱۱۵۰
۱۳۶	شعراء	فَالْوَا سَوَاءٌ	۴۴۷
۱۸۲	شعراء	وَزُنُوا	۸۴۳
۲۰۱	شعراء	لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ	۳۲۶
۲۰۸	شعراء	وَمَا أَهْلَكْنَا	۱۲۳
۲۱۵	شعراء	وَ أَخْفِضْ	۵۳۱
۲۲۵	شعراء	أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ	۵۴۰
۲۲۶	شعراء	وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ	۱۳۳۰
۲۲۷	شعراء	سَيَعْلَمُ الَّذِينَ	۵۴۶
۲۲۷	شعراء	سَيَعْلَمُ الَّذِينَ	۸۲۵
۳۳	نمل	وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ	۱۳۴۴
۴۰	نمل	أَنَا أَنبِئُكَ بِهِ	۱۳۷۴
۴۰	نمل	وَمَنْ كَفَرَ	۸۱۵
۴۷	نمل	فَالْوَا اطَّيَّرْنَا	۸۷۵
۵۰	نمل	وَمَكَرُوا مَكَرًا	۷۵۲
۵۲	نمل	فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ	۸۲۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.گ: مثل شماره
۸۸	مؤمنون	وَهُوَ يُحْيِي	۳۱۱-۵۱۵
۹۶	مؤمنون	إِذْ دُفِعَ بِالْأَيْمَنِ	۹۶۶
۱۰۰ و ۹۹	مؤمنون	حَتَّى إِذَا جَاءَ	۱۶۲
۱۰۸	مؤمنون	فَالِ اخْتَشَوْا	۸۴۴
۱۰۹	مؤمنون	رَبَّنَا آمَنَّا	۱۰۲۰
۱۱۱	مؤمنون	إِنِّي جَزَيْتُهُمْ	۸۰۳
۱۱۵	مؤمنون	أَنخَسَيْتُمْ آتِنَا	۳۸۹
۳	نور	الرَّائِي لَا يَبْصُرُ	۹۷
۱۲	نور	لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ	۸۲۹
۱۵	نور	إِذْ تَلَقَّوْنَهُ	۱۳۱۸
۲۱	نور	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۷۱
۲۲	نور	وَلْيَعْلَمُوا	۵۸۰-۱۳۱۹
۲۳	نور	لُعِنُوا	۹۹۹
۲۶	نور	الطَّيِّبَاتِ	۲۹۴
۲۶	نور	الْخَيْبَاتِ	۹۷
۲۶	نور	الْخَيْبَاتِ	۲
۳۰	نور	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ	۱۳۶-۴۰۳
۳۷	نور	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ	۱۱۱۱
۴۰	نور	إِذَا أُخْرِجَ	۴۰۵
۵۴	نور	فَإِنْ تَوَلَّوْا	۱۲۹۴
۲	فرقان	وَلَمْ يَكُنْ لَهُ	۱۳۵۱
۱۱	فرقان	وَأَعْتَدْنَا لِنَافِ	۱۳۸۸
۲۶	فرقان	وَكَانَ يَوْمًا	۶۶۵
۲۷	فرقان	وَيَوْمَ يَنْفُضُ	۱۲۰
۴۲	فرقان	وَتَسَوَفَ يَعْلَمُونَ	۳۷۹
۴۳	فرقان	أَرَأَيْتَ مَنْ	۱۲۶۱
۴۴	فرقان	أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ	۲۴۳
۴۴	فرقان	أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ	۹۸۰
۴۴	فرقان	أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ	۱۰۲۶
۲۹ و ۲۸	فرقان	وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ	۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۸	عنکبوت	إِنكُمْ لَتَأْتُونَ	۹۱۳
۲۹	عنکبوت	فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ	۱۰۰
۲۹	عنکبوت	إِنكُمْ لَتَأْتُونَ	۱۲۳۴
۳۱	عنکبوت	كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ	۱۰۹۵
۴۳	عنکبوت	وَبَلَدِكَ الْأَمْثَالُ	۱۰۸۵
۴۳	عنکبوت	وَمَا يَعْقِلُهَا	۸۳۳
۴۶	عنکبوت	وَالْهَٰئِلَا	۸۹۰-۱۳۴۵
۴۹	عنکبوت	يَلْ هَٰؤُلَاءِ	۸۶۰
۵۶	عنکبوت	إِنْ أَرْضِي	۵۱۳
۵۶	عنکبوت	يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ	۲۷۳
۵۷	عنکبوت	كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ	۲۸
۵۸و۵۹	عنکبوت	نِعْمَ أَجْرُ	۸۰۱
۶۴	عنکبوت	وَمَاهِدِ الْخِيَوَةُ الدُّنْيَا	۳۸۳
۶۶	عنکبوت	لِيَكْفُرُوا	۱۲۴۲
۶۹	عنکبوت	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا	۲۵۰ و ۵۳
۳و۲	روم	غُلِبَتِ الرُّومُ	۳۷۳
۶	روم	وَعَذَّ اللَّهُ	۷۹۶
۷	روم	يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا	۸۲۲
۱۹	روم	يُخْرِجُ الْحَيَّ	۹
۲۱	روم	وَمِنْ آيَاتِهِ	۲۲۳
۲۱	روم	إِنْ فِي ذَلِكَ	۱۳۳۱
۲۴	روم	وَيُنَزَّلُ مِنْ	۱۱۸۳
۲۴	روم	إِنْ فِي ذَلِكَ	۱۳۳۱
۲۶	روم	كُلُّ لَه فَايْتُونَ	۹۴۴
۲۹	روم	فَمَنْ يَهْدِي	۱۳۵۶
۳۲	روم	كُلُّ جَزْبٍ بِنَا	۷۱۴
۳۷	روم	أَوَلَمْ يَرَوْا	۲۱۸
۳۸	روم	قَاتِ ذَا الْقُرْبَيْنِ	۱۲۴
۴۰	روم	اللَّهُ الَّذِي	۳۶۵-۱۲۵۱
۴۱	روم	ظَهَرَ الْفَسَادُ	۷۴۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۶۴	نمل	قُلْ هَٰؤُلَا	۱۱۹۶
۶۵	نمل	قُلْ لَا يَعْلَمُ	۸۶۱
۶۹	نمل	قُلْ سِيرُوا	۲۳۰
۷۴	نمل	وَأَنْ رَّبِّكَ	۶۴۹
۸۰	نمل	إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ	۵۲۹
۸۰	نمل	وَلَا تَسْمِعُ	۹۳۵
۹۰	نمل	هَلْ تُخْزَوْنَ إِلَّا	۳۹۵
۴	نمل	إِنْ فَرِغْتُمْ عَلَا	۲۹۱
۷	نمل	وَأَوْخِيْنَا إِلَى	۸۱۷
۱۱	نمل	فَبَصُرَتْ بِهِ	۶۸۱
۵۵	نمل	وَقَالُوا إِنَّا	۱۰۶۴
۵۹	نمل	وَمَا كَانَ رَبُّكَ	۱۲۳
۷۱	نمل	أَفَلَا تَسْمَعُونَ	۱۰۴۶
۷۶	نمل	إِذْ قَالَ لَهُ	۷۴۷
۷۷	نمل	وَأَحْسِنْ كُنَا	۱۴۹
۷۸	نمل	وَلَا يُسْقَلُ عَنْ	۳۶
۷۹	نمل	فَخَرَجَ عَلَى	۶۹۵
۸۳	نمل	بَلَدِكَ الدَّارُ الْأُخْرَىٰ	۹۹
۸۴	نمل	وَمَنْ جَاءَ بِالسَّبِيحَةِ	۵۲
۸۸	نمل	كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ	۵۳-۵۵۵-۶۷۵
۸۸	نمل	لَهُ الْحُكْمُ	۷۴۸
۲	عنکبوت	أَحْسِبِ النَّاسَ	۶۱۶
۴	عنکبوت	أَمْ حَسِبِ الَّذِينَ	۹۴۲
۵	عنکبوت	مَنْ كَانَ يَرْجُوا	۱۰۵-۷۵۴
۶	عنکبوت	وَمَنْ جَاهَدَ	۹۶
۱۲	عنکبوت	وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا	۳۸۰
۱۲	عنکبوت	وَلَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ	۱۰۱۴
۱۳	عنکبوت	وَلَنَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ	۷۴۳
۲۱	عنکبوت	يُعَذِّبُ مَنْ	۱۰۰۸
۲۴	عنکبوت	فَالْوَا أَثْلُوهُ	۲۹۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۹	احزاب	أَشِيعَةُ عَلَى الْخَيْرِ	۶۱۳
۱۹	احزاب	فَأَخِطَ اللَّهُ	۶۲۷
۱۹	احزاب	سَلَقُوكُمْ	۶۸۴
۱۹	احزاب	فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ	۱۲۳۹
۲۳	احزاب	مِنَ الْمُؤْمِنِينَ	۸۶۴
۲۴	احزاب	لِيَجْزِيَ اللَّهُ	۶۵۰
۲۵	احزاب	وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ	۵۸۸
۳۶	احزاب	وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ	۲۵۵
۳۷	احزاب	وَمَا كَانَ أَمْرُ اللَّهِ	۵۳۷
۴۸	احزاب	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ	۱۷۳
۵۳	احزاب	فَإِذَا طَعِمْتُمْ	۱۰۳۹
۵۳	احزاب	لَا تَدْخُلُوا	۱۱۷۲
۵۵	احزاب	وَاتَّقِينَ اللَّهَ	۷۰۵
۵۹	احزاب	يُذْنِبِينَ عَلَيْهِنَّ	۳۹۲
۶۷	احزاب	فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ	۹۷۱
۶۷	احزاب	إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا	۱۵۹
۷۰	احزاب	وَقُولُوا	۸۰۴
۱۵	سبا	كُلُوا مِن رِّزْقِ	۱۱۸۵
۱۷	سبا	ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ	۹۵۷
۱۸	سبا	سِيرُوا فِيهَا	۸۱۶
۱۹	سبا	فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ	۲۴۴
۲۴	سبا	قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ	۶۷۳
۲۵	سبا	لَا تُسْتَلُونَ عَمَّا	۳۴۹
۲۵	سبا	قُلْ لَا تُسْتَلُونَ عَمَّا	۹۴۷
۲۶	سبا	قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا	۴۹۰
۳۰	سبا	قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ	۱۲۳۵
۳۱	سبا	يَقُولُ الَّذِينَ	۶۳۹
۳۲	سبا	فَالَّذِينَ	۱۲۴۴
۳۲	سبا	فَالَّذِينَ	۳۵۳
۳۶	سبا	قُلْ إِنْ رَبِّي يَسْتَطِيعُ	۴۰

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴۴	روم	مَنْ كَفَرَ	۹۴-۱۰۳۴
۵۳ و ۵۲	روم	وَلَا تَسْمَعْ الصَّمَّ	۴۴۶
۵۳	روم	وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى	۵۷
۵۴	روم	اللَّهُ الَّذِي	۱۲۸۰
۵۷	روم	فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ	۳۰۹
۷	لقمان	كَأَنِّي أُدْنِيهِ	۱۰۸۲
۷	لقمان	وَإِذَا تَنَتَى	۱۳۸۳
۱۵	لقمان	وَأُتِيعَ سَيْلٌ	۶۷۷
۱۶	لقمان	إِنَّمَا إِنْ تَكُ	۱۱۵۹
۱۷	لقمان	وَاصِرٌ عَلَى	۸۵۸-۶۹۹
۱۹	لقمان	وَالْقَصِيدُ فِي مَشِيكِ	۷۲۷-۱۱۶۲
۱۹	لقمان	وَأَغْضَضُ	۲۴۶
۲۱	لقمان	أَوَّلُكَانَ	۱۰۲۴
۲۳	لقمان	إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ	۱۶۰
۳۳	لقمان	لَا يَجْزِي وَالِدٌ	۵۸
۳۳	لقمان	فَلَا تَغُرُّكُمْ	۱۰۱
۳۴	لقمان	وَمَا تَذَرِي نَفْسَ مَاذَا	۲۴۵
۳۴	لقمان	وَمَا تَذَرِي	۹۳۹
۵	سجده	يَذْبُرُ الْأَمْرَ	۹۱۱
۱۷	سجده	فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ	۴۷۱
۲۰ و ۱۹	سجده	أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا	۱۱۰۲
۲۲	سجده	وَمَنْ أَظْلَمُ	۱۱۸۲
۲۶	سجده	إِنْ فِي ذَلِكَ	۹۸۰
۲۷	سجده	أَفَلَا يُبْصِرُونَ	۹۷۰
۶	احزاب	وَأُولُوا الْأَرْحَامِ	۱۲۴
۱۰	احزاب	وَتَلَقَّتِ الْقُلُوبُ	۳۶۴
۱۰	احزاب	وَتَنظُّونَ بِاللَّهِ	۶۰۶
۱۶	احزاب	قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ	۸۳
۱۷	احزاب	قُلْ مَنْ ذَا	۹۸۴
۱۹	احزاب	تَذُورُ أَعْيُنُهُمْ	۴۰۷

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۲	سبا	فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ	۵۸
۲۵	سبا	وَمَا تَلْقَوْا مِعْشَارَ	۱۲۱
۲۶	سبا	قُلْ إِنَّا أَعْطَكُم	۴۵۵
۴۹	سبا	قُلْ جَاءَ الْحَقُّ	۶۴۳
۲	فاطر	وَمَا يُمِصُّكَ	۴۱
۶	فاطر	إِنَّ الشَّيْطَانَ	۶۰۰
۱۰	فاطر	إِلَيْهِ يَصْعَدُ	۷۳۱
۱۰	فاطر	وَمَكَرُوا لَكَ	۱۱۹۲
۱۴	فاطر	إِنْ تَدْعُوهُمْ	۷۵۸
۱۴	فاطر	وَلَا يَنْبِئُكَ	۹۱۰
۱۸	فاطر	وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ	۸۷۱
۲۲	فاطر	وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ	۱۱۲۰
۲۴	فاطر	وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ	۷۰۳
۳۰	فاطر	بَلْ إِنْ يَعِدُ	۱۲۳۶
۴۲	فاطر	وَأَقْسَمُوا	۸۹۳
۴۳	فاطر	وَلَا يَجِئُ الْمَكْرُ	۱۹۶
۴۴	فاطر	وَمَا كَانَ اللَّهُ	۱۴۲
۴۵	فاطر	وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ	۴۸
۱۷	یس	وَمَا عَلَّمْنَا إِلَّا	۹۰
۱۸	یس	فَالُوا إِنَّا	۸۷۵
۲۱	یس	إِثْبَعُوا مَنْ لَا	۳۱۴
۳۵	یس	لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ	۳۶۸
۴۸	یس	وَيَقُولُونَ	۹۰۲
۶۸	یس	وَمَنْ نَعْتَرُهُ	۱۰۸
۶۹	یس	وَمَا عَلَّمْنَاهُ	۷۸۴
۷۳	یس	وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ	۱۸۴
۸۲	یس	إِنَّا أَمَرُ	۹۱۶
۴	صافات	إِنَّ إِلَهُكُمْ	۱۳۴۵
۲۳	صافات	فَاهْذُوهُمْ	۹۲۲
۳۲	صافات	فَلَقَوْا بَنَاتِكُمْ	۱۹۱
۳۹	صافات	وَمَا تُجِزُونَ	۱۷۶
۵۹ و ۵۸	صافات	أَفَنَّا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ	۲۲
۷۰ و ۶۹	صافات	إِنَّهُمْ أَلْفَا	۱۲۵۹-۱۳۷۳
۷۵	صافات	وَلَقَدْ نَادَانَا	۱۲۹
۷۸	صافات	وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ	۳۷
۹۵	صافات	فَالِ اتَّعْبُونَ	۱۷۲
۱۳۸	صافات	أَفَلَا تَعْقِلُونَ	۴۸۸-۸۵۰
۱۵۹	صافات	سُبْحَانَ اللَّهِ	۴۸۹
۱۷۷	صافات	فَإِذَا نَزَلَ	۷۲۴
۳	ص	وَلَا تَجِئْ	۴۴۹
۱۱	ص	جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ	۱۰۹۳
۲۶	ص	وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى	۱۱۳۸
۲۷	ص	وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ	۴۷۰-۱۳۵۴
۲۸	ص	أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ	۱۲۲۹
۶۰	ص	أَنْتُمْ قَدْ مُثِمُّوا لَنَا	۱۳۹
۶۲	ص	وَقَالُوا مَا لَنَا	۱۹۹
۶۴	ص	إِنْ ذَلِكَ	۱۱۶۳
۷۶	ص	أَتَاخِيرُ	۳۱۹
۷۸ و ۷۷	ص	فَالِ فَخُذْ مِنْهَا	۳۳۵
۸۸	ص	وَلَتَعْلَمُنَّ	۳۱۷
۶	زمر	خَلَقَكُمْ	۱۳۴۳
۷	زمر	إِنْ تَكْفُرُوا	۲۰۹
۸	زمر	وَإِذَا مَسَّ	۸۹۱
۸	زمر	إِذَا حَوَّلَهُ	۱۲۰۴
۹	زمر	يَحْذَرُ الْآخِرَةَ	۵۵۷
۹	زمر	قُلْ هَلْ يَسْتَوِي	۹۸۹
۱۸ و ۱۷	زمر	فَيَشْرِي عِبَادَ	۲۵۹
۲۰	زمر	وَعَذَّ اللَّهُ	۷۴۹
۲۲	زمر	قَوْلٍ لِلْغَاسِيَةِ	۱۵۸
۲۳	زمر	تَقْشَعِرُّ مِنْهُ	۱۰۸۶

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۵	زمر	فَأَنذَرُوهُمُ الْعَذَابَ	۱۱۸۸
۲۹	زمر	ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا	۱۳۷۰
۳۰	زمر	إِنِّكَ مَيِّتٌ	۱۰۳
۳۵	زمر	لِيُخَفِّرَ اللَّهُ	۵۳۳
۳۶	زمر	أَلَيْسَ اللَّهُ	۴۸۵
۳۷، ۳۶	زمر	وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ	۴۲
۴۰، ۳۹	زمر	قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا	۲۳۸
۴۱	زمر	فَمَنْ اهْتَدَى	۱۱۱۶
۴۲	زمر	اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَمْسُ	۳۶۶
۴۸	زمر	وَيَذَلُّهُمُ سُبُلًا	۲۹۹
۵۱	زمر	فَأَصَابَهُمْ	۷۶۷-۱۲۵۵
۵۳	زمر	لَا تَقْنَطُوا	۲۰-۴۰۹
۵۶	زمر	أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ	۶۹۱
۶۰	زمر	وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ	۶۷۴
۶۰	زمر	وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ	۸۱۰
۶۷	زمر	وَمَنَّا قَدْ زُوِيَ اللَّهُ	۵۲۰
۷۰	زمر	وَوُفِّيَتْ كُلُّ	۱۲۹۱
۳	غافر	غَافِرِ الذَّنْبِ	۱۳۳۴
۱۶	غافر	لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ	۶۹
۱۶	غافر	يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ	۲۹۹
۱۸	غافر	وَمَالِ الظَّالِمِينَ	۱۰۶
۱۸	غافر	إِذَا الْقُلُوبُ	۳۶۴
۱۹	غافر	يَعْلَمُ خَائِنَةَ	۱۶۰
۲۰	غافر	وَاللَّهُ يَغْفِي	۴۹۰
۲۱	غافر	كَانُوا هُمْ أَشَدُّ	۸۲
۲۵	غافر	وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ	۱۳۵
۲۸	غافر	وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا	۵۸۶
۳۷	غافر	وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ	۱۱۹۱
۳۹	غافر	إِنَّمَا هَذِهِ الْخَيُودُ	۶۱۹
۴۰	غافر	مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً	۳۷۰-۱۱۴۳
۴۴	غافر	وَأَقْوَصُ	۹۰۹
۴۴	غافر	فَسَتَذْكُرُونَ	۳۱۷
۴۷	غافر	فَهَلْ أَنْتُمْ	۳۸۰
۶۰	غافر	وَقَالَ رَبُّكُمْ	۱۲۹
۶۷	غافر	وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى	۱۳۵۰
۸۴	غافر	قَلَمًا زَاوَا يَأْتِنَا	۶۳
۸۵	غافر	قَلَمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ	۴۴۹
۵	فُصِّلَتْ	وَقَالُوا قُلُوبُنَا	۲۸۲
۵	فُصِّلَتْ	مِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ	۱۰۶۳
۵	فُصِّلَتْ	فَاعْمَلْ إِنَّا	۱۲۹۳
۳۱	فُصِّلَتْ	لَكُمْ فِيهَا مَا	۷۹
۳۴	فُصِّلَتْ	إِذْ نَعَى بِالَّذِي هِيَ أَحْسَنُ	۱۴-۱۵۲
۳۴	فُصِّلَتْ	وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ	۲۰۳
۳۴	فُصِّلَتْ	إِذْ نَعَى بِالَّذِي هِيَ	۱۰۶۰
۳۴	فُصِّلَتْ	كَأَنَّهُ وَلِيُّ حَمِيمٍ	۱۰۸۴
۳۶	فُصِّلَتْ	وَالِهَا يَنْزَعُكَ	۳۱۱
۳۹	فُصِّلَتْ	فَإِذَا أَنْزَلْنَا	۱۱۸۳
۴۳	فُصِّلَتْ	إِنْ رَيْتَ	۱۳۳۴
۴۴	فُصِّلَتْ	وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ	۸۴۲
۴۶	فُصِّلَتْ	مَنْ عَمِلَ صَالِحًا	۱۱۱۶
۴۸	فُصِّلَتْ	وَطُفُوا مَا لَهُمْ	۱۲۱۵
۵۱	فُصِّلَتْ	وَإِذَا مَسَّهُ	۸۹۱
۴	شورى	لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ	۱۷۸
۷	شورى	فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ	۷۵۳
۱۱	شورى	لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ	۶۶۳
۱۵	شورى	اللَّهُ رَبُّنَا	۱۳۴۵
۲۰	شورى	مَنْ كَانَ يُرِيدُ	۱۳۲۲
۲۰	شورى	وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ	۱۳۱۳
۲۰	شورى	مَنْ كَانَ يُرِيدُ	۱۲۶
۲۴	شورى	وَيَمْنَعُ اللَّهُ الْبَاطِلَ	۲۸۱

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۵	شوری	وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ	۱۰۳۱-۲۵۳
۲۷	شوری	وَلَوْ يَسْطِ اللَّهُ	۱۳۳۳-۴۷
۲۸	شوری	وَهُوَ الَّذِي	۲۷۸
۳۰	شوری	وَمَا أَصَابَكُمْ	۸۹
۳۰	شوری	وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ	۹۸۲
۳۷	شوری	وَإِذَا مَا غَضِبُوا	۱۱۱۲
۳۸	شوری	وَأَمْرُهُمْ شُورَى	۶۵
۴۰	شوری	وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ	۶۹۲، ۵۵۰، ۳۷۷، ۵۷۶
۴۰	شوری	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ	۱۳۰
۴۵	شوری	يَنْظُرُونَ مِنْ	۷۱۱
۴۹	شوری	يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ	۵۶۲
۴۹	شوری	لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ	۱۷۸
۱۶	زخرف	أَمْ اتَّخَذَ مِثْلًا	۵۵
۴۰	زخرف	أَنَّا نَسْمِعُ	۹۳۵-۴۴۶
۵۶	زخرف	فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَاقًا	۵۱۹
۶۷	زخرف	أَلَا جُلَاءُ يَوْمَئِذٍ	۱۳۶۵-۱۱۸۴
۸۳	زخرف	فَذَرْنَهُمْ يَخُوضُوا	۲۳۸
۲۳	دخان	فَأَنسِرْ بَعَادَى لَيْلًا	۷۷
۲۵-۲۸	دخان	كَمْ تَرَكُوا	۱۳۰۴
۲۹	دخان	فَمَا بَكَتْ	۷۶۱
۴۱	دخان	يَوْمَ لَا يُغْنِي	۸۷۱
۵۶	دخان	لَا يَنْدُقُونَ فِيهَا	۲۲
۸	جاثیه	يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ	۹۵
۱۲	جاثیه	اللَّهُ الَّذِي	۵۷۹
۱۷	جاثیه	إِنْ رَبُّكَ يَقْضِي	۴۹۰
۲۱	جاثیه	أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ	۱۲۲۹
۲۲	جاثیه	وَلَيُجْزَى كُلُّ	۱۲۳۱
۲۳	جاثیه	أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ	۲۵۴
۳۷	جاثیه	وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ	۲۲۲
۵	احقاف	وَمَنْ أَضَلُّ	۷۵۸
آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۳	احقاف	إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا	۶۷۶
۲	محمد	كَفَرُ عَنْهُمْ	۷۷۰
۴	محمد	حَتَّى إِذَا	۹۰۶
۱۲	محمد	وَالَّذِينَ كَفَرُوا	۸۱
۱۲	محمد	يَا كُفُّونَ كَمَا	۲۳۸
۱۲	محمد	يَا كُفُّونَ	۱۰۸۹
۲۰	محمد	وَيَقُولُ الَّذِينَ أَمَنُوا	۲۲۷
۳۱	محمد	وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ	۵۴۷
۳۲	محمد	سَيُحِيطُ	۶۲۷
۳۸	محمد	وَاللَّهُ الْغَنِيُّ	۵۳۵
۱۱	فتح	يَقُولُونَ بِالسِّيْتِيمِ	۶۱۲
۱۲	فتح	وَنُظْمِ	۱۹۰-۶۱۱
۲۳	فتح	وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ	۸۹۶
۲۹	فتح	مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ	۱۴۳
۲۹	فتح	سَيَسْأَلُهُمْ	۱۲۲
۶	حجرات	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمَنُوا	۱۹۴
۱۲	حجرات	إِنْ بَعْضُ	۱۹۵
۱۲	حجرات	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمَنُوا	۵۸۲
۱۲	حجرات	وَلَا تَغْتَابِ	۱۱۷۹
۱۳	حجرات	إِنْ أَكْرَمَكُمْ	۲۷۱
۱۳	حجرات	يَا أَيُّهَا النَّاسُ	۱۳۴۳
۱۴	حجرات	قَالَتِ الْأَعْرَابُ	۱۲۲۲
۱۶	ق	وَتَحْنُ أَقْرَبُ	۴۸۰
۱۹	ق	وَجَاءَتْ سَكْرَةُ	۱۱۳۲
۲۲	ق	فَبَصُرُكَ الْيَوْمَ	۴۴۵
۲۴	ق	أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ	۹۲۲
۲۹	ق	مَا يُبْدِلُ الْقَوْلُ	۴۵۴
۳۵	ق	لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ	۷۹
۳۷	ق	إِنْ فِي ذَلِكَ	۷۳۲
۱۸، ۱۷	ذاریات	كَانُوا قَلِيلًا	۵۶۴

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۳۹	الرحمن	فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ	۳۶
۴۱	الرحمن	يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ	۹۹۵-۱۲۲
۶۰	الرحمن	هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ	۹۴۹
۱۱۱۰	واقعه	وَالسَّابِقُونَ	۵۹۰
۱۷	واقعه	يَطُوفُ عَلَيْهِمْ	۳۰۳
۲۳	واقعه	كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ	۱۰۹۶
۸۲	واقعه	وَتَجْعَلُونَ	۷۱۵
۴	حدید	وَهُوَ مَعَكُمْ	۷۱۶
۶	حدید	وَهُوَ عَلِيمٌ	۶۴۹
۱۶	حدید	أَلَمْ يَأْنِ	۹۹۳
۱۸	حدید	إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ	۸۰۶
۲۰	حدید	إِعْلَمُوا أَنَّا	۳۸۳
۲۲	حدید	مَا أَصَابَ مِنْ	۷۱۳
۲۳	حدید	لِكَيْلًا تَأْسَوْا	۶۷۹
۲۳	حدید	وَلَا تَفْرَحُوا	۵۴۹
۲۵	حدید	وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ	۴۲۱
۲۸	حدید	أَمِنُوا بِرَسُولِهِ	۳۹۷
۲	مجادله	وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ	۴۶۲
۱۱	مجادله	يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ	۲۷۲
۱۴	مجادله	مَاهُمْ مِنْكُمْ	۶۲۹
۲۲	مجادله	لَا تَجِدُ قَوْمًا	۴۴۰
۲	حشر	وَقَذَفَ	۱۰۵۸
۹	حشر	وَيُؤَيِّزُونَ عَلَى	۸۵
۱۱	حشر	أَلَمْ تَر إِلَى	۹۷۹
۱۴	حشر	تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا	۳۶۷
۱۶	حشر	كَتَمَلِ الشَّيْطَانِ	۱۰۹۲
۱۷	حشر	فَكَانَ غَايِبَتَهُمَا	۸۲۸
۱۸	حشر	وَلَتَنْظُرَ	۱۱۹۸
۱	متحنه	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۳۹۶
۲	متحنه	إِنْ يَتَّقَوْكُمْ	۸۲۰

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲۱، ۲۰	ذاریات	وَفِي الْأَرْضِ	۷۰۰
۲۹	ذاریات	وَقَالَتْ عَجُوزٌ	۳۱۸
۴۵، ۴۴	ذاریات	فَعَسَا عَنْ	۴۲۳
۵۵	ذاریات	وَذَكَرُ	۴۵۷
۵۶	ذاریات	وَمَا خَلَقْتُ	۳۸۷
۵۸	ذاریات	إِنَّ اللَّهَ	۶۷۲
۱۶	طور	إِنَّمَا تُجَنَّبُونَ	۱۳۳۷
۲۱	طور	كُلُّ أَمْرٍ	۸۶۳
۲۴	طور	وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ	۳۰۳
۴۲	طور	أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا	۱۹۶
۴۸	طور	وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ	۸۹۴
۴۸	طور	فَأَنْتَكَ بِأَعْيُنِنَا	۷۹۰
۲۲، ۲۱	نجم	أَلَكُمُ الذِّكْرُ	۵۵
۲۴	نجم	أَمْ لِلْإِنْسَانِ	۱۲۷
۲۸	نجم	وَإِنَّ الطَّرْجُ	۱۱۲۷
۳۱	نجم	وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ	۳۸۸
۳۱	نجم	لِيَجْزِيَ الَّذِينَ	۱۱۴۵
۳۱	نجم	لِيَجْزِيَ الَّذِينَ	۱۲۳۱
۳۲	نجم	فَلَا تَرْكُوا	۳۶۱
۳۹	نجم	لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ	۱۱۲
۴۴	نجم	وَأَنَّهُ هُوَ	۱۱۳۴
۶۰	نجم	وَتَضْحَكُونَ	۱۱۷
۷	قمر	كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ	۱۰۹۷
۸	قمر	هَذَا يَوْمٌ	۶۶۵
۲۰، ۱۹	قمر	إِنَّا أَرْسَلْنَا	۲۹۶
۴۶	قمر	بَلِ السَّاعَةِ	۱۲۳۵
۵۰	قمر	كَلْبَحٍ بِالْبَصْرِ	۱۰۹۸
۹	الرحمن	وَأَتَيْنَا	۸۴۳
۲۶	الرحمن	كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا	۲۸
۳۳	الرحمن	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ	۶۷

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴	طلاق	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ	۴۷۸
۷	طلاق	سَيَجْعَلُ اللَّهُ	۵۶
۷	طلاق	لِيُنْفِقَ	۵۸۷-۱۳۴۰
۷	طلاق	لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ	۸۳۸
۷	طلاق	وَمَنْ قُدِرَ	۱۲۴۵
۹	طلاق	فَذَاقَتْ وَبَالَ	۱۲
۹	طلاق	وَكَانَ عَاقِبَةُ	۸۳۰
۶	تحريم	لَا يَعْصُونَ	۸۸۴
۷	تحريم	إِنَّمَا تُجْزَوْنَ	۴۳
۷	تحريم	لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ	۳۹۵
۸	تحريم	تُوبُوا إِلَى اللَّهِ	۵۷۰
۲	ملك	لِيُنَبِّئُكُمْ إِلَهُكُمْ	۳۲۸
۱۵	ملك	فَامْشُوا فِي	۱۳۳۹
۲۱	ملك	أَمَّنْ هَذَا	۶۷۱
۲۹	قلم	فَالُوا سَبْحَانَ	۱۰۲۷
۳۱	قلم	فَالُوا يَا وَيْلَنَا	۵۴۳
۳۵	قلم	أَتَجْعَلُ	۱۲۲۹
۱۸	الحاقة	يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ	۲۹۹
۳۵	الحاقة	فَلَيْسَ لَهُ	۸۷۱
۵	معارج	فَاصْبِرْ صَبْرًا	۱۱۱۸
۱۰	معارج	وَلَا يَسْتَلُ	۶۱۰
۱۱	معارج	يَوْمَ الْمُجْرِمِ	۱۱۶۴
۱۹	معارج	إِنَّ الْإِنْسَانَ	۴۵۳
۲۱	معارج	وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ	۳۲۹
۳۸	معارج	أَيُّطْمَعُ كُلُّ	۷۷۵
۴۱	معارج	وَمَانَعُنْ	۹۴۲
۴۲	معارج	فَذَرَهُمْ يَخْوضُوا	۱۲۳۵
۶۵	نوح	قَالَ رَبِّ إِنِّي	۸۶
۷	نوح	وَأِنِّي كَلِمَةٌ	۸۷-۱۰۵۰
۱۴	نوح	وَقَدْ خَلَقَكُمْ	۳۱۳

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴	ممتحنه	كَفَرْنَا بِكُمْ	۵
۷	ممتحنه	وَاللَّهُ قَدِيرٌ	۵۰۳
۲	صف	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا	۱۴۰
۸	صف	يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا	۳۴
۸	صف	وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ	۲۳۶
۱۴	صف	فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ	۵۱۱
۵	جمعه	مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا	۸۵۷
۵	جمعه	كَمَثَلِ الْجَنَارِ	۱۰۸۱
۸	جمعه	قُلْ إِنَّ التَّوْتِ	۹۹۰
۴	منافقون	هُمُ الْعَدُوُّ	۷۳
۴	منافقون	يَحْسَبُونَ كُلَّ	۱۹۰
۴	منافقون	وَإِنْ يَقُولُوا	۵۹۸
۴	منافقون	كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ	۱۰۸۷
۸	منافقون	يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا	۵۱
۱۰	منافقون	وَأَنفَعُوا مِثًا	۸۸۹
۱۱	منافقون	وَأَنفَعُوا مِثًا	۱۲۸۲
۱۱	منافقون	وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ	۲۲۶
۲	تغابن	هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ	۳۱۳
۲	تغابن	هُوَ الَّذِي	۵۰۸
۵	تغابن	فَذَاقُوا وَبَالَ	۱۲
۶	تغابن	فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا	۲۰۹
۱۱	تغابن	وَمَنْ يُؤْمِنْ	۵۲۸
۱۴	تغابن	إِنْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ	۲۶۱
۱۴	تغابن	وَإِنْ تَعَفَّوْا	۵۸۰
۱۵	تغابن	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ	۱۳۸
۱	طلاق	لَا تَدْرِي لَعَلَّ	۶۲-۴۹۵
۲	طلاق	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ	۲۰۷-۵۰۴
۲	طلاق	إِلَيْكُمْ يُرْعِطُ	۱۲۳۷
۳ و ۲	طلاق	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ	۴۸۶
۳	طلاق	إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ	۴۵۸

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۳۸	نبأ	لَا يَنْتَكِلُونَ	۳۲۷
۴۰	نبأ	وَيَقُولُ الْكَافِرُ	۱۱۰۶
۴۰	نبأ	يَوْمَ يَنْظُرُ	۱۶۵
۲۱، ۲۰	نازعات	وَأَمَّا مَنْ خَافَ	۵۲۲
۳۷	عبس	لِكُلِّ أَمْرٍ	۲۴۷
۴۱-۳۸	عبس	وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ	۴۱۶
۲۶	تکویر	فَأَيُّ نَذْهَبُونَ	۱۳۷
۲۹	تکویر	وَمَا تَشَاوُونَ	۵۷۷
۶	انفطار	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ	۱۰۵۹
۲۴	مطففين	تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ	۶۶۱
۳۲	مطففين	وَإِذَا رَأَوْهُمْ	۱۹۹
۳۶	مطففين	هَلْ نُورِثُ	۳۶۲
۴	انشقاق	وَالْقَتْلَ مَا	۱۲۶۶
۶	انشقاق	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ	۳۶۹
۶	انشقاق	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ	۵۶۵
۹۷، ۷	انشقاق	فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ	۴۴
۹۷، ۷	انشقاق	فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ	۱۳۰۶
۸	بروج	وَمَا تَقْضُوا	۸۷۴
۱۲	بروج	إِنْ يَنْطَشْ	۴۹۶
۱۶	بروج	فَقَالُ	۵۰۱
۱۹	بروج	بَلِ الَّذِينَ	۷۱۵
۹	طارق	يَوْمَ تُبْلَى	۴۳۷
۱۰	طارق	فَمَا لَهُ مِنْ	۱۲۱۰
۹	أعلى	فَذَكِّرْ إِنْ	۱۰۱۹
۱۳	أعلى	أَعْلَى ثُمَّ لَا يَتُوبُ	۱۲۰۸
۱۷، ۱۶	أعلى	بَلِ تُؤْثِرُونَ	۳۹
۲۲، ۲۱	غاشية	فَذَكِّرْ	۱۰۱۱
۲۵	غاشية	إِنْ إِلَيْنَا	۱۰۰۰
۲۰	فجر	وَتُجِيبُونَ الْمَالَ	۱۰۶۸
۲۳	فجر	يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ	۶۴۵

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۱۸، ۱۷	نوح	وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ	۶۸۸
۲۲	نوح	وَمَكَرُوا	۶۶۲
۲۷	نوح	وَلَا يَلِدُوا	۸۸
۹	جن	وَأَنَّا كُنَّا	۱۰۱۲
۱۶	جن	وَأَلِّ اسْتَغَامُوا	۱۳۱۲
۲۴	جن	فَسَيَعْلَمُونَ	۳۷۹
۲۵	جن	قُلْ إِنْ أَدْرَى	۱۱۵۷
۲۷، ۲۶	جن	عَالِمُ الْغَيْبِ	۸۷۳
۲۰	مزمّل	فَافْرُوا مَا	۳۰۲
۷	مدثر	وَلِرَبِّكَ	۱۱۱۸
۹	مدثر	فَذَلِكِ يَوْمَئِذٍ	۶۶۵
۱۵	مدثر	ثُمَّ يَطْمَعُ	۶۳۳
۳۸	مدثر	كُلُّ نَفْسٍ	۱۲۵۴
۴۵	مدثر	وَكُنَّا نَخُوضُ	۹۲۹
۴۸	مدثر	فَمَا تَنْفَعُهُمْ	۱۰۶
۶۵	قيامت	بَلِ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ	۸۴۷
۱۱، ۱۰	قيامت	يَقُولُ الْإِنْسَانُ	۱۲۱۵
۱۴	قيامت	بَلِ الْإِنْسَانُ	۶۴۲
۲۱، ۲۰	قيامت	كَلَّا بَلِ تُجِبُونَ	۶۱۸
۳	انسان	إِنَّا هَدَيْنَاهُ	۶۵۲
۳	انسان	إِنَّمَا شَاكَرُوا	۱۳۶۰
۸	انسان	وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ	۸۵-۶۶۷
۱۲	انسان	وَجَزَاهُمْ	۹۶۳
۱۳	انسان	لَا يَرَوْنَ فِيهَا	۱۲۱۹
۲۷	انسان	إِنْ هُوَ إِلَّا	۶۱۸
۷	مرسلات	إِنَّمَا تُوعَدُونَ	۹۰۳
۲۶، ۲۵	مرسلات	هَذَا يَوْمٌ	۸۴۴
۳۹	مرسلات	فَإِنْ كَانَ	۱۲۴۶
۴۸	مرسلات	وَإِذَا قِيلَ	۷۴۶
۲۵، ۲۴	نبأ	لَا يَتَذَكَّرُونَ فِيهَا	۴

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۴	بلد	لَقَدْ خَلَقْنَا	۱۰۵۳
۸	بلد	أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ	۳۵۰
۹	شمس	فَذُفِّعْ	۴۳۵
۱۰	شمس	وَقَدْ خَابَ	۱۶
۴	لیل	إِنْ سَعَيْكُمْ	۱۲۷۷
۱۱	لیل	وَمَا يُغْنِي عَنْهُ	۱۰۷۰
۴	انشراح	وَزَقَعْنَا لَكَ	۱۱۹۳
۵	انشراح	فَأَنْ مَعَ الْعُسْرِ	۵۶
۸	تین	أَلَيْسَ اللَّهُ	۳۳۰
۷ و ۶	علق	إِنْ الْإِنْسَانَ	۴۹۴

آیه	سوره	ابتداء آیه	ر.ک: مثل شماره
۲	زلزال	وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ	۱۲۶۶
۷	زلزال	فَمَنْ يَمْتَلِ مِثْقَالَ	۴۹
۸ و ۷	زلزال	فَمَنْ يَمْتَلِ	۴۴۴
۹ تا ۶	قارعه	فَأَمَّا مَنْ هَمَّ	۱۲۹۹
۴ و ۳	فیل	أَرْسَلَ عَلَيْهِمِ	۹۶۱
۴ و ۳	قریش	فَلْيَعْبُدُوا	۶۹۷
۲	کافرون	أَلَمْ يَجْعَلْ	۱۱۹۰
۶	کافرون	لَكُمْ دِينُكُمْ	۸۶۹
۲	مسد	مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ	۱۰۷۰

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری عهد جدید، سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷.
- ۳- آقسرائی، محمود بن محمد، تاریخ سلاجقه، تصحیح عثمان توران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۴- ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی، علل الشرایع، المكتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۶ م.
- ۵- _____، کمال الدین و تمام النعمة، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
- ۶- _____، معانی الاخبار، جامعة المدرسین، قم، ایران.
- ۷- _____، من لایحضره الفقیه، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ هـ.ق.
- ۸- _____، خصال، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، انتشارات کتابچی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
- ۹- _____، عیون اخبار الرضاء، ترجمه علی اکبر غفاری، رضا مستفید، نشر صدوق، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۱۰- ابن جزّی کلبی، محمد بن احمد، تفسیر ابن جزّی، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م.

- ۱۱- ابن درید، ابوبکر محمد، جمهرة اللغة، دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۹۸۷ م.
- ۱۲- ابن عباس، عبدالله، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، دارالجليل، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۱۳- ابن عبدربه، احمد بن محمد اندلسی، العقد الفريد، تحقیق عبدالمجید ترجینی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۱۴- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، دارالکتب العلمیه، ایران، قم، ناشر: اسماعیلیان نجفی، بی تا.
- ۱۵- ابن قابوس، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس نامه، کتابفروشی فروغی، چاپ سوم.
- ۱۶- ابن قیم، شمس الدین محمد بن ابی بکر، الامثال فی القرآن الکریم، تحقیق ابراهیم محمد، مکتبه الصحابه، مصر، چاپ اول، ۱۴۰۶.
- ۱۷- ابن کثیر قرشی دمشقی، عمادالدین ابی الفداء، تفسیر القرآن العظیم، دارالدعوة، استانبول ترکیه، ۱۴۰۸ ه. ق، ۱۹۸۷ م.
- ۱۸- _____، مختصر تفسیر ابن کثیر، دارالقرآن الکریم، بیروت، لبنان، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ ه. ق، ۱۹۸۱ م.
- ۱۹- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکر، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۲۰- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، ترجمه رضاتجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۴۳.
- ۲۱- ابریشمی، احمد، فرهنگ نوین مثل‌های فارسی در کرمان، نشر زیور، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۲۲- اخسیکتکی، اثیرالدین، دیوان، کتابفروشی رودکی، چاپ اول، مرداد ۱۳۳۷.
- ۲۳- ادیب پیشاوری، سیداحمد، دیوان اشعار، ناشر سلسله نشریات «ما» چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۲۴- ازرقی هروی، دیوان اشعار، کتابفروشی زوار، چاپ تهران مصور مرداد ۱۳۳۶.
- ۲۵- اسدی طوسی، علی بن احمد، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، زبان

و فرهنگ ایران، بی تا.

- ۲۶- اسماعیلی، اسماعیل، تفسیر امثال القرآن، انتشارات اسوه چاپ سوم، بی تا.
- ۲۷- اصفهانی، اوحد الدین، دیوان اوحدی، انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ حیدری، فروردین ۱۳۴۴.
- ۲۸- اعتصامی، پروین، دیوان، انتشارات پژوهش، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۲۹- الهی قشمه‌ای، مهدی، ترجمه قرآن کریم، انتشارات بنیاد نشر قرآن، چاپ سپهر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۳۰- الگو الیری، سراج الدین، چراغ هدایت، چاپخانه سپهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۳۱- امام زاده، سید احمد، الاستشهاد بالامثال العربیة فی تفسیر القرآن، مجله زبان و علوم قرآن، شماره ۱ و ۲، سال اول.
- ۳۲- امین، بانو مجتهد، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، نهضت زنان مسلمان ۱۳۶۱.
- ۳۳- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا.
- ۳۴- _____، داستانهای امثال، چاپخانه اصفهان، ۱۳۵۱.
- ۳۵- انصاری، خواجه عبدالله، سخنان پیرهرات، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۶۱.
- ۳۶- _____، رسائل جامع، تصحیح وحید دستگردی، چاپخانه شرق، ۱۳۴۹.
- ۳۷- انوری، اوحدالدین محمد بن محمد، دیوان انوری، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۳۸- انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، دارالمعارف، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۹۲ هـ ق، ۱۹۷۲ م.
- ۳۹- اویسی، فضل الله، گنج بی رنج، چاپ هادی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۴۰- اهلی شیرازی، کلیات اشعار، انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ حیدری، فروردین ۱۳۴۴.
- ۴۱- باباطاهر، رباعیات، انتشارات پیری، چاپ دوم، پائیز ۱۳۶۵.
- ۴۲- برقمی، سید یحیی، کاوشی در امثال و حکم فارسی، انتشارات سنائی، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۶.
- ۴۳- برقی، احمد بن محمد، المحاسن، دارالکتب الاسلامیة، قم، چاپ دوم، بی تا.

- ۴۴- بغدادی، علاء‌الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، (معروف به تفسیر خازن) دارالفکر، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۴۵- بقائی، ناصر، امثال فارسی درگوش کرمان، انتشارات مرکز کرمان‌شناسی، چاپ معراج، تهران، پائیز ۱۳۷۰.
- ۴۶- بکری، ابوعبید، فصل المقال فی شرح کتاب الامثال، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۳.
- ۴۷- بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، کتابفروشی وجدانی، قم، چاپ دوم، بی تا.
- ۴۸- بهرامپور، ابوالفضل، سورة هل اتی مائده رحمانی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- ۴۹- بهمنیار، احمد، داستان نامه بهمنیاری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۹.
- ۵۰- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپخانه دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۵۱- بیضاوی، ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد، تفسیر بیضاوی، (انوارالتنزیل)، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ هـ، ۱۹۹۰ م.
- ۵۲- بیگ دُبُلّی، عبدالرزاق، تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپخانه شفق، تبریز.
- ۵۳- پادشاه، محمد، آندراج فرهنگ جامع فارسی، انتشارات خیام، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۵۴- پرتوی آملی، مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، انتشارات سنائی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۴.
- ۵۵- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، کتابخانه زوّار، بی تا.
- ۵۶- ترمذی، صابر، دیوان ادیب، کتابفروشی خاور، تهران اردیبهشت، ۱۳۳۱.
- ۵۷- ترمذی، ابوعبدالله محمد بن علی ترمذی، دار ابن زیدون، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۵.
- ۵۸- تنویر، نورالحق، امثال القرآن و اثرها فی الادب العربی، دارالعلم، قاهره، مصر، بی تا.
- ۵۹- تهرانی، آغابزرگ، الذریعة‌الی تصانیف‌الشیعة، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، بی تا.

- ۶۰- ثقفی تهرانی، محمد، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، انتشارات برهان، چاپ دوم.
- ۶۱- جامی، نورالدین عبدالرحمن، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح مدرس گیلانی، نشر مهتاب، چاپ هفتم، بهار ۱۳۷۵.
- ۶۲- _____، دیوان، مرکز مطالعات ایران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۶۳- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، تفسیر جلاءالاذهان وجلاءالاحزان، (تفسیرگازر)، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، چاپخانه دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۳۷ ه.ش.
- ۶۴- جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه سید محمد رادمنش، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- ۶۵- جلائی هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان، آذر ۱۳۷۴.
- ۶۶- جنابذی، محمد، بیان السعادة فی مقامات العباد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق، ۱۳۴۴ ش.
- ۶۷- جندقی، میرزا ابوالحسن، دیوان یغما، چاپ سنگی، ۱۳۰۱ ه.ق.
- ۶۸- جوبیاری، محمود، مکالمات قرآنی، انتشارات نبوع، چاپ اول ۱۳۷۹.
- ۶۹- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان اشعار، فرهنگسرای یساولی، چاپ سوم ۱۳۷۶.
- ۷۰- حبله رودی، محمد علی، جامع التمثیل، مطبوعات حسینی، چاپ پنجم ۱۳۷۵.
- ۷۱- _____، مجمع الامثال، انتشارات اداره فرهنگ عامه، تهران ۱۳۴۴.
- ۷۲- حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، دارالجلیل، بیروت، چاپ دهم، ۱۴۱۳ ق - ۱۹۹۳ م.
- ۷۳- حجتی، سید محمد باقر، نمونه هایی از مضامین قرآن کریم در اشعار سعدی، مجله مسجد، شماره ۲۰.
- ۷۴- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، المكتبة الاسلامیة، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۹۸ ه.ق.
- ۷۵- حسینی بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۷۶- حسینی همدانی، سید محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، انتشارات لطفی،

تهران، ۱۳۵۹.

۷۷- حقشناس لاری، علی محمد، پند و دستان یاب، چاپ نقش جهان، تهران ۱۳۶۶ ۷۸-
حقّی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، دارالفکر، بی‌تا.

۷۹- حقیقت، حسین شاه، خزینه الامثال، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول،
پائیز ۱۳۷۹.

۸۰- حکمت، علی اصغر، امثال قرآن، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۳۳.

۸۱- حلبی، علی اصغر، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، انتشارات اساطیر، چاپ
پنجم، ۱۳۷۷ ه.ش.

۸۲- حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، دار السلام، چاپ سوم، ۱۴۱۲ ه. ۱۹۹۱ م.

۸۳- حویزی، علی بن جمعه عروسی، تفسیر نورالثقلین، تصحیح سیدهاشم رسولی
محلاتی المطبعة العلمية، قم بی‌تا.

۸۴- حیرت سجادی، سید عبدالحمید، گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، مؤسسه
انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۸۵- خاقانی شروانی، دیوان اشعار، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۸۶- خدایار، امیرمسعود، اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، انتشارات
خورشید، چاپ اول، تهران، بی‌تا.

۸۷- خرمی، حسین، ضرب المثل‌های منظوم، نشر خرم، چاپ اول ۱۳۷۶.

۸۸- خوری شرتونی، سعید، اقرب الموارد فی فُصح العربية والشوارد، انتشارات کتابخانه
آیه الله العظمی نجفی، قم، ایران، ۱۴۰۳ ه.ق.

۸۹- دشتی، محمد، روش برداشت از قرآن، نشر عابد، چاپ دوم، پائیز ۷۸.

۹۰- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد، دیوان، انتشارات اساطیر، چاپ اول،
تابستان ۱۳۶۸.

۹۱- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۷۰.

۹۲- _____، لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول،
بهار ۱۳۷۳.

۹۳- دهلوی، امیر خسرو، خمسة دهلوی، انتشارات شقایق، چاپ اول ۱۳۶۲.

۹۴- ذبیحی، مرتضی، فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، انتشارات ذره بین،

- اراک، بی‌تا.
- ۹۵- رازی، محمد بن ابوبکر، امثال وحکم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۹۶- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۹۷- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن شرف‌الدین، غیاث اللغات، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۹۸- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳.
- ۹۹- رحیمی، علی، معجزه قرن، انتشارات طلوع اندیشه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۷.
- ۱۰۰- رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن‌الحکیم، دارالمعرفة، بیروت، لبنان چاپ دوم، بی‌تا.
- ۱۰۱- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، دیوان رودکی، انتشارات ناهید، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۳.
- ۱۰۲- رونی، ابوالفرج، دیوان، کتابفروشی باستان، چاپخانه طوس، بی‌تا.
- ۱۰۳- زبیدی، سید محمد مرتضی، شرح تاج العروس من جواهر القاموس، دار احیاء التراث العربی، مصر، چاپ اول، ۱۳۰۶.
- ۱۰۴- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، دارالمعرفة، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۱۹۹۰ م.
- ۱۰۵- زمخشری، جادالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقایل فی وجوه التأویل، دارالکتاب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۷ م.
- ۱۰۶- _____، المستقصى فی امثال العرب، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۹۸۷ م.
- ۱۰۷- زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربیة، مطبعة الهلال، مصر، ۱۹۲۲ م.
- ۱۰۸- ساوجی، سلمان، دیوان، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۱۰۹- سرمد، غلامعلی، سخن‌پیر قدیم، سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۱۱۰- سعد سلمان، مسعود، دیوان، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۱۱- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، گلستان، انتشارات جویا، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۱۱۲- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی،

- انتشارات ققنوس، چاپ پنجم، تابستان ۱۳۷۴.
- ۱۱۳- سلحشور، سهیلا، بهترین ضرب المثل‌های فارسی، انتشارات اروند، چاپ چهارم، بهار ۱۳۷۵.
- ۱۱۴- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، حدیقة الحقیقة وشریعة الطریقة، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، شهریور ۱۳۷۴.
- ۱۱۵- _____، ابوالمجد مجدودبن آدم، دیوان اشعار، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۱۶- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی، دیوان سوزنی، انتشارات امیرکبیر، مرداد ۱۳۳۸.
- ۱۱۷- سهیلی، مهدی، ضرب المثل‌های معروف ایران، انتشارات شرق، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۷۹.
- ۱۱۸- سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، چاپ بیست و چهارم، ۱۴۱۵ هـ ق ۱۹۹۵ م.
- ۱۱۹- سیروان، عبدالعزیز عزالدین، المعجم الجامع لغریب مفردات القرآن الکریم، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۸۶.
- ۱۲۰- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، فی التفسیر بالمأثور، دارالمعرفة، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۱۲۱- _____، المزهر، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالجلیل، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۱۲۲- _____، الاتفاق فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، منشورات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۱۲۳- _____، لباب النقول فی اسباب النزول، داراحیاء العلوم، بیروت، لبنان، چاپ ششم، ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م.
- ۱۲۴- شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، مؤسسه دارالهجرة، قم، چاپ دوم.
- ۱۲۵- شبستری، شیخ محمود، منظومه گلشن راز، نشر فرهنگسرا، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۲۶- شریف لاهیجی، بهاءالدین محمدبن علی، تفسیر شریف لاهیجی، شیخ محمد ابراهیم آیتی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا.
- ۱۲۷- شوحان، احمد، الامثال الفراتیة، دار التراث، دمشق، سوریه، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ

- ۱۹۸۵ م.
- ۱۲۸- شوشتری، ملافتح الله، دیوان وفائی و سراج المحتاج، کتابفروشی صافی، اهواز، ۱۳۵۱.
- ۱۲۹- شهری، جعفر، قندونمک، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۰.
- ۱۳۰- شیرازی، حبیب الله، دیوان قآنی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۳۱- صائب تبریزی، محمدعلی، کلیات صائب، انتشارات جواهری، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۴.
- ۱۳۲- صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ه.ش.
- ۱۳۳- صفوی، سام میرزا، تذکره تحفه سامی، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، انتشارات کتب ایران، بی تا.
- ۱۳۴- ضبی، مفضل بن محمد، امثال العرب، دار الرائد العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ، ۱۹۸۱ م.
- ۱۳۵- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ، ۱۹۹۱ م.
- ۱۳۶- طباطبائی، سید مصطفی، گنجینه امثال العرب، انتشارات شرق، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
- ۱۳۷- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- ۱۳۸- _____، جوامع الجامع، تصحیح ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۷.
- ۱۳۹- طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، چاپخانه مصطفی حلبی، مصر، چاپ دوم، ۱۳۵۰ ه.ق.
- ۱۴۰- _____، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ۱۴۱- _____، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۱۴۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش.

- ۱۴۳- طوسی، نظام الملک، سیاست نامه، انتشارات تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۴۴- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ محمدی، اصفهان، بی‌تا.
- ۱۴۵- فاریابی، ظهیرالدین، دیوان، انتشارات کاوه، چاپ سپهر، بی‌تا.
- ۱۴۶- عاملی، بهاء‌الدین محمد، کشکول، ترجمه بهمن رازانی، انتشارات زرین، چاپ ارژنگ، چاپ نهم، ۱۳۷۱.
- ۱۴۷- عسکری، ابوهلال، جمهرة الامثال، دارالجيل، بیروت، لبنان، چاپ دوم.
- ۱۴۸- عطّار نیشابوری، فریدالدین، دیوان عطّار، نشر نخستین، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۱۴۹- عطّار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۶۹.
- ۱۵۰- عظیمی، صادق، فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۵۱- علایلی، عبدالله، الصحاح فی اللغة والعلوم، دارالحضارة العربیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۹۷۴ م.
- ۱۵۲- عمادی، ابوالسعود محمد بن محمد، ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی‌تا.
- ۱۵۳- عنایة غازی، اسباب النزول القرآنی، دارالجيل، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ ق، ۱۹۹۱ م.
- ۱۵۴- عنصری بلخی، حسن بن احمد، دیوان عنصری، کتابخانه سنائی، چاپ دوم بهار ۱۳۶۳.
- ۱۵۵- عیاشی سمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران، بی‌تا.
- ۱۵۶- غزالی طوسی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، انتشارات کتابخانه مرکزی، چاپ چهارم، ۱۳۵۲ هـ. ش.
- ۱۵۷- غلابینی، مصطفی، علوم البلاغة، مرکز نشر فرهنگی رجاء، بی‌تا.
- ۱۵۸- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بی‌تا.
- ۱۵۹- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوّار، بی‌تا.
- ۱۶۰- فردوسی، ابوالقاسم منصور بن حسن، شاهنامه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ

- سپهر، تهران، چاپ پنجم، ۲۵۳۷.
- ۱۶۱- فرزاد، مسعود، حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلها، دانشگاه پهلوی (شیراز)، بی تا.
- ۱۶۲- فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، دار الزهراء، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، ۱۹۸۹ م.
- ۱۶۳- فیاض، محمد جابر، الامثال فی القرآن الکریم، الدار العالمیة للکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ه. ق، ۱۹۹۵ م.
- ۱۶۴- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، ۱۹۹۱ م.
- ۱۶۵- فیض الاسلام، سید علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، انتشارات فیض الاسلام، بهمن ۱۳۶۶.
- ۱۶۶- فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، بی تا.
- ۱۶۷- _____، الاصفی فی تفسیر القرآن، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق.
- ۱۶۸- _____، المحجة البيضاء، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
- ۱۶۹- فیض ناکوری، ابوالفیض، سواطع الالهام، تحقیق سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، نشر محقق، چاپخانه یاران، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق، ۱۹۹۶ م.
- ۱۷۰- قائم مقامی، علی اکبر، نامه داستان یا امثال و حکم، تصحیح رحیم چاوش اکبری، انتشارات مستوفی، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۸.
- ۱۷۱- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، دارالفکر، بیروت لبنان، بی تا.
- ۱۷۲- قبادیانی، ناصر بن خسرو، دیوان اشعار، چاپ گلشن، آبان ۱۳۴۸.
- ۱۷۳- قرائتی، محسن، تفسیر نور، مؤسسه در راه حق، قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴.
- ۱۷۴- قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، واحد تحقیقات اسلامی، چاپخانه کلینی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۱۷۵- _____، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیة، چاپخانه فردوسی،

۱۳۵۲ ه.ش.

۱۷۶- قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری، الجامع لاحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم.

۱۷۷- قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، المكتبة الاسلامیة، استانبول، ترکیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ه. ۱۹۵۵ م.

۱۷۸- قطامش، عبدالمجید، الامثال العربیة، دارالفکر، دمشق، سوریه، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ۱۹۸۸ م.

۱۷۹- قطران تبریزی، دیوان، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۱۸۰- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، دارالسرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ۱۹۹۱ م.

۱۸۱- قمی مشهدی، محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، مؤسسه چاپ و نشروزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ۱۹۹۱ م.

۱۸۲- کاشانی، نورالدین محمد بن مرتضی، تفسیر معین، تحقیق حسین درگاهی، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول.

۱۸۳- کاشفی، کمال الدین حسین، تفسیر حسینی، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۲۹.

۱۸۴- کریمی، ذبیح الله، هفتصد ضرب المثل بختیاری، نشر دارینوش، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵.

۱۸۵- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیة، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ پنجم.

۱۸۶- گرگانی، فخرالدین، ویس و رامین، نشر اندیشه، دی ماه ۱۳۳۷ ه.ش، ۱۹۵۹ م.

۱۸۷- لامعی، ش، ضرب المثل‌های برگزیده، نشر خرّم، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۱۸۸- مؤدّب، رضا، امثال موزون در ادب فارسی، سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۸۹- مجتبوی، سید جلال الدین، ترجمه قرآن، انتشارات حکمت، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۶.

۱۹۰- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بازار سلطانی.

۱۹۱- محقق، محمد باقر، نمونه بیّنات در شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۵۹ ه.ش.

- ۱۹۲- محمودی بلخی، حمید الدین ابوبکر عمر، مقامات حمیدی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۱۹۳- مدرّسی، سید محمدتقی، من هدی القرآن، مکتب السید المدرسی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
- ۱۹۴- _____، تفسیر هدایت، (ترجمه احمد آرام و پرویز اتابکی) مؤسسه چاپ، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۹۵- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر مراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، ۱۳۹۴ ه. ۱۹۷۴ م.
- ۱۹۶- مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۱۹۷- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام ادوارد برون، نشر دنیای کتاب، چاپ دوم، اسفند ۱۳۶۱.
- ۱۹۸- معزّی، امیر، دیوان کامل، نشر مرزبان، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۱۹۹- معین، محمد، مفرد و جمع، معرفه و نکره، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ۲۰۰- _____، فرهنگ فارسی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۳.
- ۲۰۱- مغنیه، محمد جواد، تفسیر کاشف، دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ چهارم، ۱۹۹۰ م.
- ۲۰۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپخانه مروی، چاپ هیجدهم.
- ۲۰۳- _____، ناصر، مثالهای زیبای قرآنی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول.
- ۲۰۴- منصور مؤید، علیرضا، ارسال المثل در مثنوی، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۲۰۵- منوچهری دامغانی، احمد بن احمد، دیوان منوچهری، انتشارات زوّار، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰.
- ۲۰۶- موسوی، رحمت، باران رحمت، انتشارات محمد علی علمی، چاپ اول.
- ۲۰۷- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات ققنوس، چاپ اول ۱۳۷۶.

- ۲۰۸- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار و عده‌الابرار، چاپخانه سپهر تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۲۰۹- میدانی، ابوالفضل، مجمع الامثال، دارمکتبه‌الحیاء، بیروت، لبنان، بی‌تا.
- ۲۱۰- ناشر، عبدالحسین، دُررالادب در فن معانی، بیان و بدیع، انتشارات هجرت، بی‌تا.
- ۲۱۱- نسفی، عبدالله بن احمد بن محمود، مدارک التنزیل و حقایق التأویل، دارالقلم، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه‍.ق، ۱۹۸۹ م.
- ۲۱۲- نظامی گنجه‌ای، سبعة حکیم نظامی، تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۳.
- ۲۱۳- نظیری نیشابوری، محمدحسین، دیوان نظیری، چاپخانه موسوی، خرداد ۱۳۴۰.
- ۲۱۴- نگارش، هادی، گلی از گلشن نور، انتشارات جامعه‌القرآن الکریم، قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸.
- ۲۱۵- نوبخت، حبیب الله، دیوان دین در تفسیر قرآن مبین، چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی، چاپ دوم ۱۳۵۳.
- ۲۱۶- واعظ کاشفی سبزواری، ملاحسین، فتوت نامه سلطانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه پارس، بهمن ۱۳۵۰.
- ۲۱۷- وحشی بافقی، کلیات دیوان، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- ۲۱۸- وراوینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، خرداد ۱۳۶۳.
- ۲۱۹- هاشمی، سید احمد، جواهرالبلاغه فی المعانی والبیان والبدیع، انتشارات مصطفوی، قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۲۲۰- هدایت، صادق، فرهنگ عامیانه مردم ایران، نشر چشمه، چاپ سوم، پائیز ۱۳۷۹.
- ۲۲۱- هلالی جغتائی، نورالدین، دیوان هلالی، کتابخانه سنائی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۲۲۲- همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

Abstract:

Researching Around Koran Proverbs & It's Equivalences in Persian Proverbs

Persian language is a wide sea that it has concealed some jewels in itself and satiety human jewel in any mode with any mental willingness and feelings. Human can pour the most charming of mystical and divine purposes in his hunger mouth and to elevate without need to any wine!

One of the delicacies of this language is gaining from proverb" that grants the most excellent of human thoughts with a world of experience, knowledge and spirituality to its reader in the shortest and most beautiful of phases as well as draw him to the deep of exalted thoughts.

We may say as daring that human has used the proverb from the day, who has been able to cause to understand his willings to his companion, and on the basis this, the wide scope of proverb will find a wide as much as his world. Therefore, not only the proverb has spread among us as Iranians, but also it has prevalence among all civilized and semicivilized nations of world, and ofcourse, the proverbs of each nation have conformance with special soul of that nation, regarding to this point that the mentioned proverb is the result and originated from the years and centuries of seeing experience and thought of the precedents past of that nation and due to this, the researching in the

proverbs of a nation, is the best and most efficient method for identifying of deep thoughtness of society's individuals and even in comparison between the proverbs of two nations and / or two tribes, we can find common faces of culture between those two nations or tribes. Amon what is important, is gaining and unlimited using from persian tellers poets from God's word. From Roodaki to ferdowsi; Hafez, Sa'adi, Molavi and the other basis for persian literature, there has been remained much valuable and learner points that day's eyes haven't seen as same it and it will always be as new and effecient and this is not so unless that there is blessing of koran and its lightness verses, which have been inspiration of much part from the poets of this land and border. And may be it is not exorbitant and vain for claming that the survival and continuity of persian poems have direct and narrow relation with gaining and helping from inspiration verses.

Therefore, each poet, who has been abled to gain more from this book, so his poems have not enja/ed much freshness vigor in passing of time.

The present thesis is an effort for introducing of koran proverbs and its equivalences in persian proverbs that in deed it's a drop from this wide sea, which is according to this known proverb.

If the sea's water can not be drawn so, we should taste as much as thirsty, will be searched.

Seyed Mohammad Razavi